

مجله زبانشناسی گویش‌های خراسان

نشریه علمی / (زبان و ادبیات)

سال سیزدهم، شماره ۴، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۰

۱۶۴/۱/۲۰



- ۱ پرداختن شیداری واژه‌ها، شیواژه‌ها و ناواژه‌ها در مغز فارسی‌زبانان: براساس داده‌های ای‌آرپی
فهیبه نصیب خرابی - محمود بی‌جن‌خان - حمید سلطانیان‌زاده - علی درزی
- ۲۷ عوامل نقشمند در جهت‌فرایند همگونی در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی بر مبنای دیدگاه سیویه
زهرا کریمی باوریانی - دکتر زینب محمد ابراهیمی - دکتر عالیله کرد زعفرانی کامیوزیا - دکتر پدافه منصوری
- ۵۵ بررسی گسترش معنا و بافت کاربردی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی در فارسی گفتاری بر پایه نظریه ربط
بشیر جم
- ۸۳ رده‌شناسی آرایش سازه‌های متن سغدی بودایی «وستره جاتکه»: بر اساس مؤلفه‌های وابسته به اسم
راضیه موسوی‌خو - زهره زرشناس - آتوسا رستم بیک نقرشی
- ۱۱۳ بررسی رده‌شناختی ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی
حامد مولایی کوهستانی
- ۱۴۱ تأثیر واژگانی زبان فارسی بر کردی کرمانجی خراسانی
طراق گلدی گلشاهی
- ۱۶۷ نقش استعاره مفهومی در ساخت و گزینش استعاره در اشعار احمد شاملو و نادر نادرپور براساس نظریه لیکاف و جانسون
حسین لعل‌عاری - سید علی اکبر شریعتی‌فر - علی عشقی سردهی
- ۱۹۱ بررسی عنصرزایه دید در رمان پلنگ‌های کوهستان بر اساس الگوی روایت‌شناسی ژرارژنت
مریم گلشن - شمس‌الحاجیه اردلانی - سیدجعفر حمیدی
- ۲۱۳ بررسی تاریخی شکل‌گیری گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی بر اساس چارچوب کاربردی‌شدگی هاینه (۲۰۱۳)
سیده مرصیه عباسی - علیرضا خرمایی - امیرسعید مولودی
- ۲۴۷ بررسی جریان زایش معنا و فرایند نشانی نامحدود در هزاره دوم/هوی کوهی سروده محمدرضا شفیعی کدکنی
مریم دربر
- ۲۷۵ بررسی فرایندهای آوایی در گویش آباده طشک در مقایسه با فارسی معیار با رویکردی از واج‌شناسی زایشی
فرانک رمضانی
- ۲۹۹ بازنمود طرحواره‌های تصویری در توصیفات کودکان پینا و ناپینا در زبان فارسی در دو گروه سنی (۶-۸ و ۸-۱۰ سال)
حداثی رضایی - الهام کاظمی حسن‌آبادی



سال سیزدهم، شماره ۴
شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۰

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی
سرمدیر: دکتر مهدی مشکوه‌الدینی

اعضای هیئت تحریریه:

دکتر عباس علی آهنگر (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان)	دکتر مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر محمد عموزاده مهدیرجی (استاد دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر مهدی مشکوه‌الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمردیان (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مدیر اجرایی: دکتر شهلا شریفی

ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

کارشناس اجرایی مجله: دکتر امیر بوذری

حروفچین و صفحه‌آرا: رحمان اسدی

شمارگان: ۵۰ نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۷۹۴۸۸۳

تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۳۳

بها: داخل کشور: ۲۰۰۰۰ ریال (تک‌شماره)

E-mail: lj@um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlkld.um.ac.ir/index.php/lj>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد

(علمی - پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳۷۲/۶۰۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر
می‌شود.

سال سیزدهم، شماره ۴
شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۰

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. دکتر عباسعلی آهنگر (استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
۲. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۳. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر پارسا بامشادی (دانشگاه شهید بهشتی)
۵. دکتر زهرا حامدی‌شیروان (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۶. دکتر مریم دانای‌طوس (دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه گیلان)
۷. دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
۸. دکتر شهلا رقیب‌دوست (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)
۹. دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۰. دکتر علی علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۱. دکتر بتول علی‌نژاد (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۲. دکتر مریم سادات‌غیاثیان (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور)
۱۳. دکتر جلیل فاروقی هندوالان (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه بیرجند)
۱۴. دکتر عطیه کامیابی‌گل (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۵. دکتر امیر کریمی‌پور (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۶. دکتر فرهاد معزی‌پور (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه صنعتی شاهرود)
۱۷. دکتر محبوبه نورا (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه زابل)

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلید واژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه پژوهش، روش پژوهش، ارائه و تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۵ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطری) معذور است.
- ۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاید.
- ۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- ۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/نویسندگان و مؤسسه/مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.
- ۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده/نویسندگان به شرح زیر آورده شود
کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.
• کتاب ترجمه شده: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.
• مقاله: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه (ایتالیک) دوره/سال. شماره. شماره صفحات مقاله.
• مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات (ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.
• پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.
۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قولهای مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانی متر) از دو طرف درج شود.
۷- برابره‌های لاتین در پانویس درج شود.
۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده/نویسندگان موظف‌اند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.
۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی (نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، ساختار، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان‌نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.
۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.
۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آراء، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسؤول هستند.
۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی - پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@um.ac.ir ارسال کنند.
۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

۱	پردازش شنیداری واژه‌ها، شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها در مغز فارسی‌زبانان: براساس داده‌های ای‌آرپی
	فهمیه نصیب ضرابی - محمود بی‌جن‌خان - حمید سلطانیان‌زاده - علی درزی
۲۷	عوامل نقشمند در جهت فرایند همگونی در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی بر مبنای دیدگاه سیبویه
	زهره کریمی باوریانی - دکتر زینب محمد ابراهیمی - دکتر عالی‌ه کرد زعفرانلو کامبوزیا - دکتر یدالله منصوری
۵۵	بررسی گسترش معنا و بافت کاربردی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی در فارسی گفتاری بر پایه نظریه ربط
	بشیر جم
۸۳	رده‌شناسی آرایش سازه‌های متن سغدی بودایی «وَسْتَرَه جاتَکَه»؛ بر اساس مؤلفه‌های وابسته به اسم
	راضیه موسوی‌خو - زهره زرشناس - آتوسا رستم بیک تفرشی
۱۱۳	بررسی رده‌شناختی ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی
	حامد مولایی کوهبنانی
۱۴۱	تأثیر واژگانی زبان فارسی بر گُردی کُرمانجی خراسان
	طواق گلدی گلشاهی
۱۶۷	نقش استعاره مفهومی در ساخت و گزینش استعاره در اشعار احمد شاملو و نادر نادرپور براساس نظریه
	لیکاف و جانسون
	حسین لعل‌عارفی - سید علی‌اکبر شریعتی‌فر - علی عشقی سردهی
۱۹۱	بررسی زاویه دید در رمان پلنگ‌های کوهستان بر اساس الگوی روایت‌شناسی ژرار ژنت
	مریم گلشن - شمس‌الحاجیه اردلانی - سیدجعفر حمیدی
۲۱۳	بررسی تاریخی شکل‌گیری گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی بر اساس چارچوب کاربردی‌شدگی هاینه
	سیده مرضیه عباسی - علیرضا خرمایی - امیرسعید مولودی
۲۴۷	بررسی جریان زایش معنا و فرایند نشانگی نامحدود در هزاره دوم آهویی کوهی سروده محمدرضا شفیعی
	کدکنی
	مریم درپر
۲۷۵	بررسی فرایندهای آوایی در گویش آباده طشک در مقایسه با فارسی معیار با استفاده از واج‌شناسی زایشی
	فرانک رمضانی
۲۹۹	بازنمود طرحواره‌های تصویری در توصیفات کودکان بینا و نابینا در زبان فارسی در دو گروه سنی (۶-۸ و
	۸-۱۰ سال)
	حداث رضایی - الهام کاظمی حسن‌آبادی

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم، شماره ۱، بهار تابستان ۱۴۰۰، شماره پیاپی ۲۴

پردازش شنیداری واژه‌ها، شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها در مغز فارسی‌زبانان: براساس داده‌های ای‌آرپی

فهیمة نصیب ضرابی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)
(نویسنده مسئول)

محمود بی‌جن‌خان (استاد گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

حمید سلطان‌یان‌زاده (استاد قطب علمی کنترل و پردازش هوشمند، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

علی درزی (استاد گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

صص: ۲۵-۱

چکیده

مسأله‌ای که در دو دهه‌ی اخیر مطالعات عصب‌شناختی زبان بسیار به آن پرداخته شده‌است، چگونگی پردازش واژه‌ها در مغز و تفاوت‌های آن با پردازش واژه‌های ناآشناست. فرآیند دسترسی واژگانی در پردازش شنیداری کلام در همان ۲۰۰ هزارم ثانیه‌ی ابتدایی پس از شروع واژه، در مغز آغاز می‌شود. اینکه در کجای این مسیر راه واژه‌ها، شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها از هم جدا می‌شود، پرسشی است که سعی در پاسخ‌گویی به آن برای فارسی‌زبانان داشته‌ایم تا به چگونگی فرآیند تشخیص واژه‌ها، پردازش آنها نسبت به دیگر زنجیره‌های آوایی، و نقض قواعد واج‌آرایی پی ببریم. حین یک آزمون تصمیم‌گیری-واژگانی شنیداری، سه نوع محرک هم‌ساخت (واژه، شبه‌واژه، ناواژه) در میان جملاتی با ساختار یکسان به شرکت‌کننده‌ها ارائه شد. فعالیت مغزی آنها در طول آزمون با استفاده از دستگاه الکتروانسفالوگرام یا ای‌ای‌جی (eeg)^۱ ثبت شد. داده‌های پتانسیل‌های رخدادی^۲، ای‌آرپی (ERP)، حاکی از آن بود که در نواحی پیشین مغز، در پردازش ناواژه‌ها اثر مؤلفه‌ی مثبت

1- EEG (electroencephalogram)

2- ERP: event-related potentials

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۰

پست الکترونیکی:

1. fahimeh.nasib@ut.ac.ir 2. mbjkhan@ut.ac.ir

3. hszadeh@ut.ac.ir 4. alidarzi@ut.ac.ir

مؤخر (LPC)^۱ مشاهده می‌شود که می‌تواند بازتابی از نقض قواعد واج‌آرایی زبان فارسی باشد. به علاوه، در نواحی آهیانه، اثر N400 برای ناواژه‌ها و شبه‌واژه‌ها مشهود بود که خبر از فعالیت بیشتر مغز در تلاش برای ایجاد هم‌بستگی معنایی دارد. همچنین، بررسی تأخیر مؤلفه‌ی N400 نشان داد که در نواحی آهیانه این اثر برای شبه‌واژه‌ها زودتر از دیگر محرک‌ها اتفاق می‌افتد. نتایج حاصل، در کنار شباهت‌هایی که با یافته‌های پژوهش‌های انجام‌شده در دیگر زبان‌ها دارد، تفاوت‌هایی را نیز نشان می‌دهد که بیشتر به جایگاه مؤلفه‌های مشاهده‌شده مربوط است.

کلیدواژه‌ها: پردازش صوتی واژه، ای‌آرپی (ERP)، مؤلفه‌ی مثبت مؤخر (LPC)، N400، محدودیت‌های واج‌آرایی

۱. مقدمه

برای فهم یک واژه یا یک پاره‌گفتار، اطلاعات زیادی در یک بازه‌ی زمانی بسیار کوتاه در مغز مورد پردازش قرار می‌گیرد تا به مرحله‌ی درک برسیم. اطلاعات آوایی، واجی، صرفی، معنایی، نحوی، بافتی و غیره در کمتر از یک ثانیه پس از شنیدن واژه‌ای، بازیابی می‌شوند. چنین فرآیندی بدون ساختار کنونی مغز انسان، ناممکن می‌بود. مغز در طول سالیان دراز فرگشت^۲ یافته و ظرفیت درک و تولید ساخت‌های زبانی پیچیده و گوناگون را برای انسان امروزی فراهم آورده‌است. بخش‌های زیادی از مغز حین پردازش‌های زبانی فعال می‌شود، اما نواحی خاصی از آن ممکن است نقش پررنگ‌تری را در فرآیندهای زبانی گوناگون ایفا کنند.

از زمان محققانی چون بروکا^۳ و ورنیکه^۴ (نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی)، که با پژوهش‌های خود روحی در کالبد علم عصب-زبان‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای مستقل از علم دمیدند، تا سال‌های اخیر، باور کلی چنین بود که قشر^۵ نیم‌کره‌ی چپ، به‌ویژه در حوزه‌های پیشانی^۶ و گیجگاهی^۷، تخت‌گاه^۸ زبان انسان است. این بخش‌ها شامل نواحی ورنیکه و بروکا

1- Late Positive Component (LPC)

2- evolution

3- Broca

4- Wernicke

5- cortex

6- frontal lobe

7- temporal lobe

8- seat

می‌شود که به ترتیب عهده‌دار فرآیندهای مرتبط با درک و تولید زبان پنداشته می‌شوند. این دو ناحیه خود به واسطه‌ی راه کمائی^۱ با یک‌دیگر مرتبطند (هگورت^۲، ۲۰۱۶). اما پژوهش‌گران اکنون می‌دانند که نمی‌توان بخش‌های مربوط به درک و تولید زبان را منفک دانست. مشاهدات نشان داده‌است که آسیب به بخش بروکا نه تنها در تولید، بلکه در درک زبان هم ایجاد مشکل می‌کند. از سوی دیگر، آسیب به بخش ورنیکه باعث اختلال در فرآیندهای تولید نیز می‌شود (کاراماتسا و زوریف^۳، ۱۹۷۶). اما در سال‌های اخیر، بحث مدارات عصبی^۴ به عنوان زیرساخت زیرساخت فرآیندهای زبانی مطرح شده‌است. تصویربرداری‌های مغزی که دیرزمانی نیست میسر شده، شاهی بر این مدعاست (منتی^۵ و هم‌کاران، ۲۰۱۱، سگارت^۶ و هم‌کاران، ۲۰۱۲). (۲۰۱۲). از این رو، می‌بایست در تمامی مطالعات عصب-زبان‌شناختی همواره این موضوع را در خاطر داشت که به فعالیت‌های مغز بطور فراتری نگریست و تنها بر روی نواحی مطرح شده در عصب-زبان‌شناسی سستی^۷ تمرکز نکرد.

در پژوهش حاضر، با استفاده از دستگاه ای‌ای جی ۶۴ کاناله توانستیم موج‌های الکتریکی^۸ تولید شده در مغز را، حین انجام تکلیف تصمیم-گیری واژگانی^۹، ثبت کنیم. محرک‌ها شامل دسته‌ای از واژه‌ها، شبه‌واژه‌ها (کلماتی بی معنا که از قواعد واج‌آرایی فارسی تبعیت می‌کنند) و ناواژه‌ها (کلماتی بی معنا که تابع قوانین واج‌آرایی فارسی نیستند) می‌شدند. اکنون، برآنیم تا با تحلیل داده‌های حاصل، نحوه‌ی درک و پردازش واژه‌ها و کلمات ناآشنا (شبه‌واژه و ناواژه) را در مغز فارسی‌زبانان بررسی کنیم. براساس مطالعات انجام‌شده در دیگر زبان‌ها فرضیه زیر مطرح می‌شود:

- پردازش کلمات ناآشنا بار پردازشی بیشتری را بر مغز اعمال می‌کند.

1- arcuate fasciculus

2- Hagoort

3- Caramazza & Zurif

4- neural circuitry

5- Menenti

6- Segaert

۷- انگاره‌ی عصب-زبان‌شناختی سستی به انگاره‌ی ورنیکه-لیختایم-گشوند اطلاق می‌شود که، همان‌طور که در متن نیز اشاره شد، زبان را به قشر نیم‌کره‌ی چپ، به ویژه مناطق بروکا و ورنیکه مربوط می‌داند (هگورت، ۲۰۱۶).

8- signals

9- lexical-decision task

یافته‌های حاصل از چنین پژوهش‌هایی در سطح روان‌شناختی به ما کمک می‌کند تا بینش عمیق‌تری نسبت به فرآیند تشخیص و بازیابی واژه‌ها، سازمان‌دهی واژگان ذهنی، و زمان‌بندی درک اطلاعات واژگانی بیابیم و از این رو در طراحی تسک‌های روان‌شناختی زبان و ارائه‌ی انگاره‌های دسترسی واژگانی کاربرد خواهد داشت. در سطح عصب‌شناختی، این یافته‌ها ما را در درک تفاوت‌های پردازشی واژه‌ها نسبت به دیگر زنجیره‌های آوایی یاری می‌کند و به فهم چگونگی پردازش زبان در مغز یک قدم نزدیک‌تر می‌نماید. علاوه‌براین، از آنجایی‌که تفاوت شبه‌واژه‌ها با واژه‌ها تنها در نقض قواعد واج‌آرایی زبان است، نتایج پژوهش می‌تواند روشن سازد که در کدام مرحله از پردازش، مغز نقض قواعد را باز می‌شناسد و این نقض چه پیامدی دارد. هم‌چنین، مشخص می‌کند آیا تفاوت‌های زبانی در این امر مؤثر است یا خیر. چنین اطلاعاتی عصب‌شناسان زبان را در طراحی انگاره‌های عصب‌شناختی تولید و درک زبان یاری خواهد کرد. در سطح کاربردی نیز نتایج حاصل از این پژوهش‌ها می‌تواند در هوش مصنوعی و پردازش زبان طبیعی (NLP)^۱ به کار رود؛ چراکه سعی بر آن است تا با الگوبرداری از پردازش‌های زبانی در مغز، به‌ویژه چگونگی تشخیص، بازیابی و درک واژه‌ها، سامانه‌های رایانه‌ای هرچه بیشتر و بهتر بتوانند اطلاعات زبانی را تولید و درک کنند. و در پایان، در سطح نظری، زبان‌شناسان را یاری می‌کند تا نظریه‌ها را با معیار دقیق‌تری بسنجند و راه را برای تأیید، رد یا بهبود نظریه هم‌وار می‌کند.

در بخش بعد، مطالعات انجام‌شده در خصوص پردازش عصب‌شناختی واژه‌ها و کلمات ناآشنا در دیگر زبان‌ها را مرور می‌کنیم. هم‌چنین، به نقش مؤلفه‌های زبانی در داده‌های ای‌آرپی اشاره خواهیم کرد. در بخش سوم به روش گردآوری داده‌ها می‌پردازیم. سپس، در قسمت پردازش و تحلیل داده‌ها، فرضیه‌ی مطرح‌شده در بالا را مورد سنجش قرار می‌دهیم. در بخش آخر نیز به نتیجه‌گیری و بحث پیرامون آن خواهیم پرداخت.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

بی‌شک زبان، به‌عنوان یک مهارت شناختی، یکی از مهم‌ترین نقش‌ها را در پیش‌رفت جوامع بشری در طول تاریخ ایفا کرده و این زبان بوده که گونه‌ی انسان را از دیگر موجودات

1- natural language processing

متمایز کرده‌است. از این‌رو، مطالعه‌ی درک و پردازش زبان در مغز، پنجره‌ای به‌وسعت تاریخ بر سازوکار قوه‌ی شناخت آدمی می‌گشاید. یکی از رایج‌ترین روش‌ها برای پرده‌برداری از ماهیت شناسایی و درک واژگان در مغز، بررسی عصب‌شناختی پردازش واژه‌ها و کلمات ناآشنا (به-خصوص شبه‌واژه‌ها) و مقایسه‌ی آنها بوده‌است. بسیاری از این مطالعات با استفاده از ثبت ای-ای جی انجام گرفته‌است. در ادامه، ابتدا به‌طور مختصر مؤلفه‌های حساس به زبان در داده‌های ای‌آرپی معرفی می‌شوند. سپس، پژوهش‌های مشابه در دیگر زبان‌ها را مرور می‌کنیم.

۲-۱. مؤلفه‌های ای‌آرپی حساس به زبان

در سال‌های ابتدایی این شاخه از علم، مطالعات عصب-زبان‌شناختی بیشتر بر روی بیماران دچار زبان‌پریشی و عارضه‌ی مغزی انجام می‌گرفت. رفته‌رفته با پیش‌رفت فن‌آوری، دستگاه‌هایی ابداع شد که امکان بررسی فرآیندهای عصب‌شناختی گوناگون را، حتی در افراد سالم، فراهم می‌کرد. یکی از مهم‌ترین آنها، بخصوص در پژوهش‌های عصب-زبان‌شناختی، دستگاه ای‌ای جی است. این دستگاه امکان ثبت سیگنال‌های مغزی را حین انجام یک تکلیف زبانی مهیا ساخت. پژوهش‌گران، به‌طور معمول، در یک تکلیف محرک‌هایی را به افراد شرکت‌کننده ارائه می‌کنند و سیگنال‌های مغزی تولیدشده در پاسخ به هر دسته از محرک‌ها را از پیوستار سیگنال‌های ثبت‌شده جدا کرده و میانگین می‌گیرند تا مورد پردازش و تحلیل قرار دهند. چنین داده‌هایی را که از میانگین پاسخ‌های ثبت‌شده به دسته‌ای از محرک‌های خاص و در مدت زمانی معین پس از شروع محرک تولید شده‌است، داده‌های ای‌آرپی می‌نامند. این داده‌ها از دقت زمانی بالایی برخوردارند و می‌توانند با دقت هزارم‌ثانیه تغییرات عمل‌کرد مغز را اندازه‌گیری کنند (کی^۱، ۲۰۱۶). داده‌های ای‌آرپی شامل مؤلفه‌های مشخصی است که ممکن است در محرک‌های مختلف شدت یا زمان ظهور متفاوتی از خود نشان دهند. مؤلفه‌های ای-آرپی، به‌ویژه پس از ۲۰۰ هزارم‌ثانیه از شروع محرک، بازتاب‌دهنده‌ی فرآیندهای شناختی مغز هستند. از جمله‌ی این فرآیندهای شناختی، می‌توان به پردازش‌های زبانی اشاره کرد. دو مؤلفه‌ی N400 و P600 در مطالعات زبان‌شناختی جایگاه ویژه‌ای دارند.

بررسی‌های بی‌شماری بر روی مؤلفه‌ی N400 تاکنون صورت گرفته‌است. کوتاس و هیلارد^۱ در سال ۱۹۸۰ برای اولین بار متوجه یک موج منفی مؤخر در پاسخ به جملاتی شدند که از لحاظ معنایی ناسازگار بودند. این موج منفی که در حدود ۴۰۰ هزارم ثانیه پس از شروع محرک و با توزیع مرکزی-آهیانه^۲ ایجاد می‌شود، به پردازش معنایی نسبت داده‌شد. پژوهش‌هایی که به دنبال این تحقیق انجام گرفت، ظهور این مؤلفه را برای دیگر محرک‌های زبانی، مانند کلمات گفتاری، زبان اشاره، و شبه‌واژه‌ها، نیز نمایان کرد (کوتاس و فدرمیر^۳، ۲۰۱۱). پس از آنکه حجم زیادی از مطالعات در مورد مؤلفه‌ی N400 گردآوری شد، پرسش‌های بی‌شماری در مورد ماهیت و نقش این مؤلفه در درک معنا مطرح گردید. کوتاس و فدرمیر (۲۰۱۱) با مروری بر یافته‌های حاصل از ۳۰ سال مطالعه بر روی این مؤلفه و انگاره‌های متفاوت پیشنهادی برای تبیین آن، چنین نتیجه می‌گیرند که درک معنای یک محرک نمی‌تواند در یک نقطه از زمان حاصل شود، بلکه با گذر زمان و رفته‌رفته بر ملا می‌شود. مؤلفه‌ی N400 تنها مرحله‌ای مهم و تعیین‌کننده از آن است و نمی‌توان آن را پایان فرآیند درک معنا دانست.

پژوهش‌های اخیر بیشتر بر روی تعیین نقش مؤلفه‌ی N400 در پردازش معنا متمرکز شده‌اند. یک باور رایج این است که این مؤلفه، بازتابی از فرآیند دسترسی واژگانی و نگاشت صورت محرک به معنای آن است که با توجه به بافت اتفاق می‌افتد. از این منظر، هرچه دسترسی تسهیل شده‌باشد (برای مثال توسط بافت)، N400 شدت کمتری خواهد داشت. در مقابل، دیدگاه هم‌بستگی، مؤلفه‌ی N400 را نمایه‌ای می‌داند از تلاش برای تلفیق معنای واژه (که پیش‌تر بازیابی شده) با اطلاعات حاصل از بافت برای تولید یک تعبیر مناسب از پاره‌گفتار. در این دیدگاه، هرچه فرآیند تلفیق و هم‌بستگی این اطلاعات دشوارتر باشد، مؤلفه‌ی N400 بزرگتر خواهد بود (دیلوگ و هم‌کاران^۴، ۲۰۱۹). علاوه‌براین، نوعی دیدگاه پیوندی^۵ پیشنهاد شده که ترکیبی از دو باور پیشین است. طبق این نظر، N400 نمایان‌گر تلاش برای دسترسی واژگانی و هم‌بستگی معنایی بر طبق بافت است (نولند^۶ و هم‌کاران، ۲۰۲۰). از منظر عصب-

1- Kutas and Hillyard

2- centro-parietal distribution

3- Federmeier

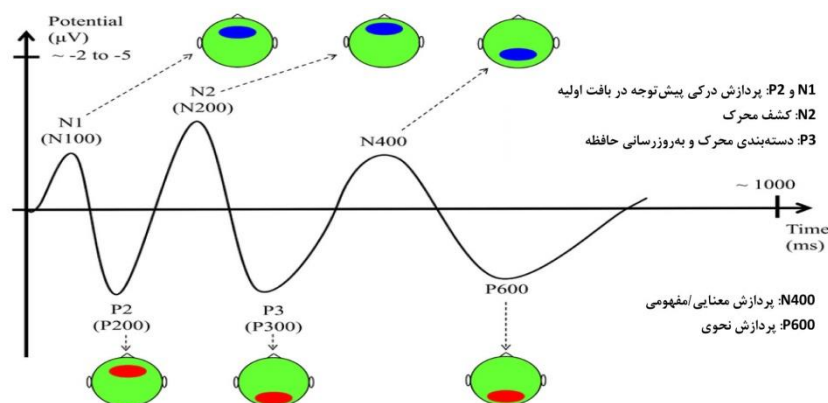
4- Delogu

5- hybrid

6- Nieuwland

زیست‌شناختی^۱ نیز باجیو^۲ و هگورت (۲۰۱۱) معتقدند که شروع و خیز N400 جریان‌های پس‌اسیناپسی^۳ تولیدشده در قشر حوزه‌ی گیجگاهی را حین بازیابی واژه از حافظه‌ی بلندمدت منعکس می‌کند. در ادامه، این جریان‌ها به سوی شکنج زیرین پیشین^۴ گسترش پیدا می‌کنند؛ جایی که بازنمایی بافت ایجاد و حفظ می‌گردد. قله‌ی موج N400 نیز هم‌زمان با تکمیل این دوره و بازگشت جریان‌ها به سوی قشر گیج‌گاهیست. بنابراین، به‌نظر می‌رسد انگاره‌ی عصب-زیست‌شناختی، دیدگاه پیوندی از N400 را تأیید می‌کند.

دیگر مؤلفه‌ی حساس به پردازش‌های زبانی در ای‌آرپی، P600 نامیده می‌شود. همان‌طور که از عنوان آن نیز برمی‌آید، P600 یک موج مؤخر مثبت است که به ساخت‌های صرفی و نحوی حساس است. در واقع، باور کلی چنین است که دشواری در هم‌بستگی نحوی یا صرفی باعث ایجاد P600 بزرگتر می‌شود که نشان‌دهنده‌ی تحلیل و پردازش دوباره‌ی یک ساخت زبانی است. این دشواری ممکن است به دلایل مختلف، از جمله عدم تطابق میان فعل و فاعل، به‌وجود آید. با این حال، مطالعاتی انجام‌شده که بیان می‌دارد این مؤلفه ممکن است نمایه‌ای از هم‌بستگی معنایی یا کاربردشناختی^۵ نیز باشد (نوولند و هم‌کاران، ۲۰۲۰). تصویر ۱، شکل موج موج نمادین ای‌آرپی را به‌همراه مؤلفه‌های اصلی و جایگاه نسبی آنها در مغز نشان می‌دهد.



شکل ۱- شکل موج ای‌آرپی (برگرفته از دالتروتسو و کانوی، ۲۰۱۴)

*Daltrotzo and Conway

- 1- neuro-biology
- 2- Baggio
- 3- post-synaptic
- 4- inferior prefrontal gyrus
- 5- pragmatic

۲-۲. پردازش واژه‌ها و کلمات ناآشنا در دیگر زبان‌ها

بررسی عصب‌شناختی تفاوت در پردازش واژه‌ها و شبه‌واژه‌ها به‌منظورهای مختلف و با روش‌های متنوع انجام گرفته‌است. بسیاری از این مطالعات در جهت طراحی انگاره‌های عصب-شناختی از فرآیند خواندن است. این دست از پژوهش‌ها از تفاوت‌های پردازشی فاحشی میان خواندن واژه‌ها و خواندن ناواژه‌ها حکایت دارد تا بدانجا که حتی ادعا می‌شود پردازش این دو در بخش‌های مختلفی از مغز صورت می‌گیرد (ویس و بوث^۱، ۲۰۱۷). اما فرآیند درک شنیداری زبان با درک از طریق خواندن متفاوت است. البته، به احتمال فراوان، ویژگی‌های معنایی یک واژه، فارغ از چگونگی عرضه‌ی آن، یکسان است (روجرز^۲ و هم‌کاران، ۲۰۰۴). اما نوع ارائه‌ی درونداد (دیداری یا شنیداری) که به فعال شدن معنای واژه ختم می‌شود، باعث ایجاد تفاوت‌های پردازشی میان این دو نوع عرضه‌ی محرک می‌گردد. علاوه‌براین، فرآیند خواندن پس از سوادآموزی حادث می‌شود، حال آنکه، تحقیقات بر روی زبان آلمانی نشان می‌دهد پردازش شنیداری زبان حتی در سن ۶ ماهگی به قواعد واج‌آرایی زبان حساس است (ابریگ^۳ و هم‌کاران، ۲۰۱۷). برای کودکان ۱۸ ماهه نیز توسط استبر و روسی^۴ (۲۰۲۰) آزمایشی طراحی شد که نشان داد شبه‌واژه‌ها اثر N400 بزرگتری نسبت به ناواژه‌ها در مورد زبان آلمانی تولید می‌کنند.

در پژوهشی که بر روی واژه‌ها و شبه‌واژه‌های اسپانیایی انجام شده‌است، زونینی^۵ و هم‌کاران (۲۰۲۰) محرک‌ها را به سه روش مختلف، شنیداری، دیداری و شنیداری-دیداری، به آزمودنی‌ها ارائه کردند. نتایج ای‌آرپی حاکی از امواج منفی‌تر در تمامی انواع عرضه‌ی محرک‌ها برای شبه‌واژه‌ها بود. با این حال، تفاوت‌های پردازشی نیز میان محرک‌های شنیداری و دیداری مشخص بود. تفاوت در شکل موج ای‌آرپی میان واژه‌ها و شبه‌واژه‌ها، که به اثر واژگانی^۶ معروف است، در محرک‌های دیداری از حدود ۳۰۰ هزارم ثانیه پس از شروع محرک آشکار شد. اما برای محرک‌های شنیداری این واگرایی از حدود ۷۰۰ هزارم ثانیه پس از شروع محرک مشهود بود. علت می‌تواند این گونه باشد که درونداد دیداری به یک‌باره در اختیار آزمودنی قرار

1- Weiss and Booth

2- Rogers

3- Obring

4- Steber and Rossi

5- Zunini

6- lexical effect

می‌گیرد و زودتر تشخیص داده می‌شود، اما درونداد شنیداری ماهیت دنباله‌ای^۱ دارد و در طول زمان آشکار می‌شود.

بررسی و مقایسه‌ی تفاوت‌های پردازشی در سه نوع محرک شنیداری واژه، شبه‌واژه و ناواژه در زبان آلمانی نیز انجام شده‌است. دوماس^۲ و هم‌کاران (۲۰۰۹) در داده‌های ای‌آرپی حاصل از آزمون خود مشاهده کردند که صورت‌های ناآشنا (شبه‌واژه و ناواژه) اثر N400 بزرگتری نسبت به واژه‌های آلمانی ایجاد می‌کنند که حاکی از بار پردازشی تحمیل شده بر مغز جهت انجام هم‌بستگی واژگانی است. علاوه بر این، مؤلفه‌ی مثبت مؤخر یا LPC در ناحیه‌ی آهیانه برای ناواژه‌ها مشهود بود که در حدود ۱۲۳۰ هزارم‌ثانیه پس از شروع محرک به اوج می‌رسید. آنان مدعی شدند که این اثر مثبت مؤخر به دلیل نقض محدودیت‌های واج‌آرایی^۳ زبان آلمانی ایجاد شده‌است. از این رو، چنین نتیجه گرفتند که، حتی در شرایطی که فرد تشخیص داده‌است که محرک یک ناواژه است، نقض محدودیت‌های واج‌آرایی بر مراحل پایانی پردازش شناختی تأثیرگذار است.

ایلین^۴ و هم‌کاران (۲۰۱۶) با استفاده از داده‌های ای‌آرپی بر روی نقض محدودیت واجی هم‌آبی واکه‌ای در زبان فنلاندی مطالعه کردند. آنها در داده‌های حاصل اثر MMN^۵ بزرگتری برای ناواژه‌ها نسبت به شبه‌واژه‌ها مشاهده کردند. MMN یک موج منفی‌رو است که در بازه‌ی زمانی ۱۵۰ تا ۲۵۰ هزارم‌ثانیه پس از شروع محرک رخ می‌دهد. این اثر در واقع زمانی ایجاد می‌شود که قاعده‌ای در محرک نقض شود؛ در حالی که این قاعده در اکثر محرک‌ها رعایت شده‌است. دیگر یافته‌ی این پژوهش نشان داد که مؤلفه‌ی P300 در پردازش ناواژه‌ها نسبت به شبه‌واژه‌ها بزرگتر بود. مؤلفه‌ی P300 یک موج مثبت است که در حدود ۳۰۰ هزارم‌ثانیه پس از شروع محرک ایجاد می‌شود. به‌طور معمول این مؤلفه به دسته‌بندی و قضاوت محرک از جانب آزمودنی مربوط می‌شود.

بررسی چگونگی پردازش واژه‌ها و کلمات ناآشنا تنها به زبان‌های موجود ختم نمی‌شود. مورکتول^۶ و هم‌کاران (۲۰۱۸) با ساختن یک زبان مصنوعی و آموزش آن به آزمودنی‌ها، سعی

1- sequential

2- Domahs

3- phonotactic constraints

4- Ylinen

5- MMN: mismatch negativity

6- Moore-Cantwell

در شناسایی تفاوت‌های پردازشی میان واژه‌ها، شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها در آن زبان مصنوعی را داشتند. نتایج نشان داد که حتی در یک زبان مصنوعی نیز ناواژه‌ها باعث ایجاد مؤلفه‌ی ال‌پی-سی می‌شوند. علاوه‌براین، همان‌طور که انتظار می‌رفت، در داده‌های حاصل از پردازش شبه-واژه‌ها، N400 بزرگتری نسبت به واژه‌ها به چشم می‌خورد. آنها هم‌چنین گزارش کردند که مؤلفه‌ی P300 در واژه‌ها و ناواژه‌ها هم‌سان بوده‌است، اما نتوانستند توجیهی برای این مشاهده ارائه کنند.

ما نیز با استفاده از روشی مشابه، پردازش واژه‌ها، شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها را در مغز فارسی-زبانان آزمایش کردیم تا تفاوت‌های پردازشی احتمالی موجود برای سخن‌گویان زبان فارسی را مشخص کنیم. در ادامه به شرح روش و سپس نتایج حاصل می‌پردازیم.

۳. روش پژوهش

برای ثبت سیگنال‌های مغزی و تصویربرداری از مغز، چندین دستگاه وجود دارد که هر یک نقاط قوت و ضعفی دارد. پژوهش‌گران می‌بایست با توجه به موضوع تحقیق خود و فرضیه‌های آن متناسب‌ترین دستگاه را برای جمع‌آوری داده برگزینند. دستگاه ای‌ای جی به دلیل بهره‌مندی از دقت زمانی بالا، در میان زبان‌شناسان بسیار محبوب است؛ چراکه امکان نمایش تأثیرات آنی محرک‌های زبانی بر امواج مغزی را به‌خوبی فراهم آورده‌است. دیگر مزیت این دستگاه، غیرتهاجمی بودن آن است و فرد بدون هیچ‌گونه نگرانی از عواقب آزمون، می‌تواند در پژوهش شرکت کند.

۳-۱. آزمودنی‌ها

تعداد ۲۰ نفر از دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشگاه تهران از رشته‌های مختلف در این آزمون شرکت کردند. تمامی آنان در خوداظهاری اعلام کردند که راست‌دست هستند، زبان مادری آنها فارسی است، و سابقه‌ی عارضه‌ی مغزی یا مصرف داروهای روانی ندارند. بازه‌ی سنی آنها بین ۲۲ تا ۴۲ سال بود (میانگین: ۲۹.۲، انحراف معیار: ۶.۴). از این تعداد ۵ نفر مرد بودند.^۱ پیش از ورود به آزمایشگاه ای‌ای جی، تمامی آزمودنی‌ها توسط پزشک معاینه شدند تا از

۱- از آنجایی که در مطالعات پیشین، جنسیت به‌عنوان متغیر در نظر گرفته نشده‌است، ما نیز این مشخصه را متغیر محسوب نکردیم.

مناسب بودن وضعیت بالینی آنها و آمادگی برای شرکت در آزمون اطمینان حاصل شود. هم-چنین، آزمودنی‌ها رضایت‌نامه‌ی کتبی خود را هنگام ورود به آزمایشگاه ارائه کردند. لازم به ذکر است، گواهی اخلاق برای آزمون این پژوهش از طرف «کمیته‌ی اخلاق در پژوهش دانشگاه علوم پزشکی ایران» صادر گردید^۱.

۲-۳. طراحی و مواد آزمون

برای هر یک از انواع محرک (واژه، شبه‌واژه، ناواژه) شش نمونه در نظر گرفته شده بود. این ۱۸ محرک هدف که ساختاری تک‌هجایی داشتند، در میان ۶۰ محرک دیگر با ساختاری متفاوت قرار گرفته بودند. از این تعداد ۱۸ مورد واژه، ۱۸ مورد شبه‌واژه، و باقی ناواژه بودند. ساختار محرک‌های هدف در واژه‌ها و شبه‌واژه‌ها CVCC و در ناواژه‌ها CCVC بود تا بیشترین شباهت ساختی را به لحاظ تعداد واج‌ها و نقض محدودیت‌های واجی داشته باشند. در واقع، قواعد واج‌آرایی زبان فارسی این امکان را برای ما فراهم کرد تا محرک‌های بسیار مشابه را در آزمون به کار گیریم، مشخصه‌ای که در پژوهش‌های پیشین کمتر دیده می‌شود. در تابلوی زیر که طبق نظریه‌ی واج‌شناسی بهینگی (پرینس و اسمولنسکی^۲، ۱۹۹۳) ترسیم شده، محدودیت‌های واجی نقض‌شده توسط محرک‌های هدف مشهود است. محدودیت *COMPLEX-ONSET ناظر بر عدم وجود آغازهی پیچیده است، و محدودیت *COMPLEX-CODA وجود بیشتر از یک همخوان در پایانه‌ی هجا را جریمه می‌کند. مهم‌ترین تفاوت میان واژه‌ها/شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌های آزمون در نقض *COMPLEX-ONSET است که در زبان فارسی از محدودیت‌های غیرقابل نقض به‌شمار می‌رود. از این رو، ساخت هجایی CCVC در فارسی مجاز نیست. محدودیت دیگری که بر روی این ساخت‌ها فعال است، محدودیت NO-CODA است که ناظر بر عدم وجود پایانه در هجاست و به دو شکل تعریف می‌شود. طبق تعریف بالا به پایین، این محدودیت هر دو ساخت زیر را تنها یک مرتبه جریمه می‌کند. اما طبق تعریف پایین به بالا، ساخت CVCC را به‌علت وجود دو همخوان در پایانه، دو بار جریمه می‌کند. از آنجایی که این محدودیت در بحث خوش‌ساختی و بدساختی محرک‌ها تعیین‌کننده نیست، آن را در نظر نگرفتیم.

۱- کد مصوبه‌ی اخلاق: IR.IUMS.REC.1398.871

2- Prince and Smolensky

تابلوی ۱. چگونگی نقض محدودیت‌های واجی در محرک‌های هدف

Input	*COMPLEX-ONSET	*COMPLEX-CODA
➔ CVCC		*
CCVC	*W	L

تمامی محرک‌ها در جمله‌ی حامل «او/آن بود» ارائه می‌شدند. جمله‌ی حامل طوری انتخاب شد که فاقد بافت خاصی باشد و باعث تسهیل پردازش محرک نشود. در حین پخش صوتی جمله، علامت جمع (+) در وسط صفحه‌ی نمایش ظاهر می‌شد. از آزمودنی‌ها خواسته می‌شد که حین گوش کردن به جملات به آن علامت نگاه کنند تا از بروز امواج مغزی نامرتبط با تکلیف تا حد امکان جلوگیری شود. از آنجایی که تکلیف تصمیم‌گیری واژگانی را به‌کار بستیم، پس از اتمام جمله، صفحه‌ای برای امتیاز دادن به محرک پیش چشمان آزمودنی‌ها ظاهر می‌شد. از آنها خواسته شده بود که به محرک‌ها امتیازی از ۱ تا ۴ براساس شباهت آنها به کلمات فارسی بدهند (۱ کمترین شباهت و ۴ بیشترین شباهت). به منظور کاهش اثرات ناشی از تولید پاسخ به محرک‌ها در مغز، به آزمودنی‌ها زمان کافی برای فکر کردن و ثبت پاسخ پس از اتمام هر جمله داده شده بود (زونینی و هم‌کاران، ۲۰۲۰). آنها فرصت داشتند پس از چند ثانیه از اتمام جمله پاسخ خود را با استفاده از اعداد صفحه‌کلید ثبت کنند. جهت آشنایی بیشتر آزمودنی با روند تکلیف، در ابتدا یک مرحله‌ی آزمایشی را در حضور پژوهش‌گر می‌گذراندند. این آزمون به‌طور میانگین ۱۵ دقیقه به‌طول می‌انجامید که حین آن دو بار استراحت یک‌دقیقه‌ای در نظر گرفته شده بود. در زیر چند نمونه از محرک‌ها را می‌توان دید.

- واژه‌ها: «آن اسب بود»، «آن گرم بود».
 - شبه‌واژه‌ها: «آن شِرپ بود»، «او نَلَف بود».
 - ناواژه‌ها: «او فریپ بود»، «آن سپوش بود» (خوشه‌ی هم‌خوان در آغازهی هجا)
- محرک‌های شبه‌واژه و ناواژه توسط پژوهش‌گران طبق ساخت‌های بالا به‌گونه‌ای تولید شده بودند که محدودیت دیگری نقض نشود. جملات مورد استفاده نیز با صدای گوینده‌ی زن فارسی‌زبان در یک اتاق ساکت با کیفیت ۱۶ بیت^۱ و نرخ نمونه‌برداری ۴۴ کیلوهرتز ضبط شده بود. گوینده به‌لحاظ واج‌شناختی آموزش دیده بود. جملات به‌طور میانگین حدود ۳.۵ ثانیه

طول می‌کشیدند. جهت یک‌دست‌سازی، جملات حامل در تمامی محرک‌ها هم‌واره یکسان بود و تنها محرک در میان جمله، با استفاده از نرم‌افزار پرت^۱ (بورزما و وینینک^۲، ۲۰۱۹)، ویرایش ۶.۱، جای‌گذاری شده بود. علاوه بر این، جهت جلوگیری از هرگونه تداخل در پردازش واژه‌های جمله، کلمات به صورت شمرده شمرده و با فاصله‌ی زمانی ادا شده بودند. محرک‌ها هم‌واره پس از گذشت یک ثانیه از شروع جمله، آغاز می‌شدند. این یکسان‌سازی برای پردازش و تحلیل داده‌های ای‌آرپی حاصل، ضروری است.

علاوه بر ملاحظات بالا، به پیروی از روش دوماس و هم‌کاران (۲۰۰۹)، به منظور رفع برخی عوامل آواشناختی و واژگانی که ممکن است بر شکل موج ای‌آرپی مؤثر باشند، محرک‌های هدف را به لحاظ مدت‌زمان، شدت^۳، بسامد پایه^۴، و اندازه‌ی مجاورت واجی^۵ مقایسه کردیم. نتایج آماری حاصل را در جدول‌های ۱ و ۲ می‌توان مشاهده کرد. جدول ۱ مربوط به ویژگی‌های آواشناختی است. آزمون تی مستقل که بر روی داده‌ها اعمال شد، نشان می‌دهد که محرک‌ها از لحاظ مدت‌زمان تفاوت معناداری با یک‌دیگر ندارند. در مورد بسامد پایه نیز تنها تفاوت میان واژه‌ها و ناواژه‌ها معنادار است. با این حال، تفاوت میانگین این دو دسته تنها ۱۰ هرتز است که طبق مطالعات انجام‌شده بر روی درک شنیداری آواهای زبان، گوش انسان توانایی تشخیص تغییرات بسامدی زیر ۱۲ هرتز برای میانگین بسامد ۲۲۰ هرتز را ندارد (نوته‌بوم^۶، ۱۹۹۷). بنابراین، این اختلاف تأثیری بر شکل موج ای‌آرپی نخواهد داشت. دیگر مشخصه‌ی آواشناختی، یعنی شدت صوت، برخلاف اختلاف ناچیز بین میانگین‌ها، از لحاظ آماری بین تمامی دسته‌محرک‌ها تفاوت معنادار دارد. تغییرات شدت صوت بر ای‌آرپی مؤثر است. اثرات ناشی از ویژگی‌های آواشناختی کلام، معمولاً در همان ۲۰۰ هزارم‌ثانیه‌ی ابتدایی پس از شروع محرک، مشاهده می‌شوند و بر مؤلفه‌های مربوط به فرآیندهای شناختی تأثیرگذار نیستند. پایوا^۷ و هم‌کاران (۲۰۱۶) مطالعه‌ای بر روی تأثیر شدت صوت بر مؤلفه‌های ای‌آرپی انجام داده‌اند، و همچون مطالعات پیش از خود، به این نتیجه می‌رسند که مؤلفه‌های N100 و

1- Praat, doing phonetics by computer (6.1)

2- Boersma & Weenink

3- intensity

4- fundamental frequency (F0)

5- phonological neighborhood size

6- Nooteboom

7- Paiva

P200، که به‌ترتیب در بازه‌ی زمانی ۶۰ تا ۱۵۰ و ۱۵۰ تا ۲۵۰ هزارم‌ثانیه پس از آغاز محرک ظهور می‌کنند، به شدت صوت حساس‌اند.

اما یکی از محدودیت‌ها در آزمون‌های روان‌شناختی و عصب‌شناختی زبان، مسأله‌ی اندازه‌ی مجاورت واجی محرک‌هاست، که به‌مفهوم تعداد کلماتی است که با یک تغییر کمینه‌ی واجی از محرک ایجاد می‌شوند؛ برای مثال «برگ» و «مرگ». این تغییر می‌تواند طی فرآیندهای حذف، جایگزینی و اضافه اعمال شود. گفته می‌شود این مشخصه‌ی واژگانی بر پردازش محرک تأثیرگذار است. هلکامب^۱ و هم‌کاران (۲۰۰۲) در مطالعه‌ی خود که بر روی مجاورین واجی^۲ در محرک‌های دیداری انجام گرفت، چنین نتیجه گرفتند که هرچه اندازه‌ی مجاورت واجی محرک کوچکتر باشد، N400 نیز کوچکتر خواهد بود. در جدول ۲ نتایج حاصل از مقایسه‌ی محرک‌ها برای این ویژگی واژگانی آورده شده‌است.

جدول ۱. مقایسه‌ی دسته‌محرک‌های هدف به‌لحاظ ویژگی‌های آواشناختی (موارد علامت‌گذاری شده با *

معنادار هستند)

نوع محرک	میانگین $\pm$ انحراف معیار بسامد پایه	میانگین $\pm$ انحراف معیار شدت	میانگین $\pm$ انحراف معیار مدت زمان
واژه (تعداد: ۶)	۲۵۶ $\pm$ ۴.۴ هرتز ^۳	۷۶ $\pm$ ۰.۸۱ دسیبل ^۴	۶۴۰ $\pm$ ۱۴۴ هزارم‌ثانیه
شبه‌واژه (تعداد: ۶)	۲۶۱ $\pm$ ۶.۸ هرتز	۷۵ $\pm$ ۰.۸۶ دسیبل	۷۱۰ $\pm$ ۱۱۰ هزارم‌ثانیه
ناواژه (تعداد: ۶)	۲۶۶ $\pm$ ۸.۳ هرتز	۷۳ $\pm$ ۱.۸۹ دسیبل	۷۳۷ $\pm$ ۲۳۲ هزارم‌ثانیه
مقایسه‌ی واژه-شبه-واژه	t(12)= -1.461 p > 0.175	t(12)= 3.371 p < 0.007*	t(12)= -0.938 p > 0.370
مقایسه‌ی واژه-ناواژه	t(12)= -2.556 p < 0.035*	t(12)= 4.38 p < 0.001*	t(12)= -0.869 p > 0.405
مقایسه‌ی شبه‌واژه-ناواژه	t(12)= -1.138 p > 0.281	t(12)= 2.335 p < 0.042*	t(12)= 260 p > 0.800

1- Holcomb

2- phonological neighbors

3- Hz

4- dB

طبیعتاً اندازه‌ی مجاورت واجی برای ناواژه‌ها که قواعد واج‌آرایی را نقض می‌کنند کمتر از واژه‌ها و حتی شبه‌واژه‌ها خواهد بود. طبق آزمون آماری انجام‌شده، در جدول ۲، تفاوت میان واژه‌ها با شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها معنادار است. در بخش تحلیل داده‌ها درباره‌ی تأثیرات احتمالی این ویژگی بر نتایج حاصل بحث خواهیم کرد.

جدول ۲. مقایسه‌ی دسته‌محرك‌های هدف به‌لحاظ مشخصه‌ی اندازه‌ی مجاورت واجی (موارد علامت-)

گذاری شده با * معنادار هستند)

میانگین اندازه‌ی مجاورت واجی

نوع محرك	(گونه ^۱)	آزمون آماری مان-ویتنی ^۲
واژه	۲.۶ ± ۷.۱	$Z = -2.266$ $p < 0.026^*$
شبه‌واژه	۲.۱ ± ۳	
واژه	۲.۶ ± ۷.۱	$Z = -2.950$ $p < 0.002^*$
ناواژه	۰.۸ ± ۱.۳	
شبه‌واژه	۲.۱ ± ۳	$Z = -1.432$ $p > 0.240$
ناواژه	۰.۸ ± ۱.۳	

نکته‌ی پایانی این‌که، پیش از شروع ثبت، یک جلسه‌ی ثبت آزمایشی برای آزمون انجام شد و پس از اصلاحاتی جزئی، ثبت داده‌های ای‌ای‌جی را آغاز کردیم.

۳-۳. ثبت ای‌ای‌جی و پردازش داده‌ها

برای ثبت سیگنال‌های مغزی در حین این آزمون از ای‌ای‌جی ۶۴ کاناله در سیستم ۱۰-۲۰ استفاده کردیم که گوش راست به‌عنوان الکترود مرجع برگزیده شده‌بود. این کار با نرخ نمونه-برداری ۵۱۲ هرتز انجام گرفت. سیگنال‌های مغزی در طول آزمون بطور مداوم ثبت شدند.

داده‌های ای‌آرپی نیز برای هر یک از آزمودنی‌ها و هر یک از دسته‌های محرك‌های هدف محاسبه شدند. الکترودهای مورد بررسی شامل F3, Fz, F4 برای بخش پیشین، C3, Cz, C4 برای بخش مرکزی، و P3, Pz, P4 برای بخش آهیانه بودند. در مرحله‌ی پیش‌پردازش، ابتدا

1- type

2- Mann-Whitney

صافی میان‌گذر^۱ ۰.۵ تا ۲۰ هرتز بر داده‌های حاصل اعمال شد. براین اساس، تمامی سیگنال‌های زیر ۰.۵ هرتز و بالاتر از ۲۰ هرتز حذف شدند. پس از این صافی و حذف کانال‌هایی که نویز زیادی داشتند، با استفاده از الگوریتم ICA، مؤلفه‌های مغزی به دست آمدند. سپس، مؤلفه‌های مداخله‌گر مربوط به عوامل حرکتی^۲ و پلک زدن^۳ حذف گردیدند و کانال‌هایی که پیش‌تر حذف شده بودند، درون‌یابی^۴ شدند. پس از این پیش‌پردازش، بازه‌ی هر ای‌آرپی از شروع محرک تا ۱۵۰۰ هزارم‌ثانیه پس از آن تعیین شد و میزان سیگنال‌های مغزی در ۱۰۰ هزارم‌ثانیه پیش از شروع محرک، به عنوان حالت پایه در نظر گرفته شد. لازم به ذکر است که تمامی مراحل پیش‌پردازش و پردازش سیگنال با استفاده از نرم‌افزارهای ای‌ای‌جی لب^۵ و متلب^۶، ویرایش a۲۰۱۹، انجام شد.

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

داده‌های حاصل از آزمایش را می‌توان در دو دسته‌ی رفتاری و ای‌آرپی قرار داد. داده‌های رفتاری در نتیجه‌ی پاسخ‌هایی است که آزمودنی‌ها به محرک داده‌اند و داده‌های ای‌آرپی امواج مغزی حاصل در پاسخ به هر محرک است.

۴-۱. داده‌های رفتاری

همان‌طور که در بخش ۳-۲ ذکر شد، به منظور جلوگیری از تداخل فرآیند پاسخ‌دهی در امواج مغزی مورد نظر، تکلیف مورد استفاده یک تصمیم‌گیری واژگانی غیرسرعتی بود که طی آن به آزمودنی‌ها زمان کافی داده شد تا به محرک امتیازی از ۱ تا ۴، برحسب شباهت محرک به یک واژه‌ی فارسی، بدهند. غیرسرعتی بودن این تکلیف باعث شد که زمان پاسخ‌گویی اهمیتی نداشته باشد، از این‌رو، مدت زمان واکنش بررسی نشد. اما پاسخ‌های آزمودنی‌ها به هریک از محرک‌های هدف بررسی شد. پیش از تحلیل، حدود ۳٪ از داده‌ها حذف شدند؛ چراکه پاسخ

1- bandpass

2- EMG

3- EOG

4- interpolate

5- EEGLAB

6- MATLAB

آزمودنی به محرک با آن هم‌خوانی نداشت. برای مثال مواردی که در آن به یک واژه امتیازی کمتر از ۳ داده شده بود^۱.

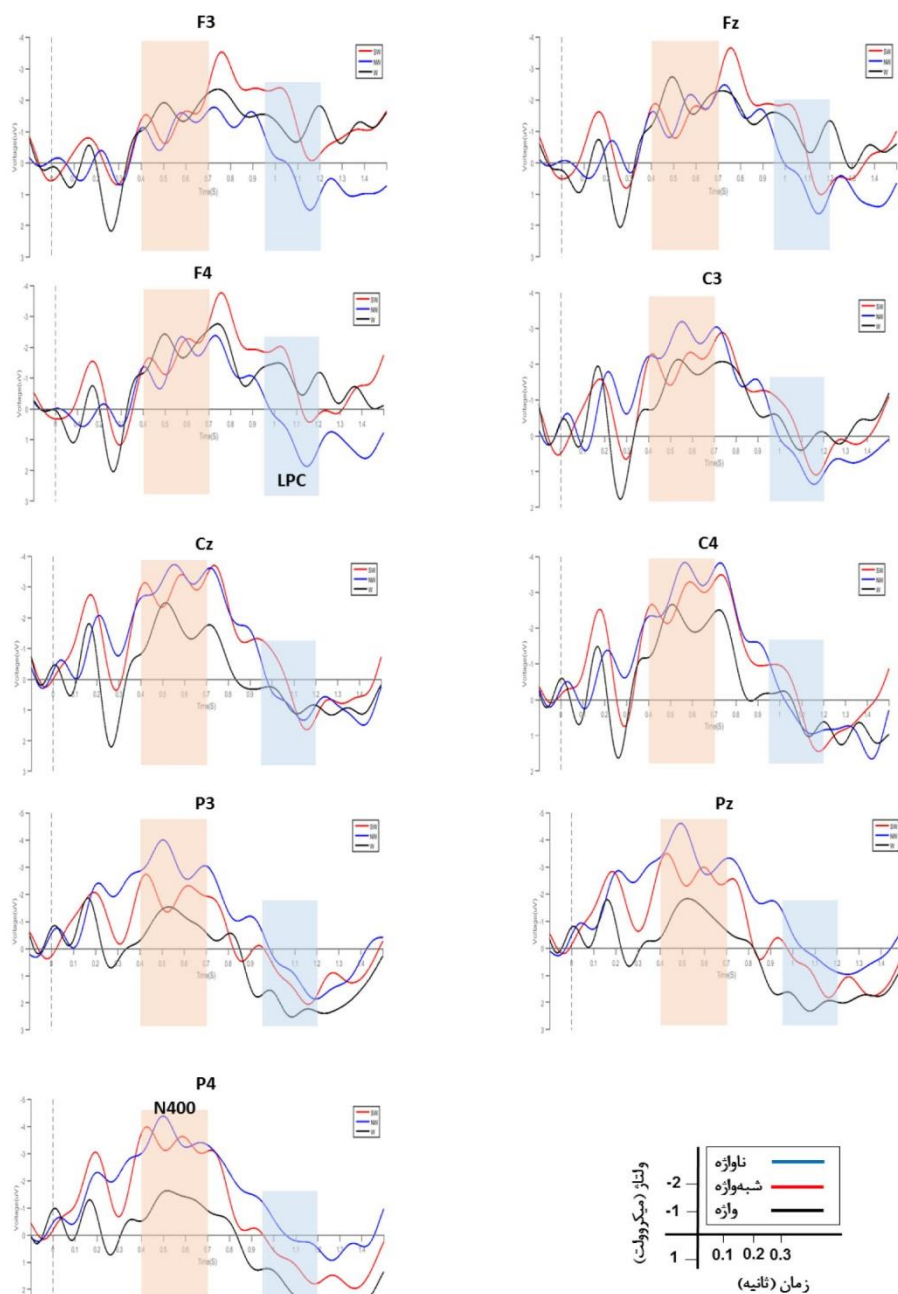
درصد خطاها (امتیازهای کمتر از ۳ برای واژه‌ها و بیشتر از ۲ برای ناواژه‌ها) در پاسخ‌دهی به محرک‌های هدف برای واژه‌ها و ناواژه‌ها محاسبه شد. درصد خطا برای واژه‌ها ۱.۲٪ و برای ناواژه‌ها ۲.۵٪ بود. این درصد خطای پایین به این دلیل است که آزمودنی‌ها زمان کافی برای پاسخ‌گویی در اختیار داشته‌اند. برای دسته‌ی شبه‌واژه‌ها نمی‌توان خطایی در نظر گرفت؛ چراکه آزمودنی‌ها می‌بایست براساس شباهت محرک به یک واژه‌ی فارسی پاسخ می‌دادند و این پاسخ‌ها در نظر شرکت‌کنندگان مختلف، متفاوت است. ۶.۶٪ از پاسخ‌ها به محرک‌های شبه‌واژه امتیاز ۱ بوده‌است. ۲.۵٪ از پاسخ‌ها نیز به امتیاز ۴ اختصاص یافته و باقی پاسخ‌ها امتیازات بینابینی ۲ و ۳ بوده‌است. به‌طور کلی، هدف اصلی از امتیازدهی به محرک‌ها، جلب توجه آزمودنی‌ها بوده‌است.

۲-۴. داده‌های ای‌آرپی

پس از پردازش داده‌ها، به‌منظور ردیابی تأثیرات احتمالی محرک‌ها بر مؤلفه‌های N400 و LPC، میانگین دامنه‌ی موج‌های الکتریکی در دو بازه‌ی زمانی ۴۰۰-۷۰۰ هزارم‌ثانیه برای N400 و ۹۵۰-۱۲۰۰ هزارم‌ثانیه برای LPC محاسبه شد. سپس بر روی داده‌های حاصل آزمون آماری تی نمونه‌های جفتی^۲ اعمال گردید تا تفاوت‌های مشاهده‌شده در میانگین دامنه‌های مربوط به واژه‌ها، شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها را از لحاظ معناداری بررسی کنیم. شکل ۲ میانگین کل داده‌های ای‌آرپی برای کانال‌های مربوط به نواحی پیشین، مرکزی و آهیانه را نشان می‌دهد.

همان‌طور که در شکل قابل مشاهده‌است، در نواحی پیشین، تفاوت چشم‌گیری میان واژه‌ها و شبه‌واژه‌ها نمی‌توان دید. با این حال، اثر LPC برای ناواژه‌ها، به‌ویژه در نیم‌کره‌ی راست (F4) کاملاً مشهود است که به‌طور معناداری از شبه‌واژه‌ها ($t=2.605$, $p<0.017$) و واژه‌ها ($t=2.377$, $p<0.028$) جدا شده‌است.

۱- در دقیقه‌ی پایانی آزمون برای یکی از آزمودنی‌ها، صدای آژیر ضد حریق آزمایشگاه ایجاد تداخل کرد که باعث حذف داده‌های مربوطه شد.



شکل ۲. میانگین کل داده‌های ای آرپی. اثر N400 برای ناواژه‌ها و شبه‌واژه‌ها در کانال‌های مربوط به ناحیه‌ی آهیانه، به‌ویژه در نیم‌کره‌ی راست، قابل مشاهده است. همچنین، اثر LPC برای ناواژه‌ها در ناحیه‌ی پیشین، به‌ویژه در نیم‌کره‌ی راست، دیده می‌شود. (برای مشاهده‌ی نمودارها بهتر است به نسخه‌ی الکترونیکی مراجعه شود.)

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مؤلفه‌ی LPC را به نقض محدودیت‌های واج‌آرایی نسبت می‌دهند (دوماس و هم‌کاران، ۲۰۰۹؛ مورکنتول و هم‌کاران، ۲۰۱۸). در نواحی مرکزی و آهیانه، تفاوت معناداری در بازه‌ی منسوب به LPC میان سه دسته‌ی محرک‌ها مشاهده نشد.

به‌علاوه، در نواحی آهیانه، به‌ویژه در نیم‌کره‌ی راست (P4)، اثر N400 شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها را از واژه‌ها متمایز می‌کند ($t=2.383, p<0.028$ ؛ $t=-2.174, p<0.043$). با بررسی ای‌آرپی مربوط به کانال‌های P8 و P7 دریافتیم که این تمایز معنادار آماری تنها در نیم‌کره‌ی راست مشهود است ($t=-3.391, p<0.003$ ؛ $t=-2.245, p<0.037$). با توجه به اینکه اثر N400 در نتیجه‌ی تلاش مغز برای ایجاد هم‌بستگی معنایی (نوولند و هم‌کاران، ۲۰۲۰) حاصل می‌شود، تفاوت شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها با واژه‌ها در این مؤلفه دور از ذهن نیست.

گذشته از بحث دامنه، بررسی آماری تأخیر مؤلفه‌ی N400 نشان داد که در نواحی آهیانه، به‌ویژه در نیم‌کره‌ی راست، مؤلفه‌ی N400 برای شبه‌واژه‌ها به‌طور معناداری زودتر از واژه‌ها و ناواژه‌ها ($t=-4.963, p<0.000$ ؛ $t=2.111, p<0.048$) اتفاق می‌افتد.

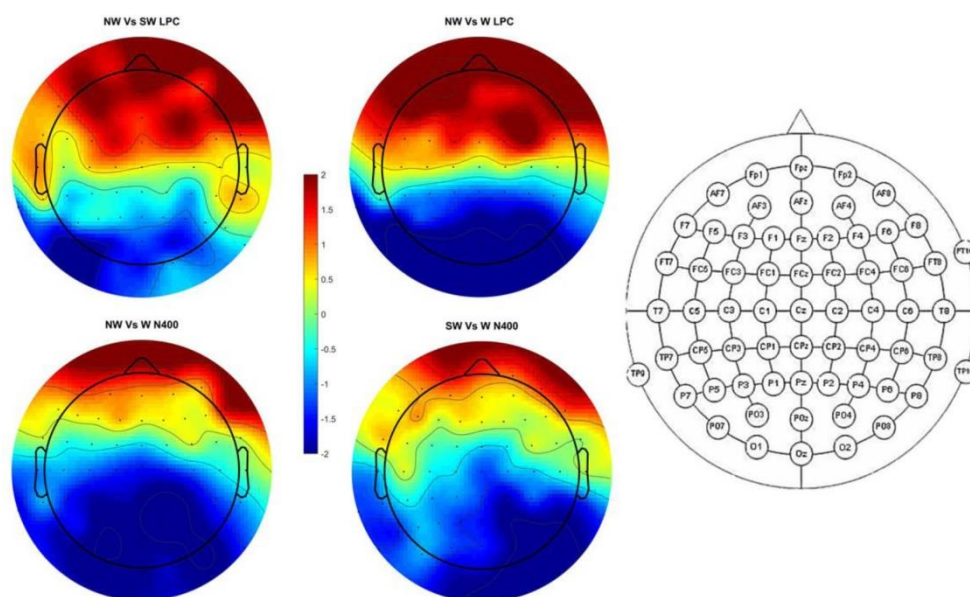
در شکل ۳ نیز می‌توان نقشه‌ی توپوگرافی^۱ حاصل از اختلاف میانگین دامنه‌ی دسته‌های ناواژه و شبه‌واژه و ناواژه و واژه را در ردیف بالا مشاهده کرد. این اختلاف مربوط به بازه‌ی زمانی ۹۵۰-۱۲۰۰ هزارم‌ثانیه است که اثر LPC مربوط به دسته‌ی ناواژه‌ها را نسبت به واژه‌ها و شبه‌واژه‌ها در نواحی پیشین، به‌ویژه نیم‌کره‌ی راست، به‌وضوح نمایش می‌دهد. در ردیف دوم نیز می‌توان اثر N400 را مشاهده کرد که در بازه‌ی زمانی ۴۰۰-۷۰۰ هزارم‌ثانیه برای دسته‌های ناواژه و شبه‌واژه نسبت به واژه‌ها در نواحی آهیانه، به‌ویژه در نیم‌کره‌ی راست، رخ داده‌است.

پیش از این درباره‌ی تأثیر اندازه‌ی مجاورت واجی بر شکل موج ای‌آرپی سخن گفتیم. همان‌طور که اشاره شد، این مشخصه می‌تواند بر روی مؤلفه‌ی N400 مؤثر باشد، به‌طوری‌که هرچه اندازه‌ی مجاورت بزرگتر باشد، فعالیت مغز برای هم‌بستگی معنایی بیشتر می‌شود و در نتیجه، N400 بزرگتری حاصل می‌گردد (هلکامب و هم‌کاران، ۲۰۰۲). با این حال، نتایج نشان داد که واژه‌ها با وجود اندازه‌ی مجاورت واجی بزرگتر نسبت به ناواژه‌ها و شبه‌واژه‌ها، N400 به‌مراتب کوچک‌تری را به‌نمایش گذاشتند. همین موضوع، البته با شدت کمتری، برای

1- topography map

شبه‌واژه‌ها در مقایسه با ناواژه‌ها نیز صدق می‌کند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد مسأله‌ی اندازه‌ی مجاورت واجی در تحلیل‌های ما موضوعیت ندارد.

براین‌اساس، نتایج حاصل فرضیه‌ی صفر را مبنی بر عدم وجود تفاوت میان پردازش واژه‌ها و کلمات ناآشنا رد می‌کند. طبق تحلیل‌های انجام‌شده می‌توان یافته‌ها را چنین خلاصه کرد که تفاوت پردازشی میان گروه‌های ناواژه و شبه‌واژه، بیشتر در بخش پیشین و در بازه‌ی زمانی مربوط به LPC دیده می‌شود. با این حال، در بخش آهیانه نیز اثر N400 برای شبه‌واژه‌ها زودتر رخ می‌دهد. به‌علاوه، تفاوت میان شبه‌واژه‌ها و واژه‌ها بیشتر در نواحی آهیانه و در اثر N400 حاصل از پردازش شبه‌واژه‌ها مشهود است. در مقابل، پردازش واژه‌ها و ناواژه‌ها هم در نواحی پیشین و هم در نواحی آهیانه باهم اختلاف دارند. در نواحی پیشین اثر LPC و در نواحی آهیانه اثر N400 برای ناواژه‌ها، شاهده‌ی بر این مدعاست.



شکل ۳. توپوپلات‌ها اختلاف میانگین دامنه را در بازه‌های زمان LPC (ردیف بالا) و N400 (ردیف پایین) نمایش می‌دهند. ولتاژهای مثبت مربوط به اثر LPC ناواژه‌ها در بخش پیشین و ولتاژهای منفی مربوط به اثر N400 شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها در نواحی آهیانه مشهود است. در سمت راست نیز جایگاه ۶۴ کانال ای‌ای‌جی بر روی سر دیده می‌شود. (جهت دیدن تصویر رنگی، به نسخه‌ی الکترونیکی مراجعه شود.)

۵. نتیجه‌گیری

برای یافتن شباهت‌ها و تفاوت‌های احتمالی در پردازش کلمات ناآشنا و واژه‌های زبان فارسی، یک تکلیف تصمیم‌گیری واژگانی به آزمودنی‌ها ارائه شد. محرک‌ها شامل سه گروه واژه‌ها، شبه‌واژه‌ها و ناواژه‌ها می‌شدند که ساخت مشابهی داشتند. حین انجام این تکلیف، سیگنال‌های مغزی آزمودنی‌ها با استفاده از دستگاه ای‌ای‌جی ۶۴ کاناله ثبت شد و داده‌های حاصل پس از طی مراحل پیش‌پردازش و استخراج ای‌آرپی‌های مد نظر، مورد تحلیل آماری قرار گرفتند. این تحلیل‌ها نشان داد که برای ناواژه‌ها و شبه‌واژه‌ها در نواحی آهیانه می‌شود اثر N400 را مشاهده کرد. علاوه‌براین، ناواژه‌ها باعث ایجاد اثر LPC در نواحی پیشین نیز می‌شدند.

با وجود اینکه مشاهده‌ی اثر N400 و LPC طبق یافته‌های پیشین در دیگر زبان‌ها، دور از انتظار نبود، اما تفاوت‌هایی نیز به چشم می‌خورد. همان‌طور که در پیشینه‌ی پژوهش اشاره کردیم، زونینی و هم‌کاران (۲۰۲۰) بر روی تفاوت‌های پردازشی واژه‌ها و شبه‌واژه‌ها در زبان اسپانیایی تمرکز کردند تا اطلاعاتی درمورد زمان رویداد اثر واژگانی کسب کنند. مشاهدات آنها حاکی از رویداد اثر واژگانی در حدود ۷۰۰ هزارم‌ثانیه پس از شروع محرک شنیداری بود. این اثر در یافته‌های پژوهش حاضر در نواحی آهیانه در حدود ۴۰۰ هزارم‌ثانیه دیده می‌شود که یک واگرایی میان واژه‌ها و شبه‌واژه‌ها اتفاق می‌افتد و منتج به اثر N400 برای شبه‌واژه‌ها (و ناواژه‌ها) می‌شود. اگرچه با نگاهی بر شکل ۲، در نواحی پیشین می‌توان منفی‌تر بودن شبه‌واژه‌ها را در حدود ۷۰۰ هزارم‌ثانیه مشاهده کرد، اما آزمون‌های آماری، تفاوت معناداری را نشان ندادند.

در پژوهش دوماس و هم‌کاران (۲۰۰۹)، که بارها به آن ارجاع داده‌ایم، اثر N400 برای هر دو گروه کلمات ناآشنا برای زبان آلمانی مشهود بود. در پژوهش ما نیز این اثر به وضوح در نواحی آهیانه برای هر دو دسته‌ی ناواژه‌ها و شبه‌واژه‌ها دیده می‌شود. با این حال، نکته‌ی قابل توجه آنست که آنها این اثر را در نواحی پیشین یافتند و نواحی آهیانه اثری از N400 نشان نمی‌داد. این در حالیست که، تفاوت‌ها در بازه‌ی N400 برای داده‌های ما از نواحی مرکزی شروع می‌شوند و در نواحی آهیانه به اوج می‌رسند. آنها همچنین شاهد اثر LPC برای ناواژه‌ها بودند که در نواحی آهیانه رخ می‌داد. این برخلاف یافته‌ی ماست که اثر LPC برای ناواژه‌ها

در مناطق پیشین مشاهده می‌شود. به علاوه، در پژوهش مورکتول و هم‌کاران (۲۰۱۸) که بر روی یک زبان مصنوعی انجام شده بود، اثر LPC در نواحی پسین و اثر N400 در نواحی مرکزی برای ناواژه‌ها قابل تشخیص بود.

برای توجیه تفاوت‌های مشهود در نتایج پژوهش‌ها در زبان‌های مختلف می‌توان به دو دلیل محتمل اشاره کرد: اول ویژگی‌های خاص هر زبان و سخن‌گویان آن است و دوم چگونگی تکلیف و مواد آزمون. برای مثال، در زبان آلمانی برخی پژوهش‌ها (استبر و روسی، ۲۰۲۰؛ روسی، ۲۰۱۱) N400 بزرگتری برای شبه‌واژه‌ها نسبت به ناواژه‌ها گزارش کرده‌اند اما دوماس و هم‌کاران (۲۰۰۹) چنین تفاوتی را مشاهده نکردند. با این حال، پژوهش‌های بیشتری در این زمینه نیاز است انجام شود تا دلایل پشت پرده‌ی این تفاوت‌ها را نمایان کند.

یکی دیگر از پیشنهادات ما برای پژوهش‌های آتی، بررسی تأخیر مؤلفه‌ی N400 در شبه‌واژه‌ها نسبت به ناواژه‌ها و واژه‌هاست. یافته‌های ما نشان داد که در نواحی آهیانه، این مؤلفه برای شبه‌واژه‌ها زودتر اتفاق می‌افتد. حال آنکه، انتظار می‌رفت دیرتر از ناواژه‌ها و واژه‌ها رخ دهد، چراکه هم‌بستگی معنایی برای شبه‌واژه‌ها به دلیل بی‌معنا بودن باید سخت‌تر از واژه‌ها باشد، اگرچه این امر در اثر N400 شبه‌واژه‌ها نسبت به واژه‌ها بازتاب یافته‌است. از طرف دیگر، طبق ادعای پژوهش‌هایی چون استبر و روسی (۲۰۲۰) و روسی و هم‌کاران (۲۰۱۱)، انتظار می‌رود ناواژه‌ها به دلیل نقض قواعد واج‌آرایی زودتر از شبه‌واژه‌ها از دور مرحله‌ی بازیابی واژه خارج شوند و مرحله‌ی هم‌بستگی معنایی را سریع‌تر سپری کنند، و در نتیجه N400 کوچکتری را ایجاد کنند. بنابر ملاحظات بالا، پژوهش‌هایی از جنس پژوهش حاضر نیاز است بر روی زبان فارسی انجام گیرد تا شباهت‌ها و تفاوت‌های پردازشی سخن‌گویان فارسی با دیگر زبان‌ها رفته‌رفته آشکار گردد.

منابع

- 1- Baggio, G., & Hagoort, P. (2011). The balance between memory and unification in semantics: A dynamic account of the N400. *Language and Cognitive Processes*, 26(9), 1338-1367.
- 2- Boersma, P., & Weenink, D. (2019). Praat (Version 6.1) [Computer software]. Retrieved from <http://www.praat.org/>
- 3- Caramazza, A., & Zurif, E. B. (1976). Dissociation of algorithmic and heuristic processes in language comprehension: Evidence from aphasia. *Brain and language*, 3(4), 572-582.

- 4- Daltrozzo, J., & Conway, C. M. (2014). Neurocognitive mechanisms of statistical-sequential learning: what do event-related potentials tell us? *Frontiers in human neuroscience*, 8, 437.
- 5- Delogu, F., Brouwer, H., & Crocker, M. W. (2019). Event-related potentials index lexical retrieval (N400) and integration (P600) during language comprehension. *Brain and cognition*, 135, 103-569.
- 6- Domahs, U., Kehrein, W., Knaus, J., Wiese, R., & Schlesewsky, M. (2009). Event-related potentials reflecting the processing of phonological constraint violations. *Language and Speech*, 52(4), 415-435.
- 7- Hagoort, P. (2016). MUC (Memory, Unification, Control): A model on the neurobiology of language beyond single word processing. *Neurobiology of language* (pp. 339-347). Academic Press.
- 8- Holcomb, Ph. J., Grainger, J., & O'rourke, T. (2002). An electrophysiological study of the effects of orthographic neighborhood size on printed word perception. *Journal of Cognitive Neuroscience*, 14(6), 938-950.
- 9- Key, A. P. (2016). Human Auditory Processing: Insights from Cortical Event-related Potentials. *AIMS Neuroscience*, 3(2), 141-162.
- 10- Kutas, M., & Federmeier, K. D. (2011). Thirty years and counting: finding meaning in the N400 component of the event-related brain potential (ERP). *Annual review of psychology*, 62, 621-647.
- 11- Kutas, M., & Hillyard, S. A. (1980). Reading senseless sentences: Brain potentials reflect semantic incongruity. *Science*, 207(4427), 203-205.
- 12- Menenti, L., Gierhan, S. M., Segaert, K., & Hagoort, P. (2011). Shared language: overlap and segregation of the neuronal infrastructure for speaking and listening revealed by functional MRI. *Psychological science*, 22(9), 1173-1182.
- 13- Moore-Cantwell, C., Pater, J., Staubs, R., Zobel, B., & Sanders, L. (2018). Event-related potential evidence of abstract phonological learning in the laboratory. *Unpublished ms., University of Massachusetts*. {PDF} Retrieved from <http://www.clairemoorecantwell.org/phonolearn/moore-cantwell-et-al-2018-ERP-ALL.pdf>.
- 14- Nieuwland, M., S., Barr, Dale J., Bartolozzi, F., Busch-Moreno, S., Darley, E., Donaldson, D. I., Ferguson, H. J., et al. (2020). Dissociable effects of prediction and integration during language comprehension: Evidence from a large-scale study using brain potentials. *Philosophical Transactions of the Royal Society B*, 375(1791). doi: 10.1098/rstb.2018.0522.
- 15- Nooteboom, Sieb (1997). The prosody of speech: melody and rhythm. *The handbook of phonetic sciences*, 5, 640-673.
- 16- Obrig, H., Mock, J., Stephan, F., Richter, M., Vignotto, M., & Rossi, S. (2017). Impact of associative word learning on phonotactic processing in 6-month-old infants: A combined EEG and fNIRS study. *Developmental cognitive neuroscience*, 25, 185-197.
- 17- Paiva, T., Almeida, P., Ferreira-Santos, F., Vieira, J., Silveira, C., Chaves, P., Barbosa, F., & Marques-Teixeira, J. (2016). Similar sound intensity dependence of the N1 and P2 components of the auditory ERP: Averaged and single trial evidence. *Clinical Neurophysiology*, 127(1), 499-508.

- 18- Rogers, T., Lambon Ralph, M. A., Garrard, P., Bozeat, S., McClelland, J., Hodges, J., & Patterson, K. (2004). Structure and deterioration of semantic memory: a neuropsychological and computational investigation. *Psychological review*, 111(1), 205.
- 19- Rossi, S., Jürgenson, Ina B., Hanulíková, A., Telkemeyer, S., Wartenburger, I. & Obrig, H. (2011). Implicit processing of phonotactic cues: evidence from electrophysiological and vascular responses. *Journal of Cognitive Neuroscience*, 23(7), 1752-1764.
- 20- Segaert, K., Menenti, L., Weber, K., Petersson, K., & Hagoort, P. (2012). Shared syntax in language production and language comprehension—an fMRI study. *Cerebral Cortex*, 22(7), 1662-1670.
- 21- Smolensky, P., & Prince, A. (1993). *Optimality Theory: Constraint interaction in generative grammar*. Massachusetts: MIT Press.
- 22- Steber, S. & Rossi, S. (2020). So young, yet so mature? Electrophysiological and vascular correlates of phonotactic processing in 18-month-olds. *Developmental cognitive neuroscience*, 43, 100-784.
- 23- Weiss, Y., & Booth, J. R. (2017). Neural correlates of the lexicality effect in children. *Brain and language*, 175, 64-70.
- 24- Ylinen, S., Huuskonen, M., Mikkola, K., Saure, E., Sinkkonen, T., & Paavilainen, P., (2016). Predictive coding of phonological rules in auditory cortex: A mismatch negativity study. *Brain and language*, 162, 72-80.
- 25- Zunini, R.A. L., Baart, M., Samuel, A. G., & Armstrong, B. C. (2020). Lexical access versus lexical decision processes for auditory, visual, and audiovisual items: Insights from behavioral and neural measures. *Neuropsychologia*, 137, 107-305.

Auditory Processing of Farsi words, Pseudowords and Nonwords

Fahimeh Nasib Zaraby (Corresponding Author)¹

**PhD Student in General Linguistics, Department of Linguistics, University of Tehran,
Tehran, Iran**

Mahmoud BijanKhan

Full Professor, Department of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran

Hamid SoltanianZadeh

**Professor of Intelligent Control and Processing Scientific Center, University of
Tehran, Tehran, Iran**

Ali Darzi

Full Professor, Department of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran

Received:13/08/2021 Accepted:02/10/2021

Abstract

During the recent two decades, the subject of processing well-formed and ill-formed words have been exploited in the literature for different languages and different purposes. Lexical retrieval for auditory inputs has been proved to start as soon as 200 ms after the stimulus onset. However, the questions of when and how well-formed and ill-formed words change their processing paths have yet to be answered for Farsi speakers. In this study, Farsi speakers did a lexical decision task while their brain activity was being recorded by a 64 channel EEG. The stimuli included Farsi words, pseudowords and nonwords, which were very similar in structure and were consistent in terms of fundamental frequency, intensity and duration. The ERP data showed an LPC for nonwords in frontal regions, which is known to be an indicator of violating phonotactic constraints. In addition, nonwords and pseudowords showed almost equal N400 effects in parietal regions, which can reflect a more effortful semantic integration compared with words. Finally, the peak latency analysis revealed an earlier N400 peak for pseudowords as opposed to words and nonwords. The regions where N400 and LPC were identified differed from some studies in the literature.

Keywords: auditory, word processing, ERP, LPC, N400, phonotactic constraints

1- fahimeh.nasib@ut.ac.ir

عوامل نقشمند در جهت فرایند همگونی در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی بر مبنای دیدگاه

سیبویه

زهره کریمی باوریانی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران)
دکتر زینب محمد ابراهیمی (استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران) (نویسنده مسئول)
دکتر عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا (دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)
دکتر یدالله منصوری، (استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران)

صص: ۵۳-۲۷

چکیده

فرایند همگونی از فرایندهای رایجی است که در بیشتر زبان‌ها به فراوانی یافت می‌شود. این فرایند اغلب به دو صورت پسرو و پیشرو روی می‌دهد. پژوهش پیش رو به بررسی عواملی که در تعیین جهت فرایند همگونی دارای نقش هستند، پرداخته است. مبنای مورد استفاده، دیدگاه سیبویه بوده و داده‌های بررسی شده از زبان‌های فارسی، بختیاری، دوانی، لارستانی و لری گردآوری شده‌اند. این پژوهش به بررسی عوامل نقشمند در جهت فرایند همگونی در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی غربی بر مبنای دیدگاه سیبویه پرداخته است. بدین منظور، پنج فرایند همگونی در این زبان‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند. به باور دبیرمقدم (۱۳۹۳) زبان‌های ایرانی غربی جنوبی عبارتند از فارسی، لارستانی، لارکی، دلواری، بختیاری، دوانی و لری. واحد بررسی‌ها تکواژ و واژه، و جایگاه‌های مورد بررسی، مرز هجا و پایانه می‌باشند. به منظور گردآوری داده‌ها، هم از منابع کتابخانه‌ای و هم میدانی بهره گرفته شده است. از جمله دستاوردهای این پژوهش این است که مشخصه‌های ذاتی که مربوط به جایگاه و روش تولید هستند مانند [+تیز]، [+خیشومی]، جزو مشخصه‌های غالب در جهت همگونی است و واج‌های دارنده چنین مشخصه‌هایی قدرت لازم در غلبه و همگون کردن سایر واج‌ها را دارند. همچنین، قدرت نسبی جایگاهی آغاز به نسبت به

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۱

- پست الکترونیکی: 1. karimibavaryani@gmail.com 2. Z_mebrahimi@sbu.ac.ir
3. akord@modares.ac.ir 4. Y_mansouri@sbu.ac.ir

پایانه، یکی دیگر از عواملی است که جهت همگونی را در این زبان‌ها، مشخص می‌کنند و هنگامی که این دو عامل در فرایند با یکدیگر رقابت می‌کنند، ختشی‌شدگی روی داده و باعث بازداری از بروز همگونی می‌گردد. همگونی پیشرو در این زبان‌ها رایج‌تر از پسرو می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: سیبویه، قدرت جایگاهی، قدرت ذاتی، همگونی، زبان‌های ایرانی جنوب غربی

۱. مقدمه

پس از مطالعه فرایندهای همگونی در زبان‌های ایرانی جنوب غربی، این پرسش برای نگارنده مطرح گردید که مبنای دسته‌بندی این فرایندها به لحاظ جهت به سه دسته پسرو، پیشرو و دوسویه چیست و اینکه چه عواملی در تعیین جهت فرایند همگونی دخیل است. به منظور آشکارتر شدن بحث، چند نمونه از فرایندهای پیشرو و پسرو در زبان‌های بختیاری، دوانی، لری و لارستانی در جدول (۱) نشان داده شده است (نشانه “*” به معنای “غیرمجاز” است):

جدول ۱- نمونه‌ای از فرایندهای همگونی پیشرو و پسرو در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی

جهت همگونی	روساخت ۲	روساخت ۱	زیر ساخت	زبان
پیشرو	*jaddom	jannom	jandom	بختیاری
پسرو	*tanmal	Tampal	tanbal	دوانی
پیشرو	*towettu	Towessu	tābestān	لری
پسرو	*an.mār	?am.bār	an.bār	لارستانی

جهت همگونی	صورت غیرمجاز	روساخت	زیر ساخت	زبان
پیشرو	*jaddom	jannom	jandom	بختیاری
پسرو	*tanmal	tampal	tanbal	دوانی
پیشرو	*towettu	towessu	tābestān	لری
پسرو	*an.mār	?am.bār	an.bār	لارستانی

همچنان که داده‌های جدول (۱) نشان می‌دهند، در زبان بختیاری توالی /nd/ در مرز هجا به /nn/ تبدیل شده و صورت /*dd/ غیرمجاز است؛ به این معنی که همگونی پیشرو روی داده است. این پرسش مطرح می‌شود که چرا با این که همگونی‌ها بیشتر پسرو هستند، این همگونی

پیشرو است و چه عواملی در جهت این فرایند نقش‌مند می‌باشند و این که چرا واج /n/ بر /d/ غلبه کرده است. همچنین دلیل این که در زبان لارستانی، همان واج خیشومی در توالی /nb/ به طور پیشرو با واج انسدادی واک‌دار تیغه‌ای همگون شده، اما آن را با خود همگون نساخته و به جای ایجاد توالی /nn/ توالی /mb/ تولید گردیده است، چیست.

همچنان که داده‌های جدول (۱) نشان می‌دهند، در زبان بختیاری توالی /nd/ در مرز هجا به /nn/ تبدیل شده و صورت /*dd/ غیرمجاز است؛ به این معنی که همگونی پیشرو روی داده است. این پرسش مطرح می‌شود که چه عواملی در جهت این فرایند نقش‌مند می‌باشند و این که چرا واج /n/ بر /d/ غلبه کرده است. همچنین دلیل این که در زبان لری، همخوان /s/ در توالی /-st/، به طور پیشرو، همخوان /t/ را با خود همگون کرده است، چیست؟

به منظور پاسخ به این پرسش‌ها، آرای سیبویه در باب فرایند همگونی برگزیده شد. دلیل گزینش سیبویه، این است که نگارنده بر خود واجب دانست تا از آرای واج‌شناسانه زبان‌شناسی از سرزمین کهن خویش که تاکنون بر ایرانیان آشکار نگردیده بهره جوید تا آرای ارزشمند این دانشمند ایرانی به عنوان یک واج‌شناس، که نخستین اثر فاخر و فراگیر در دستور زبان عربی را به دست داد، به ایرانیان معرفی کند.

دبیرمقدم (۱۳۹۳: ۹۶) در کتاب "رده‌شناسی زبان‌های ایرانی" (جلد اول)، زبان‌های جنوب غربی ایران را زبان‌های فارسی، لری، بختیاری، دوانی، لارستانی، دلواری و لارکی، عنوان می‌دارد.

هدف از انجام این پژوهش، پرداختن به دیدگاه سیبویه در ارتباط با رابطه همگونی با "قدرت نسبی جایگاهی"^۱ و "قدرت ذاتی"^۲ واج‌ها و طرح عوامل تعیین‌کننده جهت همگونی و تجزیه و تحلیل نمونه‌هایی از فرایندهای همگونی در زبان‌های فارسی، بختیاری، دوانی، لارستانی و لری، گویش زبان دوانی، در چارچوب معرفی شده توسط سیبویه است.

مهم‌ترین پرسش‌های پژوهش پیش‌رو، عبارتند از: ۱- عوامل نقش‌مند در جهت همگونی در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی کدامند؟ ۲- کدام جایگاه و مشخصه واجی در بروز فرایند همگونی در این زبان‌ها نقش غالب دارد؟ ۳- کدام جهت در فرایند همگونی در این زبان‌ها رایج‌تر است؟

1- positional strength

2- inherent strength

پژوهش پیش‌رو با واکاوی کتاب «اسیبویه واج‌شناس» اثر النصیر (1993) که بررسی انتقادی نظریه واجی و آوایی مطرح شده در «الکتاب» سیبویه است، به منظور دستیابی به آرای سیبویه در ارتباط با فرایند همگونی انجام شده است. نگارنده این کتاب را به طور کامل مطالعه کرده، و مبنای اصلی پژوهش خویش را به آرای سیبویه که در فصل چهارم با عنوان «همخوان‌ها در بافت» مطرح گردیده، قرار داده است و به منظور گردآوری داده‌های زبان دوانی زبان‌های فارسی، بختیاری، دوانی، لارستانی و لری، از منابع کتابخانه‌ای و نیز پژوهش‌های میدانی بهره گرفته شده است. از مهم‌ترین منابع کتابخانه‌ای برای گردآوری داده‌ها عبارتند از: «فرهنگ گویش دوانی» و «گنجینه گویش‌شناسی فارس (دفتر پنجم)» از عبدالنبی سلامی (۱۳۸۱ و ۱۳۸۸)، «فرهنگ لری» (ایزدپناه ۱۳۸۱).

ساختار این پژوهش بدین صورت است که در بخش نخست مقدمه، و در بخش دوم پیشینه پژوهش مطرح شده‌اند. بخش سوم به معرفی دیدگاه سیبویه در ارتباط با همگونی اختصاص دارد. فصل چهارم به بررسی و تحلیل داده‌ها پرداخته است. بخش پنجم نیز به دستاوردهای پژوهش اختصاص دارد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون آثار فراوانی در ارتباط با بررسی فرایند همگونی در چهارچوب‌های گوناگون در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی منتشر گردیده است که در این مجال کوتاه، قادر به بازگویی تمامی آنها نیستیم، اما تا آنجا که بررسی شده، اثری به بررسی این فرایند بر مبنای آرای سیبویه در این زبان‌ها، نپرداخته است. بنابراین پژوهش حاضر، نخستین اثر در این ارتباط می‌باشد. در این بخش، به دلیل کوتاه بودن مجال، تنها پیشینه بررسی همگونی در چند زبان معرفی شده‌اند. علی‌نژاد و میرسعیدی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای به بررسی صوت‌شناسی فرایند همگونی همخوانی در زبان فارسی پرداخته‌اند. بررسی‌های صوت‌شناختی در حوزه‌های شدت، دیرش، سازه اول و دوم و سوم آواهای همجوار در فرایند همگونی صورت گرفته است. نخست، ویژگی‌های صوت‌شناختی هر یک از آواها در بافت غیرهمگون در جایگاه‌های آغاز، میانی و پایانه مشخص شده و با همان ویژگی‌ها در بافت همگونی مقایسه گردید. نتایج نشان می‌دهد که در زیرساخت فرایندهای همگونی همخوان با همخوان در زبان فارسی محاوره‌ای، نوعی

همگونی صوت‌شناختی در متغیرهای فیزیکی شدت دیرش، سازه اول، سازه دوم و سازه سوم وجود دارد.

منصف، کامبوزیا و گلفام (۱۳۹۶) به بررسی فرایند همگونی در همخوان‌های پانزده گونه زبانی استان فارس از جمله دوانی و لارستانی در چارچوب واج‌شناسی زایشی پرداخته‌اند. منبع عمده برای اکثر گونه‌ها مجموعه کتابهای سلامی (۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۸) تحت عنوان «گنجینه گویش‌شناسی فارس» بوده است. از جمله مهم‌ترین دستاوردهای این پژوهش این است که در این پانزده گونه زبانی، پنج فرایند همگونی میان همخوان‌ها مشاهده شد. تحلیل این فرایندها نشان می‌دهد که فرایند همگونی همخوان با همخوان در خوشه‌های همخوانی /-st/ و /-nb/ بسیار متداول است و از میان این دو خوشه همخوانی نیز همگونی در خوشه همخوانی /-st/ رایج‌تر از همگونی در خوشه /-nb/ است. در این گونه‌های زبانی در همگونی همخوان‌ها در توالی دو همخوانی همواره همخوان رساتر غالب است. در مقایسه انسدادی‌ها و خیشومی‌ها، خیشومی‌ها رساتر و غالب هستند. به علاوه، در پانزده گونه زبانی مورد بحث، همگونی در مشخصه روش تولید پربسامدتر از همگونی در سایر مشخصه‌ها همانند جایگاه تولید و واک‌داری است، همگونی پیشرو رایج‌تر از همگونی پسرو بوده و همگونی ناقص نیز رایج‌تر از همگونی کامل است.

فاضلی و موحد نساج (۱۳۹۶) در مقاله‌ای به بررسی فرایندهای واجی و آوایی مانند: قلب، ابدال، افزایش، همگونی و ناهمگونی در گویش بختیاری و مقایسه با فارسی دری پرداخته‌اند. از جمله دستاوردهای این تحقیق این است که واج نرم کامی - انسدادی /q/ گاه در مجاورت دو واج سایشی /s/ و /š/ خصوصیت انسدادی خود را از دست می‌دهد و به واج نرم کامی - سایشی /x/ تبدیل می‌شود. واج خیشومی /n/ در مجاورت واج کناری /l/ خصوصیت خیشومی خود را از دست می‌دهد و به واج کناری /l/ تبدیل می‌شود. واج دولبی /b/ در کنار واج خیشومی /n/ بر روی آن تاثیر می‌گذارد و آن را به واج خیشومی دولبی /m/ تبدیل می‌کند.

به گفته دیانت (۱۳۹۵) همگونی در زبان لاری شامل همگونی کامل و ناقص، همگونی پیوسته و ناپیوسته، همگونی پیشرو و پسرو است. اما در این زبان همگونی دوسویه وجود ندارد. فرایند همگونی همخوان با همخوان شامل همگونی در واک، جایگاه تولید و شیوه تولید است. اما همگونی همخوان با واکه در زبان لاری وجود ندارد.

محمدی و خرم (۱۳۹۷) رفتار واجی همگونی همخوان‌ها در زبان فارسی را در جایگاه‌های واجی مختلف در چارچوب نظریه بهینگی را مورد بررسی قرار داده‌اند و باین یافته حاصل شده که همگونی همخوان با همخوان در زبان فارسی به گره‌های واجگان همخوان با همخوان، واکه و مشخصه‌های پایانی حساس است و بالاترین فضایی که در آن همگونی همخوان با همخوان رخ می‌دهد، گره‌های خیشومی و به‌طورقطع کناری است که هر سه نوع همگونی در قواعد همگونی همخوان با همخوان در زبان فارسی دیده می‌شود.

۳. روش پژوهش

سیبویه فرایندهای همگونی در زبان عربی را سه دسته معرفی می‌نماید که عبارتند از ادغام، اخفاء و ابدال. در این پژوهش، به فرایند ادغام پرداخته شده است. به باور وی همگونی در دو جهت «پیشرو» و «پسرو» روی می‌دهد. همگونی به لحاظ درجه را وی به دو دسته همگونی کامل و جزئی تقسیم می‌کند و اصطلاح «تشدید» را برای همگونی کامل به کار می‌برد. سیبویه از همگونی به عنوان ابزاری در جهت سهولت تلفظ یاد می‌کند. وی در روی دادن همگونی به صورت پسرو یا پیشرو، چندین عامل را نقش‌مند می‌داند که عبارتند از «قدرت ذاتی» واجی، «قدرت جایگاهی» واج‌ها، جلوگیری از ابهامات معنایی، محدودیت‌های حاکم بر واج‌آرایی، عوامل ادراکی و شنیداری. در پژوهش پیش‌رو، به عامل قدرت پرداخته شده است.

پژوهش پیش‌رو، به گونه‌ای کیفی به بررسی عواملی که باعث روی دادن فرایندهای همگونی در زبان‌های فارسی، بختیاری، دوانی، لارستانی و لری، به صورت پیشرو یا پسرو گردیده، پرداخته است. تحلیل داده‌ها بر مبنای رویکرد مطرح شده توسط سیبویه (قرن ۷ م.) در ارتباط با عوامل تأثیرگذار در تعیین جهت همگونی صورت گرفته است. سیبویه رویکرد خویش را با بررسی فرایند همگونی در زبان عربی مطرح ساخته و این پژوهش، در پی به کارگیری آن، در توصیف جهت روی دادن فرایند همگونی در زبان‌های یاد شده است.

روش پژوهش، متکی بر داده‌های موجود که به صورت تکواژ و واژه هستند، بوده و بیشتر از منابع کتابخانه‌ای در قالب فرهنگ‌های واژگان، گردآوری شده‌اند. ملاک انتخاب داده‌ها، واژگان محاوره‌ای بوده که دستخوش فرایند همگونی قرار شده‌اند. پس از گردآوری داده‌ها، واژه‌های هر زبان بر اساس نوع فرایند همگونی روی داده بر آنها، مشخص و دسته‌بندی گردیده و همراه با سایر واژه‌ها از زبان‌های دیگر در دسته‌های گوناگون همگونی قرار داده و با توجه به

رویکرد موردنظر بررسی و تحلیل شده‌اند. در این پژوهش مرز تکواژ با نشانه «#» و مرز هجا با نشانه «σ» نشان داده شده‌اند.

۳-۱. نقش قدرت ذاتی در جهت همگونی

النصیر (al-Nasir, 1993, p. 11)، فهرست ۲۹ حرف اصلی زبان عربی، به ترتیب یاد شده توسط سیبویه، را به شرح زیر مطرح ساخته است.

جدول ۱- فهرست واجی زبان عربی

IPA نشانه	نام صدا	IPA نشانه	نام صدا	IPA نشانه	نام صدا
z	زای	dʒ	جیم	ʔ	همزه
s	سین	ʃ	شین	a:	الف
ð ^ʕ	ظاء	j	یاء	h	هاء
ð	ذال	l	لام	ʕ	عین
θ	ثاء	r	راء	ħ	حاء
f	فاء	n	نون	ʁ/ɣ	غین
b	باء	t ^ʕ	طاء	χ	خاء
m	میم	d	دال	k	کاف
w	واو	t	تاء	G	قاف
		s ^ʕ	صاد	d ^ʕ	ضاد

سیبویه قدرت ذاتی واج‌ها را در ویژگی‌های تولیدی آنها یعنی مشخصه‌های جایگاه تولید، روش تولید و واک‌داری عنوان می‌کند. در ارتباط با جایگاه تولید، وی دو عامل نزدیک بودن جایگاه تولید به ناحیه مرکزی حفره دهان و مشابه یا همجوار بودن جایگاه‌های تولید را در بروز فرایند همگونی و جهت آن دارای نقش می‌داند. النصیر (1993: 114) بر اساس دیدگاه سیبویه، سلسله‌مراتب قدرت واجی در زبان عربی را ارائه می‌سازد که به شرح زیر است:

به باور وی، هر چه جایگاه تولید یک واج به ناحیه مرکزی حفره دهان نزدیک‌تر باشد، احتمال شرکت آن واج در فرایند همگونی بیشتر است.

به عنوان نمونه، در ترکیب همخوان‌های پسین /h/ (ه) و /ħ/ (ح)، واج افرشته‌تر /ħ/ (ح) قدرت همگونی واج افتاده‌تر /h/ را دارد. واج /ħ/ نسبت به واج /h/ به جایگاه مرکزی حفره

دهان نزدیک‌تر است و همین باعث قدرت ذاتی واج /h/ می‌گردد و توالی /h̥h/ تشکیل می‌گردد.

نمودار (۱-۴) - سلسله‌مراتب قدرت واجی النصیر (۱۹۹۳) (نماد "<" یعنی "قوی‌تر از")

ریشه: واحد آغازی < واحد میانی < واحد پایانی

هجاء: جایگاه آغازی < جایگاه پایانی

حروف: متحرک < ساکن

همخوان < واکه

همخوان: انسدادی < سایشی

همخوان: بی‌واک < واک‌دار

واکه باز < واکه بسته

واکه پسین < واکه پیشین

همخوان: نرم‌کامی‌شده < غیرنرم‌کامی‌شده

همخوان تیز < غیر تیز

بازنمایی خطی ۱-۳. همگونی کامل پسرو در مشخصه [+افراشته]

«حیدر را ملاقات کن» /wājīh̥h̥ajdar/ → /wājīh̥h̥ajdar/ (1)

سیبویه عنوان می‌دارد که ادغام میان سه همخوان‌های سایشی لثوی، بهتر و محتمل‌تر از ادغام میان همخوان‌های سایشی دندانی است زیرا جایگاه تولید گروه دوم از ناحیه مرکزی حفره دهان دورتر از گروه نخست است.

بازنمایی خطی ۲-۳. همگونی کامل پسرو در مشخصه [+واک]

«به صابر توجه کن» [ʔawɖɟissa:bir] → /awɖɟiz sa:bir/ (1)

به باور سیبویه همگونی بین همخوان‌هایی که جایگاه تولید مشابه دارند، محتمل‌تر از همگونی بین همخوان‌هایی است که جایگاه تولید غیر مشابه دارند، زیرا در توالی دو همخوان دارای یک جایگاه تولید، برای گوینده آسان‌تر است که فقط یک بار زبانش را برای دو واحد واجی یکسان به حرکت درآورد؛ یعنی در روش فراگویی برون‌داد تغییراتی ایجاد می‌شود. دو واحد دارای یک مرحله رهش خواهند بود. برون‌داد مژدد فرایند ادغام، یک همخوان کشیده به حساب نمی‌آید، زیرا هر واحد واجی به هجای جداگانه‌ای تعلق دارد.

در ساختار *C1VC2* زمانی که دو همخوان مشابه توسط یک واکه کوتاه از هم جدا شده‌اند، ادغام با حذف واکه کوتاه بینابینی صورت می‌گیرد و دو همخوان برای تشکیل واج مشدد در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند:

بازنمایی خطی ۳-۳. فرایند ادغام در ساختار *C1VC2*

«او برگشت» *(1) /radada/ → [radda]*

در ساختار *C1V # C1*، زمانی که دو همخوان مشابه در مرز، با واکه کوتاه از هم جدا شوند، ادغام تنها زمانی امکان‌پذیر است که برونداد مشدد در بافت بین‌واکه‌ای ظاهر شود:

بازنمایی خطی ۴-۳. فرایند ادغام در ساختار *C1V # C1*

"دست داود" *(1) /jadu da:wu:da/ → [jadda:wu:da]*

سیبویه بخش کاملی از الکتاب به بررسی همگونی بین دو همخوان ناهمسان که درای جایگاه تولید همجوار هستند، اختصاص دارد. وی در این بخش به همخوان‌هایی که ادغام را نمی‌پذیرند (همخوان‌هایی که نه همگون می‌شوند و نه دیگر همخوان‌ها را همگون می‌کنند) و همخوان‌هایی که دیگر همخوان‌های هم-جایگاه تولید را همگون می‌کنند اما با آن همگون نمی‌شوند، می‌پردازد و دلیل این عدم همگونی را عامل دیگر نقش‌مند در فرایند همگونی یعنی «قدرت جایگاهی» عنوان می‌دارد.

به عنوان نمونه، واکه‌های بلند و نیم‌واکه‌ها با همخوان همجوار خود همگون نمی‌گردند. وی دلیل عدم همگونی آنها را دارا بودن مشخصه‌های آوایی "نرمی" و "کشش" می‌داند که نمی‌توانند آنها را به همخوان‌های همجوارشان گسترش دهند و نیز نمی‌توانند با آنها همگون شوند.

بازنمایی خطی ۵-۳. عدم همگونی نیم‌واکه‌ها با همخوان هم-جایگاه تولید

«دو پسر جابر» *(1) /yula:maj dʒa:bir/ → [yula:maj dʒa:bir]*

«او می‌داشت» *(2) /law malaka/ → [lawmalaka]*

سیبویه دلیل روی ندادن ادغام در موارد بالا را جلوگیری از گسترش مشخصه "واکه‌ای شدن"^۱ به همخوان‌های خالص عنوان می‌کند. تنها مورد استثناء، واج /n/ است که نیم‌واکه پس از خود را به طور کامل با همگون می‌سازد: همخوان /n/ است که با نیم‌واکه پس از خود به طور کامل همگون گردیده است:

1 vocalicity

بازنمایی خطی ۳-۶. فرایند همگونی کامل پسرو نیم‌واکه با /n/ همخوان /n/ با نیم‌واکه

(1) /man jakun/ → [majjakun] «کسی که ممکن است باشد»

(2) /man wulida/ → [mawwulida] «کسی که زاده شد»

اگر دو واج هم جایگاه تولید /b/ و /m/ در توالی با هم قرار گیرند، با هم ادغام می‌شوند. این همخوان‌ها دارای مشخصه‌های مشابه [+لبی، واک] هستند که احتمال همگونی آنها را بیشتر می‌کند. که در این مورد واج /m/ به دلیل داشتن مشخصه [+خیشومی] واج پیش از خود را به طور کامل در جهت «پسرو» با خود همگون می‌سازد.

بازنمایی خطی ۳-۷. بازنمایی همگونی کامل پسرو /m/ همخوان /b/

(1) /isʰab maʔar/ → [ʔisʰammaʔar] «با مطر همنشینی کن»

دو واج /b/ با جایگاه تولید لبی و واج /f/ با جایگاه تولید لبی-دندانی به علت داشتن جایگاه تولید همجوار با یکدیگر ادغام می‌گردند. و واج /f/ به واسطه داشتن مشخصه [+تیز]، به طور پسرو همخوان پیش از خود را به طور کامل با خود همگون می‌سازد.

بازنمایی خطی ۳-۸. همگونی کامل پسرو همخوان‌های هم-جایگاه تولید

(1) /iðhab fawran/ → [ʔiðhaffawran] «به وسیله آن برو» «فوراً برو»

همخوان /f/ نیز در توالی با همخوان‌های با جایگاه تولید همجوار، ادغام می‌گردد و به دلیل داشتن مشخصه ذاتی قوی [+لرزشی]، به طور پسرو همخوان پیش از خود را به طور کامل همگون می‌سازد.

بازنمایی خطی ۳-۹. فرایند همگونی کامل پسرو همخوان زنجری

(1) /hal ra'ayta/ → [harraʔayta] «آیا دیدی؟»

(2) /man ra'ayta/ → [marraʔayta] «چه کسی را دیدی؟»

همان‌گونه که در نمونه‌های زیر نیز مشاهده می‌گردد، همخوان‌های دارای جایگاه تولید یکسان یا همجوار، با یکدیگر ادغام می‌گردند. همچنان که در هر یک از نمونه‌ها دیده می‌شود، همخوان‌های متوالی دارای مشخصه‌های ذاتی یکسانی هستند.

بازنمایی خطی ۳-۱۰. همگونی کامل پسرو همخوان‌های دارای جایگاه تولید یکسان یا همجوار

(1) /aaxriɖʒ ʃay'an/ → [ʔaxriʃʃayʔan] "چیزی را بیرون آوردن"

(2) /uskut dawman/ → [ʔuskud dawman] "ساکت باش"

(3) /wa ʕ ad tuhu/ → [waʔattuhu] "من به او قول دادم"

(4) /ifhas zajd/ → [ʔifhazzajd] "زید را امتحان کن"

(5) /awɖʒiz sa:bir/ → [ʔawɖʒissa:bir] "به صابر توجه کن"

نقش مشخصه روش تولید در جهت فرایند همگونی: از جمله مشخصه‌هایی که به باور سیبویه به یک واج قدرت ذاتی برای غلبه بر سایر واج‌های فاقد آنها، اعطا می‌کنند عبارتند از [+خیشومی]، [+تیز]، [+زنشی]، [+ریشه گسترده زبان]. اگر دو واج همجوار هر یک دارای یکی از این مشخصه‌ها باشد، غلبه یکی بر دیگری به عامل دیگری به نام «قدرت جایگاهی» مرتبط است که در بندهای بعد به آن اشاره می‌گردد. به عنوان نمونه، در ترکیب دو همخوان /m/ و /b/ واج /b/ به طور کامل با واج خیشومی همگون می‌گردد.

بازنمایی خطی ۱۱-۳. همگونی کامل پسرو در مشخصه [+خیشومی]

(1) /is^f hab ma t^far/ → [ʔis^f hamma t^far] «با مطر همنشینی کن»

تفاوت آوایی بین این دو همخوان این است که، واج /m/ دارای مشخصه‌های [+پیوسته]، +خیشومی] و واج /b/ دارای مشخصه‌های [_ پیوسته، -خیشومی] است. به باور سیبویه، عاملی که باعث غلبه /m/ بر /b/ می‌شود، مشخصه ذاتی [+خیشومی] و قدرت جایگاهی آن است، زیرا در جایگاه دوم (آغاز) قرار دارد. بنابراین در این فرایند، هر دو عامل خیشومی بودن و قرار داشتن در جایگاه قوی، با هم همکاری کرده و در رقابت نیستند. مشخصه [+پیوسته] واج خیشومی در این بافت نقشی ندارد زیرا واج /m/ بر دیگر همخوان‌های [-پیوسته] در بافت‌های مشابه، مانند /mudmin/ (یک معتاد) و /mukmil/ (مکمل) غلبه ندارد.

سیبویه، مشخصه [+تیز] را ویژگی شنیداری "بلندتر"^۱ عنوان می‌دارد. همخوان‌هایی که به لحاظ شنیداری بلندتر شنیده می‌شوند در سلسله مراتب قدرت واجی در مرتبه بالاتری نسبت به واج‌هایی که آهسته‌تر شنیده می‌شوند، قرار می‌دهد. این ویژگی باعث می‌شود که همخوان‌های دارای این مشخصه، در همگونی با همخوان‌های دیگر مقاومت کنند و با وجود قرار داشتن در یک جایگاه ضعیف، مشخص‌کننده جهت همگونی باشند. دو ویژگی "بلندتر" و "آهسته‌تر" مطرح شده توسط سیبویه، با تقابل میان "تیز"^۲ و "ملایم"^۳ که یاکوبسن^۴ و هله^۵ بیان داشته‌اند، مطابقت دارند.

1- louder

2- strident

3- mellow

4- Jakobson

5- Halle

بازنمایی خطی ۳-۱۲. همگونی کامل پسرو در مشخصه [+پیوسته]

(1) /dʒa:ʔat zahra:/ → [dʒa:ʔazzahra:] «زهرآ آمد»

(2) /qad samiʕa/ → [qassamiʕa] «او شنیده است»

(3) /ʔiðhab fawran/ → [ʔiðhaffawran] «به وسیله آن فوراً برو»

مشخصه دیگر که به باور سیبویه به لحاظ ذاتی به یک همخوان قدرت بیشتری نسبت به دیگر همخوان‌ها می‌دهد، مشخصه [+زنبشی] است که همخوان /r/ واجد آن می‌باشد.

بازنمایی خطی ۳-۱۳. همگونی کامل پسرو همخوان زنبشی

(1) /hal raʔajta/ → [harraʔajta] «آیا دیدی؟»

۳-۲. نقش قدرت جایگاهی در جهت همگونی

به باور سیبویه، در فرآیند ادغام، یک واج تمایل به همگونی با واحد پس از خود دارد. وی مکرراً بیان می‌دارد که صورت اصلی ادغام، ترکیب نخستین واحد با واحد دوم، برای تشکیل واحد مشدد است. این گفته‌ها، نشان می‌دهند که درک وی از این فرایند، "همگونی پسرو"^۱ بوده است. وی، همگونی پسرو را صورت پیش‌فرض این فرایند می‌داند و به هنگام توصیف همگونی در زبان عربی، مفهوم "قدرت جایگاهی نسبی" عناصر واجی را مطرح می‌کند. کاربرد همگونی پسرو در زبان عربی، به این موضوع اشاره دارد که در فرایند ادغام که در مرز هجا روی می‌دهد و دو همخوان که به دو هجای مختلف تعلق دارند با هم ادغام می‌شوند و نتیجه آن، تشکیل یک واج مشدداست، واج دوم قوی‌تر است زیرا در آغاز هجا قرار دارد و بر واج ضعیف‌تر که در پایانه هجا است تسلط دارد. بر اساس قدرت جایگاهی نسبی دو همخوان در ترکیب، همخوان دوم قوی‌تر بر همخوان نخستین ضعیف غالب می‌گردد. بنابراین، قدرت جایگاهی نسبی یک واج، تعیین‌کننده جهت همگونی در ترکیب است. این نوع قدرت، در برخی از موارد باعث می‌شود که سایر معیارهای ذاتی واحدهای واجی برون‌داد، تحت تأثیر قرار گیرند. موضوع "قدرت جایگاهی نسبی" مطرح شده توسط سیبویه در قرن دوم ه. ق (قرن هشتم م)، پیش از زبان‌شناسان مدرن، در ارتباط با رفتار واحدهای همجوار در همگونی بیان شده است.

به هنگام روی دادن فرایند همگونی، «قدرت ذاتی» و «قدرت جایگاهی» واج‌ها با یکدیگر در رقابتند. در بسیاری از موارد فرایند همگونی، این «قدرت جایگاهی» یک واج است که

1- regressive assimilation

جهت «پسرو» یا «پیشرو» بودن فرایند را تعیین می‌کند. در برخی از موارد همگونی که در بندهای پیشین ذکر شد، اگر همخوان‌های دارای «قدرت ذاتی» چه به جهت جایگاه تولید آن و چه به جهت روش تولیدش، دارای جایگاهی غیر از جایگاه فعلی خود داشته باشد، در فرایند همگونی مغلوب می‌گردد. نمونه‌های زیر موید این موضوع هستند. وقتی دو عامل قدرت خیشومی و قدرت جایگاهی، با یکدیگر در رقابتند، خنثی‌شدگی روی می‌دهد و هیچ‌گونه فرایند همگونی روی نمی‌دهد.

همخوان /r/ با وجود داشتن قدرت ذاتی [+زنشی] اگر در جایگاه پایانه قرار داشته باشد، نمی‌تواند همخوان همجوار که در جایگاه آغاز ظاهر شده است را با خود همگون سازد (نمونه ۱). همخوان /f/ که دارای مشخصه ذاتی [+تیز] است، چون در جایگاه ضعیف پایانه قرار دارد نمی‌تواند واج /b/ را با خود همگون سازد اما به دلیل داشتن قدرت ذاتی بیشتر نسبت به واج انسدادی، با آن که در جایگاه ضعیف قرار دارد با آن همگون نمی‌گردد (نمونه ۲). همان‌طور که در نمونه (۳) مشاهده می‌شود، واج /m/ با دارا بودن مشخصه ذاتی قوی [+خیشومی] از آن جا که در جایگاه ضعیف پایانه قرار دارد نمی‌تواند واج هم‌جایگاه تولید خود، /b/ را با خود همگون سازد و به دلیل داشتن قدرت ذاتی بیشتر نسبت به /b/ با آن همگون نمی‌شود. همان‌طور که مشاهده می‌شود در این نمونه‌ها، قدرت ذاتی و جایگاهی با هم در رقابتند. همخوان‌هایی که به لحاظ ذاتی قوی هستند با واج موجود در جایگاه قوی همگون نمی‌شوند اما به خاطر قرار داشتن در جایگاه ضعیف، همخوان همجوار موجود در جایگاه قوی را با خود همگون نمی‌سازند.

بازنمایی خطی ۳-۱۴. بازنمایی خنثی‌شدگی

- | | |
|-------------------------------------|----------------------|
| (1) /sir lajlan/ → [sirlajlan] | «در شب راه رفتن» |
| (2) /iʕrif badran/ → [ʔiʕrifbadran] | «بدر را بشناس» |
| (3) /akrim bihi/ → [ʔakrimbihi] | «به او احترام بگذار» |

سیبویه در ارتباط با همخوان‌هایی که دارای قدرت ذاتی یکسانی هستند، بر این باور است که جهت همگونی در توالی این همخوان‌ها با توجه به «قدرت جایگاهی» آنها، «پسرو» است. به عنوان نمونه، همان‌گونه که در موارد (۴) و (۵) مشاهده می‌شود، دو همخوان /k/ و /q/ انسدادی و دارای جایگاه تولید همجوار هستند و در تولید هر دو، زبان نقش دارد. این عوامل، احتمال بروز ادغام آنها را بالا می‌برد. بنابراین جایگاه قرار گرفتن آنها در توالی، جهت را

مشخص می‌کند که در هر دو مورد پسرو است. دو همخوان انسدادی تیغه‌ای /d, t/ نیز جهت همگونی «پسرو» است، زیرا هر دو دارای «قدرت ذاتی» یکسانی هستند و هر کدام در جایگاه آغاز هجای دوم قرار داشته باشد، به طور «پسرو» همگون همجوار را با خود همگون می‌کند. به این دلیل که دارای «قدرت جایگاهی» بیشتری نسبت به واج واقع در پایانه است (نمونه‌های ۳ و ۴). همخوان‌های تیغه‌ای سایشی /z, s/ که دارای مشخصه [+تیز] هستند نیز، اگر در توالی با یکدیگر باشند، همگونی «پسرو» خواهد بود.

بازنمایی خطی ۳-۱۵. بازنمایی همگونی کامل پسرو

- | | |
|---|---------------------|
| (1) /ilħaq kaladah/ → [ʔilħakkaladah] | «از کله پیروی کن» |
| (2) /amsik qatʕanah/ → [ʔamsiqqadʕanah] | «قضیه را بگیر» |
| (3) /uskut dawman/ → [ʔuskuddawman] | «ساکت باش» |
| (4) /waʕad tuhu/ → [waʕattuhu] | «من به او قول دادم» |
| (5) /ilmas zajd/ → [ʔilmazzajd] | «به زید دست بزن» |
| (6) /awdʒiz sa:lim/ → [ʔawdʒissa:lim] | «به سلیم توجه کن» |

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این بخش، ۵ گونه فرایند همگونی در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی در چارچوب مطرح شده توسط سیبویه، بررسی گردیده است. قابل ذکر است که همه این ۵ نوع فرایند همگونی در هر یک از این زبان‌ها مشاهده نگردیده است و بنابراین، در ارتباط با هر یک از فرایندها، داده‌ها از زبان‌هایی که در آنها فرایند مورد نظر مشاهده، شده مطرح گردیده است.

۴-۱. همگونی پیشرو کامل انسدادی تیغه‌ای بی‌واک

توالی [+تیغه‌ای، -پیوسته، +تیز، -واک، +پیش‌دهانی] پایانه + [-تیغه‌ای، -پیوسته، -واک] آغاز

در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی، زمانی که واج سایشی تیغه‌ای /s/ در توالی با واج انسدادی تیغه‌ای بی‌واک /t/، در مرز هجا قرار گیرد، به طور کامل طی فرایند همگونی پیشرو، واج انسدادی را با خود همگون می‌کند و توالی /-st/ به صورت [-ss] تولید می‌شود.

جدول ۲- تبدیل توالی /-st/ به [-ss]

فارسی معیار	تابستان	زمستان	پستان	استخوان	بستن
زیرساخت	tabestan	zemestan	pestan	ostoxan	bastan
فارسی	tabessun	zemessun	pestan	ɒossoxun	bassan
دوانی	to vessu	Zemessu	pessu	ɒossoɣun	bassan
لارستانی	tavessu	Zemessu	pessun	ɒossoɣun	bassan
لری	towessu	Zimessu	pessu	hassaxun	bassan
بختیاری	towessun	zemessun	pezzo	ɒosseɣun	bassan

همچنان که داده‌های جدول (۱) نشان می‌دهد، همخوان انسدادی تیغه‌ای بی‌واک /t/ در مرز هجا و در بافت پس از همخوان سایشی تیغه‌ای بی‌واک، در مشخصه روش تولید [+پیوسته] به طور پیشرو، به طور کامل با آن همگون می‌گردد. بر اساس سلسله‌مراتب قدرت واجی مطرح شده در بخش مبنای نظری، همخوان‌های انسدادی (شدید) از همخوان‌های سایشی (رخو) دارای قدرت ذاتی بیشتری هستند. همچنین، واج انسدادی /t/ در جایگاه آغاز قرار دارد که بر اساس سلسله‌مراتب قدرت مطرح شده در بخش پیشین، در یک هجا این جایگاه از جایگاه میانی و پایانی قوی‌تر است و واج سایشی /s/ در جایگاه پایانه واقع شده است. اما همچنان که مشاهده می‌شود، در این فرایند، واج انسدادی مغلوب واج سایشی گردیده است و به طور کامل با آن همگون شده است. از آن جا که این همگونی در مشخصه [+پیوسته] که مربوط به روش تولید بوده و به گره ریشه متصل است روی می‌دهد، منجر به همگونی کامل، تشدید، می‌شود. واج انسدادی دارای دو عامل قدرت در این بافت است اما قدرت کافی برای همگون کردن واج پیش از خود را ندارد و همگونی به صورت پسرو روی نمی‌دهد. عامل تعیین جهت در این فرایند، مشخصه [+تیز] واج سایشی است که در این فرایند مشخصه غالب است که باعث می‌شود که واج دارای آن با وجود قرار داشتن در جایگاه ضعیف، در برابر همگونی مقاومت کند. از آنجا که واج‌های دارای این مشخصه به لحاظ شنیداری، قوی‌ترند، بر واج همجوار خود غلبه می‌کند. قاعده این همگونی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

قاعده ۱. تبدیل همخوان /t/ به /s/ در مرز هجا پس از همخوان /s/

$$t \rightarrow s / _s$$

قاعده ۱. تبدیل همخوان انسدادی به سایشی در مرز هجا

$$t \rightarrow s / VC \sigma_V$$

+همخوان،-V / [+همخوان،-رسا،+پیوسته،+تیغه‌ای،-واک] → [+همخوان،-رسا،-پیوسته،+تیغه‌ای،-واک]
 σ_V [-رسا،+پیوسته،+تیغه‌ای،-واک]

قاعده (۱) نشان می‌دهد که همخوان انسدادی بی‌واک تیغه‌ای /t/ در مرز هجا و در بافت پیش از همخوان سایشی بی‌واک تیغه‌ای به همخوان /s/ تبدیل می‌شود، به عبارت دیگر می‌توان گفت که همخوان انسدادی /t/ در مشخصه روش تولید [+پیوسته] با همخوان پس از خود همگون می‌شود.

نکته قابل توجه این است که جهت همگونی در توالی همخوان‌های نوک‌زبانی غیرمشابه، در این زبان‌ها و زبان عربی یکسان نیست. زیرا اگرچه به باور سیبویه ادغام در این دو گروه به دلیل همجوار بودن جایگاه تولیدشان روی می‌دهد. اما در زبان عربی زمانی که یک واج صفیری در توالی با یکی از واج‌های انسدادی لثوی، عضو نخست باشد، به دلیل قرار داشتن در جایگاه ضعیف پایانه، ادغام روی نمی‌دهد مانند [mus.tami?] → [mus.tami?] (شنونده). البته نمی‌توان این مسأله را به دیگر زبان‌ها تسری داد. همچنان که جدول (۲) نشان می‌دهد، جهت این فرایند در زبان‌های مورد بررسی در این پژوهش، با زبان عربی متفاوت است. هال و هامان^۱ (2006: 1) این فرایند را "صفیری‌شدگی"^۲ می‌دانند که به موجب آن یک همخوان انسدادی (تیغه‌ای) به همخوان سایشی یا انسایشی صفیری تبدیل می‌شود مانند /dix/ → [dzix] در زبان فرانسه کبک کانادا.

۲-۴. همگونی پیشرو کامل انسدادی تیغه‌ای واک‌دار

توالی [+تیغه‌ای،+پیوسته،+تیز،+واک،+پیش‌دهانی] پایانه + [-تیغه‌ای،-پیوسته،+واک] آغاز:

در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی، زمانی که واج سایشی تیغه‌ای واک‌دار /z/ در توالی با واج انسدادی تیغه‌ای واک‌دار /d/، در مرز هجا قرار گیرد، به طور کامل طی فرایند همگونی پیشرو، واج انسدادی را با خود همگون می‌کند و توالی /-zd/ به صورت [-zz] تولید می‌شود.

همچنان که داده‌های جدول شماره (۲) نشان می‌دهند، واج انسدادی تیغه‌ای واک‌دار /d/ به طور کامل با همخوان سایشی تیغه‌ای واک‌دار پیش از خود همگون می‌گردد و توالی /zd/ به صورت [zz] تولید می‌گردد. بر اساس سلسله‌مراتب قدرت واجی مطرح شده در بخش مبنای نظری، همخوان‌های انسدادی از همخوان‌های سایشی دارای قدرت ذاتی بیشتری هستند.

1- Hall & Hamann

2- assibilation

جدول ۳- تبدیل توالی /-zd/ به [-zz]

فارسی معیار	دزدی	یازده	نزدیک
زیرساخت	Dozdi	jazdah	Nazdic
فارسی	Dozzi	jazza	Nazzic
بختیاری	Dozzi	jazza	Nazzic
دوانی	Dozzi	jazza	Nezzic
لری	Dozzi	jazza	Nizzic
لارستانی	Dozzi	jazza	Nezzic

همچنین، واج انسدادی /d/ در جایگاه آغاز به قرار دارد که بر اساس سلسله‌مراتب قدرت مطرح شده در بخش پیشین، در یک هجا این جایگاه از جایگاه پایانی قوی‌تر است و واج سایشی /z/ در جایگاه پایانه واقع شده است. اما در این فرایند، واج انسدادی مغلوب واج سایشی گردیده است و به طور کامل با آن همگون شده است. از آن جا که این همگونی در مشخصه [+پیوسته] که مربوط به روش تولید بوده منجر به همگونی کامل، تشدید، می‌شود. واج انسدادی دارای دو عامل قدرت در این بافت است اما قدرت کافی برای همگون کردن واج پیش از خود را ندارد و همگونی به صورت پسرو روی نمی‌دهد. عامل تعیین جهت در این فرایند، مشخصه [+تیز] واج سایشی است که مشخصه غالب است و باعث می‌شود واج دارای آن با وجود قرار داشتن در جایگاه ضعیف، در برابر همگونی مقاومت کند. از آنجا که واج‌های دارای این مشخصه به لحاظ شنیداری، قوی‌ترند، بر واج همجوار خود غلبه می‌کند. قاعده این همگونی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

قاعده ۲. تبدیل همخوان /d/ به /z/ در مرز هجا پس از همخوان /z/

$$d \rightarrow z / _.$$

قاعده ۲. تبدیل همخوان انسدادی به سایشی در مرز هجا

$$d \rightarrow z / VC \sigma _$$

+همخوان، - / [+همخوان، -رسا، +پیوسته، +تیغه‌ای، +واک] → [+همخوان، -رسا، -پیوسته، +تیغه‌ای، +واک]

$$\sigma _ [\text{رسا، +پیوسته، +تیغه‌ای، +واک}]$$

همچنان که در بخش سوم یادآور شد، واج /z/ دارای مشخصه [+تیز] که یک مشخصه غالب در همگونی است و همخوان همجوار را با خود همگون می‌کنند. واج /d/ اگر چه در جایگاه قوی آغاز هجای دوم قرار دارد، اما در توالی با واج /z/ مغلوب می‌گردد و نمی‌تواند

این واج را با خود همگون کند. بنابراین توالی /dd*/ در مرز هجا در این زبان‌ها غیر مجاز است. از آن جا که واج‌های دارای مشخصه [+تیز] به لحاظ شنیداری بهتر دریافت می‌شوند، کاربران اقدام به ادغام این دو واج با هم و تولید توالی /zz/ می‌کنند.

۳-۴. همگونی پسرو واج خیشومی تیغه‌ای /n/ در جایگاه تولید

توالی [+خیشومی، +تیغه‌ای] پایانه + [-رسا، +واک، +لبی] آغاز:

در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی، هرگاه همخوان خیشومی تیغه‌ای /n/ پیش از همخوان انسدادی دولبی /b/ ظاهر شود، در مشخصه جایگاه تولید با همخوان لبی /b/ همگون می‌گردد و به همخوان /m/ که واج خیشومی دولبی است تبدیل می‌گردد.

جدول ۴- تبدیل واج /n/ به /m/ در مرز هجا

فارسی معیار	شنبه	پنبه	تنباکو	انبار
زیرساخت	fanbe	panbe	tanbncu	anbār
فارسی	fambe	pambe	tambaku	?ambār
بختیاری	fambe	pambe	-	?ambār
دوانی	fambe	pambe	tambaku	?ambār
دلوری	fambe	pambe	tambaku	?ambār
لارستانی	fambe	pambe	tambak	?ambār

همگونی خیشومی در جایگاه تولید زمانی روی می‌دهد که یک واج خیشومی، مشخصه جایگاه تولید همخوان مجاور خود را بپذیرد. در ترکیب واج خیشومی تیغه‌ای /n/ با واج انسدادی لبی /b/، یعنی توالی همخوانی /n.b/ در مرز هجا، اگر واج خیشومی عضو نخست باشد، مغلوب واج انسدادی لبی واقع در جایگاه قوی آغاز، گردیده و در مشخصه جایگاه تولید با آن همگون شده و به منظور حفظ مشخصه [+خیشومی]، به واج خیشومی لبی /m/ تبدیل می‌گردد. در این فرایند، جایگاه آغاز بر پایانه تسلط دارد و همچنین مشخصه جایگاه تولید لبی بر تیغه‌ای غلبه می‌کند. اما همچنان که در بخش ۳ مطرح شد، مشخصه [+خیشومی] مشخصه‌ای غالب است و در این فرایند حفظ می‌گردد. در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی، همخوان‌های /p, b, m/ در طبقه همخوان‌های انسدادی لبی قرار دارند که /m, b/ واک‌دار و

/p/ بی‌واک است. از آن جا که این فرایند، جایگاه تولید واج خیشومی را مورد هدف قرار می‌دهد و مشخصه حنجره‌ای [+واک] مدنظر نیست، بنابراین، واج خیشومی تیغه‌ای که دارای مشخصه [+واک] است به انسدادی لبی [+واک] تبدیل می‌شود، نه به واج /p/ که [-واک] است. قاعده این همگونی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

قاعده ۳. تبدیل همخوان /n/ به /m/ در بافت پیش از همخوان /b/

$$n \rightarrow m / _ b$$

قاعده ۳. تبدیل همخوان خیشومی تیغه‌ای به همخوان خیشومی لبی در مرز هجا

$$n \rightarrow m / V_ \sigma C$$

+همخوان، -رسا، - / σ / [+همخوان، +خیشومی، +لبی] $\rightarrow$ [+همخوان، +خیشومی، +تیغه‌ای]
[پیوسته، +لبی، +واک]

این فرایند در «قرآن» نیز مشاهده می‌شود. فرایند همگونی خیشومی تیغه‌ای در جایگاه تولید در «قرآن» در مرز هجا و واژه روی می‌دهد:

بازنمایی خطی ۱۶-۳. فرایند همگونی خیشومی در جایگاه تولید در قرآن (Sa'aida, 2020: 29)

(1) /ʔanba:ʔ/ $\rightarrow$ [ʔamba:ʔ] «اخبار» (در مرز هجا)

(2) /min baʕdi/ $\rightarrow$ [mim baʕdi] «پس از» (در مرز واژه)

این نوع همگونی فرایندی است که در بسیاری از زبان‌های دنیا نیز مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه، در زبان «کیماتومبی»^۱ پیشوند /ni-/ به عنوان «اول شخص مفرد» کاربرد دارد. پس از فرایند حذف واکه پیشوند، واج خیشومی تیغه‌ای با همخوان پس از خود در مشخصه جایگاه تولید همگون می‌گردد:

بازنمایی خطی ۱۷-۳. همگونی جایگاهی خیشومی تیغه‌ای (Odden, 2005: 235)

(1) /ni-bálaangite/ $\rightarrow$ /n-bálaangite/ $\rightarrow$ [mbálaangite] «من شمردم»

آدن (2005: 105) قاعده زیر را در ارتباط با «همگونی جایگاهی» واج خیشومی مطرح می‌سازد:

قاعده ۴. همگونی خیشومی در جایگاه تولید

C

[α جایگاه] $\rightarrow$ [α جایگاه] خیشومی

در ترکیب واج خیشومی تیغه‌ای /n/ با واج انسدادی لبی /b/، اگر همخوان خیشومی عضو نخست ترکیب باشد، چه در مرز واژه و چه درون یک تکواژ، واج خیشومی /n/ در مشخصه جایگاه تولید با واج انسدادی /b/ همگون شده و به واج خیشومی لبی /m/ تبدیل می‌گردد. در این بافت همگونی به طور کامل روی نمی‌دهد و ساخت /*bb/ غیر مجاز است زیرا مشخصه ذاتی [+خیشومی] باید حفظ شود. در ترکیب یاد شده، دو عامل قدرت جایگاهی عضو دوم، واج انسدادی /b/، با قدرت ذاتی عضو نخست، واج خیشومی /n/ در رقابت هستند و همان‌طور که مشاهده می‌شود، قدرت جایگاهی بر قدرت ذاتی غلبه کرده است و جهت همگونی که پسر و است، تعیین گردیده است.

۴-۴. همگونی پیشرو واج خیشومی تیغه‌ای /n/

توالی [+خیشومی، +تیغه‌ای] پایانه + [-رسا، +واک، -پیوسته، +تیغه‌ای] آغاز

از میان زبان‌های ایرانی غربی جنوبی، در زبان بختیاری، هرگاه همخوان خیشومی تیغه‌ای /n/ پیش از همخوان انسدادی تیغه‌ای واک‌دار /d/ ظاهر شود، همخوان انسدادی را به طور کامل به صورت پیشرو با خود همگون می‌کند و توالی /-nd/ به صورت [-nn] تولید می‌گردد.

جدول ۵- تبدیل توالی /-nd/ به [-nn] در زبان بختیاری

فارسی معیار	گندم	بنده	زنده	مانده
زیرساخت	jandom	bande	Zende	mānde
بختیاری	jannom	banna	Zenna	manna

در زبان بختیاری، در ترکیب واج خیشومی تیغه‌ای /n/ با واج دهانی انسدادی تیغه‌ای واک‌دار /d/، یعنی توالی همخوانی /n.d/ در مرز هجا، اگرچه واج خیشومی عضو نخست می‌باشد؛ یعنی در جایگاه ضعیف پایانه قرار دارد، اما بر واج انسدادی واقع در جایگاه قوی آغاز غالب گردیده و آن را به طور کامل با خود به صورت پیشرو همگون می‌کند. در این فرایند قدرت ذاتی بر قدرت جایگاهی غلبه می‌کند و این مشخصه ذاتی [+خیشومی] است که بر قدرت جایگاه آغاز مسلط شده و جهت همگونی را تعیین می‌کند. قاعده فرایند را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

قاعده ۵. تبدیل همخوان /d/ به /n/ در بافت پس از همخوان /n/ در مرز هجا

$$d \rightarrow n / _.$$

قاعده ۴. تبدیل همخوان خیشومی تیغه‌ای به همخوان خیشومی لبی در مرز هجا

$$d \rightarrow n / VC \sigma _$$

/ [+همخوان، +خیشومی، +تیغه‌ای] $\rightarrow$ [+همخوان، -رسا، -پیوسته، +تیغه‌ای، +واک]

$$\sigma _ [+همخوان، +خیشومی، +تیغه‌ای]$$

قاعده (۵) نشان می‌دهد که همخوان انسدادی واک‌دار تیغه‌ای /d/ در مرز هجا و در بافت پس از همخوان خیشومی تیغه‌ای /n/ به همخوان /n/ تبدیل می‌شود، به عبارت دیگر می‌توان گفت که همخوان انسدادی /d/ در مشخصه [+خیشومی] با همخوان پیش از خود به طور کامل به صورت پیشرو همگون می‌شود.

۴-۲-۵. همگونی پسرو واج ملازی

در برخی از زبان‌های ایرانی غربی جنوبی مشاهده می‌شود که ترکیب همخوان‌های سایشی تیغه‌ای بی‌واک /s/ با واج انسدادی واک‌دار ملازی /G/ در پایان تکواژ و مرز هجا، به همگونی پسرو در مشخصه [+پیوسته] منجر می‌شود.

جدول ۶- تبدیل توالی /Gs/ به [xs]

فارسی معیار	رقص	نقص	تقصیر
زیر ساخت	raGs	naGs	taGsir
دوانی	raxs	Naxs	taxsir
دلواری	raxs	Naxs	taxsir
لری	raxs	Naxs	taxsir
بختیاری	raxs	Naxs	taxsir

همچنان که داده‌های جدول (۶) نشان می‌دهد، واج انسدادی ملازی /G/ در بافت پیش از همخوان سایشی /s/ به همخوان سایشی ملازی /x/ تبدیل می‌گردد و همگونی ناقص پسرو روی می‌دهد. در توالی همخوانی /Gs/، اگر چه واج انسدادی عضو نخست است و دارای «قدرت جایگاهی» بیشتری نسبت به همخوان /s/ است، و این مطلب که همخوان‌های انسدادی از همخوان‌های سایشی قوی‌تر هستند، اما مغلوب واج پس از خود می‌گردد و با آن همگون می‌گردد. همخوان /s/ دارای مشخصه [+تیز] و نسبت به واج انسدادی /G/ دارای قدرت

بیشتری است، بر آن غلبه می‌کند و جهت همگونی را به صورت پسرو تعیین می‌نماید. همخوان تیز هستند، اگر عضو نخست توالی باشند در همگونی شرکت نمی‌کنند اما اگر عضو دوم باشند، به دلیل قدرت ذاتی که دارند، بر واج نخست غلبه کرده و آن را با خود همگون می‌کنند. قاعده این فرایند به صورت زیر است:

قاعده ۶. تبدیل همخوان /G/ به /χ/

$$G \rightarrow \chi / _ s$$

قاعده ۵. تبدیل همخوان خیشومی تیغه‌ای به همخوان خیشومی لبی در مرز هجا

$$G \rightarrow \chi / V_C$$

+همخوان، -رسا، -پیوسته، +افراشته، - [] → +همخوان، -رسا، -پیوسته، +افراشته، +واک، -جلودهانی، +پسین

[+همخوان، -رسا، +پیوسته، +تیغه‌ای، -واک] / σ _ [واک، -جلودهانی، +پسین]

قاعده (۶) نشان می‌دهد که همخوان انسدادی بی‌واک ملازی /G/ در توالی همخوانی پایان تکواژ و مرز هجا در بافت پیش از همخوان سایشی بی‌واک تیغه‌ای /s/ به همخوان سایشی ملازی بی‌واک /χ/ تبدیل می‌شود، به عبارت دیگر می‌توان گفت که همخوان انسدادی /G/ در مشخصه روش تولید [+پیوسته] و [+واک] با همخوان پس از خود همگون می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

پرسش‌های این پژوهش بدین قرارند: نخست عوامل نقش‌مند در جهت همگونی در زبان‌های ایرانی غربی جنوبی کدامند؟ دوم، کدام جایگاه و مشخصه واجی در بروز فرایند همگونی در این زبان‌ها نقش غالب دارد؟ سوم، کدام جهت در فرایند همگونی در این زبان‌ها رایج‌تر است؟ طی این پژوهش در ۷ زبان، پنج فرایند همگونی بین همخوان‌ها در مرز هجا بررسی شد. البته همه فرایندها در همه زبان‌های مورد بررسی مشاهده نگردید، زیرا قواعد مربوط به فرایندها، اصلی همگانی نبوده و به انتخاب کاربر زبان بستگی دارد. گاه یک فرایند از گویشی به گویش دیگر، از گونه‌ای به گونه دیگر در یک زبان واحد متفاوت است. تحلیل این فرایندها نشان می‌دهد که فرایند همگونی همخوان با همخوان در خوشه‌های همخوانی /-st/ و /-nb/ بسیار متداول است و از میان این دو خوشه همخوانی نیز همگونی در خوشه همخوانی /-st/ رایج‌تر از همگونی در خوشه /-nb/ است. نتیجه دیگر این است که در این زبان‌ها در همگونی همخوان‌ها در توالی دو همخوانی، همخوان دارای قدرت ذاتی بیشتر، در فرایند غالب

است. واج‌های سایشی تیز مانند /z, s/ از واج‌های انسدادی مانند /d, t/ به لحاظ ذاتی قوی‌تر هستند، اگرچه واج‌های انسدادی از سایشی قدرت بیشتری دارند. واج‌های خیشومی نیز از واج‌های غیرخیشومی به لحاظ ذاتی قوی‌ترند. به عنوان نمونه در توالی /-nb/ اگر چه واج /b/ در جایگاه قوی آغاز است، اما قادر به غلبه کامل بر همخوان خیشومی نیست و همگونی ناقص روی می‌دهد زیرا مشخصه [+خیشومی] باید حفظ گردد. در ارتباط با توالی /-Gs/ نیز از آن جا که واج /s/ جزو همخوان‌های تیز است، در چهار مورد از زبان‌ها، اگر عضو نخست توالی باشد در همگونی شرکت نمی‌کند، اما اگر عضو دوم باشند، به دلیل قدرت ذاتی که دارد، بر واج نخست غلبه کرده و آن را در مشخصه [+پیوسته] با خود همگون می‌کند. در ارتباط با جایگاه، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که جایگاه آغاز قوی‌تر از پایانه است اما همین جایگاه قوی نیز نمی‌تواند بر مشخصه‌های ذاتی چون [+تیز] و [+خیشومی] به طور کامل غلبه کند. همچنین باید گفت که از میان پنج فرایند همگونی بررسی شده، در چهار مورد، همگونی به صورت پیشرو روی داده و بنابراین از همگونی پسرو رایج‌تر است.

هدف از انجام این پژوهش، پرداختن به دیدگاه سیبویه در ارتباط با رابطه همگونی با "قدرت نسبی جایگاهی"^۱ و "قدرت ذاتی"^۲ واج‌ها و طرح عوامل تعیین‌کننده جهت همگونی و تجزیه و تحلیل نمونه‌هایی از فرایندهای همگونی در زبان‌های فارسی، بختیاری، دوانی، لارستانی و لری بر مبنای رویکرد «سیبویه» است. پرسش‌های این پژوهش بدین قرارند: ۱- کدام جایگاه و مشخصه واجی در بروز فرایند همگونی در این زبان‌ها نقش غالب دارد؟ ۲- فرایند همگونی در کدام توالی‌های همخوانی رایج‌تر است؟ ۳- عوامل نقش‌مند در جهت فرایند همگونی در این زبان‌ها کدامند؟

در پاسخ به پرسش نخست، این یافته به دست آمد که در همگونی همخوان‌ها در توالی دو همخوانی، همخوان دارای قدرت ذاتی بیشتر، غالب است. واج‌های سایشی تیز مانند /z, s/ در زبان‌های فارسی، بختیاری، دوانی، لارستانی و لری، از واج‌های انسدادی مانند /d, t/ به لحاظ ذاتی قوی‌تر هستند، زیرا دارای مشخصه [+تیز] هستند که به باور سیبویه مشخصه غالب در فرایندهای همگونی است.

1- positional strength

2- inherent strength

همخوان‌های خیشومی نیز در زبان‌های فارسی، بختیاری، دوانی و لارستانی از همخوان‌های غیرخیشومی به لحاظ ذاتی قوی‌ترند. به عنوان نمونه در توالی /-nb/ اگر چه همخوان /b/ در جایگاه قوی آغاز است، اما قادر به غلبه کامل بر همخوان خیشومی نیست و همگونی ناقص روی می‌دهد زیرا مشخصه [+خیشومی] باید حفظ گردد. در زبان بختیاری، در توالی /-nd/ از آن جا که هر دو همخوان در یک جایگاه، تولید می‌شوند، همخوان خیشومی بر همخوان همجوار غلبه کرده و آن را به طور کامل با خود همگون می‌سازد. در زبان‌های دوانی، بختیاری و لری در توالی /-Gs/ از آن جا که واج /s/ جزو همخوان‌های تیز است، اگر عضو نخست توالی باشد در همگونی شرکت نمی‌کند، اما به عنوان دومین عضو به دلیل دارا بودن قدرت ذاتی بیشتر، بر همخوان نخست غلبه کرده و آن را در مشخصه [+پیوسته] با خود همگون می‌سازد. در ارتباط با جایگاه، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که جایگاه آغاز قوی‌تر از پایانه است اما همین جایگاه قوی نیز نمی‌تواند بر مشخصه‌های ذاتی چون [+تیز] و [+خیشومی] به طور کامل غلبه کند.

در پاسخ به پرسش دوم، پس از بررسی پنج فرایند همگونی در زبان‌های مورد نظر، این یافته حاصل شد که، تحلیل این فرایندها نشان می‌دهد که فرایند همگونی در توالی همخوانی /-st/ و /-zd/ در پنج زبان فارسی، بختیاری، دوانی، لری و لارستانی مشاهده شده و بنابراین رایج‌تر است. پس از آن، همگونی در توالی /-nb/ در چهار زبان فارسی، بختیاری، دوانی و لارستانی روی داده است. در مرتبه سوم همگونی در توالی /-Gs/ قرار دارد که در سه زبان دوانی، لری و بختیاری مشاهده شده است. و در پایان، فرایند همگونی در توالی /-nd/ فقط در زبان بختیاری روی می‌دهد.

به منظور پاسخ به سومین پرسش پس از بررسی‌ها این یافته به دست آمد که دو عامل «قدرت ذاتی» و «قدرت جایگاهی» عناصر واجی در تعیین جهت همگونی در زبان‌های مورد بررسی دارای نقش هستند. در فرایند همگونی در توالی‌های /-st/ و /-zd/ قدرت ذاتی همخوان‌های تیز بر قدرت جایگاهی همخوان‌های انسدادی تیغه‌ای غلبه کرده است. در همگونی در توالی /-nb/ دو عامل قدرت ذاتی همخوان خیشومی و «قدرت ذاتی» همخوان انسدادی با یکدیگر در رقابت بوده و همخوان /n/ به منظور حفظ مشخصه [+خیشومی]، به طور کامل با همخوان انسدادی واقع در آغاز هجای بعدی، همگون نگردیده است. در این

فرایند مشاهده شده که همخوان خیشومی نیز با وجود داشتن «قدرت ذاتی» بیشتر نسبت به همخوان انسدادی، نتوانسته آن را به طور کامل با خود همگون سازد زیرا همخوان انسدادی در آغاز که جایگاه قوی است، ظاهر شده است. اما در زبان بختیاری، مشخصه [+خیشومی] به طور کامل بر «قدرت جایگاهی» در توالی /-nd/ غلبه می‌کند. در فرایند همگونی در توالی /-Gs/ در زبان‌های دوانی، لری و بختیاری، دو عامل «قدرت ذاتی» همخوان تیغه‌ای بی‌واک سایشی نیز بر «قدرت جایگاهی» همخوان انسدادی واقع در جایگاه نخست توالی، غلبه کرده و همخوان انسدادی را در مشخصه روش تولید ([+پیوسته]) با خود همگون ساخته است. باز آنجا که در این مجال کوتاه امکان بررسی همه عوامل تأثیرگذار بر جهت همگونی در تمام زبان‌های ایرانی غربی جنوبی وجود ندارد، پیشنهاد می‌گردد در پژوهش‌های آتی به این مسأله پرداخته شود که چرا همگونی در توالی /-nd/ و تبدیل شدن به [-nn] فقط در زبان بختیاری مشاهده گردیده است.

منابع

- ۱- ایزدپناه، حمید. (۱۳۸۱). فرهنگ لری. تهران: اساطیر.
- ۲- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۹۳). رده‌شناسی زبان‌های ایرانی (جلد اول). تهران: سمت.
- ۳- سرلک، رضا. (۱۳۸۱). واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ. تهران: آثار.
- ۴- سلامی، عبدالنبی. (۱۳۸۱). گنجینه گویش‌شناسی فارس (دفتر اول). تهران: آثار.
- ۵- _____ (۱۳۸۳). فرهنگ گویش دوانی. تهران: آثار.
- ۶- _____ (۱۳۸۸). گنجینه گویش‌شناسی فارس (دفتر پنجم). تهران: آثار.
- ۷- علی‌نژاد، بتول، میر سعیدی، عاطفه سادات. (۱۳۹۳). فرایند واجی همگونی همخوان با همخوان در زبان فارسی: بررسی صوت‌شناختی. فصل‌نامه علمی-پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء، ۶ (۱۱)، ۱۶۵-۱۸۶.
- ۸- فاضلی، محمد تقی، موحد نساج، عبدالعزیز. (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی فرایندهای آوایی و واجی در گویش بختیاری با فارسی دری. دو فصل‌نامه علمی-تخصصی مطالعات ایالت و عشایر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، ۷ (۲)، ۵۲-۲۵.

۹- قنبری عدیوی، عباس. (۱۳۹۱). *نیوشه: متن‌شناسی و تحلیل ضرب‌المثل‌های بختیاری*. شهرکرد: نیوشه.

۱۰- منصف، ماهرخ، کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه و گلفام، ارسلان. (۱۳۹۶). بررسی مقایسه‌ای فرایند همگونی در گونه‌های زبانی استان فارس. *فصل‌نامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران* زمین، شماره ۱۷، ۱۱۵-۱۳۵.

11- Al-Nassir, A. (1993). *Sibawayh the Phonologist*. NY: Kegan Paul International.

12- Hall, T. (2003). Assibilation in modern German. *Lingua* 114 (8), 1035–1062.

13- Hall, T., Hamann, S. (2006). Towards a typology of stop assibilation. *Linguistics* 44 (6), 1195–1236.

14- Odden, D. (2005). *Introducing Phonology*. Cambridge: Cambridge University Press.

15- Sa'aida, Z. (2020). Dominance in Coronal Nasal Place Assimilation: The Case of Classical Arabic. *English Linguistics Research*, 9 (3), 25-35.

The Factors Affecting the Direction of Assimilation in Iranian South western Languages Based on Sibawayh Approach

Zahra Karimibavaryani¹

PhD student in General Linguistics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Zeinab Mohammad Ebrahimi (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Linguistics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Aliyeh Kord Zafaranlou Kambouzia

Associate Professor, Department of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Yadollah Mansouri

Assistant Professor, Department of Linguistics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Abstract

This study is concerned with the factors affecting the direction of assimilation in Iranian south western languages based on Sibawayh approach. To do this, five different assimilation processes were studied in these languages. According to Dabirmoghadam (2013), the Iranian south western group of languages is divided into 7 languages which are Farsi, Davani, Lori, Delvari, Larestani, Laraki and Bakhtiari. The data were gathered using several fieldwork and printed sources. Among the achievements is, the dominance of inherent features in assimilation which inherited to some consonants related to their place and manner of articulation as “inherent strength”, such as [+strident] and [+nasal]. The other dominant factor is the “positional strength” of “onset” rather than “coda” which determines the direction in assimilation. While these two factors, compete in a context, no assimilation occurs and “neutralization” will take place. Another achievement is that in these studied languages, the assimilation processes mainly occur progressively than regressively.

Keywords: Sibawayh, Positional strength, Inherent strength, assimilation, Iranian south western languages

1- z_mebrahimi@sbu.ac.ir

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم، شماره ۴، بهار تابستان ۱۴۰۰، شماره پیاپی ۲۴

بررسی گسترش معنا و بافت کاربردی واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی در فارسی گفتاری بر پایه نظریه ربط

بشیر جم (دانشیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران)

صص: ۵۵-۸۱

چکیده

زبان فارسی واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی بسیاری را از عربی وام گرفته است. شماری از این واژه‌ها و عبارات‌ها نسبت به معنا یا بافت کاربردی اولیه‌شان دستخوش انواع گسترش معنا یا گسترش بافت کاربردی شده‌اند. منظور از گسترش بافت کاربردی این است که معنای اولیه این واژه‌ها و عبارات‌ها تغییر نکرده، بلکه افزون بر به کار رفتن با معنی اولیه خود و در بافت اولیه خود کاربرد آنها به سایر حوزه‌ها یا بافت‌ها گسترش پیدا کرده است. پیکره زبانی مورد بررسی شامل مجموعه واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی بوده که چه با تغییر معنا یا گسترش بافت کاربردی و چه بدون هر گونه تغییری در گفتار به کار می‌روند. روش شناسایی و تشخیص نوع تغییر یا گسترش در واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی مبتنی بر شم زبانی نگارنده بوده است. این پژوهش توصیفی-تحلیلی با ارائه نمونه‌های بسیاری چگونگی این تغییرها و گسترش‌ها را در چارچوب نظریه «ربط» اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶) مورد بحث قرار می‌دهد. نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که گویشوران زبان فارسی با توجه به دانش‌ها، تجربه‌ها و اطلاعات زمینه‌ای فرهنگی مشترکشان پیرامون واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی هم معنای اولیه واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی را می‌دانند، هم به معانی و کاربرد گسترش‌یافته آنها دسترسی دارند. مطابق با نظریه «ربط» هنگامی که شنونده واژه یا عبارتی مذهبی را دریافت می‌کند، با در نظر گرفتن بافت موقعیت، آن را با اطلاعات زمینه‌ای خود می‌سنجد و تطبیق می‌دهد و سرانجام درک می‌کند که منظور گوینده معنی اولیه آن واژه و عبارت مذهبی، یا معنی گسترش‌یافته آن است.

کلیدواژه‌ها: واژه‌های مذهبی، عبارات‌های مذهبی، گسترش معنایی، گسترش بافت کاربردی، نظریه ربط.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۹

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

شماری از واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی وام گرفته از عربی در زبان فارسی وجود دارند که نسبت به معنا یا بافت کاربردی اولیه‌شان دستخوش انواع گسترش معنا یا گسترش بافت کاربردی شده‌اند. منظور از گسترش بافت کاربردی این است که معنای اولیه این واژه‌ها و عبارت‌ها تغییر نکرده، بلکه افزون بر به کار رفتن با معنی اولیه خود و در بافت اولیه خود کاربرد آنها به سایر حوزه‌ها یا بافتها گسترش پیدا کرده است. بسیاری از این عبارت‌ها همچون «ماشالله» و «یا ابافضل» به مقوله اصوات (interjections) تبدیل شده‌اند. زیرا مطابق با تعریف دستورنویسانی همچون عماد افشار (۱۳۷۲: ۲۰۸) و ناتل خانلری (۱۳۷۳: ۱۲۰) اصوات برای بیان حالات روحی و عاطفی و نظر گوینده یا نویسنده چون تحسین و تعجب به کار می‌روند. نیز مطابق با نظر کروز^۱ (۲۰۱۷) این گونه عبارت‌ها اصوات فرعی^۲ نامیده می‌شوند زیرا در اصل جزء اصوات نیستند. گفتنی است که اصواتی همچون «وه»، «هان»، «آه» و «آخ» که ذاتا صوت‌اند اصوات اصلی هستند.

در واقع وام‌گیری زبان‌ها از یکدیگر نه تنها در قالب واژه بلکه در قالب عبارت‌های بزرگتر از واژه نیز انجام می‌پذیرد. برای نمونه، افزون بر واژه‌هایی که زبان انگلیسی از زبان‌های گوناگون وام گرفته، عبارت‌هایی که فراتر از واژه (به صورت گروه) هستند نیز از زبان‌های دیگر وارد زبان انگلیسی شده‌اند. مانند عبارت‌های et cetera(etc) (= و مانند آن) و exempli gratia (e.g) (= برای نمونه) از لاتینی، و vis-a-vis (= در برابر) و Bon appetite! (= نوش جان!) که از زبان فرانسه وام‌گیری شده است.

زبان فارسی نیز افزون بر وام‌واژه‌های عربی بسیار زیاد، عبارت‌هایی بسیاری را از این زبان وام گرفته است؛ مانند صعب العبور (= سخت‌گذر)، کماکان (= همچنان)، من حیث المجموع (= روی هم رفته)، فصل الخطاب (= سخن روشن و تعیین کننده)، لوازم التحریر (= نوشت افزار)، کان لم یکن (= مانند این که نبوده چنانکه نبود، لغو شده)، الوعه وفا (= به پیمان عمل کردم)، معلوم الحال (= بدنام) و ممنوع الخروج (= کسی که اجازه بیرون رفتن از کشور را ندارد).

نیز واژه‌ها و عبارت‌هایی از زبان عربی وام گرفته شده‌اند که منشاء مذهبی دارند؛ مانند سلام علیکم (= درود بر شما)، باسمه تعالی (= به نام او (خدا) که والاست)، الحمدلله (=

1- Cruz

2- secondary interjections

ستایش از آن خداوند است)، نعوذو بالله (=به خدا پناه می‌بریم)، يوم الله (=روز خدا)، يوم الشك (=روزی که شک هست آخر ماه شعبان است یا اوّل ماه رمضان)، كلام الله (=سخن خداوند)، ثارالله (=«خون خدا» (لقب امام حسین (ع)، یعنی خدا خونخواه اوست))، سلام الله عليه (=درود خدا بر او باد)، صلوات الله عليه (=درودهای خدا بر او باد)، «و من الله توفيق» (=پیروزی از سوی خداست)، بیت‌المال (=دارایی مسلمانان) و مفسد فی الارض (=بر پا کننده فساد و آلوده‌کننده زمین).

ضرورت انجام این پژوهش لزوم تبیین چگونگی تغییر معنا و گسترش بافت کاربردی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی به سایر حوزه‌ها است تا مورد استفاده علاقه‌مندان به مباحث معناشناختی و کاربردشناختی قرار بگیرد و انگیزه‌ای برای پژوهش‌های آتی باشد به ویژه که طبق جست‌وجوی نگارنده تاکنون پژوهشی در این مورد آن هم در چارچوب یک نظریه علمی زبان‌شناختی انجام نشده است.

پژوهش پیش رو به هدف پاسخ به دو پرسش زیر انجام شده است:

الف- کدام واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی دستخوش تغییر معنا و گسترش بافت کاربردی شده‌اند؟

ب- کدام نظریه زبانی این قابلیت را دارد که چگونگی رخداد تغییرات معنایی و گسترش بافت کاربردی را در واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی تحلیل کند؟

۲. پیشینه پژوهش

در بخش پیشینه پژوهش، نخست به دیدگاه‌های گوناگون پیرامون تغییر و گسترش معنا و بافت کاربردی واژه‌ها و بافت موقعیت پرداخته شده است. سپس، چند پژوهش که به واژه‌های مذهبی پرداخته‌اند معرفی می‌شوند.

نرلیش^۱ (۱۹۹۰: ۱۸۱) اظهار می‌دارد که واژه‌ها اجزایی ایستا نیستند، بلکه ماهیتی پویا و انعطاف‌پذیر دارند. بدین علت است که گویشوران می‌توانند آنها را در چارچوب گفتاری که در بستر فرهنگ یک جامعه قرار دارد به کار ببرند. وی می‌افزاید که واژه‌ها ذاتاً حامل معنی نیستند زیرا معنی بر اساس معنای کلی بافت زبانی به آنها تفویض شده است. او می‌افزاید واژه‌ها فقط

تا اندازه‌ای که آنها را معنی‌دار قلمداد کنیم و تا اندازه‌ای که شنونده در بافت زبانی برای آنها معنی قائل شود دارای معنی هستند. براساس این دیدگاه تغییر زبانی فرایندی غیرمنتظره نیست. وی (ص ۱۸۵) بیان می‌دارد که بافت موقعیت دلیل تغییر کردن معنای واژه‌هاست. صفوی (۱۳۹۲) نیز بیان می‌دارد که دو دیدگاه در مورد معنی واژه وجود دارد؛ دیدگاه نخست که معنی یا معانی ثابتی را با نام‌هایی همچون معنی اولیه، معنی اصلی و هسته معنایی برای هر واژه در نظر می‌گیرد و معنی جمله را از معنی گوینده متمایز می‌داند و معنی‌شناسی را از کاربردشناسی جدا می‌انگارد. و دیدگاه دوم که بر آنست است که هر واژه از مجموعه نام‌محدودی معنی بافت‌وابسته برخوردار است. این دیدگاه به دلیل بافت‌مدارانه بودنش، معنی جمله را متمایز از معنی گوینده نمی‌داند و به همین دلیل نیز به وجود تمایزی بین معنی‌شناسی و کاربردشناسی قائل نیست. در شکل افراطی این نگرش دوم، واژه اساساً دربرگیرنده معنی نیست و مفهوم‌اش تنها در پاره‌گفتار تعیین می‌شود. بر اساس کاپلان (۱۹۸۹)، این که واژه یا عبارتی معنای خاصی داشته باشد به معناشناسی مربوط است. ولی دلیل نسبت دادن معنای خاصی به یک واژه یا عبارت و این که چرا از یک عبارت معنای خاصی اراده شده، ارتباطی به معناشناسی ندارد. زیرا این موضوع به حیطه کاربردشناسی تعلق دارد (ستوده‌نیا و حبیب‌اللهی، ۱۳۹۳).

کاپلان (۱۹۸۹) بافت را متشکل از عناصر پایه‌ای پیرامون یک پاره‌گفتار یعنی گوینده، زمان، مکان، و جهان ممکن که پاره‌گفت در آن ایجاد شده می‌داند. ولی استالینکر^۲ (۱۹۷۰) گستره بافت را از این هم فراتر دانسته و باورهای مشترک و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی را نیز جزء بافت برمی‌شمرد (ستوده‌نیا و حبیب‌اللهی، ۱۳۹۳). ولپ^۳ (۱۹۹۵: ۷۷) تغییر معنایی واژه‌ها را حاصل دگرگونی در بافت فرهنگی جامعه می‌داند. زیرا دگرگونی‌های فرهنگی، بافتی که نشانه زبانی در آن به کار رفته‌است را تغییر می‌دهند.

یکی از بزرگترین چالش‌ها در مورد درک زبان، تبیین چگونگی تغییر معنی در بافت‌های کاربردی است (اونز^۴، ۲۰۰۹؛ Xi). دیدگاه‌های مطرح شده در مورد چنین چالشی به وجود دو نوع معنی قائل‌اند: نخست، معنی مستقل از بافت، به این معنی که واژه‌ها فارغ از بافت همواره دارای معنی هستند. دوم، معنی وابسته به بافت، یعنی واژه‌ها از معنی بافت‌بنیاد برخوردارند و

1- Kaplan

2- Stalnaker

3- Volpe

4- Evans

در بافت‌های مختلف به گونه‌ای متفاوت تعبیر می‌شوند. طبق فرایند تقویت کاربردشناختی که تراگوت^۱ (۱۹۷۴: ۲۶۳-۳۱۴) مطرح کرده معانی جدید واژه که تحت تاثیر بافت پدید می‌آیند در حافظه معنایی گویشوران ذخیره می‌شوند (اونز، ۲۰۰۷: ۱۶۶). زبان‌شناسان شناختی نیز به جای معنا از شبکه شعاعی معنا سخن می‌گویند. در این انگاره برای معنا یک نمونه اصلی یا مرکزی به نام معنای مرکزی تصور می‌شود. در نتیجه، شبکه‌ای از معانی وجود دارد که در آن هر واژه‌ای دارای یک معنای اولیه و ثانویه است که با گذشت زمان و بر اثر کاربرد آن در بافت‌های گوناگون، دستخوش گسترش معنایی می‌شود و معناهای تازه‌ای را می‌پذیرد (بامشادی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲). در ادامه این بخش چند پژوهش که به واژه‌های قرآنی و مذهبی پرداخته‌اند معرفی شده‌اند.

از پژوهش‌های ایرانیان در چارچوب نظریه «ربط»^۲ اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶) می‌توان به شریفی و کرامتی یزدی (۱۳۸۹) اشاره کرد که در بخشی از پژوهش خود پیرامون طنز در زبان فارسی از نظریه «ربط» بهره برده‌اند. همچنین، محقق محجوبی و همکاران (۱۳۹۴) به بررسی جامعه‌شناختی کارکردهای سکوت در متون ادبی، دینی و ضرب‌المثل پرداخته‌اند. شمس و مشکات (۱۳۹۶) نیز به نقد نظریه‌های معنایی از جمله نظریه «ربط» در فلسفه تحلیلی ادبیات پرداخته‌اند.

توکل‌نیا و حسومی (۱۳۹۶) معانی و چگونگی گسترش معنایی حرف اضافه «عن»، که یکی از پرکاربردترین حروف در قرآن کریم است را در قالب رویکرد معناشناسی شناختی مورد بررسی قرار داده‌اند. جم (۱۳۹۳) آیه‌های قرآن کریم که واژه «کلمه» یا کلمات در آنها به کار رفته را به لحاظ زبان شناختی مورد بررسی قرار داده و پس از بررسی ترجمه‌ها و تفسیرها از منابع گوناگون مشخص کرده که این واژه در بافتهای گوناگون در پنج معنی زیر در قرآن آمده است:

۱. کاربرد «کلمه» در معانی واژه، سخن و جمله (معنی مرکزی و صریح واژه کلمه)

۲. کاربرد «کلمه» در معنای موجودات آفریده خداوند؛

۳. کاربرد «کلمه» در معنای توحید؛

۴. کاربرد کلمه در معانی وعده، فرمان و سنت؛

1- Traugott

2- Relevance Theory

۵. کاربرد «کلمه» در معنای عیسی مسیح (ع)؛

البته وی بیان می‌دارد که این دسته بندی‌ها مطلق نبوده و در بسیاری از موارد بین معانی مختلف همپوشانی وجود دارد، به ویژه معنای مرکزی واژه «کلمه» که بر اساس تفسیرها غالباً با سایر موارد نیز ارتباط و همپوشانی دارد. در اکثر موارد نیز آمیزه‌ای از هر دو دلالت صریح و ضمنی در واژه «کلمه» وجود دارد.

جم (۱۳۹۷) در تحلیل دیگری به بررسی واژه‌هایی در زبان فارسی پرداخته که بازنمایی آوایی آنها در سبک گفتاری با بازنمایی واجی‌شان در سبک رسمی یا اصلی تفاوت معنایی دارد. برای نمونه، واژه مذهبی «قائم» صرف نظر از معانی دیگرش، لقب حضرت مهدی (عج) به معنی قیام کننده و به پا خیزنده است. به گفته جم، به دلیل پنهان بودن حضرت مهدی (عج) از دیدگان، گویشوران زبان فارسی تصور کرده بودند که عبارتی همچون «امام قائم» به معنای «امام پنهان» است. از این رو، این وام‌واژه در زبان فارسی به معنای جدید «پنهان کردن» به کار می‌رود. جم به این نکته مهم اشاره می‌کند که این معنای جدید با املاء و تلفظی متفاوت به صورت «قائم» نوشته و ادا می‌شود و نمی‌توان «قائم» را به جای «قائم» در عبارتی همچون «امام قائم» به کار برد و تلفظ کرد. در واقع دو صورت «قائم» و «قائم» در توزیع تکمیلی قرار دارند. حتی به دلیل املاء و تلفظ متفاوت این دو صورت بایستی آنها را دو واژه جداگانه به شمار آورد.

اینک پس از برشمردن کارهای پیشین لازم به ذکر کرد که طبق جست‌وجوی نگارنده تاکنون هیچ پژوهش جامعی پیرامون تغییرات معنایی و کاربردشناختی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی انجام نشده است. جمع‌بندی بخش پیشینه را بدین گونه می‌توان بیان کرد که معنای واژه‌ها و بافت شامل بافت زبانی، بافت موقعیت و بافت فرهنگی شامل باورهای مشترک و زمینه‌های اجتماعی پیوسته با یکدیگر در تعاملند. به گونه‌ای که تغییر بافت می‌تواند به مرور زمان موجب تغییر معنای واژه‌ها بشود و واژه‌ها در بافت‌های گوناگون معانی متفاوتی دارند.

۴. روش پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش توصیفی-تحلیلی نظریه «ربط» اسپربر^۱ و ویلسون^۲ (۱۹۸۶) می‌باشد که یکی از پیشرفته‌ترین نظریه‌ها در کاربردشناسی ارتباط است. در این بخش پس از

1- Sperber

2- Wilson

طرح نظریه «ربط» و مبانی آن، چگونگی به کارگیری این نظریه در تحلیل گسترش معنا و بافت کاربردی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی مورد بحث قرار می‌گیرد.

نظریه «ربط» اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶) در واقع انگاره گسترش‌یافته اصل «ارتباط»، از اصول چهارگانه همکاری زبانی^۱ گرایس^۲ است. گرایس (۱۹۶۷) و (۱۹۷۸) به ترتیب نظریه معنای ضمنی^۳ و نظریه پیشرفته‌تر اصل همکاری زبانی را مطرح کرد. این نظریه چهار اصل دارد که عبارت اند از: کمیت^۴ (به اندازه بگوئید، نه بیشتر، نه کمتر)، کیفیت^۵ (آنچه را بگوئید که باور دارید درست است)، ارتباط^۶ (فقط آنچه را که به موضوع مربوط است بگوئید) شیوه بیان^۷ (کوتاه و بدون ابهام بگوئید). در این نظریه فرض بر این است که گویشوران باید به شیوه‌ای سخن بگویند که سوء تعبیر نشود. زیرا این گونه فرض می‌شود که گوینده همواره در صدد رعایت این اصول چهارگانه است. بر اساس لوچنبروز^۸ (۱۹۸۹: ۱) نظریه گرایس گوینده-محور و نظریه «ربط» اسپربر و ویلسون شنونده-محور است.

در نظریه «ربط»، ارتباط به این معنا است که شنونده از گوینده انتظار دارد همه کوشش خود را به خرج دهد تا پیام از حداکثر ربط برخوردار باشد و خود نیز با همین انتظار پیام دریافتی را تعبیر می‌کند. هرچه اطلاعات بافتی پیام بیشتر باشد ربط آن بیشتر خواهد بود و هرچه ربط پیام بیشتر باشد کوشش ذهنی لازم برای تعبیر آن کمتر خواهد بود. به گفته اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶)، گوینده در تولید پاره‌گفتش، بر اساس این فرض که دریافت کننده از نظر منطقی با دست یافتن به اولین تعبیر ممکن، تلاش پردازشی خود را محدود می‌کند و همه جایگزین‌های دیگر را نادیده می‌گیرد، عمل می‌کند (گالینانس^۹، ۲۰۰۰: ۹۷). هر فرآیند شناختی نیازمند مقداری تلاش است. اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶) استدلال می‌کنند که طبیعت شناخت انسان به گونه‌ای تکامل یافته که به دنبال مربوطترین اطلاعات بگردد. پس، مربوطترین تفسیر از یک گفته همانی است که، با فرض یکسان بودن متغیرهای دیگر، نیازمند کمترین تلاش باشد و بیشترین تأثیر شناختی را

1- cooperative principles

2- Grice

3- Theory of implicature

4- quantity

5- quality

6- relation

7- manner

8- Luchjenbroers

9- Galiñanes

داشته باشد. شنوندگان پیش‌نگاره‌ای را برمی‌گزینند که کمترین تلاش و زمان را از آنان بگیرد (شمس و مشکات، ۱۳۹۶).

طبق نظریه «ربط»، در ذهن هر فرد مجموعه‌ای از دانش‌ها، تجربه‌ها و اطلاعات زمینه‌ای مشترک وجود دارد. هنگامی که شنونده پیام گوینده را دریافت می‌کند، آن را با اطلاعات زمینه‌ای خود می‌سنجد و تطبیق می‌کند تا به نتایج جدیدی برسد و در نهایت پیام گوینده را درک کند. گوینده و شنونده تلاش می‌کنند تا بیشترین همکاری را با هم داشته باشند و اصل همکاری را رعایت کنند. بر اساس هرفورد^۱ و هیزلی^۲ (۱۹۹۶: ۲۸۰-۲۷۹) اگر معنای ضمنی از ظاهر پیام آشکار نشود، شنونده با تلاش ذهنی پیام را استنباط می‌کند.

اطلاعات بافتی که بر فرهنگ و نظریه «ربط» تکیه دارد به گوینده و شنونده کمک می‌کنند تا از میان گستره وسیع دانش تجربی خود، مناسب‌ترین گزینه را انتخاب کند تا ارتباط به درستی شکل گیرد. اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶: ۱۵) بافت را ساختاری روان‌شناختی و مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های شنونده درباره جهان توصیف کرده‌اند. عوامل مهم خارجی مانند فرهنگ، جنسیت، نژاد، طبقه اجتماعی، گویش، تربیت خانواده، سن، تحصیلات و غیره در این میان نقش دارند.

برای درک پیام، اطلاعات دریافتی باید با بافت اجتماعی، فرهنگی و زبانی فرد ارتباط داشته باشد. به سخنی دیگر، این‌که فرد زبانی را بداند کافی نیست؛ بلکه باید بتواند پیش‌فرض‌ها، دانش خود از جهان و تجربیات گذشته‌اش را به کار گیرد. بدیهی است که فرستنده و گیرنده پیام باید پیرامون موضوع مورد بحث دانش مشترکی داشته باشند. شنونده زمانی قادر به درک یک گفته است که بتواند عوامل بافتی آن را با پیش‌فرض‌ها، دانش پس‌زمینه و تجربه‌های شخصی‌اش گره بزند، که همه این موارد زیر چتر مفهوم فرهنگ قرار می‌گیرند (سیدجلالی، ۱۳۹۳).

بر طبق نظریه «ربط»، در ذهن هر گویشور زبان فارسی مجموعه‌ای از دانش‌ها، تجربه‌ها و اطلاعات زمینه‌ای فرهنگی مشترک پیرامون واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی وجود دارد. گویشوران زبان فارسی (شامل گوینده و شنونده) با توجه به این دانش‌ها و اطلاعات زمینه‌ای فرهنگی مشترکشان، هم معنای اصلی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی مورد بررسی در پژوهش پیش‌رو را

1- Hurford

2- Heasley

می‌دانند، هم به معانی و کاربرد گسترش‌یافته آنها دسترسی دارند. مطابق با نظریه «ربط»، هنگامی که شنونده واژه یا عبارتی مذهبی را دریافت می‌کند، با در نظر گرفتن بافت موقعیت، آن را با اطلاعات زمینه‌ای خود می‌سنجد و تطبیق می‌دهد و سرانجام درک می‌کند که منظور گوینده کدام معنی و کاربرد آن واژه یا عبارت مذهبی است. برای نمونه، شنونده تشخیص می‌دهد که منظور گوینده از بیان عبارت «یا علی» در موقعیت‌های گوناگون کدام معنی یا کاربرد آن است. زیرا او می‌داند که منظور گوینده از بیان این عبارت هنگام دعا کردن حاجت خواستن از آن حضرت و در هنگام برخاستن یا برداشتن شیئی سنگین یاری خواستن از ایشان است. نیز شنونده تشخیص می‌دهد که منظور گوینده از بیان «یا علی» در پایان گفت‌وگو به معنای «خدا نگهدار» است. پس بدین گونه است که طبق نظریه «ربط»، شنونده تلاش پردازشی خود را محدود می‌کند، گزینه‌های دیگر را نادیده می‌گیرد و مناسب‌ترین گزینه را برمی‌گزیند. در پژوهش پیش‌رو گردآوری، تشخیص و شناسایی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی‌ای که افزون بر به کار رفتن با معنی اصلی خود و در بافت اصلی خود در زبان فارسی، دچار گسترش معنا یا گسترش بافت کاربردی نیز شده‌اند با توجه به شم زبانی و اندک تجربه نگارنده در پژوهش‌های زبان‌شناختی مطابق با نظریه «ربط» صورت پذیرفته است. پیکره زبانی مورد بررسی نیز شامل مجموعه واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی بوده که چه با تغییر معنا یا بافت کاربردی و چه بدون هر گونه تغییری در معنا و بافت کاربردی در گفتار به کار می‌روند. برای نمونه، واژه‌ها و عبارت‌های با منشاء مذهبی که در بخش مقدمه ذکر شدند، با وجود این که دست‌خوش تغییر خاصی در معنا و بافت کاربردی نشده‌اند جزء پیکره زبانی مورد بررسی این پژوهش بوده‌اند.

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

این امکان وجود دارد که معنای اولیه عربی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی‌ای که نسبت به معنا یا بافت کاربردی اصلی‌شان در زبان عربی دست‌خوش انواع گسترش معنا و بافت کاربردی شده‌اند در زبان فارسی رایج نباشد. نیز ممکن است معنای اولیه عربی‌شان در زبان فارسی رایج باشد ولی افزون بر بافت اصلی در بافت جدیدی در زبان فارسی به کار برود. یا این که افزون بر به کار رفتن با معنای اولیه (عربی‌شان)، معنی جدیدشان در زبان فارسی با تلفظ یا حتی

املائی متفاوتی به کار برود. بررسی‌ها نشان داد که در بسیاری از داده‌های این پژوهش این احتمالات همپوشانی دارند. به گونه‌ای که نمی‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد.

واژه‌ها و عبارت‌های مورد بررسی در بخش تحلیل داده‌ها افزون بر به کار رفتن با معنی اصلی و در بافت اصلی خود دستخوش گسترش معنا یا گسترش بافت کاربردی شده‌اند، هرچند که این گسترش‌ها در مواردی در سبک گفتاری رخ داده است. پس نمی‌توان صرفاً به دلیل متفاوت بودن دو سبک رسمی و گفتاری این گسترش‌ها را نادیده انگاشت. روش تحلیل داده‌ها بدین گونه است که پس از بیان معنای اولیه، زبان‌شناختی یا تحت‌اللفظی و همچنین بافت کاربردی اصلی هر واژه یا عبارت مذهبی، به گسترش معنا و/ یا بافت کاربردی آن در زبان فارسی با ذکر نمونه پرداخته می‌شود.

گفتنی است چنانچه واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی ضمن گسترش معنا و بافت کاربردی دستخوش تغییرات تلفظی شده باشند به این تغییرات آوایی نیز پرداخته شده است. مطابق با نظریه «ربط» این تغییرات تلفظی نیز افزون بر بافت موقعیت به کمک شنونده می‌آیند تا معنی و کاربرد اصلی آنها را از معنی و کاربرد گسترش‌یافته‌شان تشخیص دهد.

– «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، «بسم‌الله»، «(نیم)بسم‌ل (کردن)»

سوره‌های قرآن مجید با «بسم‌الله الرحمن الرحیم» به معنای «به نام خداوند بخشنده مهربان» آغاز می‌شوند. به پیروی از قرآن پیش از آغاز کار یا عملی «بسم‌الله الرحمن الرحیم» بر زبان رانده می‌شود. همچنین، در موقعیت‌های خطرناک و دلهره‌آور بیان می‌شود تا خداوند متعال فرد را محافظت کند. از آنجا که «بسم‌الله الرحمن الرحیم» پیش از آغاز کار یا عملی بیان می‌شود، بخش آغازین این آیه، یعنی «بسم‌الله (بگو)» به صورت جمله‌ای امری به معنی «(با نام خدا) آغاز کن» برای ترغیب و تشویق مخاطب برای آغاز کردن عملی یا هنگام تعارف برای غذا خوردن به کار می‌رود. طبق نظریه «ربط» مخاطب به منظور گوینده واقف است. به ویژه که کاربرد این عبارت با این منظور به صورت [besʋmella] با قرار داشتن تکیه بر هجای دوم و در «بسم‌الله بگو» به صورت [besmelʋIA] با قرار داشتن تکیه بر هجای پایانی تلفظ می‌شود. در ضمن، /h/ پایانی در واژه «الله» تلفظ نمی‌شود. نیز عبارت «از بی بسم‌الله» به معنای «از نقطه آغاز» و «از همان اول کار» است.

۱- آوانگاری‌های به کار رفته در پژوهش پیش رو با استفاده از الفبای بین‌المللی فونتیک (IPA) انجام شده است.

نیز از آنجا که پیش از ذبح حیوانات «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» می‌گویند، در گذشته به حیوانی که سر او را بریده باشند «بسمل» می‌گفتند که کوتاه شده «بسم‌الله» است. فعل «بسمل کردن» نیز به معنی ذبح کردن به کار می‌رفت. «نیم‌بسمل» نیز به معنای نیم‌کشته به مذبوحی می‌گفتند که هنوز جان داشته باشد. فعل «نیم‌بسمل کردن» نیز به معنی نیم‌کشته رها کردن بود. مانند نمونه‌های زیر از شاعران نام‌آور زبان پارسی:

این کمین گشاده گاه آن کمان کشیده

تا کی کبوتر دل باشد چو مرغ بسمل (حافظ)

ز عفت چو مرغ بسمل شب و روز می‌تپدم

چو به لب رسید جانم پس از این دگر تو دانی

(عطارد) هم برآوردی سر از لطف خدا

هم به شمشیر خدا بسمل شدی (مولوی)

که بسم‌الله به صحرا می‌خرامم

مگر بسمل شود مرغی به دامن (نظامی)

آن همه مرغان چو بی‌دل ماندند

همچو مرغ نیم‌بسمل ماندند (عطارد)

چو مرغ نیم‌بسمل در غم یار

میان خون تپانم، با که گویم؟ (عراقی)

نیم‌بسمل شده را خاصه به تیغ چو توئی

جز نهادن سر تسلیم به سمل چه علاج (محتشم کاشانی)

– «لا اله الا الله»

«لا اله الا الله» بدین معناست: «نیست خدایی جز خداوند یگانه و بی‌همتا». گویشوران زبان فارسی در موقعیت‌های ناراحت‌کننده و ناخوشایند یا هنگامی که طرف مقابل سخن ناخوشایندی را به زبان می‌آورد با لحنی انتقادی می‌گویند: «لا اله الا الله». طبق نظریه «ربط»، با توجه به دانش فرهنگی مشترک طرف مقابل به منظور گوینده واقف است. به ویژه که در این حالت واژه «لا» معمولاً با تکیه‌ای قوی‌تر از حد رایج که «تکیه تأکیدی» نامیده می‌شود تلفظ می‌گردد. علت این کاربرد این است که در احادیث و روایات مکرر تأکید شده که این ذکر

راهنما، مشکل‌گشا، سبب نجات از گرفتاری‌ها، علاج و سوسه، نشاط‌آور و سبب اطمینان قلب از هر «اندوه و ترسی» است. مانند نمونه زیر در گفت‌وگوی جوانی خودسر با پدرش:

جوانِ خودسر: چه بخاین چه نخاین من با این دختر ازدواج می‌کنم. پدر: لا اله الا الله.

- «یا الله»، «یالا»

ذکر «یا الله» به معنای «ای خدا» در هنگام دعا، استمداد و استغاثه به کار می‌رود. در فرهنگ ایرانی مردان هنگام ورود به خانه «یا الله» می‌گویند، تا اگر زن نامحرم در خانه هست روی خود را بپوشاند. زن نامحرم نیز طبق نظریه «ربط»، با توجه به دانش فرهنگی و مذهبی مشترک به منظور گوینده واقف است. نیز هنگام ورود شخص محترمی به مجلسی برای گرامی داشتن او «یا الله» می‌گویند. ولی این عبارت ضمن تغییر تلفظ آن به [ʋjAlIA] که نتیجه حذف دو واج /a/ و /h/ از آغاز و پایان واژه «الله» و جابه‌جایی تکیه به هجای آغازین است، دچار تغییر نحوی و معنایی نیز شده و به جمله‌ای امری به معنی زود باش! و عجله کن! تبدیل شده است:

$$/jA \text{ al} \forall IA h/ \rightarrow [ʋjAlIA]$$

«ماشا الله»، «ماشالا»

«ماشا الله» به معنای آنچه خدا خواست / خواسته می‌باشد. ولی این عبارت ضمن تغییر تلفظ آن به [ʋmASAlIA] که نتیجه حذف دو واج /a/ و /h/ از آغاز و پایان واژه «الله» و جابه‌جایی تکیه به هجای آغازین است ([ʋmASAlIA] $\rightarrow$ /mA ΣA al∇IAh/), در معانی زیر به کار می‌رود:

هنگامی که گوینده از مخاطب، داشته‌ها یا عضو خانواده او تعریف و تمجید می‌کند، می‌گوید: «ماشالا»، یا برای تاکید بیشتر «ماشالا هزار ماشالله» می‌گوید تا مانع نگرانی مخاطب از چشم خوردن بشود. مانند نمونه زیر:

ماشالا (هزار ماشالله) بهروز چه قدی کشیده!

گاهی هم که گوینده هنگام تعریف و تمجید «ماشالا» نمی‌گوید، مخاطب یا فرد دیگری به او یادآوری می‌کند که «بگو ماشالا». طبق نظریه «ربط»، این حاکی از وقوف هر دو طرف به این کاربرد عبارت «ماشالا» است. نیز این کاربرد «ماشالا» موجب گسترش معنایی آن شده و این عبارت به معنای آفرین! و زنده باد! (هنگام تشویق) به کار می‌رود. گفتنی است که «ماشالا» به صورت نام کوچک نیز به کار می‌رود.

- «ان شاء الله»

عبارت «ان شاء الله» به معنای اگر خداوند مقدر فرمود و «به خواست خدا» است. ولی این عبارت ضمن تغییر تلفظ آن به [ʌʔiΣAlIA] که نتیجه حذف دو واج /a/ و /h/ از آغاز و پایان واژه «الله» و جابه‌جایی تکیه به هجای آغازین است، هنگامی به کار می‌رود که گوینده آینده خوب و خوشی را برای مخاطب، داشته‌ها یا عضو خانواده او آرزو می‌کند، تا مانع نگرانی مخاطب از چشم خوردن یا محقق نشدن آن آینده خوب و خوش بشود. مانند نمونه زیر:

ایشالا خوش بخت بشین!

مراحل اشتقاق تلفظ [ʌʔiΣAlIA] از بازنمایی واجی تا بازنمایی آوایی در زیر نشان داده شده است:

/en ΣA alʌlAh/

بازنمایی واجی

eΣAlʌlA

حذف /n/ «ان» و /a/ و /h/ از آغاز و پایان واژه «الله»

iΣAlʌlA

کامی شدگی واکه /e/ بر اثر همگونی با همخوان کامی /Σ/

ʔiΣAlʌlA

درج بست چاکنایی

[ʔiΣAlʌlA]

بازنمایی آوایی

- «الله اکبر»، «تکبیر»

الله اکبر یعنی خدا بزرگتر است (از آن‌که وصف شود) و برتر و والاتر است (از همگان). «الله اکبر» کاربردهای بسیاری دارد. در مقام تعجب از عظمت و شگفتی چیزی «الله اکبر» می‌گویند. نیز هنگام پیروزی «الله اکبر» می‌گویند. مانند این نمونه: خرمشهر آزاد شد. الله اکبر. یکی از کاربردهای گسترش‌یافته «الله اکبر» در فرهنگ ایرانی در هنگام نماز خواندن است؛ فردی که در حال نماز خواندن است نمی‌تواند با کسی سخن بگوید. پس اگر او را صدا زدند «الله اکبر» می‌گوید تا اطلاع دهد که دارد نماز می‌خواند. کاربرد دیگر «الله اکبر» برای فرد در حال نماز، هنگام هشدار دادن یا جلب کردن توجه مخاطب به نکته‌ای مهم (مانند کم کردن صدای تلویزیون یا باز کردن در خانه برای کسی که در می‌زند) است. او «الله اکبر» می‌گوید تا مخاطب آن کار را انجام دهد.

به گفتن الله اکبر نیز «تکبیر» گویند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تکبیر کاربردی نوین یافته و برای تأیید و حمایت از گفته سخنران به کار می‌رود. بدین گونه که فردی از میان

جماعت حاضر در سخن‌رانی به نشانه درخواست از حاضران برای تأیید سخن سخن‌ران واژه «تکبیر» را با صدای بلند بر زبان می‌آورد. سپس، حاضران مشت‌ها را گره کرده با صدای بلند، سه بار تکبیر می‌گویند.

– «استغفرالله»

ذکر «استغفرالله» به معنای «از خداوند طلب بخشش می‌کنم» است. گویشوران زبان فارسی در مواجهه با موقعیت‌های ناخوشایند که طرف مقابل سخنی ناشایست را بر زبان می‌آورد یا رفتاری ناشایست را انجام می‌دهد می‌گویند «استغفرالله». نیز هنگامی که خود گوینده در آستانه بر زبان راندن سخنی منفی که ناشی از ناخرسندی اوست از گفتن آن خودداری می‌کند و سخن خود را فرو می‌خورد به جای آن می‌گوید «استغفرالله». طبق نظریه «ربط»، با توجه به دانش فرهنگی و مذهبی مشترک شنونده آگاه است که گوینده با بیان این عبارت ناخرسندی خود را نشان می‌دهد.

– «والله»

عبارت «والله» با تلفظ [valʋlAh] به معنای «به خدا سوگند» است. ولی این عبارت با املا و تلفظ «وآلا» [ʋʋAlA] که در آن تکیه نیز به هجای آغازین جابه‌جا شده به دو معنی «راستش (را بخواهی)» و «درست است (در تایید سخن مخاطب)» به کار می‌رود. مطابق با نظریه «ربط» این تغییرات تلفظی نیز افزون بر بافت موقعیت به کمک شنونده می‌آیند تا معنی و کاربرد اصلی این عبارت را از معنی و کاربرد گسترش‌یافته آن تشخیص دهد.

مانند نمونه‌های زیر:

- در معنی «راستش (را بخواهی)»؛ وآلا من هیچ مخالفتی با پیشنهاد شما ندارم.
- در تایید سخن کسی؛ گوینده: آدم تا تلاش نکنه موفق نمی‌شه. شنونده: وآلا!
- همچنین هنگامی که واژه «ای» پیش از عبارت «والله» بیاید به صورت [ʋʋej valA] تلفظ می‌شود و به معنای آفرین! است. عبارت «ای ول» [ʋʋej val] نیز صورت کوتاه شده و عامیانه آن است.

– «حزب اللهی»

حزب الله، به معنای گروه منسوب به خدا، تعبیری قرآنی است. بر اساس برخی روایات شیعه، مراد از حزب الله، مطیعان خدا، پیروان رسول و شیعیان علی (ع) است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، واژه «حزب اللهی» ساخته شد که به معنی نوین مومن و هوادار و حامی نظام جمهوری اسلامی است.

- «لامذهب»

واژه «لامذهب» با تلفظ /lAmazhab/ به معنی آدم کافر و «بی‌دین» است. ولی این واژه ضمن تبدیل املاء و تلفظ آن به «لامصَّب» [lA.mas.sab] همزمان دچار کاهش و افزایش معنایی شده است. مراحل اشتقاق تلفظ [lA.mas.sab] از بازنمایی واجی تا بازنمایی آوایی در زیر نشان داده شده است:

/lA.maz.hab/	بازنمایی واجی
lA.mas.hab	واکرفتگی /z/ در اثر همگونی با همخوان بی‌واک /h/
lA.mas. ab	حذف همخوان /h/
lA.mas.sab	مشددشدگی همخوان /s/
[lA.mas.sab]	بازنمایی آوایی

واژه «لامصَّب» معمولاً برای ابراز شگفتی، انتقاد یا برعکس، تعریف و تمجید (توام با شگفتی) از کسی یا چیزی به کار می‌رود و به معنای آدم «بی‌دین» نیست. برای نمونه، این واژه در جمله‌های «هوا لامصَّب چه قدر سرده!»، «آخه لامصَّب چرا درس نمی‌خونی؟» و «لامصَّب عجب ماشینه!» به معنای کافر و «بی‌دین» نیست. بلکه به معنی «بی‌مروت» یا «لعتنی» است. زیرا اگر واژه «بی‌مروت» را در این جمله‌ها جایگزین آن کنیم، معنای آنها تغییری نمی‌کند. همچنین، دو صورت «لامذهب» [lA.maz.hab] و «لامصَّب» [lA.mas.sab] به جای هم به کار نمی‌روند:

*کافران افرادی «لامصَّب» [lA.mas.sab] هستند.

*«لامذهب» [lA.maz.hab] عجب ماشینه!

بنابراین، این دو صورت در توزیع تکمیلی با یکدیگر قرار دارند. حتی به دلیل معنی، تلفظ و املا متفاوتشان می‌توان آنها را دو واژه جداگانه به شمار آورد.

- یاد خدا و بزرگان دین

در روایات بسیاری یاد خدا و اولیای الهی، عبادت معرفی شده است. معصومین (ع) واسطه فیض حق بر بندگان هستند. و هنگامی که ما این مقربین درگاه خدا را خطاب قرار می‌دهیم و از آنان کمک می‌طلبیم در واقع آنان را واسطه بین خود و پروردگار قرار می‌دهیم. چون این بزرگواران در پیشگاه خداوند دارای احترام و آبرو هستند ایشان را واسطه قرار می‌دهیم. به عنوان نمونه، بسیاری از ورزشکاران و تیم‌های ورزشی پیش از آغاز رقابت «یا علی»، «یا ابوالفضل»، «یا حسین»، «یا زهرا»، «یا مهدی» و را به زبان می‌آورند. نیز می‌توان به کاربرد نام بزرگان دین در نظام جمهوری اسلامی به عنوان «رمز» آغاز عملیات جنگی، پرتاب موشک و رزمایش‌ها اشاره کرد که فرمانده عملیات آن را به نشانه فرمان آغاز عملیات سه بار تکرار می‌کند. در ادامه به گسترش بافت کاربردی برخی از این عبارات پرداخته شده است:

- «یا ابوالفضل»، «یا حضرت عباس»، «حضرت عباسی»

شیعیان به هنگام حاجت خواستن و هنگام گرفتاری به حضرت ابوالفضل (ع) توسل می‌جویند چون ایشان باب‌الحوائج الی الله است. کاربرد دو عبارت «یا ابوالفضل»^۱ یا «یا حضرت عباس» گسترش یافته و هنگام شگفت‌زدگی (چه حقیقی و چه طعنه‌آمیز) به صورت اصوات (فرعی) به کار می‌رود. مطابق با نظریه ربط شنونده نیز پی می‌برد که گوینده شگفت‌زدگی خود را این گونه ابراز کرده است. عبارت «حضرت عباسی» نیز به معنی «به حضرت عباس سوگند» به کار می‌رود. گفتنی است که کاربرد واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی همچون نام خداوند، پیامبران و اشخاص مقدس به صورت اصوات (فرعی) در هنگام شگفت‌زدگی و ویژگی خاص زبان فارسی نیست، بلکه در بسیاری از زبان‌ها نیز رایج است. برای نمونه، در زبان انگلیسی واژه heavens به معنای بهشت و آسمان و عبارت‌های (Oh my) God و Jesus Christ (عیسی مسیح (ع)) یا فقط نام کوچک ایشان Jesus و حتی صورت کوتاه شده آن Jeez(geez)، و در زبان فرانسه Bon Dieu! (خدای خوب) برای بیان شگفتی یا حتی ناخرسندی بسیار به کار می‌رود. مانند نمونه‌های زیر:

Good heavens – I didn't realize it was getting so late!
Oh my God, I've never seen anything like it!
Jesus Christ, just look what a mess they've made!
Jesus, I wish they'd tell us what is going on.

این عبارت معمولاً به صورت «یا ابوالفضل» نوشته و تلفظ می‌شود. 1

"Jeez! It's not fair!"

- «علی»، «یا علی»

از آنجا که برای شیعیان حضرت علی (ع) نماد نیرومند بودن هستند و به دلیل رشادت‌ها و شجاعت‌های ایشان، گویسوران هنگام انجام کاری همچون برخاستن یا برداشتن یک شیء سنگین که به نیروی بیشتری نیاز دارد با گفتن «(یا)علی» از ایشان یاری می‌طلبند. عبارت «یا علی بگو» نیز هنگامی که گوینده مخاطب را به آغاز یا انجام کاری تشویق می‌کند نیز به کار می‌رود. نیز یکی دیگر از کاربردهای «یا علی» هنگام خداحافظی است که گوینده به جای «خداحافظ» یا «خدانگه‌دار» می‌گوید «یا علی». مطابق با نظریهٔ ربط شنونده تشخیص می‌دهد که منظور گوینده از بیان عبارت «یا علی» در موقعیت‌های گوناگون کدام معنی یا کاربرد آن است. زیرا او می‌داند که منظور گوینده از بیان این عبارت هنگام دعا کردن حاجت خواستن از آن حضرت و در هنگام برخاستن یا برداشتن شیئی سنگین یاری خواستن از ایشان است. نیز شنونده تشخیص می‌دهد که منظور گوینده از بیان «یا علی» در پایان گفت‌وگو به معنای «خدا نگهدار» است. پس بدین گونه است که طبق نظریهٔ «ربط»، شنونده تلاش پردازشی خود را محدود می‌کند، گزینه‌های دیگر را نادیده می‌گیرد و مناسب‌ترین انتخاب را برمی‌گزیند.

- «یا حق»

«یا حق» به معنای «ای خدا» و «یاالله» است. نیز هنگام خداحافظی گوینده به جای «خداحافظ» یا «خدانگه‌دار» می‌گوید «یا حق».

- «صلوات»، «با سلام و صلوات»، «صلواتی»، «پدرصلواتی»

ذکر «صلوات»، یعنی جملهٔ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» به معنای «درود بر پیامبر اسلام (ص) و خاندان او» است. مسلمانان در تشهد نماز و نیز هنگام شنیدن یا بر زبان آوردن نام حضرت محمد (ص) صلوات می‌فرستند. جملهٔ امری «صلوات بفرست» درخواست گوینده از شنوندگان برای فرستادن صلوات است. یکی از کاربردهای صلوات در فرهنگ ایرانی برای پایان دادن به مشاجره و دعوا است که گوینده به هر دو طرف درگیر می‌گوید «صلوات بفرستین». آنها نیز با توجه به فرهنگ مشترکشان، طبق نظریه ربط واقفند که منظور گوینده اینست که به مشاجره و دعوا پایان دهند.

اصطلاح «با سلام و صلوات» نیز به معانی «با احترام» و «با احتیاط» به کار می‌رود. مثلاً، به جای این که بگویند از کسی با احترام استقبال کردیم، می‌گویند «با سلام و صلوات از او استقبال کردیم». ریشه این اصطلاح بر می‌گردد به گذشته که برای ادای احترام به فرد محترمی هنگام وارد شدنش به مجلسی یا بازگشت او از سفر زیارتی، با سلام و فرستادن صلوات از او استقبال می‌کردند. البته این رسم هنوز نیز رایج است. همچنین، به جای این که مثلاً بگویند با احتیاط رانندگی کردیم، می‌گویند «با سلام و صلوات رانندگی کردیم».

در زمان جنگ ایران و عراق، در ازای ارائه خوراکی، میوه، شربت و چای به رزمندگان از آنها خواسته می‌شد که صلوات بفرستند. از این رو به این گونه خوراکی‌ها و شربت‌ها «صلواتی» می‌گفتند. سپس، این اصطلاح در پشت جبهه و شهرها نیز رایج شد. به گونه ای که واژه «صلواتی» با گسترش معنایی اکنون به معنای «رایگان» به کار می‌رود. واژه «پدرصلواتی» که حُسنِ تعبیر^۱ «پدرسوخته» است نیز نوعی اعتراض و ناسزای کاملاً محترمانه است که بیشتر در مورد کودکان بازیگوش به کار می‌رود.

– «کُنْ فَيَكُونُ»

عبارت «کُنْ فَيَكُونُ» یعنی خداوند گفت: «باش! پس موجود می‌شود». این عبارت بر خلقت اشیاء به محض اراده خداوند اشاره دارد. این عبارت در هشت آیه قرآن درباره موضوعاتی چون تولد غیرعادی حضرت عیسی (ع)، آفرینش و وقوع قیامت به کار رفته است. خداوند هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: موجود باش! آن نیز فوراً موجود می‌شود. اما این عبارت در زبان فارسی به معنی زیر و رو شده، درب و داغان شده و درهم ریخته به کار می‌رود که معنایی تقریباً متضاد با معنای اصلی آن در عربی است. مانند جمله زیر از فرهنگ لغات عامیانه جمالزاده:

این زلزله شهر نهاوند را کن‌فیکون کرد.

– «شق القمر»

۱- کاربرد واژه‌ای خوشایند به جای واژه‌ای که دارای معنای ناخوشایند است را حُسنِ تعبیر یا به‌گویی می‌گویند. واژه‌ای با معنای خوشایند که به جای واژه‌ای با معنای ناخوشایند به کار برود را به‌واژه می‌گویند.

آیات قرآن گواهی می دهند که پیامبر گرامی (ص) علاوه بر معجزه قرآن معجزات دیگری داشته است. این معجزات در جلب و هدایت مردم به اسلام نقش بنیادی داشتند. یکی از معجزات «شق القمر» است، بدین معنا که حضرت با انگشت خود به ماه اشاره نمود و ماه دو نیم شد. و پس از مدت زمان کوتاهی دو نیمه ماه دوباره به هم متصل شدند. از آنجا که این کار خارق العاده بوده، به «معجزه شق القمر» تعبیر شده است. در زبان فارسی «شق القمر کردن» به معنی کار بس مشکل و دشوار انجام دادن است که غالباً به صورت کنایه آمیز به کار می رود: مگر شق القمر کرده‌ای؟

- «طاغوت»

طاغوت واژه‌ای قرآنی به معنی هر آن چیز یا کسی است که به جای خداوند در جایگاه اطاعت و پذیرش یا پرستش قرار گیرد. طبق این تعریف، هر خدایی جز خدا، شیطان، بتها، حاکمان غیرالهی، یا هر مصداق دیگری طاغوت محسوب می شود. واژه «طاغوت» پس از انقلاب اسلامی برای اشاره به حکومت پهلوی به کار رفته است. برای نمونه، عبارت‌های «دوره طاغوت» و «زمان طاغوت» به معنای دوره حکومت شاه است. نیز واژه «طاغوتی» به معنای «سلطنت طلب» و طرفدار رژیم پهلوی و همچنین به عنوان متضاد مستضعف به کار رفته است.

- «یاجوج و ماجوج»

یاجوج و ماجوج (گاگ و مگاگ^۱ در عبری و انگلیسی) از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت در عصر ظهور می باشد. در دو سوره قرآن مجید، از یاجوج و ماجوج سخن به میان آمده است؛ یکی در آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف و دیگری در آیه ۹۶ سوره انبیاء. آیات قرآن به روشنی گواهی می دهد که این دو نام، متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشتند. ولی ذوالقرنین (کوروش بزرگ) با ساختن سدی در برابر آنان جلوی هجومشان را گرفت. در زبان فارسی یاجوج و ماجوج به کنایه از آدمهای وحشی یا کسانی که ظاهر یا رفتاری عجیب و غریب دارند به کار می رود.

1 Gog and Magog

- «مومن»

مومن به معنی باایمان، بادیانت، پارسا، پرهیزگار، متدین، متقی، مذهبی، مسلمان و معتقد است. یعنی کسی که به خدا و رسول ایمان آورده باشد. ولی برخی گویشوران مذهبی این واژه را به صورت «عنوان خطاب» برای خطاب قرار دادن یکدیگر به کار می‌برند. مانند: مومن، پاشو نمازتو بخون.

- «حاج»، «حاجی»

حاجی به کسی می‌گویند که در مکه مراسم حج بجا آورده باشد. در زبان فارسی این واژه به صورت «عنوان خطاب» در مورد مردانی که حاجی هستند به کار می‌رود. مانند حاجی حسین. نیز این عنوان خطاب با گسترش بافت کاربردی به معنی «آقا» معمولاً در مورد هر مرد میانسال و مسن‌تر فارغ از حاجی بودن یا نبودن او به کار می‌رود. نیز ترکیب حاج + نام کوچک (مانند حاج حسین) در مورد مردی که در مکه مراسم حج بجا آورده باشد به کار می‌رود. ولی عنوان‌های خطاب «حاج آقا» و «حاج خانم» نیز به همین صورت معمولاً در مورد هر فرد میانسال به بالا فارغ از حاجی بودن یا نبودن او به کار می‌رود. البته عنوان خطاب «حاج آقا» در مورد روحانیان با هر سنی نیز به کار می‌رود.

- «قیامت»

قیامت به معنی رستاخیز است. بر اساس آیات قرآن، در روز قیامت، همه مردگان به طور ناگهانی و به یکباره، با قدرت پروردگار دوباره زنده می‌شوند، از گورها بیرون آمده و در صحرای محشر گرد هم می‌آیند تا به حساب آنان رسیدگی شود. این گرد هم آمدن انسانها در روز قیامت و شور و غوغای آنها موجب شده که در زبان فارسی واژه قیامت به معنای مبالغه‌آمیز «بسیار شلوغ» به کار برود. برای نمونه، می‌گویند: شب عید بازار قیامته.

- «محشر»

«محشر» جای گرد آمدن مردم در روز قیامت است. به دلیل شگفت‌انگیز بودن روز قیامت و شور و غوغای انسانها در روز قیامت، در زبان فارسی فعل «محشر کردن» به معنای شور و غوغا برپا کردن و کاری شگفت و جالب کردن و هنرنمایی کردن است. صفت «محشر» نیز به معنی شگفت‌انگیز، خیلی عالی و بی‌نظیر است. برای نمونه، می‌گویند: فیلمش محشر بود.

- «هیئات»

شبه جمله «هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّكْرُ» به معنای «محال است تَن به ذَلَّت دهیم» جمله‌ای معروف از امام حسین (ع) در روز عاشورا است. این شعار به عنوان یکی از آموزه‌های عاشورایی جزء اصول شیعیان است. واژه «هیئات» که برگرفته از این شعار است به معنی محال است و دور است می‌باشد که در فارسی به معنای افسوس، تأسف، دریغ و حسرت به کار می‌رود. مانند بیت زیر از سعدی: مهر از تو توان برید؟ هیئات کس بر تو توان گزید؟ حاشاک

- «نماز وحشت»

«نماز وحشت» نمازی دو رکعتی است که برای آرامش و کاهش فشار قبر میّت در اولین شب دفن او خوانده می‌شود. عبارت «نماز وحشت» در زبان فارسی کاربردی طنزآمیزی نیز دارد و به کنایه از ترس و وحشت از چیزی به کار می‌رود. مانند نمونه زیر: آدم قیافه‌شو می‌بینی باید بره نماز وحشت بخونه!

- «فاتحه»

«فاتحه» یا حمد نام نخستین سوره قرآن کریم است. چون برای درگذشته‌گان فاتحه می‌خوانند، فعل «فاتحه خواندن» در زبان فارسی گسترش معنایی یافته و به معانی کار کسی یا چیزی تمام شدن، امید بازیافتن چیزی را نداشتن و مصرف کردن و به اتمام رساندن به کار می‌رود. برای نمونه، می‌گویند: - اگه این جوری پیش بره فاتحه‌مون خونده‌اس. - با این مربی بی کیفیت باید فاتحه تیمو بخونیم.

- «اصول الدین»

«اصول دین» (اصول الدین) در نزد مذهب شیعه به ترتیب شامل پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت هستند که باور به آنها لازمه مسلمان بودن است. از آنجا که پرسش «اصول دین چه هستند؟» یکی از پرسش‌های رایج دینی است که از افراد به ویژه دانش‌آموزان بسیار پرسیده می‌شود، در بافت‌های دیگر نیز هنگامی که فرد پرسش‌شونده احساس می‌کند که فرد پرسش‌کننده بیش از حد در مورد جزئیات موضوعی از او می‌پرسد، با لحن اعتراض‌آمیزی می‌گوید: اصول دین می‌پرسی؟

- «التماس دعا»

«التماس دعا» داشتن به معنای درخواست دعای خیر کردن است. در زبان فارسی معنی و کاربرد این عبارت گسترش یافته و برای موارد دیگری یعنی انتظار کمک از کسی داشتن و در انتظار دریافت چیزی بودن نیز به کار می‌رود. برای نمونه، اگر به استادی بگویند که فلان دانشجو «التماس دعا» دارد یعنی آن دانشجو از استاد درخواست دارد تا نمره بیشتری به او بدهد.

- «صراط مستقیم»

«صراط مستقیم» به معنی راه راست که بارها در قرآن کریم به آن اشاره شده، راهی است به سوی خدا که می‌تواند انسان را به خوشبختی و سعادت و قرب الهی و کمال وجودی‌اش رهنمون سازد. در زبان فارسی وقتی در مورد کسی می‌گویند که «به هیچ صراطی مستقیم نیست» یعنی آن فرد اصلاح‌پذیر نیست یا نمی‌شود او را متقاعد کرد یا سر عقل آورد.

- «علیه السلام»

«علیه السلام» جمله‌ای دعایی است به معنی «درود بر او باد!» این ترکیب را پس از نام پیامبران و امامان می‌آورند. در نوشتار صورت اختصاری «علیه السلام» یعنی (ع) به کار می‌رود ولی به صورت کامل تلفظ می‌شود. «علیه السلام» در زبان فارسی به معنی سالم (به لحاظ اخلاقی)، درست یا سربه‌راه است که البته فقط در جملات منفی به کار می‌رود. برای نمونه، وقتی در مورد کسی می‌گویند «آدم علیه السلامی نیست» یعنی وی فرد سالم، درست یا سربه‌راهی نیست.

- «حرام»

«حرام» در فقه اسلام، عملی است که انجام آن ممنوع و ترک آن از مردم خواسته شده است. واژه حرام (متضاد حلال) در مورد موادی که استفاده از آنها یا خوردنشان به لحاظ شرعی ممنوع است نیز به کار می‌رود. از آنجا که مواد حرام غیرقابل استفاده هستند، در زبان فارسی واژه حرام در قالب فعل‌های «حرام کردن» و «حرام شدن» گسترش معنایی یافته و به معانی «غیرقابل استفاده» و «هدر رفته» به کار می‌رود. مانند نمونه‌های زیر:

- آدمهای ولخرج پولشونو حروم می‌کنن. - بعضی خونواده‌ها خیلی نون حروم می‌کنن.

- «جل الخالق»

«جل الخالق» عبارتی است به معنی «بزرگ است آفریدگار» ولی در زبان فارسی هنگام تعجب و ناباوری (چه حقیقی و چه طعنه‌آمیز) این عبارت بیان می‌شود. مانند نمونه زیر:

جل الخالق، به حق چیزهای ندیده و نشنیده!

- «نور علی نور»

عبارت «نور علی نور» به معنای «روشنایی بر روی روشنایی» در آیه ۳۵ سوره نور که آیه نور نام دارد آمده است. منظور از «روشنایی بر روی روشنایی» این است که پرتو آن نور (حقیقت) بر روی نور (معرفت) قرار گرفته است و هدایت انسان دائمی و پی در پی است. عبارت «نور علی نور» در زبان فارسی به معنی «دارای مزیتی افزون بر مزیت پیشین» و «دیگر از این بهتر نمی‌شود» است. مانند نمونه زیر: بابا امشب می‌خواد ببرمون شهر بازی، اگه شام هم بریم رستوران که می‌شه نور علی نور.

- «استخاره»

«استخاره» به معنای خیر خواستن و بهترین را خواستن است. در اصطلاح دینی، واگذارند انتخاب به خداوند در کاری است که انسان در انجام دادن آن مردد است و خیر و صلاح کار خود را نمی‌داند. «استخاره» غالبا از راه تفلّ به وسیله تسبیح یا قرآن انجام می‌شود. از آنجا که استخاره گرفتن هنگام مردد بودن در تصمیم‌گیری انجام می‌شود، این واژه در زبان فارسی به معنای مردد بودن و معطل کردن در جمله‌های امری منفی به کار می‌رود. برای نمونه می‌گویند: استخاره نگیر، بیا بریم، دیر شد.

۵. نتیجه‌گیری

معنای اولیه (عربی) واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی مورد بررسی در این پژوهش یا دستخوش تغییر معنی شده‌اند یا با گسترش بافت کاربردی‌شان به سایر حوزه‌ها، در بافت‌های گوناگون شامل بافت زبانی، بافت موقعیت و بافت فرهنگی معانی متفاوتی یافته‌اند. البته معنی اولیه بسیاری از این واژه‌ها و عبارت‌ها در زبان فارسی نیز رایج است یا این که افزون بر به کار رفتن با معنای اولیه، معنی جدیدی در زبان فارسی پیدا کرده و با تلفظ یا حتی املا متفاوتی

به کار می‌رود. البته در بسیاری از داده‌های این پژوهش این احتمالات همپوشانی دارند. به گونه‌ای که نمی‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد.

گویشوران زبان فارسی با بهره بردن از اطلاعات زمینه‌ای فرهنگی مشترکشان پیرامون واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی هم معنای اولیه‌ی واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی را می‌دانند، هم به معنای و کاربرد گسترش‌یافته‌ی آنها دسترسی دارند. هنگامی که شنونده واژه یا عبارتی مذهبی را دریافت می‌کند، با در نظر گرفتن بافت موقعیت، آن را با اطلاعات زمینه‌ای خود می‌سنجد و تطبیق می‌دهد و سرانجام درک می‌کند که منظور گوینده کدام معنی و کاربرد آن واژه یا عبارت مذهبی است.

برخی از واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی ضمن گسترش معنا یا کاربرد دستخوش تغییرات تلفظی نیز شده‌اند. این تغییرات تلفظی نیز افزون بر بافت موقعیت به شنونده کمک می‌کنند تا معنی و کاربرد اصلی آنها از معنی و کاربرد گسترش‌یافته‌شان تشخیص دهد.

در پاسخ به هدف و ضرورت انجام پژوهش پیش رو یعنی پاسخ به دو سوال تحقیق «الف» (کدام واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی دستخوش تغییر معنا و گسترش بافت کاربردی شده‌اند؟) و «ب» (کدام نظریه زبانی این قابلیت را دارد که چگونگی رخداد تغییرات معنایی و گسترش بافت کاربردی را در واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی تحلیل کند؟) باید بیان کرد که واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی‌ای که دستخوش تغییر معنا و گسترش بافت کاربردی به سایر حوزه‌ها شده‌اند معرفی شدند. البته ممکن است واژه‌ها و عبارات‌های مذهبی دیگری نیز وجود داشته باشند که از نظر نگارنده دور مانده باشند. نیز نشان داده شد که نظریه ربط قابلیت تبیین چگونگی رخداد این دگرگونی‌ها را دارد. ضرورت دیگر این پژوهش این بود که تاکنون این چنین پژوهشی انجام نشده بود.

منابع

- ۱- بامشادی، پارسا، بامشادی، جواد و انصاریان، شادی. (۱۳۹۵). بررسی معنایی سه حرف اضافه {tA, w, l} در کردی گورانی از دیدگاه شناختی. جستارهای زبانی، ۷ (۴)، ۵۹-۸۰.
- توکل نیا، مریم و حسومی، ولی‌الله. (۱۳۹۶). بررسی قواعد گسترش معنایی حرف «عن» در قرآن با رویکرد شناختی. پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، ۶ (۱)، ۲۶۲-۲۴۵.

- ۲- جم، بشیر. (۱۳۹۳). بررسی واژه «کلمه» در قرآن کریم. *فصلنامه ادبیات دینی* (نام قدیمی) *فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی* (نام جدید)، شماره ۶، ۱۹۲-۱۷۳.
- ۳- جم، بشیر. (۱۳۹۷). تعامل واج‌شناسی و معناشناسی در نظریه بهینگی. *پژوهش‌های زبانی*، ۹ (۲)، ۸۷-۶۷.
- ۴- ستوده‌نیا، محمدرضا و حبیب‌اللهی، مهدی. (۱۳۹۳). نقش بافت درون‌زبانی در توجیه آیات مشابه. *پژوهشنامه قرآن و حدیث*، ۸ (۱۵)، ۵۷-۳۶.
- ۵- سیدجلالی، بدری‌السادات. (۱۳۹۳). زبان، فرهنگ و بافت (۲). بازیابی شده در <https://anthropologyandculture.com/author/badrii> از ۱۳۹۳/۹/۱۰.
- ۶- شریفی، شهلا و کرامتی یزدی، سریرا. (۱۳۸۹). معرفی نظریه انگاره معنایی طنز و بررسی ایرادات آن بر مبنای داده‌های زبان فارسی. *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، ۱ (۲)، ۸۹-۱۰۹.
- ۷- شمس، مهدی و مشکات، محمد. (۱۳۹۶). نقدهایی بر نظریات معنایی در فلسفه تحلیلی ادبیات. *فلسفه*، ۴۵ (۲)، ۸۳-۶۱.
- ۸- صفوی، کورش. (۱۳۹۲). کدام معنی؟ علم زبان. ۱ (۱)، ۴۰-۱۱.
- ۹- عماد افشار، حسین. (۱۳۷۲). *دستور و ساختمان زبان فارسی*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۱۰- محقق‌محبوب، فاطمه، پیش‌قدم، رضا و حسینی فاطمی، آذر. (۱۳۹۴). بررسی جامعه‌شناختی کارکردهای سکوت در متون دینی، ادبی و ضرب‌المثل‌های فرهنگ ایرانی با رویکردی میان‌رشته‌ای در آموزش زبان انگلیسی. *فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)*، ۴۸ (۴)، ۵۱-۲۷.
- ۱۱- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۳). *دستور زبان فارسی*. چاپ سیزدهم (با تجدید نظر). تهران: توس.
- 12- Cruz, M. P. (2017). On the origin and meaning of secondary interjections: a relevance-theoretic proposal. In Piskorska, A., & Wałaszewska, E. (Eds.), *Applications of Relevance Theory: From Discourse to Morphemes* (pp. 299-326). Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing.
- 13- Evans, V. (2007). *A Glossary of Cognitive Linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- 14- Evans, V. (2009). *How Words Mean: Lexical Concepts, Cognitive Models, and Meaning Construction*. Oxford University Press.

- 15- Galiñanes, C. L. (2000). Relevance theory, Humor and the narrative structure of humorous novels. *Revista Alicantina de Estudios Ingleses*, 13, 95-110.
- 16- Grice, H. P. (1967). Logic and conversation: William James Lectures. Harvard. *In studies in the way of words* (1989) (pp.1-143). Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- 17- Grice, H.P. (1978). Further Notes on Logic and Conversation. In P. Cole (Ed.), *Syntax and Semantics* 9. Academic Press.
- 18- Hurford, J. R. & Heaslry, B. (1996) *Semantics: A Coursebook* (2nd ed.) Cambridge: Cambridge University press.
- 19- Kaplan, D. (1989). Demonstratives. In J. Almog, J. Perry and H. Wettstein (eds.). *Themes From Kaplan*. New York: Oxford University Press.
- 20- Luchjenbroers, J. (1989). Relevance Theory and Context Selection. *La Trobe Papers in Linguistics*, 2 (10).
- 21- Nerlich, B. (1990). *Change in Language: Whitney, Bréal and Wegener*. London: Routledge
- 22- Sperber, D., & Wilson, D. (1986). *Relevance: Communication and Cognition* (2nd ed.1995). Oxford: Blackwell.
- 23- Stalnaker, R. (1970). Pragmatics. *Synthese*, 22, 272–289. Traugott, E. C. (1974). Explorations in Linguistic Elaboration; Language change, Language acquisition, and the genesis of spatio-temporal terms. In Anderson J. M. & Jones. Ch. (Eds.), *Historical Linguistics 1* (pp. 263- 314). Amsterdam: North Holland.
- 24- Volpe, A. D. (1995). Genetic Classification and Historical Method. In Puppel, S. (Ed.), *The Biology of Language*. Amsterdam: John Benjamins publishing company.

Extension of the Meaning and Physical Context of Religious Words and Expressions in Spoken Persian Based on the Relevance Theory

Bashir Jam¹

Associate Professor, Department of English Language, Shahrekord University, Shahrekord, Iran

Abstract

Persian has borrowed numerous religious (Islamic) words and expressions from Arabic. However, a number of these words and expressions have undergone extension of meaning and/ or physical context. Extension of the physical context means that the original meaning and the physical context of some of these words and expressions have not changed; rather they are used in other physical contexts in addition to their original contexts. The corpus under study includes religious words and expressions used in spoken Persian with or without extension of meaning and physical context. Identifying whether a word or an expression has undergone extension of meaning and physical context is based on the linguistic intuition of the author as a native speaker of Persian. This research presents several examples and discusses them within the framework of Relevance theory (Sperber & Wilson, 1986). In line with this theory, there exists a combination of knowledge, experiences and shared background cultural information about religious words and expressions in the mind of every Persian speaker. Using this combination, not only Persian speakers are aware of their original meanings and physical contexts but also they have access to their extended meanings and/ or physical contexts. In accordance with the Relevance theory, when a Persian speaker hears a religious word or expression s/he considers the physical context to evaluate it and then matches it with her/his background cultural knowledge in order to figure out if the speaker intended its original meaning or its extended meaning.

Keywords: religious words, religious expressions, extension of meaning, extension of physical context, Relevance theory

1- b_jam47@yahoo.com

مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم، شماره ۵، بهار تابستان ۱۴۰۰، شماره پیاپی ۲۴

رده‌شناسی آرایش سازه‌های متن سغدی بودایی «وَسْتَرَه جاتَکَه»؛ بر اساس مؤلفه‌های وابسته به اسم

راضیه موسوی‌خو (دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی واحد علوم تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران)
 زهره زرشناس (استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران) (نویسنده مسئول)
 آتوسا رستم بیک تفرشی (استادیار زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران)

صص: ۸۳-۱۱۲

چکیده

زبان سغدی از زبان‌های ایرانی میانه‌ی شرقی‌ست که به سه گروه مانوی، بودایی و مسیحی تقسیم می‌شود. در این پژوهش به بررسی آرایش سازه‌های متن سغدی بودایی «وَسْتَرَه جاتَکَه» پرداخته شده است. تاکنون پژوهشی در باب رده‌شناسی زبان سغدی بودایی صورت نگرفته است. این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی و تحلیل‌ها از نوع کمی و کیفی است، گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای است. چارچوب تحلیل، مؤلفه‌های تحلیل آرایش سازه‌ی معرفی‌شده در دبیرمقدم (۱۳۹۲) و درایر (۱۹۹۲) است. از میان مجموع ۲۸ مؤلفه‌ی معرفی‌شده در این آثار، ۱۵ مؤلفه‌ی وابسته به اسم بررسی شده‌اند. در این پژوهش، رده‌شناسی آرایش سازه‌های متن بر پایه‌ی نظریه‌ی هسته و وابسته^۱ و نظریه‌ی جهت انشعاب درایر^۲ (۱۹۹۲) و الگوی بررسی آرایش سازه‌های دبیرمقدم (۱۳۹۲) انجام گرفته است. بر مبنای نظریه‌ی جهت انشعاب (BDT) برای زبان‌های گوناگون می‌توان دو وضعیت را متصور شد: راست‌انشعابی و چپ‌انشعابی. پس از بررسی ۲۹۱۲ جفت‌عنصر

- 1- Head-Dependent Theory
- 2- Brancing Direction Theory

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۹

- پست الکترونیکی: 1. Humamusavi66@gmail.com 2. zzarshenas@gmail.com
 3. Atoosa.rostambeik@gmail.com

وابسته به اسم موجود در متن، مشخص شد که زبان سغدی بودایی بر اساس فرضیه‌ی جهت انشعاب، گرایش به چپ‌انشعابی بودن دارد. به طوری‌که در ۵ مؤلفه راست‌انشعابی یا هسته‌آغاز است و در ۸ مؤلفه چپ‌انشعابی یا هسته‌پایان است.

کلیدواژه‌ها: زبان سغدی بودایی، رده‌شناسی، آرایش سازه، وِستَرَه جاتَکه، جهت انشعاب.

۱. مقدمه

زبان سغدی از زبان‌های ایرانی میانه‌ی شرقی است که در سغدیان^۱، منطقه‌ای در امتداد زرافشان و کشکه دریا (بخشی از ازبکستان و تاجیکستان امروز) رواج داشته است. این زبان از گروه شرقی و شاخه‌ی ایرانی خانواده‌ی زبان‌های هند و اروپایی است. تاریخ نگارش آثار بازمانده از سغدی به سده‌ی دوم تا دهم میلادی باز می‌گردد. متون سغدی بودایی که بزرگترین مجموعه‌ی متن‌های سغدی‌اند، بیشتر از اصل چینی به سغدی ترجمه شده‌اند و دربردارنده‌ی متن‌های کامل یا تکه‌تکه‌ی بودایی‌اند. مانند سوتره‌ها^۲، جاتکه‌ها^۳ و متن‌های پرچنا پارمیتا^۴. مهم‌ترین آثار سغدی بودایی، دو کتاب *وستره جاتکه*^۵ (قریب، ۱۳۷۱) و *سوتره چم*^۶ و *پادافره کردار*^۷ (مکنزی، ۱۹۷۰) هستند.

وستره جاتکه متنی است به زبان سغدی که به خط بودایی نوشته شده است و طولانی‌ترین متن بازمانده‌ی سغدی‌ست. این متن از یافته‌های پل پلیو^۸ دانشمند فرانسوی است که در اوایل قرن بیستم، همراه با متون دیگر سغدی بودایی از غارهای هزار بودای چین به کتابخانه‌ی ملی پاریس برده شد. قسمت دیگر این مجموعه توسط سراورل استین^۹ به موزه‌ی بریتانیا راه یافت (قریب، ۱۳۸۳: ۴۹).

1- Soghdiana

2- Sūtra

3- Jātaka

4- Prajñāpāramitā

5- Vessantara Jātaka

6- Sūtra čam

7- Pādafrāh Kerdār

8- Paul Pelliot

9- Sir Marc Aurel Stein

دست‌نوشته شامل ۲۹ برگ به اندازه‌های $۴۵/۸ \times ۴۸/۸$ است. چاپ اول این متن به صورت حرف‌نویسی لاتین همراه با ترجمه‌ی فرانسوی آن با عنوان «روایت سغدی و ستره جاتکه»، به کوشش روبرت گوتیو^۱ در مجله‌ی *آسیایی* سال ۱۹۱۲ چاپ شد.^۲ رامیل بنونیست^۳ (۱۹۴۰)، نیز دست‌نوشته‌ی سغدی این متن را همراه با نسخه‌های دیگر سغدی در مجموعه‌ی کتابخانه‌ی ملی پاریس چاپ کرده^۴ و در سال ۱۹۴۶ وی این متن را به صورت حرف‌نویسی لاتین همراه با ترجمه‌ی فرانسه، واژه‌نامه و یادداشت‌ها و تفسیرهای بسیار عالمانه منتشر کرد.^۵ این متن توسط دکتر بدرالزمان قریب (۱۳۷۱)، در کتاب *داستان تولد بودا به روایت سغدی*، ترجمه و حرف‌نویسی شد. همچنین برخی نکات صرفی و دستوری آن نیز بیان شد.

در این پژوهش تلاش می‌شود که بین بررسی‌های حیطه‌ی مطالعات زبان‌های باستانی و رویکردهای تحلیلی در زبان‌شناسی پیوند ایجاد شود. یکی از رویکردهای مورد توجه در زبان‌شناسی و به ویژه در مطالعات تاریخی، رده‌شناسی^۶ است که در پژوهش حاضر نیز به عنوان رویکرد تحلیل انتخاب شده است. به این منظور، متن سغدی بودایی و ستره جاتکه از منظر رده‌شناسی آرایش سازه^۷ (درایر، ۱۹۹۲ و دبیرمقدم، ۱۳۹۲) و با تمرکز بر اسم بررسی خواهد شد تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که ۱- مؤلفه‌های رده‌شناختی ترتیب سازه، در بررسی رده‌شناختی متون سغدی بودایی تا چه اندازه کارآمد است؟ و ۲- بر اساس ترتیب عناصر و آرایش سازه‌های وابسته به اسم در متون سغدی بودایی، این زبان جزو زبان‌های فعل‌میانی است یا فعل‌پایانی؟ شایان ذکر است که تقسیم‌بندی مؤلفه‌ها به مؤلفه‌های اسمی و فعلی، یک تقسیم‌بندی فرضی و مبتنی بر تصمیم نگارندگان بوده است. به دلیل حجم زیاد متن بررسی شده و نمونه‌های موجود در آن، امکان ارائه‌ی نتایج تمام مؤلفه‌ها در یک مقاله وجود نداشت. از همین روی در این پژوهش تنها به مؤلفه‌های وابسته به اسم پرداخته شده است.

1- R. Gauthiot

2- Gauthiot, R., Une version sogdienne du Vessantara Jataka, Journal Asiatique, (janvier-janvier-fevrier) 1912. pp. 163-193 ; 429-510.

3- É. Benveniste

4- Codices Sogdiani, Mionumentum Linguarum Asiae Majoris III, Copenhagen 1940.

5- E. Benveniste, Textes Sogdian, Edités, Traduits et Commentés, Paris, 1940. E.

Benveniste, Vessantara jātaka, Texte sogdien, édité, traduit, commenté Mission Pelliot en Asie Centrale Paris 1946.

6- Typology

7- Word order

۲. پیشینه پژوهش

بررسی پژوهش‌های انجام شده داخلی و خارجی در دو حیطه‌ی رده‌شناسی و زبان‌های باستانی نشان می‌دهد که در این حیطه یعنی تلفیق مطالعات زبان‌های باستانی و رده‌شناسی آرایش سازه‌ها تعداد پژوهش‌ها بسیار اندک است. ابوالقاسمی (۱۳۷۵) در بخش نخست جلد دوم *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*، در دو فصل جداگانه به کلیات قواعد دستوری ایرانی باستان و کلیات قواعد دستوری ایرانی میانه‌ی غربی پرداخته و در ضمن آنها قواعد دستوری و صرف و نحو مربوط به اسم را بیان کرده است. وی (۱۳۷۵) همچنین فصول دوم تا پنجم کتاب *دستور تاریخی زبان فارسی* را به مباحث مربوط به اسم و وابسته‌های آن در زبان‌های باستانی ایران اختصاص داده است. آموزگار و تفضلی (۱۳۷۵) نیز در ضمن کتاب *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن* مقوله‌های مربوط به اسم، صفت، ضمائر، قید و حروف اضافه در زبان پهلوی را به روشنی شرح داده‌اند. میرفخرایی (۱۳۸۳) نیز در *آمدی بر زبان ختنی* را به نگارش درآورد و در گفتار سوم آن به بررسی اسم در زبان ختنی پرداخت. در خصوص دیگر زبان‌های باستانی نیز قواعد مربوط به اسم همواره در ضمن و به عنوان بخشی از کتاب‌های دستور آمده که از آن جمله می‌توان به کتاب زیر اشاره کرد. مولایی (۱۳۸۴) در بخش نخست *راهنمای زبان فارسی باستان* به آواشناسی، ساخت واژه، صرف اسم و صفت، ضمائر، اعداد و قید در این زبان پرداخته است. همچنین در این زمینه مقالاتی پژوهشی نیز به نگارش درآمده است. مثلاً مقدم (۱۳۸۴) مقاله‌ی «ساختمان حروف اضافی منفرد در زبان‌های پهلوی ساسانی و فارسی میانه‌ی ترفانی» را نوشته است. از دیگر پژوهش‌ها در زمینه‌ی رده‌شناسی زبان فارسی میانه می‌توان به منشی‌زاده و ناصح (۱۳۸۶) اشاره کرد که در مقاله‌ی «نگاهی رده‌شناختی به نحو زبان فارسی میانه» به این مهم پرداخته و سعی کرده‌اند که آرایش سازه‌ها در فارسی میانه‌ی پهلوی را مشخص کرده و جایگاه این زبان را در رده‌های ممکن نحوی معین سازند. زرشناس (۱۳۸۷) *دستنامه‌ی سغدی* را نوشت که در گفتار دوم این کتاب به دستور زبان سغدی و بررسی و توصیف اسم و وابسته‌های آن و جایگاه آن در جمله پرداخته است. مقدم (۱۳۸۸) در مقاله‌ی «حروف اضافی دوگانه، توأمان و ترکیبات اضافی، در زبان‌های پهلوی ساسانی و پارسی میانه‌ی ترفانی» به این مقوله پرداخته است. راشد محصل (۱۳۸۹) نیز در بخش‌هایی از کتاب *راهنمای زبان سنسکریت* به مبحث اسم در این زبان (از جمله اسم و صفت، ضمائر، عدد و

ترکیب‌ها) اشاره کرده است. مقدم (۱۳۹۰) همچنین در مقاله‌ی «معانی و ساخت‌های دستوری حروف اضافه در زبان‌های پهلوی ساسانی و پارسی میانه‌ی ترفانی» به مفاهیم و عملکردهای دستوری حروف اضافه در کتیبه‌های پهلوی ساسانی پرداخته است. از دیگر پژوهش‌ها پیرامون اسم در زبان سنسکریت کتاب باغ بیدی (۱۳۹۱) با عنوان *مقدمات زبان سنسکریت* است که در آن مباحث مربوط به صرف نام و صفات مطرح شده است ولی چنانکه گفته شد تا کنون کتاب مستقلی درباره‌ی اسم و جایگاه آن و آرایش سازه‌های اسمی در زبان‌های باستانی به طور مستقل نوشته نشده است. مقاله‌ای نیز در «بررسی تحول ساختار قید در فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی دری» توسط بقایی و محمدی ده چشمه (۱۳۹۴) نوشته و در آن به سیر تحول تاریخی قید از باستان تا کنون پرداخته شده است.

پژوهش‌هایی نیز در راستای ایجاد پیوند بین رویکردهای نوین زبان‌شناسی و مطالعات زبان‌های باستانی انجام شده است که می‌توان به مقدم (۱۳۹۰) اشاره کرد که به «بررسی حروف اضافه در زبان‌های پهلوی ساسانی و پارسی میانه‌ی ترفانی» پرداخته است و مفاهیم و عملکردهای دستوری حروف اضافه در کتیبه‌های ساسانی و گزیده‌ای از متون پهلوی کتابی و پارسی میانه‌ی ترفانی را شرح داده است. اسماعیلی و حسن‌پور (۱۳۹۲) نیز قواعد ساخت سازه‌ای فارسی باستان در کتیبه‌ی بیستون را بررسی کرده‌اند تا بتوانند جایگاه هسته را نسبت به وابسته‌هایش در گروه‌های نحوی مختلف از جمله گروه اسمی، گروه صفتی، حرف اضافه‌ای و غیره بررسی کنند. در بررسی گروه اسمی یکی از ساخت‌های مورد توجه در بررسی‌های تاریخی و تطبیقی، کسره‌ی اضافه است که موضوع پژوهش‌های گوناگون ایرانی و غیر ایرانی بوده است. از جمله پژوهش‌هایی که کسره را به لحاظ تاریخی مورد توجه قرار داده‌اند می‌توان به استاجی و جهانگیری (۱۳۸۵)، مقدم (۱۳۹۰) و رضویان، کاوسی تاجکوه و بهرامی خورشید (۱۳۹۵) اشاره کرد که البته همه‌ی موارد به تحول زبان فارسی از دوره‌ی باستان تا کنون توجه داشته‌اند.

در زمینه‌ی بررسی زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه می‌توان به هایدر^۱ و زوانزیگر^۲ (۱۹۸۴) اشاره کرد که به بررسی ساخت اضافه در فارسی باستان و میانه پرداخته‌اند. کوبویچ^۳

1- H. Haider

2- R. Zwanziger

3- I. Y Kubovich

(۲۰۰۵) به بررسی کارکردهای نحوی ZY سغدی و تفاوت آن با زبان آرامی پرداخته است تا رابطه‌ی تاریخی بین این دو عنصر را به طور نظام‌مند تحلیل کند. بوبنیک^۱ (۲۰۰۹) ساخت ملکی را در زبان‌های ایرانی میانه بررسی و به مقایسه‌ی آن با زبان‌های آلبانیایی پرداخته است. در زمینه‌ی بررسی ترتیب سازه در زبان‌های باستانی نیز پژوهش‌های خارجی انجام شده است. دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۴۸) به پژوهش فردریک^۲ (۱۹۷۵) اشاره کرده است. وی در اثر خود با عنوان «نحو هند و اروپایی آغازین: ترتیب عناصر معنی‌دار» به ترتیب واژه‌ها در هند و اروپایی آغازین پرداخته است و به زبان‌های یونانی هومری، ارمنی باستان، فارسی باستان، اوستایی، ایتالیک، سلتی و اسلاوی آغازین استناد کرده است. هیل^۳ (۱۹۸۸) ترتیب واژه را در فارسی باستان مورد کنکاش قرار داده است و به این نکته اشاره کرده است که در بسیاری از جملات پیکره‌ی متون اوستایی و ریگ‌ودا عبارات فعلی به گونه‌ای هستند که فعل در انتهای عبارت فعلی قرار می‌گیرد و فاعلی که حالت فاعلی دارد پیش از این فعل قرار می‌گیرد. بوبنیک (۱۹۸۹) ساخت کنایی گسسته^۴ را در زبان‌های هند و ایرانی بررسی کرده است. در عین حال، دبیرمقدم (۲۰۰۶) معتقد است که فارسی باستان، که زبانی تصریفی در نظر گرفته می‌شود، به نظر می‌رسد که اساساً زبانی با ترتیب واژه‌ی آزاد است. فارسی میانه نیز از این نظر مانند فارسی باستان است با این تفاوت که زبانی تحلیلی به شمار می‌رود.

از جمله پژوهش‌های خارجی درباره‌ی زبان سغدی می‌توان به این موارد اشاره کرد: هیگ^۵ (۲۰۰۸) در فصل سوم کتاب خود با عنوان تغییر *انطباق در زبان‌های ایرانی* به ساختار نحوی زبان‌های ایرانی میانه از جمله سغدی و نظام حالت در این زبان‌ها اشاره کرده است. در کتابی با عنوان *زبان‌های ایرانی* که ویندفور^۶ (۲۰۰۹) ویراستار آن بوده است، به زبان‌های باستانی ایرانی نیز پرداخته شده است. یوشیدا^۷ (۲۰۱۳) در فصلی از این کتاب با عنوان سغدی به تاریخچه و شرح ویژگی‌های زبان سغدی پرداخته است. در بخش صرف، ساختواژه‌ی اسمی^۸ با اشاره به

1- V. Bubenik

2- P. Friedrich

3- M. Hale

4- split ergativity

5- G. L. Haig

6- G. Windfuhr

7- Y. Yoshida

8- nominal morphology

مقوله‌های تصریف اسم و نظام حالت همراه است. همچنین دو ماده‌ی سبک و سنگین اسم را معرفی کرده است. در بررسی صفات به درجات^۱ صفت و به صفت فزاینده^۲ اشاره کرده است. همچنین انواع ضمائر شخصی، انعکاسی و دوسویه معرفی شده‌اند. حروف تعریف، ضمائر اشاره و قیده‌ها، ضمائر پرسشی، نسبی و ضمائر مبهم و حروف اضافه از دیگر مباحث مرتبط با اسم در این فصل است.

در حیطه‌ی رده‌شناسی و بررسی ترتیب سازه، پژوهش‌های گوناگونی بر روی زبان‌ها و گویش‌ها ایرانی انجام شده است. ثمره (۱۳۶۹) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی بر رده‌شناسی زبان: ویژگی‌های رده‌شناختی زبان فارسی» به بررسی رده‌شناختی زبان فارسی پرداخته است. یوسفیان (۱۳۸۳)، در رساله‌ی دکتری خود، به توصیف رده‌شناسی زبان بلوچی پرداخت. دبیر مقدم همچنین (۱۳۹۲) در کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، به بررسی رده‌شناسی زبان فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی مانند بلوچی، دوانی، لارستانی، تالشی، وفسی، و... پرداخته است. در فصل دوم این کتاب، به بررسی رده‌شناختی زبان‌های فارسی باستان، اوستایی و فارسی میانه اشاره شده است (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۶۵-۱۳۰). رضاپور (۱۳۹۴) ترتیب واژه در سمنانی را از منظر رده‌شناسی زبان بررسی کرده است و به این منظور از مؤلفه‌های بیست و چهارگانه درایر (۱۹۹۲) استفاده کرده است. حامدی شیروان (۱۳۹۵) نیز در رساله‌ی دکتری خود با عنوان «بررسی آرایش واژگان و حالت نمایی در گویش‌های فارسی خوزستان از منظر رده‌شناسی زبان» به این مهم پرداخته است. در زمینه‌ی بررسی رده‌شناختی زبان سغدی، تنها یک اثر وجود دارد که رساله‌ی دکتری صابونچی (۱۳۹۸) است که در آن به بررسی آرایش سازه‌های چند متن به زبان سغدی مانوی پرداخته است. به این ترتیب، بررسی پیشینه حاکی از آن است که تاکنون پژوهشی در زمینه‌ی رده‌شناختی متون سغدی بودایی انجام نشده است و این پژوهش نخستین بررسی در این زمینه به‌شمار می‌آید. همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، اهمیت و ضرورت انجام این تحقیق در پیوند مطالعات متون کهن با رویکردهای جدید زبان‌شناسی است که می‌تواند ابعاد تازه‌ای از متون کهن را برای ما روشن کند و چنین مطالعاتی را از انزوا خارج کند. اینگونه پژوهش‌ها باعث بوجود آمدن پیوند میان رشته‌های زبان‌های باستانی و زبان‌شناسی خواهند شد. پیوندی که خلأ آن به شدت احساس می‌شود چرا که بیشتر مطالعات و تحقیقات زبان‌های

1- degree

2- elative

باستانی دربرگیرنده‌ی توصیف و ترجمه، ریشه‌شناسی و بررسی متون بازمانده‌ی کهن است اما در زمینه‌ی زبان‌شناسی و رده‌شناسی و رویکردهای آن، کمتر تلاشی در این زمینه صورت گرفته است.

۳. روش پژوهش

روش تحقیق در این پژوهش، روش توصیفی-تحلیلی است و به شیوه‌ی کتابخانه‌ای انجام شده است. بدین ترتیب که متن *وستتره جاتکه* به طور کامل و با توجه به چارچوب نظری پژوهش‌های رده‌شناسی و مؤلفه‌های هسته‌محور درایر و دبیرمقدم، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در سال ۱۹۴۶ متن *وستتره جاتکه* به حرف‌نویسی لاتین همراه با ترجمه‌ی فرانسه، واژه‌نامه و یادداشت‌ها و تفسیرها توسط بنونیست منتشر شد. دکتر بدرالزمان قریب نیز در سال ۱۳۷۱ فقط ترجمه‌ی آن را به فارسی برگرداند و در سال ۱۳۸۳ کتاب *روایتی از تولد بودا* که شامل متن سغدی *وستتره جاتکه* به صورت حرف‌نویسی و ترجمه‌ی فارسی آن می‌شد را منتشر کرد که این دو کتاب در این پژوهش مبنای کار قرار گرفته‌اند. برای بررسی و شناخت واژگان متن، کتاب‌های *فرهنگ سغدی* (قریب: ۱۳۷۴) و *Vesantara Jataka* (بنونیست: ۱۹۴۶) و *دستنامه‌ی سغدی* (زرشناس: ۱۳۹۰) مورد استفاده قرار گرفته‌اند. برای تحلیل داده‌ها نیز مقاله‌ی درایر (۱۹۹۲) و کتاب *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی* دبیرمقدم (۱۳۹۲) مبنا قرار گرفته است. برای تحلیل آرایش واژه‌ها، از میان ۲۴ مؤلفه‌ای که دبیرمقدم در کتاب *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی* آورده است و همچنین ۴ مؤلفه‌ی دیگر که درایر (۱۹۹۲) در مقاله‌ی «همبستگی آرایش واژه‌های گرینبرگی»^۱ ارائه داده، مؤلفه‌های وابسته به اسم بررسی شده‌اند. مؤلفه‌های مورد بررسی به این شرحند: ۱. نوع حرف اضافه (پیش‌اضافه یا پس‌اضافه) ۲. توالی هسته‌ی اسمی و بند موصولی ۳. توالی مضاف و مضاف‌الیه ۴. توالی صفت و مبنای مقایسه ۵. توالی موصوف و صفت ۶. توالی صفت اشاره و اسم ۷. توالی قید مقدار و صفت ۸. توالی ادات استفهام و جمله ۹. توالی پیرونمای بند قیدی و بند ۱۰. توالی حرف تعریف و اسم ۱۱. توالی عدد و اسم ۱۲. توالی اسم و تکواژ آزاد ملکی ۱۳. توالی متمم‌نما و جمله‌ی متمم ۱۴. حرکت پرسشواژه ۱۵. واژه جمع‌ساز و اسم.

1- The Greenbergian Word Order Correlations

۴. مبانی نظری پژوهش

رده‌شناسی شاخه‌ای علمی است که به دسته‌بندی پدیده‌های مورد مطالعه می‌پردازد. این شاخه‌ی مطالعاتی با عنوان رده‌شناسی زبان و رده‌شناسی زبان‌شناختی مصطلح است که به اختصار رده‌شناسی گفته می‌شود. «رده‌شناسی زبان را می‌توان مطالعه‌ی نظام‌مند بین زبان‌ها تعریف کرد. این تعریف این پیش‌انگاره را در خود دارد که برخی اصول کلی بر تنوع میان زبان‌ها حاکم‌اند، و من نیز به چنین انگاره‌ای قائلم» (کامری^۱، ۲۰۰۱: ۲۵). زمان پیدایش این علم به ۲۵۰ سال پیش باز می‌گردد و نخستین کسی که اصطلاح *typologie* «رده‌شناسی» را برای آن به کاربرد، گابلنتس^۲ (۱۸۹۱/۱۹۰۱) دانشمند آلمانی مکتب نودستوریان بود و از سال ۱۹۲۸، این واژه در زبان‌شناسی مصطلح شد و رواج گسترده یافت. می‌توان جوزف گرینبرگ^۳ را پدر رده‌شناسی نوین نامید. گرینبرگ (۱۹۶۶)، با ارائه‌ی یافته‌های تجربی خود پیرامون گروه بزرگی از زبان‌ها، رده‌شناسی آرایش واژگان را مهمترین دغدغه‌ی پژوهش‌های زبانی دانست و مطالعات در این زمینه را آغاز کرد. او نتایج مشاهدات خود را به صورت ۴۵ همگانی بیان کرد. سپس لمان^۴ (۱۹۷۳) به عنوان کاشف ایده‌ی فعل عامل سازمان‌دهنده‌ی الگوی آرایش واژگان شناخته شد. او نخستین کسی بود که میان زبان‌های فعل‌پایانی (ov) و زبان‌های فعل‌آغازی (vo) تفاوت قائل شد. با این کار با فرض فعل‌پایانی بودن یک زبان، می‌توان پیش‌بینی کرد که در این زبان عناصر اسمی صفات، اضافه و اصطلاحات موصولی در طرف چپ اسم و با فرض فعل‌آغازی بودن زبان، عناصر در طرف راست اسم قرار می‌گیرند. به پیروی از لمان، ونمان^۵ (۱۹۷۴) زبان‌ها را فعل‌پایانی و فعل‌آغازی دانست و بر آن بود که تمامی قواعد واژه‌آرایی به جایگاه نسبی فعل و مفعول بستگی دارند. وی بر اساس عبارات تلویحی گرینبرگ نظریه‌ی هسته-وابسته^۶ را مطرح کرد (حامدی شیروان و همکاران، ۱۳۹۵: ۴). در واقع وی ترتیب واژه‌ی گرینبرگی را به زبان‌های هاکینز وابسته-هسته در مقابل هسته-وابسته تقسیم کرد. هاکینز^۷ (۱۹۸۳) می‌کوشد بین اصول چندگانه‌ی گرینبرگ (دارای اعتبار تجربی) و اصول

1- B. Comrie

2- H. C. Gabelentz

3- Joseph Greenberg

4- W. P. Lehmann

5- T. Vennemann

6- Head-Dependent Theory

7- J. A. Hawkins

ساده‌ی لمان و ونمان (فاقد اعتبار تجربی) تعادلی ایجاد کند، به همین روی از داده‌های گرینبرگ استفاده نکرد و نمونه‌ای ۳۳۶ تایی از زبان‌ها را برای بررسی انتخاب کرد (حامدی شیروان و همکاران، ۱۳۹۵: ۴). هاکینز همچنین اصل هماهنگی بینامقوله‌ای را برای بررسی دقیق‌تر بسامد زبان‌ها مطرح نمود. اما کامری (۱۹۸۹) اصطلاح آرایش سازه‌ها را مطرح نمود و دغدغه‌ی اصلی پژوهش را در حوزه‌ی آرایش سازه‌ها دانست نه در آرایش واژگان. از آنجایی که این سازه‌ها ممکن است شامل یک یا چند واژه باشند. وی اصطلاح آرایش سازه‌ها را درست‌تر خواند. در نهایت درایر در مقاله‌ی خود بر اساس بررسی آرایش واژگان ۹۲۵ زبان، برخی از ادعاها درباره‌ی آرایش واژگان را پذیرفت و برخی فرضیات پذیرفته شده را نیز رد کرد (همان). درایر نظریه‌ی سوی انشعاب^۱ را مطرح کرد. بر اساس این نظریه، سازه‌های هم الگو با فعل مقوله‌های غیرگروهی (غیرانشعابی یا واژگانی) و سازه‌های هم الگو با مفعول مقوله‌های گروهی (انشعابی) می‌باشند. بر این اساس زبان‌های راست‌انشعابی^۲ تمایل به قرار گرفتن مقوله‌های گروهی پس از مقوله‌های غیرگروهی دارند و زبان‌های چپ‌انشعابی^۳ به صورت برعکس دیده می‌شوند. درایر (۱۹۹۲) در مقاله‌ی خود وجود همبستگی بین ترتیب فعل و مفعول از یک سو و ترتیب جفت‌های خاصی از عناصر دستوری از سوی دیگر را مورد بحث قرار داده است. برای اشاره به این جفت‌ها از اصطلاح جفت‌های همبستگی^۴ استفاده کرده است و آنها را به شکل زیر تعریف کرده: اگر توالی یک جفت عنصر X و Y به ترتیب با توالی فعل و مفعول همبستگی نشان دهد آن گاه جفت X و Y جفت‌های همبستگی خوانده می‌شوند. در این جفت همبستگی X هم الگو با Y و Y هم الگو با X دانسته می‌شود. به عنوان نمونه از آنجایی که زبان‌های فعل‌پایانی تمایل به پس‌اضافه بودن و زبان‌های فعل‌میانی تمایل به پیش‌اضافه بودن دارند می‌توان گفت که جفت حرف اضافه و گروه اسمی یک جفت همبستگی است و بر اساس این جفت حروف اضافه هم الگو با فعل X و گروه‌های اسمی همراهان حروف اضافه هم الگو با مفعول Y می‌باشند. شایسته‌ی ذکر است که درایر در مقاله‌ی یاد شده ۲۳ جفت همبستگی به دست داده است و برای هر مورد جفت همبستگی یک جزء جدول

1- Branching Direction Construction

2- Right Branching

3- Left Branching

4- Correlations Pair

مستقل ارائه کرده است. جدول ۱-۴ نشان دهنده‌ی جفت‌های همبستگی وابسته به اسم است که بر اساس جدول ۳۹ درایر (۱۹۹۲) تنظیم شده است.

جدول ۱-۴ جفت‌های همبستگی

هم‌الگو با فعل	هم‌الگو با مفعول
حرف اضافه	عبارت اسمی
متمم ساز	جمله
ادات پرسشی	جمله
پیرو ساز قیدی	جمله
حرف تعریف	اسم
اسم جمع ساز	اسم
اسم	مضاف‌الیه
اسم	بند موصولی
صفت	مبنای مقایسه

۲-۴. جدول زیر نشان دهنده‌ی جفت‌های غیرهمبستگی وابسته به اسم است که بر اساس جدول ۴۰ درایر (۱۹۹۲) تنظیم شده است.

جدول ۲-۴ جفت‌های غیر همبستگی

وابسته	هسته
صفت	اسم
صفت اشاره	اسم
قید مقدار	صفت

۵. تحلیل داده‌ها

همانطور که پیشتر اشاره شد برای تحلیل آرایش واژه‌ها، ۱۵ مؤلفه‌ی وابسته به اسم در این مقاله بررسی شده‌اند. بر پایه‌ی نظریه‌ی هسته و وابسته، سازه‌ی هم‌الگو با فعل، هسته و سازه‌ی هم‌الگو با مفعول، وابسته خوانده می‌شود. پس در زبان‌های VO آرایش سازه‌ای هسته_وابسته و در زبان‌های OV آرایش سازه‌ای وابسته_هسته‌ای حاکم است و نیز بر مبنای نظریه‌ی

جهت انشعاب برای زبان‌های گوناگون می‌توان دو وضعیت را متصور شد: راست‌انشعابی و چپ‌انشعابی. در این بخش پس از آوردن نمونه‌هایی از هر مؤلفه، راست‌انشعابی یا چپ‌انشعابی بودن زبان سغدی در آن مؤلفه ذکر شده است. یافته‌ها به این شرحند:

۱- نوع حرف اضافه (پیشایند یا پسایند) (مؤلفه‌ی ۱، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

حروف اضافه‌ی به کار رفته در متن و ستتره جاتکه عبارتند از حروف اضافه‌ی پیشایند $k'w$ (به)، $\check{c}nn$ (از)، $pr'w$ (بر)، δnn (با)، pr (بر)، $pr'yw\delta$ (در آن، به آن) و حروف اضافه‌ی پسایند $\check{c}ntr$ (اندر)، $s'r$ (به سوی)، $py\delta'r$ (برای، به خاطر)، prm (در این، تا)، $pr'yw$ (همراه)، $\check{c}wpr$ (فراز، بالای). در مجموع در پیکره‌ی متن، ۶۹۵ حرف اضافه به کار رفته است که در این میان ۵۴۹ حرف اضافه‌ی پیشایند و ۱۴۶ حرف اضافه‌ی پسایند می‌توان یافت. بدین ترتیب حروف اضافه نسبت به عبارت اسمی به شکل (Prep_N) و (N_Postp) است. اما بیشتر به سمت (Prep_N) گرایش دارد. به عبارتی از میان ۶۹۵ جفت‌عنصر مورد بررسی، ۵۴۹ جفت‌عنصر راست‌انشعابی و ۱۴۶ جفت‌عنصر چپ‌انشعابی است. زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۱، گرایش به سوی راست‌انشعابی دارد. نتایج در نمودار ۱ نمایش داده شده است و دو مثال از موارد مشاهده شده نیز ارائه می‌گردد.

__ حرف اضافه‌ی پیشایند و عبارت اسمی (Prep_N)

1- $rty\ \check{s}w\ \check{c}nn\ wyspn'\check{c}w\ 'byz'w\ wy'r\check{s}n$.

برهانم رنج هرگونه از او را و

ترجمه: و او را از هر رنجی برهانم. (سطر ۵۳۳)

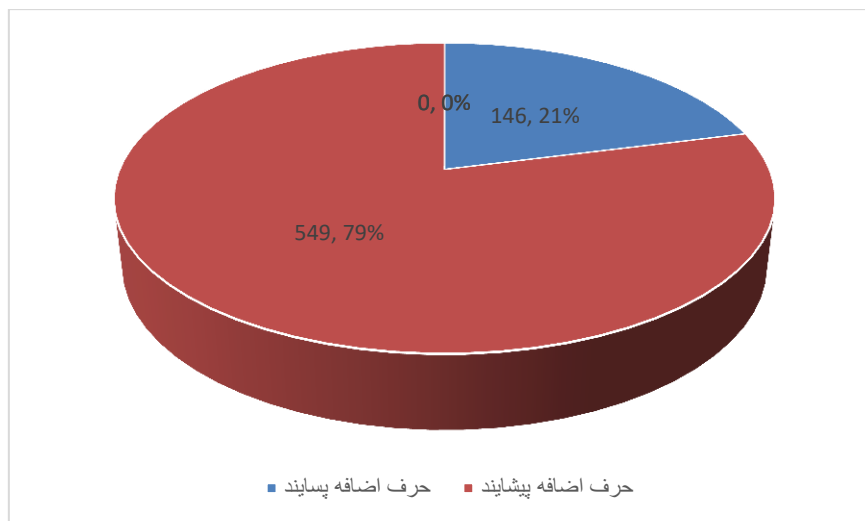
__ عبارت اسمی و حرف اضافه‌ی پسایند (N_Postp)

2- $ny\delta\ p'rzy\ y\beta ty\check{s}\ rm'\ w\delta yh\ rm\ z'kty\ pr'yw$.

همراه فرزندان با زن با رنج دیده‌ای زیرا بنشین

ترجمه: بنشین، زیرا (بسیار) رنج دیده‌ای، همراه با همسر و فرزندان. (سطر ۸۴۹)

۱- در متن و ستتره جاتکه rm (با) نیز به کار رفته است که هژوارش آن M' است و δnn به معنی (با) خوانده می‌شود و فقط در متن و ستتره جاتکه به شکل rm خوانده می‌شود. در زیرنمونه‌ای از آن آورده شده است.



نمودار ۱- حرف اضافه‌ی پیشایند و پسایند

۲- توالی هسته‌ی اسمی و بند موصولی (مؤلفه‌ی ۲، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

ضمایر موصولی سغدی بر پایه‌ی دو نظام مکمل ماده‌های *k-* (برای جانداران) و *-č* (برای غیر جاندار) ساخته می‌شوند. در متن ۵۴ موصول و بند موصولی به کار رفته است که همواره یعنی در ۱۰۰ درصد موارد هسته‌ی اسمی پیش از بند موصولی آمده است. همه‌ی جفت-عنصرهای بررسی‌شده در این مؤلفه راست‌انشعابی هستند. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه-ی متن، در مؤلفه‌ی ۲، راست‌انشعابی است.

_ هسته‌ی اسمی و بند موصولی (N_Rel)

3- 'wn'k r'δwh 'kw zy zkh 'ny''wr pwt'yšt yrt'nt.

پیمودند بودایان دیگر حرف تعریف که که راه همان

ترجمه: همان راهی که دیگر بودایان پیمودند. (سطر ۱۰۳)

4- ...yrβ pykš'kw n'β 'ky zy pr pt'yδ šw'ynt 'skwn.

می‌رفتند گدایی به که که مردم فقیر بسیار

ترجمه: بسیار مردم فقیر که به گدایی می‌رفتند. (سطر^a 18)

۳- توالی مضاف و مضاف‌الیه (مؤلفه‌ی ۳، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در زبان سغدی چنین است که مضاف‌الیه می‌تواند اسم یا ضمیر باشد. اگر مضاف‌الیه اسم دارای ماده‌ی سبک یا ضمیر باشد در حالت وابستگی- برای می‌آید و اسم‌هایی که ماده‌ی

سنگین دارند در حالت غیرفاعلی می‌آیند. در متن و سستره جاتکه، ۱۱۲ مضاف و مضاف‌الیه وجود دارد و مضاف‌الیه همواره پیش از اسم قرار گرفته است. زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۳، چاپ‌انشعابی است.

__ مضاف‌الیه و مضاف (Gen-N)

5- rty mn' ZKwyh γw'r'nt 'pkšy' tys.

جای‌گرفت پهلوی راست حرف تعریف من و

ترجمه: و در پهلوی راست من جای گرفت. (سطر ۸)

6- rty ZKw pyδyh ZKw šnth n'y's.

گرفت خرطوم حرف تعریف فیل آن b و

ترجمه: و خرطوم آن فیل را گرفت. (سطر ۳۵)

۴- توالی صفت و مبنای مقایسه (مؤلفه‌ی ۴، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در پیکره‌ی متن، تنها یک مورد کاربرد صفت و مبنای مقایسه دیده شد که در آن، مبنای مقایسه پیش از صفت قرار گرفته است. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۴، چاپ‌انشعابی است.

__ مبنای مقایسه و صفت (St-Adj)

7- pryñ prytmh

عزیزترین عزیزان

ترجمه: عزیزترین [از] عزیزان. (سطر ۳۰۰)

۵- توالی موصوف و صفت (مؤلفه‌ی ۹، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در متن و سستره جاتکه، صفت هم پیش از موصوف و هم پس از آن می‌آید. و از نظر صرفی با موصوف خود مطابقت می‌کند اما به طور کلی در زبان سغدی مطابقت آنها الزامی نیست. در این متن، ۳۴۸ موصوف و صفت به کار رفته است که در ۳۱۴ مورد صفت پیش از موصوف (هسته‌پایان) و در ۳۴ مورد پس از موصوف (هسته‌آغاز) آمده است. بنابراین صفت که سازه‌ی هم الگو با مفعول است بیشتر گرایش دارد که پیش از اسم که هم الگو با فعل است بیاید.

بنابراین صفت که سازه‌ی هم الگو با مفعول است بیشتر گرایش دارد که پیش از اسم که هم الگو با فعل است بیاید.

_صفت و اسم (Adj_N)

8- nw'y ny'wδn

جامه نو

ترجمه: جامه‌ی نو (سطر ۱۳)

_اسم و صفت (N_Adj)

9- z'tk przr prnywntk

فرخنده بس پسر

ترجمه: پسری بس فرخنده (سطر ۳۸)

۶- توالی صفت اشاره و اسم (مؤلفه‌ی ۱۰، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در زبان سغدی صفات اشاره بسته به نقشی که در جمله می‌گیرند صرف می‌شوند و بر پایه‌ی ماده‌های y- (صورت تحول یافته‌ی *ayam) یا m- (صورت تحول یافته‌ی *ima) به معنای «این»، یا بر پایه‌ی ماده‌های x- (صورت تحول یافته‌ی *hau) یا w- (صورت تحول یافته‌ی *ava) به معنای «آن» قرار دارند. ضمیر اشاره‌ی šw' به معنای «این، آن مذکر» و š' به معنای «این، آن مؤنث» نیز وجود دارد. همچنین در سغدی ضمائر اشاره‌ی مرکب نیز وجود دارند که در پیکره‌ی متن نیز یافت شدند. در متن وسنتره جاتکه ۱۱۳ صفت اشاره به کار رفته است که همواره پیش از اسم آمده‌اند. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۱۰، هسته‌پایان است.

_صفت اشاره و اسم (Dem_N)

10- zkw sywnw

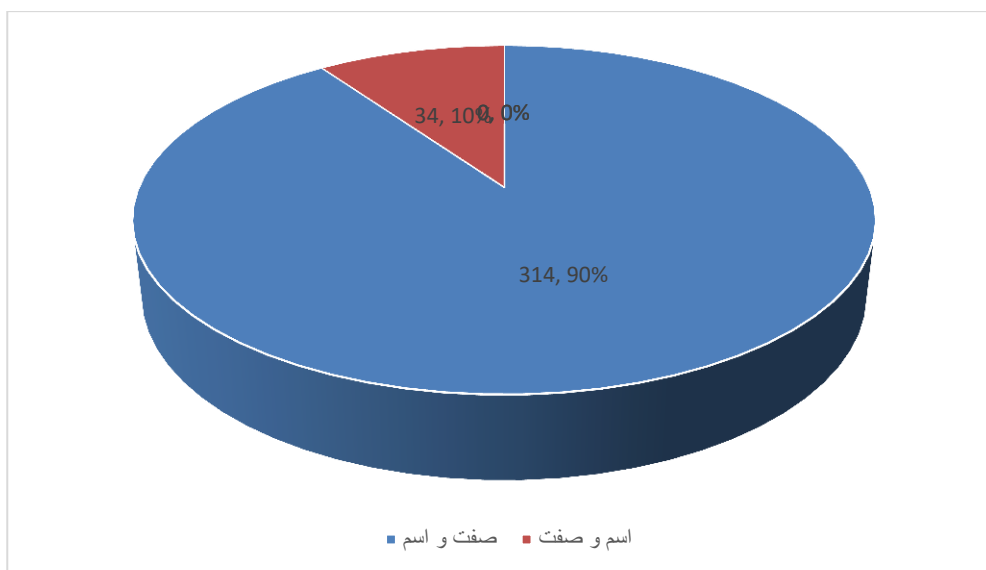
سخن آن

ترجمه: آن سخن (سطر ۱۰)

11- wyšnw snptsrt

پیشگویان آنها

ترجمه: آن پیشگویان (سطر 12^a)



نمودار ۲- توالی موصوف و صفت

۷- توالی قید مقدار و صفت (مؤلفه‌ی ۱۱، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

قیدها در زبان سغدی صرف نمی‌شوند. در متن وستره جاتکه، ۱۳ بار قید مقدار به کار رفته است که در تمامی موارد قید مقدار همواره پیش از صفت آمده است. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۱۱، هسته‌پایان است.

_ قید مقدار و صفت (Adv _Adj)

12- čnsty š'wd
بسیار سیاه

ترجمه: بسیار سیاه (سطر ۴۰)

13- šyr ks'y
بسیار لاغر

ترجمه: بسیار لاغر (سطر ۱۲۶۴)

۸- توالی ادات استفهام و جمله (مؤلفه‌ی ۱۳، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در متن وستره جاتکه ۸۰ بار ادات استفهام از ماده‌های -č و -k و نیز ادات استفهام kt'r (آیا) و kt'm (کدام) به کار رفته‌اند. در ۵۶ مورد ادات استفهام در ابتدای جمله آمده است. اما

مواردی نیز هست (۲۴ مورد) که ادات استفهام وسط یا پایان جمله‌ی پرسشی واقع شده است. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۱۳، گرایش به چپ‌انشعابی بودن دارد. _ ادات استفهام و جمله

14- čwty ywβnw wytw δ'r'y?

چهار خوابی دیده‌ای

ترجمه: چه خوابی دیده‌ای؟ (سطر ۴)

_ جمله و ادات استفهام (وسط یا پایان جمله)

15- zkh t'yw''kt zy βy' k'w 'krt'nt?

شده‌اند چه سرور ای فرزندان حرف تعریف

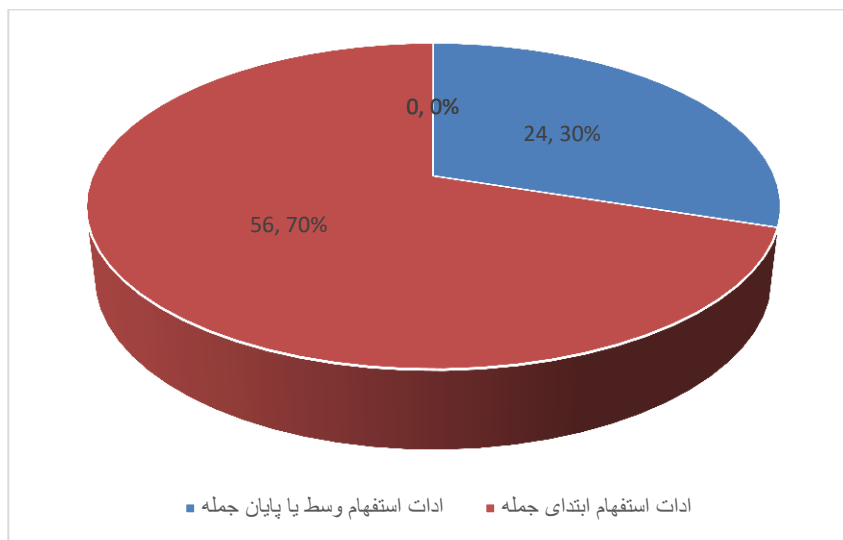
ترجمه: فرزندان من چه شده‌اند ای سرور؟ (سطر ۱۰۷۱)

- پرسشی کردن با تغییر لحن یا بدون ادات استفهام

16- swδ'sn tw'.

تو سوداشن

ترجمه: سوداشن این تویی؟ (سطر ۲۱۷)



نمودار ۳- توالی ادات استفهام و جمله

۹- توالی پیرونامای بند قیدی / حرف ربط قیدی و بند (مؤلفه‌ی ۱۴، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در متن وسنتره جاتکه، در مجموع ۲۰۶ حرف ربط قیدی به کار رفته است که همواره در ابتدای بند آمده است. در این بندها، گاه ضمائر موصولی - پرسشی به عنوان حرف ربط به کار می‌روند. در پیکره‌ی متن حروف ربطی č'n'kw (هنگامی که) ۱۰۴ بار، pr'w 'PZY (زیرا که) ۳۲ بار، pyδ'r 'PZY (بخاطر اینکه) ۲ بار، kw' (جایی که)، ۱۳ بار، wδ... 'kw (آنجا که) ۲ بار، WR (آنجا که) ۱ بار، nyš (حال که) ۱ بار، kδ (اگر که) ۲۳ بار، 'y k' (وقتی که) ۲ بار، KZNH yw'r 'PZY (به شرطی که) ۱ بار، p'rzy KZNH (برای اینکه) ۱ بار، 'PZY (که) ۱۲ بار، wyt'wr , wyt'wr 'PZY (تا، تا اینکه) ۲ بار، ky (که) ۱ بار، ZY (که) ۱۶ بار به کار رفته‌اند. زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۱۴، راست‌انشعابی است.

_ پیرونمای قیدی / ربطی و بند (Sub_S)

17- rtyšn 'škr'n 'wδ 'kw zy 'yw pyδ'n ywt'w 'skwty.

است شاه پیلان حرف تعریف که جایی آنجا می‌برم آنان را پس

ترجمه: پس من ایشان را به آنجا که شاه پیلان است می‌برم. (سطر ۱۹۴)

18- 'wn'k r'δwh 'kw zy zkh 'ny''wr pwt'yšt yrt'nt.

پیمودند بودایان دیگر حرف تعریف که راه همان

ترجمه: همان راهی که دیگر بودایان پیمودند. (سطر ۱۰۳)

۱۰- توالی حرف تعریف و اسم (مؤلفه‌ی ۱۵، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در سغدی صورت‌هایی از ضمائر اشاره به عنوان حرف تعریف کاربرد دارند و دارای جنس و شمارند و در حالت‌های گوناگونی مانند نهادی، رای و ... صرف می‌شوند. ضمیر اشاره‌ی xw که دارای نقش سوم شخص مفرد است، به عنوان حرف تعریف کاربرد دارد که صورت‌هایی از آن در پیکره‌ی متن به عنوان حرف تعریف یافت شد. که شامل ۱۰۱۲ می‌شود و همواره پیش از اسم آمده است. زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در این مؤلفه، راست‌انشعابی است.

_ حرف تعریف و اسم (Artcl_N)

19- zkh pr''mnt

برهمنان حرف تعریف

ترجمه: برهمنان (سطر ۲۱)

20- 'yw wyspyδr'k

شاهزاده حرف تعریف

ترجمه: شاهزاده (سطر 5^a)

۱۱- توالی عدد و اسم (مؤلفه‌ی ۱۷، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در متن وستتره جاتکه، ۱۱۵ عدد و معدود به کار رفته است. اعداد همواره پیش از اسم قرار گرفته‌اند. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۱۷، چپانشعابی است.

_ عدد و اسم (Num_ N)

21- 'yw δywth

دختر یک

ترجمه: یک دختر (سطر 15^a)

22- čtβ'r kyr'n

کران چهار

ترجمه: چهار کران (سطر ۱۶)

کران چهار

۱۲- توالی اسم و تکواژ آزاد ملکی (مؤلفه‌ی ۱۹، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در سغدی، تکواژ آزاد ملکی، پی‌بست ضمیری است. در پیکره‌ی متن در مجموع ۷۰ تکواژ آزاد ملکی به کار رفته است که عبارتند از 'mn (ضمیر منفصل: از آن من، من، مرا)، my (ضمیر متصل: از آن من، من، مرا)، šy (ضمیر متصل: از آن او، او، به او)، šn (از آن ایشان)، βn (از آن شما، شما، به شما، شما را) که همواره پیش از اسم آمده‌اند. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۱۹، چپانشعابی است.

_ تکواژ آزاد ملکی و اسم (Poss-N)

23- rty šy 'yw kršn 'ywywnčyδ 'y č'n'kw zy 'wyn ywyr βyy.

خدای خورشید حرف تعریف که چنان بود همانند سیما حرف تعریف _ش و

ترجمه: و سیمایش همانند خدای خورشید بود. (سطر ۳۹)

24- rty šn pr čwpr 'βtrtn'ynčh sy''kh prδ'ytčh v'y.b

بود گسترده سایه بان هفت گوهر بالای سر بر -شان و
ترجمه: و بالای سرشان سایه‌بان هفت گوهر گسترده بود. (سطر ۱۸)

۱۳- توالی متمم‌نما و جمله‌ی متمم (مؤلفه‌ی ۲۱، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در متن *وَسْتَرَهْ جَاتْگَهْ*، ۱۳ (نشانه‌ی بند متمم) به کار رفته و همواره در ابتدای جمله متمم آمده و راست‌انشعابی است. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۲۱، راست-انشعابی است. این متمم‌نماها عبارتند از: kw (که) ۱ بار، 'PZY (که) ۱۲ بار پس از فعل‌های گفتن، شنیدن، دانستن، به نظر آمدن، فکر کردن، پاسخ دادن، خواستن و دیدن آمده‌اند.

_ نشانه‌ی بند متمم و جمله‌ی متمم (Com-S)

25- p'rzy 'ky yrβy kt'rw 'pzy 'zw t'β'kh wyn'm k'm kt'r zy l'?

نه و یا خواهم دید تو را من که آیا می‌داند چه کسی زیرا
ترجمه: زیرا چه کسی می‌داند که آیا من تو را خواهم دید یا نه؟ (سطر ۳۰۳)

26- rty w'n'kw yrβ'm 'PZY 'yw mn' δr'w prw δwry z'yh pr''yt .

رسیده دوردست به آوازه من حرف تعریف که فکر می‌کنم چنین و
ترجمه: من فکر می‌کنم که آوازه‌ی من به دوردست رسیده است. (سطر ۱۴۴)

۱۴- حرکت پرسشواژه (مؤلفه‌ی ۲۲، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

در این مؤلفه به این موضوع پرداخته می‌شود که آیا پرسشواژه در جای اصلی^۱ خود باقی می‌ماند یا الزاماً به آغاز جمله حرکت می‌کند. در متن *وَسْتَرَهْ جَاتْگَهْ* ۸۰ بار ادات استفهام از ماده‌های -č و -k و نیز ادات استفهام kt'r (آیا) و kt'm (کدام) به کار رفته‌اند که به آغاز جمله آمده‌اند. بنابراین زبان سغدی بودایی بر پایه‌ی متن، در مؤلفه‌ی ۲۲، چپ‌انشعابی است.

-حرکت پرسشواژه (Wh-word)

42- čwty ywβnw wytw δ'r'y?

1-Wh-in-situ

دیدهای خوابی چه

ترجمه: چه خوابی دیده‌ای؟ (سطر ۴)

43-čwty krty pry zt?

پسر عزیز شده است چه

ترجمه: چه شده است ای پسر عزیز؟ (سطر 24^a)

۱۵- واژه جمع‌ساز و اسم (مؤلفه‌ی ۲۷، دبیرمقدم، ۱۳۹۲)

گاهی برای نشان دادن شمار جمع در برخی زبان‌ها از واژه‌ی جمع‌ساز استفاده می‌شود یعنی به جای یک وند جمع‌ساز از یک واژه‌ی جمع‌ساز استفاده می‌شود. برای این مؤلفه در متن وسنتره جاتکه مثالی یافت نشد.

۶. نتیجه‌گیری

متن «وسنتره جاتکه» یا داستان تولد بودا، روایتی ست سغدی از داستان تولد سوداشن و شرح تلاش‌ها و بخشندگی‌های وی برای رسیدن به مقام بودا که منجر به تبعید وی به کوه دندرک از سوی پدرش شاه شیوی شد. وسنتره جاتکه به زبان سغدی بودایی نوشته شده است و از آنجایی که طولانی‌ترین متن بازمانده‌ی سغدی ست و نسبت به دیگر متون سبک ادبی پیشرفته‌تری دارد و نیز از آنجا که به نظر می‌رسد بیشتر تألیفی بومی و یا بازنویسی داستانی بودایی باشد و احتمال اینکه ترجمه باشد کمتر است، برای پژوهش رده‌شناسی زبان سغدی بودایی انتخاب شد. در این پژوهش، رده‌شناسی آرایش سازه‌های متن بر پایه‌ی نظریه‌ی هسته و وابسته (HDT) و نظریه‌ی جهت انشعاب (BDT) درایر (۱۹۹۲) و الگوی بررسی آرایش سازه‌های دبیرمقدم (۱۳۹۲) انجام گرفته است. بر پایه‌ی نظریه‌ی هسته و وابسته (HDT)، سازه‌ی هم الگو با فعل، هسته و سازه‌ی هم الگو با مفعول، وابسته خوانده می‌شود. پس در زبان‌های vo آرایش سازه‌ای هسته_وابسته و در زبان‌های ov آرایش سازه‌ای وابسته_هسته‌ای حاکم است و نیز بر مبنای نظریه‌ی جهت انشعاب (EDT) برای زبان‌های گوناگون می‌توان دو وضعیت را متصور شد: راست‌انشعابی و چپ‌انشعابی.

دبیرمقدم (۱۳۹۲) با اشاره به مشخصه‌های رده‌شناختی زبان‌های باستانی ایران مانند فارسی باستان، اوستایی و فارسی میانه به تحلیل آرایش سازه‌های آنان و همچنین زبان فارسی نو می‌-

پردازد. زبان فارسی باستان در ۲ مشخصه فعل‌پایانی قوی، در ۵ مشخصه فعل‌میانی قوی و در ۴ مشخصه هم مشترک است. بنابراین فارسی باستان از لحاظ رده‌شناختی زبانی یکدست و یکپارچه نیست، ولی بیشتر به فعل‌میانی بودن گرایش دارد (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۳۴). زبان اوستایی خود دارای دو گونه‌ی متقدم و متأخر است. اوستایی متقدم دارای ترتیب فاعل-مفعول-فعل است ولی در پی تغییر رده‌شناختی اوستایی متأخر به سوی زبان‌های دارای ترتیب فاعل-فعل-مفعول گرایش پیدا می‌کند (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۵۱). زبان فارسی میانه در ۲ مشخصه فعل‌پایانی قوی، در ۳ مشخصه فعل‌میانی قوی و در ۵ مشخصه مشترک است. بنابراین همچون فارسی باستان و فارسی نو زبانی یکدست از لحاظ مشخصه‌های رده‌شناختی نیست (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۳۴). زبان فارسی به لحاظ مؤلفه‌های رده‌شناختی به فعل‌میانی بودن گرایش دارد یعنی زبانهای دارای ترتیب فاعل-فعل-مفعول (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۳۴).

با توجه به نتایج پژوهش و تحلیل متن *وَسْتَرَه جَانْگَه*، می‌توان گفت که زبان سغدی بودایی بر اساس بررسی مؤلفه‌های وابسته به اسم، در ۵ مؤلفه راست‌انشعابی یا هسته‌آغاز است و در ۸ مؤلفه چپ‌انشعابی یا هسته‌پایان است. همچنین برای ۱ مؤلفه در متن مصداقی یافت نشد. اساس آرایش جمله در زبان سغدی، به صورت فاعل-مفعول-فعل است.

همچنین زبان سغدی بودایی در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا، گرایش به سوی زبان‌های فعل‌میانی قوی و در مقایسه با زبان‌های جهان، گرایش به سوی زبان‌های فعل‌پایانی قوی و فعل‌میانی قوی دارد.

یکی از اهداف پژوهش حاضر، مقایسه‌ی رده‌شناختی آرایش سازه‌ای زبان سغدی بودایی و سغدی مسیحی است. آثار سغدی به سه گروه مانوی، بودایی و مسیحی تقسیم می‌شود چرا که رواج آیین‌های بودایی، مسیحی و مانوی در میان سغدی‌زبانان ترکستان شرقی باعث ترجمه‌ی متون مذهبی از چینی، سنسکریت، سریانی و فارسی میانه به سغدی شد. صابونچی (۱۳۹۸) به بررسی رده‌شناختی آرایش سازه‌های متون سغدی مسیحی پرداخت. صابونچی (۱۳۹۸) پس از بررسی متون سغدی مسیحی دریافت که زبان سغدی مانوی از منظر جهت انشعاب، با اختلافی اندک به سوی چپ‌انشعابی بودن، گرایش دارد. در پژوهش وی ۲۷۷۷ جفت‌عنصر بررسی شد که از آن میان، ۱۳۵۲ جفت‌عنصر چپ‌انشعابی یا هسته‌پایان‌اند و ۱۴۸۰ جفت‌عنصر راست‌انشعابی و هسته‌آغاز هستند (صابونچی ۲۵۰، ۱۳۹۸). پس از بررسی متن *وَسْتَرَه جَانْگَه*

مشخص شد که بر اساس متن، زبان سغدی بودایی با اختلاف بیشتری نسبت به سغدی مانوی، گرایش به چپ‌انشعابی بودن دارد. به طوری‌که از میان ۵۶۵۴ جفت‌عنصر بررسی‌شده (مؤلفه-های وابسته به اسم و مؤلفه‌های وابسته به فعل)، در ۳۸۸۸ جفت‌عنصر چپ‌انشعابی یا هسته-پایان است و در ۱۷۶۶ جفت‌عنصر راست‌انشعابی یا هسته‌آغاز است.

فهرست نشانه‌ها

نشانه‌های واج‌نگاری

حرف‌نوشت		واچ‌ها
,	a	اَ
()	ā	آ
β	b β,	ب
C	č	چ
δ	δ	ذ
Y	ē	اَ
β,P	f	ف
γ	γ	غ
Y	ī	ای
K,q	k	ک
m	m	م
n	n	ن
w	ō	و
P	p	پ
r	r	ر
s	s	س
š	š	ش
t	t	ت
δ	θ	ت
w	ū	او
w	w	و
x	x	خ

ی	y	y
ز	z	z
ژ،ج	ž	z,

فهرست نشانه‌های اختصاری

نشانه	توضیح
Adp	حرف اضافه Adposition
Adj	صفت Adjective
Adv	قید Adverb
Artcl	حرف تعریف Article
Com	متمم‌نما Complementizer
BDT	نظریه‌ی سوی انشعاب Branching Direction Theory
Dem	صفت اشاره Demonstrative Adjective
Gen	مضاف‌الیه Genetive
HDT	نظریه‌ی هسته و وابسته Head-dependent Theory
N	اسم Noun
Num	عدد Number
O	مفعول Object
OV	مفعول-فعل (=فعل آغازی) Object Verb
OVS	مفعول-فعل-فاعل Object Verb Subject
OSV	مفعول-فاعل-فعل Object Subject Verb
Poss	تکواژ آزاد ملکی Possessive Free
Prep	پیشاینند Preposition
Postp	پساینند Postposition
Rel	بند موصولی Relative Clause
S	جمله Sentence
SOV	فاعل-مفعول-فعل Subject Object Verb
St	مبنای مقایسه Standard of Comparison
SVO	فاعل-فعل-مفعول Subject Verb Object
Sub	فاعل Subject
Sub	پیرونمای قیدی Adverbial Subordination

VO	Verb Object	فعل-مفعول (=فعل پایانی)
VOS	Verb Object Subject	فعل-مفعول-فاعل
VSO	Verb Subject Object	فعل-فاعل-مفعول

منابع

- ۱- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد. (۱۳۷۵). *زبان پهلوی ادبیات و دستور آن*. تهران: معین.
- ۲- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۹۲). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
- ۳- _____ (۱۳۷۵). *راهنمای زبانهای باستانی ایران (جلد دوم)*. تهران: سمت.
- ۴- اسماعیلی، محمد مهدی و حسن پور، فاطمه. (۱۳۹۲). قواعد ساخت سازه‌ای فارسی باستان در کتیبه‌ی بیستون. *زبان و زبان‌شناسی*، ۹ (۱۷)، ۹۳-۱۰۹.
- ۵- استاجی، اعظم و جانگیری، نادر. (۱۳۸۵). منشأ کسره اضافه در زبان فارسی. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان*، ۴۷، ۸۲-۶۹.
- ۶- الهی، مستانه. (۱۳۸۹). کاربرد پسوندها در زبان سغدی و سنجش آن با زبان یغناپی. *پیام باستان*، ۷ (۱۳)، ۱۱۶-۱۰۷.
- ۷- بقایی، شیرین و محمدی ده چشمه، حمزه. (۱۳۹۴). بررسی تحول ساختاری قید در فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی دری. *فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی*، شماره ۱۲، ۱۱۵-۱۳۰.
- ۸- ثمره، یدالله. (۱۳۶۹). تحلیلی بر رده‌شناسی زبان: ویژگی‌های رده‌شناختی زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی*، ۷ (۱)، ۸۰-۶۱.
- ۹- جلالیان چالشتی، محمد حسن. (۱۳۹۴). *nam- or ēž-* دو فعل غیر شخصی در زبان سغدی. *زبان‌شناخت*، ۶ (۱)، ۶۴-۴۹.
- ۱۰- _____ (۱۳۹۵). *فعل تابع افعال وجهی در زبان سغدی*. *جستارهای زبانی*، شماره ۳۱، ۶۸-۵۵.
- ۱۱- حامدی شیروان، زهرا. (۱۳۹۵). بررسی آرایش واژگان و حالت نمایی در گویش‌های فارسی خوزستان از منظر رده‌شناسی زبان. رساله دکتری. گروه زبان‌شناسی همگانی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه فردوسی مشهد.

- ۱۲- حامدی شیروان، زهرا، شریفی، شهلا و الیاسی، محمود. (۱۳۹۵). آرایش واژگان در گویش‌های فارسی خوزستان از منظر رده‌شناختی. *فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، ۴ (۱۱)، ۱-۳۲.
- ۱۳- خبازی، لیلی. (۱۳۸۸). بررسی تاثیر متقابل زبان سغدی و ترکی بر یکدیگر در یک سند ترکی-سغدی. *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ۵۲ (۲۱۱)، ۸۰-۶۳.
- ۱۴- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان*. تهران: امیر کبیر.
- ۱۵- راشد‌محصل، محمد تقی. (۱۳۸۹). *راهنمای زبان سنسکریت*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۶- رضاپور، ابراهیم. (۱۳۹۴). ترتیب واژه در سمنانی از منظر رده‌شناسی زبان. *جستارهای زبانی*، ۶ (۵)، ۱۶۹-۱۹۰.
- ۱۷- رضائی باغ‌بیدی، حسن. (۱۳۹۱). *مقدمات زبان سنسکریت*. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۸- رضویان، حسین، کاوسی تاجکوه، صدیقه و بهرامی خورشید، سحر. (۱۳۹۵). ساخت اضافه در زبان فارسی از منظر دستور ساخت گلدبرگ. *پژوهش‌های زبانی*، ۷ (۲)، ۵۷-۳۹.
- ۱۹- زرشناس، زهره. (۱۳۹۰). *دستنامه‌ی سغدی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۰- صابونچی، علی. (۱۳۹۸). *آرایش سازه‌ها در چند متن منشور سغدی مانوی*. رساله دکتری. رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۱- قادری، تیمور. (۱۳۷۵). جملات ناهم‌پایه در زبان سغدی. *فرهنگ*، شماره ۱۷، ۳۱۶-۳۱۱.
- ۲۲- قریب، بدرالزمان. (۱۳۷۴). *فرهنگ سغدی*. تهران: فرهنگیان.
- ۲۳- _____ (۱۳۸۳). *روایتی از تولد بودا (متن سغدی و سستره جاتکه)*. تهران: اسطوره.
- ۲۴- مقدم، آژیده. (۱۳۸۸). حروف اضافه‌ی دوگانه، توأمان و ترکیبات اضافی، در زبان‌های پهلوی ساسانی و پارسی میانه‌ی ترفانی. *زبان و زبان‌شناسی*، ۵ (۹)، ۶۸-۴۹.
- ۲۵- _____ (۱۳۸۴). *ساختمان حروف اضافه‌ی منفرد در زبان‌های پهلوی ساسانی و فارسی میانه‌ی ترفانی. ویژه‌نامه‌ی فرهنگستان*. شماره ۱، ۶۶-۹۶.

- ۲۶- _____ (۱۳۹۰). معانی و ساخت‌های دستوری حروف اضافه در زبان‌های پهلوی ساسانی و پارسی میانه‌ی ترفانی. *پژوهش‌های زبانی*، شماره ۱، ۱۲۹-۱۵۶.
- ۲۷- منشی زاده، مجتبی و ناصح، محمدمبین. (۱۳۸۶). نگاهی رده‌شناختی به نحو زبان فارسی میانه. *نثرپژوهی/ادب فارسی*، شماره ۲۲، ۲۵۷-۲۳۵.
- ۲۸- مولایی، چنگیز. (۱۳۸۴). *راهنمای زبان فارسی باستان*. تهران: مهرنامگ.
- ۲۹- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۸۳). *درآمدی بر زبان ختنی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳۰- هدایت، ندا. (۱۳۹۵). بررسی مؤلفه‌های توالی واژه و هم‌بستگی آنها با توالی مفعول/ فعل در گویش تاتی گیفان، براساس دیدگاه رده‌شناختی درایر. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۱ (۲)، ۱۹۶-۱۷۷.
- ۳۱- یوسفیان، پاکزاد. (۱۳۸۳). *توصیف رده‌شناسی زبان بلوچی*. رساله دکتری. گروه زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه اصفهان.
- 32- Benveniste, Émile (1946). *Vesantia jātak*, Text Sogdien, Édité, Traduit et Commenté.
- 33- Benveniste, Émile (1952). La construction passive du parfait transitif. *Bulletin de la Société de linguistique de Paris*, 48, 52-62.
- 34- Brunner, C. J. (1977). *A syntax of western Middle Iranian* (No. 3). Caravan Books. Delmar, New York.
- 35- Bubenik, V. (1989). An interpretation of split ergativity in Indo-Iranian languages. *Diachronica*, 6 (2), 181-212.
- 36- Bubenik, V. (2009). The rise and development of the possessive construction in Middle Iranian with parallels in Albanian. In *Grammatical change in Indo-European languages* (pp.89-101). Amsterdam: John Benjamins.
- 37- Cardona, G. (1970). The Indo-Iranian construction mana (mama) krtam. *Language*, 46 (1), 1-12.
- 38- Dabir-Moghaddam, M. (2006). Internal and external forces in typology: Evidence from Iranian languages. *Journal of Universal Language*, 7(1), 29-47.
- 39- Dryer, M. S. (1992). The Greenbergian Word Order Correlations. *Language*, 68 (1), 81-138.
- 40- Dryer, M. S. (1997). On The Six-Way Word Order Typology. *Studies in Language*, 21, 69-103.
- 41- Elahi, M. (2010). Brief Survey Of Grammatical Feature In Khawrazmian Language And Compared With Soghdian Language. *PAYAM-E BASTANSHENAS*, 7(13), 117-134.
- 42- Friedrich, P. (1975). Proto-Indo-European syntax: The order of meaningful elements. *Journal of Indo-European studies*, (No. 1).

- 43- Geiger, W. (1893). Die Passivconstruction des Präteritums transitiver Verba im Iranischen. In Ernst KUHN (ed.), *Festgruß an Rudolf Roth* (pp. 1–5). Stuttgart: Kohlhammer.
- 44- Greenberg, J. H. (1974). *Language Typology: A Historical and Analytic Overview*. The Hague, Paris: Mouton.
- 45- Haider, H., & Zwanziger, R. (1984). Relatively attributive: The "ezafe"-construction from Old Iranian to Modern Persian. *Historical syntax*, 23, 137.
- 46- Haig, G. L. (2008). *Alignment change in Iranian languages: A construction grammar approach*, 37. Walter de Gruyter.
- 47- Hajiani, F. (2019). An etymological exploration and dissection of Sogdian loanwords in Modern Persian. *International Journal of Language Studies*, 13(3).
- 48- Hale, M. (1988). Old Persian word order. *Indo-Iranian Journal*, 31(1), 27-40.
- 49- Heston, W. L. (1977). *Selected Problems in Fifth To Tenth-Century Iranian Syntax*. Unpublished doctoral dissertation. University of Pennsylvania.
- 50- Jügel, T. (2012). *Die Entwicklung der Ergativkonstruktion im Alt-und Mitteliranischen– Eine korpusbasierte Untersuchung zu Kasus, Kongruenz und Satzbau [The Development of the Ergative Construction in Old and Middle Iranian: A Corpus-Based Approach* (Doctoral dissertation). Goethe University Frankfurt.
- 51- Kent, R. G. (1950). *Old persian: Grammar. Texts. Lexicon*. American Oriental Society.
- 52- Kubovich, I. Y. (2005). The Syntactic Evolution Or Aramaic Zy In Sogdian. *Studia Iranica*, 34, 199-230.
- 53- Noda, K. (1983). Ergativity in Middle Persian. *GENGO KENKYU (Journal of the Linguistic Society of Japan)*, 1983(84), 105-125.
- 54- Payne, J. R. (1979). Transitivity and intransitivity in the Iranian languages of the USSR. In *The Elements: A parasession on linguistic Units and Levels Including Papers from the Conference on Non-Slavic Languages of the USSR*, (pp. 20-21).
- 55- Windfuhr, G. (Ed.). (2009). *The Iranian Languages*. Psychology Press.
- 56- Yoshida, Y. (2013). Sogdian. In *the Iranian languages* (pp. 355-411). Routledge.

**Typology of the word order of the Buddhist Sogdian text
“Vesantara Jātaka”(The story of The Buddha’s birth) based on
Nominal categories**

Raziyeh Moosavikho

**PhD student in Ancient Culture and Languages, Tehran Research Sciences Branch,
Islamic Azad University, Tehran, Iran**

Zohre Zarshenas (Corresponding Author)¹

**Professor of Ancient Culture and Languages, Institute of Humanities and Cultural
Studies, Tehran, Iran**

Atoosa Rostambeik Tafreshi

**Assistant Professor of General Linguistics, Institute of Humanities and Cultural
Studies, Tehran, Iran**

Received: 20/06/2020 Accepted:20/09/2021

Abstract

Sogdian Language is one of the middle eastern Iranian Languages which is divided into three parts: Manichaean, Buddhist and Christian. This paper surveys The Typology of the word order of the Buddhist Sogdian text “Vesantara Jātaka”. There has not been research done on the Typology of the word order of this language. This paper surveys The Typology of the word order of the Buddhist Sogdian text “Vesantara Jātaka” through a descriptive-analytical study. Data have been collected through library method and purposive sampling. Present article discusses on The word order of this text, among 24 categories discussed in Dabir Moghadam (2012), and 4 categories which Dryer presented (1992). Among 28 introduced components, 15 Nominal components have been studied. Based on the Branching direction theory (BDT), for different languages, two situation can be imagined: Right branching, Left branching. Based on the Branching direction theory, It was found that Sogdian Language tends to be left-branching. Sogdian language is Left-branching in the 8 Components and is Right-branching in 5 Components.

Keywords: Buddhist Sogdian language Typology Constituents Order
Vesantara Jātaka Branching direction

1- zzarshenas@gmail.com

بررسی رده‌شناختی ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی

حامد مولایی کوهستانی (استادیار گروه زبان‌شناسی و مطالعات ترجمه، دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان، رفسنجان، ایران)

صص: ۱۳۹-۱۱۳

چکیده

یکی از کاربردهای ضمیر ابقایی در ساخت موصولی برخی زبان‌های دنیاست. براین اساس، ضمیر ابقایی اشاره به ضمیری هم‌نمایه با هسته اسمی ساخت موصولی دارد که درون بند موصولی ظاهر می‌شود. در پژوهش حاضر تلاش شده است تا با بررسی کارکرد ضمیر ابقایی در انواع ساخت‌های موصولی هسته‌دار فارسی، میزان انطباق رفتار این زبان با جهانی‌ها سنجیده شود. براین اساس دو هدف عمده در این پژوهش وجود دارد. هدف نخست مربوط به تعیین شیوه تولید ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی طبق سه الگوی جهانی موجود است. هدف دوم، بازبینی رفتار فارسی در سلسله‌مراتب دسترسی کینان و کامری (۱۹۷۷) است. نتایج پژوهش در رابطه با هدف نخست، نشان می‌دهد که فارسی با توجه به استفاده از متمم‌نمای «که» در ابتدای بند موصولی، داشتن ضمیر ابقایی در ساخت جزیره‌ای قوی و خوانش یکسان جمله هنگام کاربرد ضمیر ابقایی و خلا، این ضمیر را به صورت پایه‌زایشی تولید می‌کند. نتایج پژوهش در رابطه با هدف دوم نیز حاوی پیشنهادی در رابطه با جایگاه فارسی در راهبرد حفظ ضمیر در سلسله‌مراتب دسترسی است. در حالی که طبق نظر کینان و کامری (۱۹۷۷) راهبرد موصولی‌سازی فارسی با هسته فاعلی لزوماً خلا و با هسته متممی لزوماً حفظ ضمیر است، به نظر می‌رسد در هر دو ساخت فوق می‌توان تحت شرایط خاص از راهبرد رقیب نیز بهره برد.

کلیدواژه‌ها: رده‌شناسی، ساخت موصولی، هسته بیرونی، ضمیر ابقایی، زبان فارسی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵

پست الکترونیکی:

1. h.molaei@vru.ac.ir

۱. مقدمه

روورت^۱ (۲۰۱۱: ۲) ضمیر ابقایی^۲ را ضمیری آشکار می‌داند که در جایگاه‌های غیرموضوع ساخت‌هایی نظیر بند موصولی^۳، گروه‌های حرف اضافه‌ای، ساخت پرسشی پرسش‌واژه‌دار و ساخت‌های مبتداسازی شده ظاهر می‌شود. به نظر وی از دهه ۱۹۷۰، بررسی ضمیر ابقایی در مطالعات رده‌شناختی در قالب دو رویکرد جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد: الف) ماهیت و شیوه تولید ضمیر ابقایی. ب) تعبیر ضمیر ابقایی در کاربرد. رویکرد نخست به بررسی ضمیر ابقایی از جنبه نحوی می‌پردازد. شارویت^۴ (۱۹۹۹: ۵۹۱) اعتقاد دارد ضمیر ابقایی از یک منظر شبیه رد عناصر حرکت کرده عمل می‌کند و از منظر دیگر شبیه سایر ضمائر. این ضمیر همچون رد از جانب جایگاه غیرموضوع مقید می‌شود اما برخلاف رد تحت تاثیر محدودیت‌های تحدیدی نیست. آسوده^۵ (۲۰۱۱: ۱۹) نیز بیان می‌کند که به طور کلی دو نوع ضمیر ابقایی در زبان‌های دنیا وجود دارد. نوع اول، ضمیر ابقایی نحوی فعال^۶ (در زبان ایرلندی) نام دارد که رفتار آن از خلا^۷ متفاوت است. نوع دوم، ضمیر ابقایی نحوی غیرفعال^۸، که در زبان‌هایی مثل سوئدی و واتا^۹ دیده می‌شود، رفتاری شبیه به خلا دارد. رویکرد دوم نیز ضمیر ابقایی را از جنبه تعبیری مورد مطالعه قرار می‌دهد. در اینجا نیز، ضمیر ابقایی را همچون رد، به عنوان متغیری مقید تعبیر می‌کنند اما در مقایسه با رد، آزادی تعبیری کمتری دارد (شارویت، ۱۹۹۹: ۵۹۱).

ضمیر ابقایی در ساخت موصولی همواره مورد توجه رده‌شناسان است. بنا به نظر کینان^{۱۰} (۱۹۸۵: ۱۷۹) ضمیر موصولی، گروه اسمی کامل^{۱۱}، خلا و حفظ ضمیر، راهبردهای جهانی موصولی‌سازی هستند. کینان و کامری^{۱۲} (۱۹۷۷: ۶۷) عقیده دارند که زبان‌ها نه تنها در انتخاب

1- Rouveret

2- resumptive pronoun «ضمیر بازیافتی» و همکاران (۱۳۹۱) زاهدی و «ضمیر تکراری»، معادل «ضمیر تکراری»، زاهدی و همکاران (۱۳۸۷)

ولی‌پور و درزی (۱۳۹۹) «ضمیر سایه» را به کار برده‌اند.

3- relative clause

4- Sharvit

5- Asudeh

6- syntactically active

7- syntactically inactive

8- gap

9- Vata

10- Keenan

11- full noun phrase

12- Comeri

یک یا چند شیوه برای موصولی‌سازی به صورت‌های متفاوتی عمل می‌کنند بلکه در یک زبان خاص جایگاه هسته هم می‌تواند باعث تنوع در انتخاب از بین شیوه‌های فوق گردد. زبان فارسی در رده‌زبان‌هایی قرار می‌گیرد که دو شیوه حفظ ضمیر و خلا را براساس هسته ساخت موصولی انتخاب می‌کند:

مثال (۱) الف) بازیکنی [که آنها او] (ضمیر ابقایی) را تشویق می‌کنند [کاپیتان است.

ب) بازیکنی [که آنها تشویقش] (ضمیر ابقایی) می‌کنند [کاپیتان است.

پ) بازیکنی [که آنها Ø] (خلا) تشویق می‌کنند [کاپیتان است.

در پژوهش حاضر تلاش خواهد شد تا براساس معیارهای جهانی، به بررسی نحوه تولید و کاربرد ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی پرداخته شود تا جایگاه آن نسبت به جهانی‌ها سنجیده شود.

۲. پیشینه پژوهش

راسخ‌مهند (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «ضمایر تکراری در زبان فارسی» جایگاه ضمیر ابقایی را بند موصولی، فک اضافه و گروه حرف اضافه‌ای با عناصر پیش‌اندشده معرفی می‌کند. حضور ضمیر ابقایی در دو ساخت فک اضافه و گروه حرف اضافه اجباری است اما کاربرد این ضمیر در ساخت موصولی بستگی به نقش نحوی هسته ساخت موصولی دارد.

زاهدی، خلیقی، ابوالحسنی و گلفام (۱۳۹۱) در مقاله «ضمایر بازیافتی در زبان فارسی» به توصیف نحوی این ضمیر برپایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی پرداخته‌اند. آنها به بررسی جایگاه ضمیر ابقایی، شیوه تولید آن بر مبنای مقوله حرکت و همچنین دستوری یا غیردستوری بودن حضور این ضمیر در ساخت‌هایی همچون جملات مبتداسازی‌شده و بند موصولی پرداخته‌اند. به نظر آنها کاربرد ضمیر ابقایی در این دو ساخت وابسته به عوامل دستوری است. از این رو، تنوعات کاربرد ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی نسبت به ساخت‌های دیگر این زبان بیشتر است. پژوهش آنها دو نتیجه عمده دارد: نتیجه اول مربوط به شیوه پایه‌زایشی تولید این ضمیر در فارسی است و نتیجه دوم مربوط به توجیه علت اجباری یا اختیاری بودن کاربرد ضمیر ابقایی است.

بهرامی (۱۳۹۲) نیز حین مقایسه راهبردهای ساخت موصولی فارسی و آلمانی به پدیده ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی نیز اشاره کرده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در فارسی نقش نحوی اسم هسته در درون بند موصولی از طریق راهبردهای مختلفی از جمله راهبرد حذف کامل اسم هسته یا راهبرد به کارگیری ضمیر شخصی تعیین می‌شود.

محمودی (۱۳۹۸) نیز در پژوهشی با عنوان «عناصر درون بند موصولی توصیفی: ضمیر ابقایی یا عملگر تهی» تلاش کرده تا به کمک داده‌های فارسی نشان دهد بند موصولی به هسته اسمی افزوده می‌شود و به جای داشتن عملگر، یک بازنمایی از هسته اسمی درون بند وجود دارد که در جایگاه موضوع در پایه اشتقاق می‌یابد و گاهی به دلیل بازیافتنی بودن حذف می‌شود. به نظر وی، بین هسته اسمی در ساخت موصولی و مقوله تهی / ضمیر در بند موصولی ارتباط وجود دارد و آنها با هم هم‌نمایه‌اند، یعنی مشخصه‌های مربوط به هسته اسمی در هسته تهی / ضمیر وجود دارد.

حاجتی (۱۹۷۷)، آهنگر (۱۳۷۹)، کریمی (۲۰۰۱)، تقوایی‌پور (۲۰۰۵)، آقایی (۲۰۰۶) و دبیرمقدم (۱۳۸۹) نیز در خلال پژوهش‌های خود به ضمیر ابقایی در ساخت موصولی نیز اشاره کرده‌اند که در متن پژوهش به آنها اشاره خواهد شد.

۳. مبانی نظری

در این بخش، به نظریات مربوط به نحوه ساخت ضمیر ابقایی اشاره خواهد شد. سپس، مطالبی در رابطه با سلسله‌مراتب دسترسی گروه اسمی^۱ کینان و کامری (۱۹۷۷)، به عنوان سنگ‌بنای بحث ضمیر ابقایی در ساخت موصولی، ارائه می‌گردد.

۳-۱. شیوه‌های جهانی تولید ضمیر ابقایی

ضمیر ابقایی از لحاظ ویژگی‌های واژگانی و صرفی تفاوتی با سایر ضمائر ندارد. مک-کلاسی^۲ (۲۰۰۲: ۱۹۲) با اشاره به اینکه هیچ زبانی وجود ندارد که ساختار ضمائر ابقایی آن با سایر ضمائر شخصی از لحاظ واژگانی و صرفی متفاوت باشد، این همانندی را به ویژگی-

1- Noun Phrase Accessibility Hypothesis (NPAH)

2- McCloskey

های نحوی نیز تعمیم می‌دهد:^۱ « ضمائر ابقایی زبان L همان ضمائر معمولی زبان L هستند». مک‌کلاسکی (همان: ۱۸۹) در تحلیلی رده‌شناختی سه شیوه جهانی (دو شیوه دستوری و یک شیوه گفتمانی) برای تولید ضمیر ابقایی معرفی کرده که براین اساس زبان‌های دنیا در یکی از سه طبقه زیر قرار می‌گیرند:

طبقه اول: تولید ضمیر ابقایی طبق روش پایه‌زایشی^۲: تحلیل ضمیر ابقایی برپایه روش پایه‌زایشی بیش از دو روش دیگر مورد توجه بوده است. به عبارت دیگر، پیش از مطالعات رده‌شناختی در این زمینه و معرفی سه روش برای تحلیل نحوه تولید ضمیر ابقایی، تنها تحلیل‌های پایه‌زایشی در این زمینه مدنظر بوده‌اند. اجر (۲۰۰۸: ۱۲) و روورت (۲۰۱۱: ۶) بین دو نوع ضمیر ابقایی به صورت جهانی تمایز قائل می‌شوند. برخی ضمائر ابقایی منحصراً نقش ابزارهای نجات‌بخش از تخطی از برخی محدودیت‌ها نظیر محدودیت موضعی^۳ یا اصل مقوله تهی^۴ را دارند، اما برخی دیگر از ضمائر ابقایی نقشی تولیدی دارند و به منظور قرار گرفتن در جایگاه‌های غیرموضوع به کار می‌روند؛ سلز^۵ (۱۹۸۴) دسته دوم را تحت عنوان ضمیر ابقایی واقعی^۶ معرفی کرده است. مطالعات رده‌شناختی همچون آئون، چویری و هورنشتین^۷ (۲۰۰۱)، بیانچی^۸ (۲۰۰۴) و الکسوپولو^۹ (۲۰۰۶) نشان می‌دهد که زبان‌هایی که ضمیر ابقایی آنها خارج از ساخت جزیره‌ای قوی^{۱۰} قرار دارد، دارای ضمیر ابقایی آشکار^{۱۱} هستند. در مقابل، زبان‌هایی که ضمیر ابقایی داخل ساخت جزیره‌ای قوی قرار می‌گیرد، ضمیر ابقایی واقعی دارند. آنها با این تمایز عقیده دارند که تحلیل ضمیر ابقایی براساس مقوله حرکت برای گروه اول از زبان‌های فوق و تحلیل پایه‌زایشی آن برای گروه دوم ممکن است. به عبارت دیگر، براین اساس زبان‌هایی همچون عبری، گونه‌هایی از عربی و زبان‌های کلتی همچون ایرلندی که

۱- اجر (۲۰۰۸) به زبانی کریول اشاره می‌کند که ضمائر ابقایی تا حدی متفاوت از ضمائر معمولی آن زبان است. مطالعات رده‌شناختی چنین مواردی را نقض‌کننده تعمیم مک‌کلاسکی نمی‌داند.

2- base-generated

3- locality constraint

4- empty category principle (ECP)

5- Sells

6- true resumptive

7- Aoun, Choueiri & Hornstein

8- Bianchi

9- Alexopoulou

10- strong island

11- apparent resumptive

ضمیر ابقایی را درون ساخت جزیره‌ای دارند، با تحلیل‌های پایه‌زایشی قابل تبیین‌اند (مک-کلاسکی، ۲۰۰۲: ۱۹۲). با این حال، رورت (۲۰۱۱: ۶) تفاوت دو نوع ضمیر ابقایی را عاملی برای دسته‌بندی زبان‌ها نمی‌داند. وی عقیده دارد زبان‌هایی هستند که هر دو نوع ضمیر ابقایی را به کار می‌برند. به عبارت بهتر، برخی زبان‌ها منحصر از ضمیر ابقایی آشکار استفاده می‌کنند اما در رابطه با ضمائر ابقایی واقعی چنین یکدستی وجود ندارد و برخی زبان‌ها (ایرلندی و واتا) علیرغم بسامد بالای کاربرد ضمیر ابقایی واقعی، در برخی ساخت‌ها از ضمیر ابقایی آشکار نیز بهره می‌برند.

طبقه دوم: تولید ضمیر ابقایی طبق روش حرکت: به اعتقاد سالزمن^۱ (۲۰۱۳: ۸۱) تحلیل تولید ضمیر ابقایی برپایه مقوله حرکت از دهه ۱۹۹۰ بیشتر مورد توجه قرار گرفت. وی بیان می‌کند که به طور جهانی، در زبان‌هایی که ضمیر ابقایی نسبت به مقوله محدودیت موضعی^۲ حساس است، تولید آن براساس تحلیل‌های حرکت یا مطابقه انجام می‌شود. طبق مطالعات رده‌شناختی موجود، می‌توان میان سه نوع تحلیل تولید ضمیر ابقایی براساس حرکت تمایز قائل شد. پستسکی^۳ (۱۹۹۸)، بیانچی^۴ (۲۰۰۴) و الکسوپولو^۵ (۲۰۰۶) ضمیر ابقایی را به عنوان بازنمون رد^۶ که پس از مرحله اشتقاق در سطح آوایی درج می‌شود، در نظر می‌گیرند. بوئکس^۷ (۲۰۰۸) ضمیر ابقایی را در فرایند حرکت به عنوان هسته گروه حرف تعریف^۸ در نظر نظر می‌گیرد. دمیرداچ^۹ (۱۹۹۱) نیز ضمیر ابقایی را عملگری درجا^{۱۰} می‌داند که در سطح منطقی منطقی حرکت می‌کند. زبان‌های سوئدی، صربی-کرواتی، یونانی، ولزی و برخی زبان‌های رایج در ساحل عاج همچون واتا و گبادی^{۱۱} نمونه‌هایی از زبان‌هایی هستند که تحلیل ضمیر ابقایی آنها مبتنی بر مقوله حرکت است (مک کلاسکی، ۲۰۰۲: ۱۹۰).

طبقه سوم: تولید ضمائر ابقایی با هدف پردازشی: به اعتقاد مک کلاسکی (۲۰۰۶: ۲۱) برخی زبان‌های دنیا همچون انگلیسی ضمیر ابقایی را از جنبه دستوری در ساخت موصولی به

1- Salzmann

2- locality constraints

3- Pesetsky

4- Spell-out of a trace

5- Boeckx

6- Big DP

7- Demirdache

8- operator in-situ

9- Gbadi

کار نمی‌برند با اینحال ممکن است ضمیر ابقایی در زبان گفتاری و به منظور کمک به پردازش آسان‌تر مورد استفاده قرار گیرد. به عبارت دیگر، کاربرد ضمیر ابقایی در زبان‌های این طبقه از جنبه مطالعات دستوری منجر به غیردستوری شدن جملات می‌شود اما در مطالعات روان-شناختی در برخی موارد نسبت به عدم کاربرد آن ارجح‌تر است. ضمیر ابقایی در چنین کاربردی تحت عنوان ضمیر ابقایی ناخوانده^۱ معرفی می‌شود (بلتراما و ژیانگ: ۲۰۱۶: ۲). آسوده (۲۰۱۱: ۶) نیز در همین رابطه عقیده دارد کاربرد ضمیر ابقایی در برخی ساخت‌های موصولی انگلیسی دلایل کامل غیردستوری دارد؛ چراکه کاربرد آن در بندهای موصولی سنگین (مثال ۲) با توجه به کمک به پردازش سریع‌تر، نسبت به شیوه خلا (مثال ۳) ارجح‌تر است:

This is the girl that Peter said that John thinks that yesterday his mother had given some cakes to her (مثال ۲)

This is the girl that Peter said that John thinks that yesterday his mother had given some cakes to Ø (مثال ۳)

بلتراما و ژیانگ (۲۰۱۶: ۶) اشاره می‌کنند که براساس نتایج یک پژوهش تجربی کاربرد ضمیر ابقایی ناخوانده در انگلیسی علیرغم غیردستوری بودن، میزان و سرعت درک جملات مرکب را افزایش می‌دهد. کرسول^۳ (۲۰۰۲: ۴۳) به نقل از پرینس (۱۹۹۰) این ضمائر را تحت عنوان ضمائر گفتمانی از سایر ضمائر نحوی انگلیسی مجزا می‌کند و عقیده دارد بسامد وقوع این ضمائر در بندهای موصولی غیرتحدیدی و با هسته اسمی نکره با اختلاف بیشتر است.

لازم به ذکر است که طبقه‌بندی مک‌کلاسیکی (۲۰۰۲) نیز همانند اکثر دسته‌بندی‌های رده-شناختی خالص نیست چراکه طبق نظر آئون و همکاران (۲۰۰۱) حتی در یک زبان خاص نیز ممکن است بیش از یک شیوه ساخت ضمیر ابقایی وجود داشته باشد. بیانچی (۲۰۰۴) اعتقاد دارد که ناهمگونی روش‌های تولید ضمیر ابقایی عمدتاً در زبان‌هایی یافت می‌شود که در برخی از ساخت‌های خود ضمیر ابقایی را به صورت اختیاری دارند نه اجباری. به طوری که در ساخت‌هایی که ضمیر ابقایی اختیاری است، راهبردهای ضمیر ابقایی/خلا برپایه مقوله حرکت سازه قابل تبیین است، در حالی که در ساخت‌هایی که ضمیر ابقایی را به صورت اجباری به کار می‌برند، این ضمیر به صورت پایه‌زایشی تولید می‌شود. اسکات^۴ (۲۰۲۰: ۴)

1- Intrusive

2- Beltrama and Xiang

3- Creswell

4- Scott

اشاره می‌کند که در زبان سواحیلی^۱ لزوم مطابقه با هسته اسمی از لحاظ ویژگی شخص منجر به تولید ضمیر ابقایی پایه‌زایشی می‌شود اما در صورت عدم وجود این ویژگی، ضمیر ابقایی از طریق حرکت تولید می‌شود.

۲-۳ سلسله‌مراتب دسترسی گروه اسمی

کینان و کامری (۱۹۷۷: ۷۲) با بررسی حدود ۵۰ زبان دنیا اصل سلسله‌مراتب دسترسی گروه اسمی براساس بسامد وقوع موصولی‌سازی را به ترتیب زیر معرفی کرده‌اند:

فاعل < مفعول مستقیم < مفعول غیرمستقیم < متممی^۲ < اضافی^۳ < مفعول تفضیلی^۴

برخی زبان‌ها همچون انگلیسی اجازه موصولی‌سازی از همه جایگاه‌های موجود در این سلسله‌مراتب را می‌دهند در حالی که در برخی زبان‌های دیگر، جایگاه‌های محدودتری چنین اجازه‌ای دارند. اما آنچه رده‌شناسان تاکنون یافته‌اند این است که اگر زبانی تنها اجازه موصولی-سازی به یک جایگاه را بدهد، آن جایگاه قطعاً فاعلی است (زبان مالاگاسی^۵). البته، ذکر این نکته ضروری است که برخی زبان‌های دنیا نظم این سلسله‌مراتب را بر هم می‌زنند. جانسون^۶ (۱۹۷۴) به زبان‌های دیربال^۷، هوسا^۸ و یوروبا^۹ اشاره می‌کند. در دیربال، به عنوان زبانی با نظام حالت‌دهی کنایی-مطلق، فاعل فعل‌های متعددی و مفعول مستقیم موصولی‌سازی می‌شوند اما فاعل فعل‌های لازم (حالت کنایی^{۱۰}) قادر به اعمال این فرایند نیست. یسنسن^{۱۱} (۱۹۹۹) برهمین اساس برای «زبان‌های کنایی مطلق» سلسله‌مراتب زیر را ارائه داده است:

مطلق < کنایی < مفعول غیرمستقیم < متممی < اضافی < مفعول تفضیلی

1- Swahili

2- oblique

3- genitive. برخی اصطلاح «دارنده» را به کار برده‌اند.

4- object of comparison

5- Malagasy

6- Johnson

7- Dyirbal

8- Hausa

9- Yoruba

10- ergative

11- Jensen

کینان و کامری (۱۹۷۷: ۸۳) با رد این فرضیه از زبان‌های باسک، هندی و والبیر^۱ به عنوان زبان‌هایی کنایی-مطلق که با سلسله‌مراتب دسترسی گروه اسمی آنها همخوانی دارند یاد می-کنند و رفتار دیربال را یک استثنا تلقی می‌کنند.

نقد دیگری که بر سلسله‌مراتب کینان و کامری (۱۹۷۷) وارد شد، از جانب فاکس^۲ (۱۹۸۷) بود. به نظر وی، این سلسله‌مراتب تنها براساس جایگاه نحوی هسته تعیین شده است و عوامل گفتمانی نادیده گرفته شده است. به اعتقاد فاکس (همان: ۸۶۱-۸۶۳)، توجه به نقش بند موصولی در گفتمان می‌تواند تغییر کوچکی در این ترتیب جهانی ایجاد کند. فاکس اعلام می‌کند که باید میان دو نوع فاعل در بندهایی که فعل آنها لازم یا متعددی است، تمایز قائل شد. براساس نظر وی، بسامد جهانی موصولی‌سازی از جایگاه مفعول نسبت به موصولی‌سازی از جایگاه فاعل افعال متعددی بیشتر است. به عبارتی فرضیه مطلق^۳ فاکس (۱۹۸۷) به ترتیب زیر است:

فاعل (فعل لازم) < مفعول مستقیم < فاعل (فعل متعددی)

ینسن (۱۹۹۹) در رابطه با فرضیه مطلق فاکس به دو ایراد اشاره می‌کند. ایراد اول این است که داده‌های فاکس برپایه پیکره‌های گفتاری است در حالی که نتایج کینان و کامری براساس پیکره‌های متون نوشتاری است. ایراد دوم نیز این است که فاکس تنها به سه جایگاه موصولی-سازی اشاره کرده است و اشاره‌ای به باقی جایگاه‌ها نکرده است. سیگارد^۴ (۱۹۸۹: ۴۴) نیز بیان کرده که سلسله‌مراتب کینان و کامری (۱۹۷۷) تنها براساس نقش دستوری هسته شکل گرفته و توجه‌ای به تفاوت‌های ساختاری محتمل در ساخت موصولی هسته‌ای با نقش دستوری واحد نشده است. وی عقیده دارد علیرغم اینکه در دو بند موصولی زیر هسته دارای نقش دستوری واحد (متممی) است، جمله اول، به واسطه تولید و درک راحت‌تر از جانب سخنگویان نسبت به جمله دوم دسترسی بالاتری به موصولی‌سازی دارد:

The boy whom I talked to. (preposition stranding) - (مثال ۶)

The boy to whom I talked. (pied-piping)

1- Walbiri

2- Fox

3- absolute hypothesis

4- Sigurd

وی پیشنهاد سلسله‌مراتب تکمیلی^۱ را داده است که بر طبق آن جایگاه عناصر موصولی شده در نمودار درختی گروه اسمی نقش مهمی در میزان دسترسی آن به فرایند موصولی‌سازی دارد. کینان (۱۹۸۵: ۱۷۹) و کامری (۱۹۸۹: ۱۴۷-۱۵۳) برای ساخت بند موصولی نیز چهار راهبرد معرفی کرده‌اند. در نخستین راهبرد، ضمیری در ابتدای بند موصولی می‌آید که هم نقش ضمیر و هم نقش نشانه بند پیرو را دارد که از آن تحت عنوان ضمیر موصولی یاد می‌شود:

The man [whom you know] came here yesterday (مثال ۷)

در دومین راهبرد، گروه اسمی هم‌مرجع با هسته به طور کامل در بند موصولی ظاهر می‌شود که از آن تحت عنوان گروه اسمی کامل^۲ یاد می‌شود.

در سومین راهبرد، گروه اسمی هم‌مرجع با هسته در بند موصولی غایب است. طبق ادعای کینان (۱۹۸۵: ۱۷۹) در چنین ساخت‌های موصولی هیچ هم‌مرجع نمایانی^۳ با هسته در بند موصولی وجود ندارد؛ بنابراین نوعی خلاء ایجاد می‌شود.

I like the ring [that the girl bought Ø] (مثال ۸)

چهارمین راهبرد موصولی‌سازی براساس کاربرد هسته را تحت عنوان حفظ ضمیر^۴ معرفی نام دارد. براین اساس، بند موصولی دارای ضمیری ابقایی هم‌مرجع با هسته گروه اسمی مرکب است. به اعتقاد کینان (۱۹۸۵: ۱۸۲) این ضمیر در بند موصولی در جایگاه متعارف خود قرار می‌گیرد.

زبان‌ها می‌توانند از یک یا چند مورد از این شیوه‌ها برای موصولی‌سازی استفاده کنند. به عنوان مثال، زبان انگلیسی از دو شیوه خلاء و ضمیر موصولی برای ساخت موصولی استفاده می‌کند (نیکولاوا، ۲۰۰۶: ۵۰۳). کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۱) قائل به این فرض هستند که راهبردهای موصولی‌سازی نیز دارای سلسله‌مراتبی است. به بیان ساده‌تر آنها می‌گویند اگر زبان X برای جایگاه موصولی‌سازی فاعلی از بین چهار شیوه ممکن، از شیوه حفظ ضمیر استفاده می‌کند یعنی سایر جایگاه‌ها نیز تا انتهای سلسله‌مراتب فوق، این شیوه را دارا خواهد بود (اوروبو^۵) و اگر زبان Y در جایگاه مفعول مقایسه‌ای هم از حفظ ضمیر استفاده نمی‌کند، قطعاً

1- supplementary hierarchy

2- full noun phrase

3- overt coreference

4- pronoun retentio oblique n

5- Urhobo زبانی در کشور نیجریه

شیوه حفظ ضمیر در این زبان وجود ندارد (انگلیسی). در این مورد نیز تعدادی زبان وجود دارد که رفتاری خلاف سلسله‌مراتب دارند. کینان و کامری (۱۹۷۷: ۸۵) هوسا، یوربا^۱ و تونگان^۲ را به عنوان زبان‌هایی معرفی می‌کنند که برای موصولی‌سازی فاعل و متمم از شیوه حفظ ضمیر استفاده می‌کنند اما برای موصولی‌سازی مفعول مستقیم به طور اختیاری هر دو شیوه حفظ ضمیر و خلا را به کار می‌برند.

به طور کلی دو شیوه خلا و حفظ ضمیر به واسطه شباهت در رفتار نحوی و بسامد بالای کاربرد در اکثر زبان‌های دنیا بیش از دو شیوه موصولی‌سازی دیگر مورد توجه رده‌شناسان بوده است. برخی زبان‌ها هر دو شیوه فوق را به کار می‌برند؛ در برخی همچون عربی فلسطین (شلونسکی^۳، ۱۹۹۲) این دو شیوه در توزیع تکمیلی هستند و در برخی دیگر همچون عبری (سی‌چل^۴، ۲۰۱۴) به طور همزمان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

۱. تجزیه و تحلیل داده‌ها

به منظور بررسی رده‌شناختی ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی، ابتدا، در بخش ۱-۴ شیوه ساخت ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی بررسی می‌شود. سپس، در بخش ۲-۴، جایگاه فارسی در سلسله‌مراتب دسترسی کینان و کامری (۱۹۷۷) مورد بازنگری قرار گرفته و پیشنهاداتی در این مورد ارائه می‌شود.

۱-۴ شیوه تولید ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی

براساس توضیحات بخش ۱-۳ سه معیار جهانی زیر برای تعیین شیوه تولید ضمیر ابقایی در زبان‌های دنیا متصور است که در اینجا رفتار فارسی در قبال هر یک ذکر شده است.^۵

معیار اول: وجود ضمیر موصولی

- 1- Yoruba
- 2- Tongan
- 3- Shlonsky
- 4- Sichel

۵- با توجه به هدف پژوهش از ارائه تحلیل‌های نحوی خودداری شده و خواننده برای اطلاعات بیشتر به منابع مرتبط ارجاع داده شده است.

براساس نظر بوئکس (۲۰۰۳: ۵۶) تولید ضمیر ابقایی تنها در زبان‌هایی که ضمیر موصولی حساس به مشخصه‌های هسته اسمی (همچون جاننداری، جنسیت و ...) دارند براساس مقوله حرکت قابل تحلیل است.

در ساخت موصولی فارسی عنصر «که» ظاهراً در جایگاه ضمیر موصولی تمام ساخت‌های موصولی قرار دارد. در حالی که ماهوتیان (۱۳۸۷: ۴۴) «که» را ضمیر موصولی می‌داند، بسیاری از پژوهشگران همچون آهنگر (۱۳۷۹)، کریمی (۲۰۰۱) و تقوایی‌پور (۲۰۰۵) با ارائه استدلال‌های نحوی اعلام می‌کنند «که» در ابتدای تمام بندهای وابسته فارسی قرار می‌گیرد و نسبت به مقوله «حالت» حساسیتی ندارد و تغییر نوع هسته نیز تغییری در ساخت آن نمی‌دهد. از این‌رو، آنها «که» در ابتدای بند موصولی را متمم‌نما^۱ می‌دانند و فارسی را فاقد ضمیر موصولی (حساس به مشخصه‌های نحوی) معرفی می‌کنند. زاهدی و همکاران (۱۳۹۱: ۱۱۵) نیز بیان می‌کنند که در فارسی عملگر غیر آشکار نقش موصول را دارد نه متمم‌نمای «که» و بر همین اساس می‌توان تولید پایه‌زایشی ضمیر ابقایی در فارسی را توجیه کرد.

معیار دوم: قرار گرفتن ضمیر ابقایی درون ساخت جزیره‌ای

به نظر سالزمن (۲۰۱۳: ۸۳) پژوهش‌های آئون (۲۰۰۱)، بیانچی (۲۰۰۴) و الکسوپولو (۲۰۰۶) نشان داده زبان‌هایی که ضمیر ابقایی را داخل ساخت جزیره‌ای دارند، دارای ضمیر ابقایی واقعی بوده و تولید آن به صورت پایه‌زایشی تحلیل می‌شود.

براساس نظر دبیرمقدم (۱۳۸۹: ۱۳۹) گروه اسمی مرکب در فارسی تحت محدودیت گروه اسمی^۲ مرکب است و در نتیجه ساخت جزیره‌ای محسوب می‌شود. براساس این محدودیت، عنصری که درون جمله‌ای واقع است که خود تحت اشراف گروه اسمی که دارای واژگانی است که نمی‌تواند به خارج از گروه اسمی حرکت کند. به نظر پهلوان‌نژاد (۱۳۸۷: ۶۰) هم آنچه تحت عنوان گروه اسمی مرکب به عنوان ساخت جزیره‌ای معرفی شده است، در زبان فارسی نیز صادق است. ولی‌پور و درزی (۱۳۹۹) نیز وابسته‌های اسمی در گروه اسمی مرکب فارسی را ساخت جزیره‌ای می‌دانند که اجازه حرکت سازه به خارج از آن را نمی‌دهند.

معیار سوم: خوانش معنایی

1- complementizer

2- complex NP constraint

روورت (۲۰۱۱: ۸) عقیده دارد که در زبان‌هایی که ضمیر ابقایی به صورت پایه‌زایشی تولید می‌شود (همچون عبری و ایرلندی) تعبیر و خوانش ساخت موصولی ایجاد از دو روش خلا و ضمیر ابقایی تفاوتی با هم ندارد. وی اعتقاد دارد که این ویژگی به صورت بین‌زبانی هم تا حدی زیادی اثبات شده است.

در پیشینه پژوهش‌های مربوط به بند موصولی فارسی، بند موصولی با نقش نحوی مفعول می‌تواند هر دو حالت خلا و ضمیر ابقایی را داشته باشد. در هیچ کدام از پژوهش‌های در دسترس اشاره‌ای به خوانش متفاوت بند موصولی در صورت وجود یا عدم وجود ضمیر ابقایی نشده است. علاوه بر این، بررسی مثال (۱) هم نشان می‌دهد که کاربرد ضمیر ابقایی در جملات «الف» و «ب» و عدم کاربرد آن در جمله «پ» تغییری در خوانش معنایی هسته (بازیکنی) نمی‌دهد.

براساس رفتار فارسی در قبال معیارهای فوق، پیش‌بینی می‌شود در این زبان هیچ‌گونه حرکت سازه‌ای در روند تولید ضمیر ابقایی وجود نداشته باشد و این ضمیر به صورت پایه-زایشی اشتقاق یابد؛ از این رو، فارسی متعلق به طبقه اول زبان‌های دنیا طبق نظر مک‌کلاسکی (۲۰۰۲) است. کریمی (۲۰۰۱)، تقوایی‌پور (۲۰۰۵)، دبیرمقدم (۱۳۸۹)، زاهدی و همکاران (۱۳۹۱) و محمودی (۱۳۹۸) نیز با ارائه استدلال‌هایی، تولید ضمیر ابقایی فارسی را پایه‌زایشی می‌دانند.^۱

۲-۴ سلسله‌مراتب دسترسی در زبان فارسی

در تمام بندهای موصولی فارسی عنصری هم‌مرجع با هسته در بند موصولی ظاهر می‌شود. این عنصر با توجه به نوع هسته می‌تواند به صورت ضمائر منفصل شخصی، ضمائر متصل شخصی (واژه‌بست)، ضمائر اشاره و یا ضمیر فاعلی ناملفوظ^۲ ظاهر شود. کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) در جدولی ساخت موصولی ۲۶ زبانی که راهبرد حفظ ضمیر دارند را به نمایش گذاشته‌اند. فارسی در این جدول در رده هجدم قرار داده شده است. کینان و کامری (همان) ۷ حالت را برای رفتار زبان‌های مورد بررسی در قبال ضمیر ابقایی پیش‌بینی کرده‌اند: استفاده

۱- برخی پژوهش‌های متقدم همچون حاجتی (۱۹۷۷)، آهنگر (۱۳۷۹) و آقایی (۲۰۰۶) به فرضیاتی مرتبط با مقوله حرکت در تولید ضمیر ابقایی اشاره کرده بودند. پژوهش‌های ذکر شده در متن مقاله، با ارائه استدلال‌هایی چنین فرضیاتی را رد کرده‌اند.

اجباری (+)، استفاده اختیاری ((+))، عدم استفاده (-)، استفاده اجباری یا عدم استفاده تحت شرایط خاص (+/-)، شواهد کم اما به احتمال زیاد استفاده اجباری ((x(?))، عدم وجود جایگاه در زبان مورد نظر (★)، عدم موصولی‌سازی در آن جایگاه (0) و عدم وجود شواهد کافی (.) طبق پیش‌بینی کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳)، سه امکان (+)، (-) و ((+)) برای رفتار ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی در نظر گرفته شده است. از مجموع ۲۵ زبان دیگر در این جدول، هیچ زبانی رفتاری عیناً مشابه با فارسی ندارد. زبان‌های جنوبی^۱، چینی و چک شبیه‌ترین رفتار را به نحوه کاربرد ضمیر ابقایی فارسی دارند.

جدول ۱- مقایسه راهبرد حفظ ضمیر زبان فارسی با شبیه‌ترین زبان‌ها به آن

مفعول تفضیلی	اضافی	متممی	مفعول غیرمستقیم	مفعول مستقیم	فاعل	نقش جایگاه درون بند
+	+	+	+	(+)	-	فارسی
	+	+	+	(+)	-	جنوایی
+	+	+	+	+/-	-	چینی
+	+	+	+	+/-	-	چک

در فارسی، نقش نحوی هسته در بند پیرو می‌تواند مشابه یا متفاوت از نقش نحوی آن در بند پایه باشد؛ از این‌رو، بندهای موصولی متفاوتی ایجاد خواهد شد. در ادامه، ضمن مقایسه اجمالی رفتار فارسی با سایر زبان‌های مورد بررسی کینان و کامری (۱۹۷۷)، در مورد کارکرد ضمیر ابقایی در ساخت موصولی بحث خواهد شد تا جایگاه فارسی در این سلسله‌مراتب مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد.^۲

۱-۲-۴ هسته بند پیرو با نقش فاعلی

به نظر کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) فارسی و ۲۳ زبان دیگر این جدول در حالت فاعلی ضمیر ابقایی ندارند. دو زبان دیگر (اوروبو(اجباری) و اوبان^۳ (اختیاری)) ضمیر ابقایی دارند. بررسی مثال‌های زیر نیز نتایج کینان و کامری (۱۹۷۷) را تایید می‌کند^۴:

1- Genoese

۲- نظر به رفتار مشابه «مفعول غیرمستقیم» و «مفعول تفضیلی» با رفتار «مفعول مستقیم» از بررسی آن‌ها اجتناب شده است.

3- Oban : زبانی در اسکاتلند

۴- علامت * قبل از خلا (Ø) یا ضمیر ابقایی در مثال‌های این بخش نشان‌دهنده غیردستوری شدن آن کاربرد است.

مثال ۹) علی (فاعل) [که *او / Ø (فاعل) کفش زرد به پا دارد] داور است. (فاعلی-فاعلی)

مثال ۱۰) من داوطلبی (مفعول) را [که *او / Ø (فاعل) رتبه اول کنکور شد] می‌شناسم. (مفعولی-

فاعلی)

مثال ۱۱) من کتابم را به استادی (متممی) [که *او / Ø (فاعل) مدیر گروه است] هدیه دادم. (متممی-

فاعلی)

مثال ۱۲) دوست پدرم (اضافی) [که *او / Ø (فاعل) پارسال بازنشسته شد] معلم خوبی

بود. (اضافی-فاعلی)

در مثال‌های فوق، در صورت استفاده از ضمیر ابقایی جملات غیردستوری خواهند شد. با اینحال، به نظر نگارنده در فارسی می‌توان به شواهدی دست یافت که برخلاف سلسله‌مراتب دسترسی کینان و کامری (۱۹۷۷) ضمیر ابقایی با نقش فاعلی در بند موصولی ظاهر شده است:

مثال ۱۳) ووریا (فاعل) [که خودش / Ø (فاعل) داخل زمین بود] تیم را هم هدایت می‌کرد.

در مثال (۱۳) ضمیر انعکاسی (خودش) در بند پیرو دارای نقش فاعلی است؛ عدم کاربرد این ضمیر نیز امکان‌پذیر و دستوری است. به نظر می‌رسد که تفاوت دو جمله مثال ۱۳ به تاکید بیشتر بر هسته اسمی بند اصلی در صورت کاربرد «خودش» برمی‌گردد. زاهدی و همکاران (۱۳۹۱: ۱۰۳) نیز تلقی غیردستوری شدن ساخت موصولی فاعلی در صورت استفاده از ضمیر ابقایی را جامع نمی‌دانند و مثال زیر را در این رابطه بیان می‌کنند:

مثال ۱۴) دکتر رضایی (فاعل) [که فقط او / Ø (فاعل) تونست بیماری من رو معالجه کنه] فارغ

التحصیل دانشگاه تهران.

آنها اعتقاد دارند در صورتی که فاعل مورد «تاکید» قرار بگیرد و نوعی تمایز را از خود نشان دهد، در آن جایگاه می‌توان از ضمیر بازیافتی استفاده کرد.

علاوه بر دو مثال فوق که کاربرد ضمیر ابقایی را اختیاری نشان می‌دهند، مثال ۱۵ حالتی را نشان می‌دهد که عدم استفاده از ضمیر ابقایی با نقش فاعل در بند پیرو جمله را غیردستوری کرده است:

مثال ۱۵)

الف) *دوستم (فاعل) [که او / Ø (فاعل) کرد است] در کرمان ساکن شد.

ب) دوستم (فاعل) [که همسرش (اضافی) کرد است] در کرمان ساکن شد.

پ) دوستم (فاعل) [که او (فاعل) و همسرش (اضافی) کرد هستند] در کرمان ساکن شد.

ت) *دوستم (فاعل) [که او (فاعل) همسرش (اضافی) کرد هستند] در کرمان ساکن شد.

در مثال (۱۵)، جمله (الف)، همچون مثال‌های ۹-۱۲، نشان می‌دهد که استفاده از ضمیر ابقایی با نقش فاعل در بند پیرو غیردستوری است و جمله (ب) نشان می‌دهد که استفاده از این ضمیر با نقش اضافی اجباری است. جمله (پ) حالتی را نشان می‌دهد که وجود دو ضمیر ابقایی، یکی با نقش فاعل و یکی با نقش اضافی، دستوری است. جمله (ت) نیز نشان می‌دهد که عدم استفاده از ضمیر ابقایی فاعلی (دراین ساخت خاص) اختیاری نیست و منجر به غیردستوری شدن جمله می‌شود. از این‌رو، می‌توان چنین استنباط کرد که در برخی ساخت‌های خاص استفاده از ضمیر ابقایی در نقش فاعل بند پیرو اجباری است. حال سوال این است که چه ساختی استفاده از ضمیر ابقایی با نقش فاعل در ساخت موصولی فارسی را اجباری می‌کند؟ تبیین تفاوت دو جمله (ب) و (پ) می‌تواند علت کاربرد اجباری ضمیر ابقایی با نقش فاعلی در این جمله را نشان دهد. در هر دو جمله، ضمیر ابقایی با نقش اضافی وجود دارد و ساخت موصولی فاعلی-اضافی است. به نظر نگارنده، اجباری بودن ضمیر ابقایی در این ساخت را می‌توان چنین توجیه کرد که در ساخت‌های موصولی X-اضافی^۱، هرگاه هم X و هم مضاف آن فاعل مشترک فعل بند پیرو باشند، استفاده از ضمیر ابقایی دارای نقش فاعلی با استفاده از حرف ربط «و» در کنار ضمیر ابقایی با نقش اضافی اجباری است. به عبارت دیگر در چنین ساخت‌هایی، X (هسته بند اصلی) در رخداد هر دو فعل بند پایه و پیرو، کننده‌کار محسوب می‌شود؛ در بند پایه (به صورت اسم) به تنهایی و در بند پیرو (به صورت ضمیر ابقایی) به همراه مضاف خود:

مثال (۱۶)

الف) دوستم (فاعل) [که او (فاعل) و همسرش (اضافی) در رشته زبان‌شناسی قبول شدند] به کرمان آمد.

ب) من دوستم (مفعول) را [که او (فاعل) و همسرش (اضافی) در رشته زبان‌شناسی قبول شدند] در تهران ملاقات کردم.

۱- منظور از X در اینجا، هسته بند پایه است که می‌تواند یکی از چهار نقش ذکر شده را بگیرد و ساخت‌هایی همچون فاعلی-اضافی، مفعولی-اضافی، متممی-اضافی و اضافی-اضافی بسازد.

پ) من کتاب رده‌شناسی را به دوستم (متمم) [که او (فاعل) و همسرش (اضافی) در رشته زبان-شناسی قبول شدند] هدیه دادم.

ت) برادر دوستم (اضافی) [که او (فاعل) و همسرش (اضافی) در رشته زبان‌شناسی قبول شدند] هم دانشجوی زبان‌شناسی است.

در حالی که در مثال (۱۵) فعل بند پیرو اسنادی بود، مثال‌های دستوری (۱۶) نشان می‌دهد در صورتی که فعل بند پیرو کنشی باشد نیز چنین تبیینی صحیح به نظر می‌رسد. اگر تبیین پیشنهادی فوق را بپذیریم، جمله (ت) در مثال ۱۶ نیازمند این توضیح است که عدم استفاده از ضمیر ابقایی فاعلی، مانند سایر مثال‌های (۱۵) و (۱۶) منجر به غیردستوری شدن می‌شود، اما هسته اسمی بند اصلی (دوستم) در حالت اضافی-اضافی کننده کار در هر دو بند نیست. به عبارتی، در این ساخت خاص، تنها یک اصل از تبیین فوق رعایت شده است: هسته اسمی به همراه مضاف خود، فاعل فعل بند پیرو است اما فاعل فعل بند پایه نیست. دلیل آن نیز روشن است؛ چراکه هسته اسمی در بند اصلی نقش مضاف‌الیه برای فاعل بند پایه را دارد. لازم به ذکر است که جملات (۱۵) و (۱۶) حالت جایگزین دستوری دیگری نیز دارند که عدم استفاده از ضمیر ابقایی با نقش فاعل هم آنها را غیردستوری نمی‌کند. در بند پیرو تمام مثال‌های فوق می‌توان به جای «ضمیر ابقایی فاعلی +و» از حرف اضافه «با» استفاده کرد و جملات دستوری ساخت.

مثال ۱۷) دوستم (فاعل) [که Ø (فاعلی) با همسرش (اضافی) در رشته زبان‌شناسی قبول شدند] به کرمان آمد.

با اینحال، چون هدف پژوهش حاضر سنجش امکان‌های پیشنهادی کینان کامری (۱۹۷۷) روی فارسی است، باید به این نکته اذعان داشت که در هر صورت فارسی دارای ساخت‌های خاصی است که اجازه حضور ضمیر ابقایی فاعلی (با هدف تاکید و ...) را می‌دهد و در نتیجه استفاده از امکان «+/» بهتر از «-» به نظر می‌رسد.

آخرین نکته شایان توجه این است که در گونه ادبی نیز نمونه‌هایی از حضور ضمیر ابقایی با نقش فاعلی در بند پیرو مشاهده می‌شود. پاک‌نهاد (۱۳۹۲: ۵) به نمونه‌ای از مثنوی مولانا اشاره می‌کند که ژرف‌ساخت این بیت، حضور ضمیر ابقایی در جایگاه فاعلی را نشان می‌دهد:

مثال ۱۸) الف) صورتی کاو فاخر عالی بود او ز بیت... کی خالی بود.

ب) صورتی که [آن] فاخر و عالی است [آن] از بیت... خالی نیست.

۲-۲-۴ هسته بند پیرو با نقش مفعولی

طبق جدول کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) فارسی ضمیر ابقایی مفعولی را به صورت اختیاری به کار می‌برد. زبان جنوایی تنها زبان شبیه به فارسی است. زبان‌های چینی و چک، به صورت مشروط ضمیر ابقایی به کار می‌برند. باتاک^۱ زبانی است که اساسا این جایگاه را موصولی‌سازی نمی‌کند؛ ۷ زبان ضمیر ابقایی اجباری دارند و ۱۴ زبان دیگر ضمیر ابقایی ندارند. بررسی مثال‌هایی زیر نیز نتایج کینان و کامری (۱۹۷۷) در مورد فارسی را تایید می‌کند:

مثال (۱۹) مردی (فاعل) [که آنها او را/Ø (مفعول) تشویق می‌کنند] داور است. (فاعلی-مفعولی)

مثال (۲۰) من محمد (مفعول) را [که شما او را/Ø (مفعول) تشویق کردید] می‌شناسم. (مفعولی-مفعولی)

مثال (۲۱) کتابم را به دوستم (متمم) [که او را/Ø (مفعولی) به جشن دعوت کرده بودم] هدیه

دادم. (متممی-مفعولی)

مثال (۲۲) دوستم کتاب استادش (اضافی) را [که او را/Ø (مفعولی) به جشن دعوت کرده بود] گم

کرد. (اضافی-مفعولی)

مثال‌های ۱۹-۲۲ نشان می‌دهد که می‌توان قائل به وجود نوعی رقابت بین ضمیر ابقایی و خلا در جایگاه هسته بند پیرو با نقش مفعول فارسی شد. به نظر سی‌چل (۲۰۱۴: ۶۷۸) همان‌گونه که کاربرد سایر ضمایر حاصل رقابت بین ضمیر و مرجع هستند ضمیر ابقایی نیز در رقابت با خلا است. وی در رابطه با کاربرد ضمیر ابقایی یا خلا در زبان‌هایی که این دو راهبرد را به طور آزادانه دارند ترتیب زیر را ارائه کرده است:

خلا > واژه‌بست < ضمیر

این ترتیب نشان می‌دهد که طبق اصل اقتصاد زبانی، در رقابت ضمیر ابقایی و خلا در ساخت‌های اختیاری همچون هسته بند پیرو ساخت موصولی فارسی با نقش مفعول همواره تمایل به استفاده از خلا در وهله نخست، واژه‌بست پس از آن و نهایتا ضمیر شخصی است. با اینحال، برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که عواملی به جز اصل اقتصاد زبانی نیز در تعیین برنده این رقابت نقش دارند.

1- Batak زبانی در اندونزی

بوشکوویچ^۱ (۲۰۰۹: ۴) بیان می‌کند در برخی زبان‌ها همچون چک، لهستانی و صربی-کرواتی اگر هسته ساخت موصولی جاندار باشد حضور ضمیر ابقایی اجباری و اگر غیرجاندار باشد اختیاری است. وی (همان: ۷-۸) ادامه می‌دهد که اگر هسته ساخت موصولی از لحاظ شخص جمع و از لحاظ جنسیت مونث باشد، حضور ضمیر ابقایی بدون در نظر گرفتن مقوله جاننداری، اجباری خواهد بود. براساس شواهدی که بوشکوویچ (۲۰۰۹: ۴) از رودریگوز-موندوندرو^۲ (۲۰۰۷) ارائه می‌دهد، هرگاه هسته ساخت موصولی زبان اسپانیولی اسم خاص باشد، حضور ضمیر ابقایی اجباری و هر زمان هسته اسم عام باشد اختیاری است. بلتراما و ژویانگ (۲۰۱۶: ۲) نیز اشاره می‌کنند که در بندهای که چند بند درونه دارند، کاربرد ضمیر ابقایی ناخوانده انگلیسی علیرغم غیردستوری بودن به تولید و درک بهتر جملات کمک شایانی می‌کند.

براساس این پیشینه کوتاه مشخص است که در برخی زبان‌های دنیا، علاوه بر اصل اقتصاد زبانی، خاص/عام و جاندار/بی‌جان بودن هسته و همچنین تعداد بندهای درونه موصولی نقش مهمی در تعیین برنده رقابت بین خلا و ضمیر ابقایی دارند. به نظر می‌رسد در زبان فارسی همچون اکثر زبان‌های دنیا، مفاهیم جاننداری/بی‌جانی و همچنین عام/خاص بودن هسته تاثیر آنچنانی در انتخاب بین خلا و ضمیر ابقایی نداشته باشند. با اینحال، به نظر تحلیل بلتراما و ژویانگ (۲۰۱۶: ۲) در مورد بندهای انباشته موصولی انگلیسی به واسطه مباحث پردازی، قابل تعمیم به همه زبان‌ها از جمله فارسی است:

مثال (۲۳) اصفهانی (فاعل) [که Ø (فاعل) روزگاری پایتخت ایران بود] [که من آن را (مفعولی) دیدم] دیگر آن اصفهان سابق نیست.

مثال (۲۴) اصفهانی (فاعل) [که Ø (فاعل) روزگاری پایتخت ایران بود] [که من Ø (مفعولی) دیدم] دیگر آن اصفهان سابق نیست.

در دو مثال فوق^۳، پردازش ذهنی مثال ۲۳ که در جایگاه هسته بند پیرو دوم ضمیر ابقایی مفعولی به کار برده سریع‌تر رخ می‌دهد و براساس اصل شمایل‌گونگی^۱ زبان ارجح‌تر از مثال ۲۴ است که در همان جایگاه از خلا استفاده می‌کند.

1- Bošković

2- Rodríguez-Mondoñedo

۳- مثال‌ها برگرفته از صفوی (۱۳۷۳: ۱۸۹).

علاوه بر بحث رقابت، اختیاری بودن خلا/ضمیر ابقایی در برخی ساخت‌ها تمایز در تعبیر معنایی جمله نیز ایجاد می‌کند. طبق نظر دورون^۲ (۲۰۱۱) هر زمان در ساخت موصولی عبری با هسته مفعول، خلا باشد دو نوع خوانش از بند وجود دارد. در حالی که هر زمان ضمیر ابقایی در ساخت موصولی قرار گیرد، تنها معنای تحت‌اللفظی از آن قابل استنباط است. در این رابطه نیز به نظر می‌رسد که در فارسی چنین تمایز معنایی در بندهای حاوی یا خالی از ضمیر ابقایی دیده نمی‌شود.

۳-۲-۴ هسته بند پیرو با نقش متممی

طبق جدول کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) فارسی در حالت متممی نیز ضمیر ابقایی را به صورت اجباری به کار می‌برد. ۱۵ زبان دیگر همانند فارسی عمل می‌کنند. ۶ زبان اجازه حضور ضمیر ابقایی را نداده و ۶ زبان دیگر رفتارهای متنوع دیگری دارند. بررسی مثال‌های زیر نیز نشان می‌دهد که کاربرد ضمیر ابقایی اجباری است:

مثال (۲۵) علی (فاعل) [که استاد به او / $\emptyset$ (متمم) هدیه داد] به کلاس نیامد. (فاعلی-متممی)

مثال (۲۶) من دنده‌ای (مفعول) را [که مدال به او / $\emptyset$ (متمم) تعلق گرفت] می‌شناسم. (مفعولی-

متممی)

مثال (۲۷) کتابم را به دوستم (متممی) [که جایزه به او / $\emptyset$ (متمم) تعلق گرفت] هدیه دادم. (متممی-

متممی)

مثال (۲۸) دوستم کتاب استادمان (اضافی) را [که جایزه ویژه دانشگاه به او / $\emptyset$ (متمم) تعلق گرفته

بود] گم کرد. (اضافی-متممی)

با این حال، طبق نظر صفوی (۱۳۷۳: ۱۶۰) در دو حالت استفاده اختیاری از ضمیر ابقایی با نقش متممی نیز دستوری است که این نیز برخلاف پیش‌بینی کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) از فارسی است. حالت اول مربوط به برخی ساخت‌های موصولی متممی-متممی همچون دو مثال زیر است:

مثال (۲۹) من به گدایی (متممی) [که به او / $\emptyset$ (متممی) پول داده بودم] کفش‌هایم را هم بخشیدم.

مثال (۳۰) من به بچه‌ای (متممی) [که به او / $\emptyset$ (متممی) تنه زده بودم] یک قوطی آب‌نیات دادم.

1- iconicity

2- Doron

حالت دوم اشاره به ساخت‌هایی دارد که فعل بند پیرو متعلق به طبقه خاصی از افعال است که صراحتاً نیازمند متمم‌اند:

مثال (۳۱) من مرغی را (مفعولی) [که برادرم به آن/Ø (متممی) دانه داد] کشتم.

مثال (۳۲) برادرم گلی را (مفعولی) [که مدت‌ها به آن/Ø (متممی) آب داده بود] زیر پا له کرد.

نگارنده در تایید صفوی (همان) معتقد است که اولاً، استفاده اختیاری از ضمیر ابقایی متممی تنها در ساخت‌های موصولی مفعولی-متممی و متممی-متممی ممکن است. دوماً، استفاده از افعال سببی در بند پیرو نیز یکی از عوامل موثر بر اختیاری شدن استفاده از ضمیر ابقایی متممی در ساخت موصولی فارسی است:

مثال (۳۳) مادر نوزادی را (مفعولی) [که به او/Ø (متممی) غذا خوراند] خواباند.

مثال (۳۴) شکارچی آهوی را (مفعولی) [که به آن/Ø (متممی) پيچانده بود] آزاد کرد.

بررسی مثال‌های ۲۹-۳۴ نیز نشان می‌دهد که در برخی ساخت‌های موصولی مفعولی-متممی و متممی-متممی تحت شرایط خاص امکان استفاده اختیاری از ضمیر ابقایی متممی فراهم است. از این‌رو، در مورد ضمیر ابقایی متممی نیز استفاده از امکان «+/-» به جای امکان «+» پیشنهاد می‌گردد.

۴-۲-۴ هسته بند پیرو با نقش اضافی

طبق جدول کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) فارسی در حالت اضافی از ضمیر ابقایی به صورت اجباری استفاده می‌کند. ۲۳ زبان دیگر شبیه به فارسی عمل می‌کنند. ژاپنی به صورت اختیاری از ضمیر ابقایی استفاده می‌کند و در زبان شونا^۱ نیز شواهد حاکی از احتمال کاربرد اجباری است. مثال‌های زیر نیز نشان‌دهنده کاربرد اجباری ضمیر ابقایی است:

مثال (۳۵) دانشجویی (فاعل) [که کتابش (اضافی) / *کتاب Ø چاپ شده بود] به نمایشگاه کتاب

رفت. (فاعلی-اضافی)

مثال (۳۶) من استادی (مفعول) را [که کتابش (اضافی) / *کتاب Ø چاپ شد] می‌شناسم. (مفعولی-اضافی)

مثال (۳۷) کتابم را به علی (متممی) [که کتابش (اضافی) / *کتاب Ø را گم کرده] قرض دادم. (متممی-اضافی)

(اضافی)

1- Shona از خانواده زبانی بانتو رایج در کشور زیمبابوه.

مثال ۳۸) لامپ اتاقی (اضافی) را [که پنجره‌اش (اضافی) * پنجره Ø قهوه‌ای است] تعویض کردم. (اضافی-اضافی)

البته زاهدی و همکاران (۱۳۹۱: ۱۰۶) اعلام می‌کنند که در زبان ادبی شواهدی وجود دارد که هسته با نقش اضافی در بند پیرو و بدون حضور ضمیر ابقایی هم دستوری است:

مثال ۳۹) فلک را [سقف Ø (اضافی) بشکافیم]

با توجه به اینکه در مطالعات زبان‌شناختی، زبان ادبی مدنظر نیست، به نظر مورد نقض-کننده‌ای برای امکان «+» ضمیر ابقایی اضافی فارسی که از جانب کینان و کامری (۱۹۷۷) ارائه شده است، یافت نمی‌شود.

با توجه به مباحث فوق می‌توان جمع‌بندی مطالب را به این صورت ارائه داد که هرگاه عنصر هم‌مرجع با هسته دارای نقش فاعلی باشد، تمایل غالب به عدم استفاده از ضمیر ابقایی است اما در صورت تاکید بر نقش هسته در بند پیرو استفاده از ضمیر ابقایی به صورت اختیاری نیز آزاد است. همچنین، در برخی ساخت‌های موصولی X-اضافی در شرایط خاص، استفاده از ضمیر ابقایی با نقش فاعل اجباری نیز می‌شود. در صورتی که هسته بند پیرو نقش مفعولی داشته باشد، استفاده از ضمیر ابقایی اختیاری است. هسته بند پیرو با نقش متممی نیز همچون فاعلی رفتاری دوگانه دارد؛ در برخی ساخت‌های متممی-مفعولی و متممی-متممی و همچنین به هنگام استفاده از طبقه خاصی از افعالی که صراحتاً نیازمند متمم هستند و اکثر افعال سببی در بند پیرو، کاربرد ضمیر ابقایی اختیاری و در غیر این صورت اجباری خواهد بود. در نهایت در حالتی که این عنصر در نقش اضافی باشد، کاربرد ضمیر ابقایی اجباری است.

بنابراین، با توجه به ۷ امکانی که کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) برای دسته‌بندی رفتار ضمیر ابقایی در جایگاه‌های نحوی ساخت موصولی ارائه کردند، به نظر می‌رسد که بتوان رفتار فارسی را طبق جدول زیر و متفاوت از آنچه کینان و کامری (همان) ارائه دادند، معرفی کرد:

جدول ۲- سلسله‌مراتب پیشنهادی برای کاربرد ضمیر ابقایی در ساخت موصولی فارسی

مفعول تفضیلی	اضافی	متممی	مفعول غیرمستقیم	مفعول مستقیم	فاعلی	→	نقش جایگاه درون بند
+	+	+	+	(+)	-	→	کینان و کامری (۱۹۷۷)
+	+	+/-	+	(+)	+/-	→	سلسله‌مراتب پیشنهادی

این جدول، دو تغییر نسبت به جدول کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) دارد. در جایگاه فاعلی، با توجه به اینکه در برخی شرایط خاص امکان استفاده از ضمیر ابقایی اختیاری و حتی اجباری است، بهتر است تا از میان ۷ امکان کینان و کامری به جای امکان «-» از امکان «+/-» استفاده شود. در حالت متممی نیز، شواهد موجود نشان داد که تحت برخی شرایط، استفاده از ضمیر ابقایی اختیاری می‌شود؛ در نتیجه در این حالت نیز بهتر است به جای امکان «+» ارائه شده از جانب کینان و کامری از امکان «+/-» استفاده شود.

۵. نتیجه‌گیری

براساس یافته‌های این پژوهش زبان فارسی در طبقه اول از دسته‌بندی سه‌گانه زبان‌های دنیا از جنبه شیوه تولید ضمیر ابقایی از جانب مک‌کلاسکی (۲۰۰۶) قرار می‌گیرد. براساس معیارهای بین‌زبانی، ویژگی‌های فارسی به زبان‌هایی شباهت دارد که ضمیر ابقایی را به صورت پایه‌زایشی تولید می‌کنند و هیچ‌گونه توجیه حرکتی در این زمینه وجود ندارد. مطالعات تحلیلی صورت گرفته روی ضمیر ابقایی فارسی براساس دستور حاکمیت و مرجع‌گزینی نیز صحت این پیش‌بینی را تایید می‌کنند. علاوه براین، نتایج این پژوهش روشن می‌سازد که پیش‌بینی رفتار فارسی در قبال استفاده از راهبرد حفظ ضمیر براساس نقش نحوی هسته در سلسله‌مراتب کینان و کامری (۱۹۷۷) نیازمند کمی تعدیل است. کینان و کامری (۱۹۷۷: ۹۳) استفاده از ضمیر ابقایی در جایگاه هسته بند پیرو فارسی با نقش نحوی فاعلی را ممنوع، مفعولی را اختیاری و نقش‌های نحوی متممی و اضافی را اجباری می‌دانند. براساس شواهد پژوهش حاضر، فارسی در جایگاه فاعلی بند پیرو تمایل غالب به راهبرد خلا دارد اما به نظر می‌رسد تحت شرایط خاص امکان استفاده اختیاری و حتی اجباری از ضمیر ابقایی را نیز دارد. در حالت متممی نیز تحت شرایط خاص امکان استفاده اختیاری از ضمیر ابقایی وجود دارد.

منابع

- ۱- آهنگر، عباسعلی. (۱۳۷۹). ساخت جمله مرکب ناهمپایه در زبان فارسی. رساله دکتری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه تهران.
- ۲- بهرامی، کاوه. (۱۳۹۲). بررسی رده‌شناختی راهبردهای ساخت بند موصولی در زبان‌های فارسی و آلمانی. پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، ۳ (۱)، ۷۶-۶۱.

- ۳- پاک‌نهاد، محمد. (۱۳۹۲). الگوی نحوی ساخت بند موصولی در مثنوی. *ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان*، ۱۰ (۹)، ۲-۱۱.
- ۴- پهلوان‌نژاد، محمدرضا. (۱۳۸۷). ساخت‌های جزیره‌ای در زبان فارسی. *فصل‌نامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد*، ۳ (۲)، ۵۶-۶۹.
- ۵- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۹). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: سمت.
- ۶- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۷). ضمائر تکراری در زبان فارسی. *دستور*، ۴ (۱۰)، ۱۸۳-۱۸۹.
- ۷- زاهدی، کیوان. خلیقی، محمد، ابوالحسنی‌چیمه، زهرا و گلفام، ارسلان. (۱۳۹۱). ضمائر بازیافتی در زبان فارسی. *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، ۳ (۳)، ۱۰۱-۱۲۱.
- ۸- صفوی، کوروش. (۱۳۷۳). برخی از ویژگی‌های بندهای موصولی زبان فارسی. *علی میرعمادی (گردآورنده)*، *مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی* (صص. ۱۹۷-۱۸۱). تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۹- ماهوتیان، شهرزاد. (۱۳۸۷). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناختی*. ترجمه مهدی سمایی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- محمودی، سولماز. (۱۳۹۸). عناصر درون بند موصولی توصیفی: ضمیر ابقائی یا عملگر تهی. *علم زبان*، ۶ (۹)، ۵۵-۸۲.
- ۱۱- ولی‌پور، مونا و درزی، علی. (۱۳۹۹). بند متممی اسم در زبان فارسی. *پژوهش‌های زبانی*، ۱۱ (۲)، ۲۴۹-۲۶۹.
- 12- Adger, D. (2008). *Bare Resumptives*. London: Queen Mary. The University of London.
- 13- Aghaei, B. (2006). *Clausal Complementation in Modern Persian* (Doctoral Dissertation). The University of Texas at Austin.
- 14- Alexopoulou, T. (2006). Resumption in relative clauses. *Natural Language and Linguistic Theory*, 24 (1), 57-111.
- 15- Aoun, Y. Choueiri, L. & Hornstein, N. (2001). Resumption, movement, and derivational economy. *Linguistic Inquiry*, 32 (3), 371-403.
- 16- Asudeh, Ash. (2011). *Resumption and Composition*. Paper presented at linguistics conference in Mayfest (pp. 2-29). The University of Maryland.
- 17- Asudeh, Ash. (2007). *Three kinds of resumption*. Paper presented at Resumptive Pronouns at the Interfaces (pp. 81-96). Paris, France.
- 18- Beltrama, A. & Ming, X. (2016). Unacceptable but comprehensible: the facilitation effect of resumptive pronouns. *Glossa: a journal of general linguistics*, 1 (29), 1-24.

- 19- Bianchi, V. (2004). Resumptive relatives and LF chains. In Luigi, R. (Ed.), *The structure of CP and IP* (pp. 76-114). New York/Oxford: Oxford University.
- 20- Boeckx, C. (2008). *Understanding Minimalist Syntax: Lessons from Locality in Long-distance Dependencies*. Malden, MA: Blackwell.
- 21- Boeckx, C. (2003). *Islands and chains: Resumption as stranding*. Amsterdam: John Benjamins.
- 22- Bošković, Željko. (2009). *On Relativization Strategies and Resumptive Pronouns*. In Proceedings FDSL 7. University of Connecticut, Storrs.
- 23- Comrie, B. (1989). *Language universals, linguistic typology. Syntax and morphology*. Oxford: Blackwell.
- 24- Demirdache, H. (1991). *Resumptive chains in restrictive relatives, appositives, and dislocation structures* (Doctoral dissertation). MIT: Cambridge, MA.
- 25- Doron, E. (2011). On the syntax and semantics of resumptive pronouns. In A. Rouveret (Ed.), *Resumptive pronouns at the interfaces* (pp. 289-318). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- 26- Fox, B. A. (1987). The noun phrase accessibility hierarchy reinterpreted: Subject primacy or the absolutive hypothesis? *Language*, 63(4), 856-870.
- 27- Jensen, H. B. (1999). *Reduced relative clauses used in eighteenth-century diaries and letters: A socio-historical perspective* (Unpublished doctoral dissertation). Indiana University: Bloomington.
- 28- Johnson, D. E. (1974). *On the Role of Grammatical Relations in Linguistic Theory*. In M. W. LaGaly, R. Fox, & A. Bruck (Eds., pp. 269-283).
- 29- Hajati, A. (1977). *Ke-constructions in Persian: Descriptive and theoretical aspects* (Doctoral dissertation). The University of Illinois at Urbana-Champaign, Champaign, IL, USA.
- 30- Karimi, S. (2001). Persian complex DPs: How mysterious are they? *Canadian Journal of Linguistics*, 46 (2), 63-96.
- 31- Keenan, E. L. (1985). Relative clauses. In Shopen, T. (Ed.), *Language typology and syntactic description* (vol. II, pp. 141-170). Complex constructions. Cambridge: Cambridge University Press,
- 32- Keenan, E. & Comrie, B. (1977). Noun phrase accessibility and universal grammar. *Linguistic Inquiry*, 8 (1), 63-99.
- 33- McCloskey. (2002). Resumption, successive cyclicity, and the locality of operations. In David Epstein, S. & Daniel Seeley, T. (Eds.), *Derivation and Explanation in the Minimalist Program* (184-226). Oxford: Blackwell.
- 34- McCloskey. (2006). Resumption. In Everaert, M. & Henk van Riemsdijk (Eds.), *The Blackwell Companion to Syntax* (94-117). Oxford: Blackwell.
- 35- Pesetsky, D. (1998). Some Optimality principles of sentence pronunciation. In P. Barbosa, D. Fox, M. McGinnis & D. Pesetsky (Eds.) *Is the Best Good Enough? Optimality and Competition in Syntax* (pp. 337-83). Cambridge, MA: MIT Press.
- 36- Rouveret, A. (2011). *Resumptive Pronouns at the interfaces. Language faculty and beyond: Internal and external variation in linguistics*. Amsterdam: John Benjamins.

- 37- Salzmann, M. (2013). On three types of variation in resumption: evidence in favor of violable and ranked constraints. In Broekhuis, H. & Vogel, R. (Eds.) *Linguistic Derivations and Filtering* (pp. 76-108). Sheffield, UK: Equinox.
- 38- Scott, T. (2020). Two Types of Resumptive Pronouns in Swahili. *Linguistic Inquiry Early Access Corrected*, 5 (12), 26-45.
- 39- Sells, P. (1984). *Syntax and Semantics of Resumptive Pronouns* (Unpublished doctoral dissertation). The University of Massachusetts at Amherst.
- 40- Sharvit, Y. (1999). Resumptive pronouns in relative clauses. *Natural Language and Linguistic Theory*, 17, 587–612.
- 41- Shlonsky, U. (1992). Resumptive pronouns as a last resort. *Linguistic Inquiry*, 23, 443–68.
- 42- Sichel, Ivy. (2014). Resumptive pronouns and competition. *Linguistic Inquiry*, 45, 655- 693.
- 43- Sigurd, B. (1989). A supplementary relativization hierarchy based on the complexity of the relative phrase. *Studia linguistica*. 43(1), 33-46.
- 44- Taghvaipur, M. (2005). *Persian relative clause in head-driven phrase structure grammar* (Doctoral Dissertation). University of Essex: Essex, England.

Typological Study of Resumptive Pronouns in Persian Relative Clause

Hamed Mowlaei Kuhbanani¹

**Assistance professor, Linguistics and Translation Studies Department, Vali-e-Asr
University of Rafsanjan, Rafsanjan, Iran**

Received: 26/05/2021 Accepted: 06/07/2021

Abstract

Resumptive pronouns (henceforth RP) can be used in the relative structure of some languages. RP, in this respect, refers to a personal pronoun co-indexed with the head of relative structure, used in the subordinate clause. In this paper, I try to investigate the typological features of Persian RP in headed relative clauses based on some universals. The first goal of this paper is determining the process of making RP in Persian headed relative clauses. As there are three universal approaches in this term, including base-generation, movement and processing based. As the second goal, I want to review the results of Keenan & Comeri (1977) for Persian pronoun retention strategy. The results show that, for the first goal, Persian RP base-generated in its original position within the relative clause. (a) Using complementizer (ke) at the beginning of every headed relative clause, (b) having strong island structure in relative clause, and (c) the same reading of the of relative clause in both gap and pronoun retention strategies, are three main reasons for considering Persian as a language with base-generated RP procedure. Findings of the second goal indicate that Keenan & Comeri's Accessibility hierarchy for pronoun retention of Persian can be modified in two aspects. While Keenan & Comeri (1977) claimed Persian necessarily uses only gap strategy in subject position of relative clause, this paper presents some relative clauses which use pronoun retention strategy (optionally and obligatory) in this position. Furthermore, according to Keenan & Comeri (1977) using pronoun retention strategy in complement position of Persian is obligatory. But some evidences, presented here, show that in some object-complement & complement-complement relative clauses which use special category of verbs, pronoun retention strategy is optional.

Keywords: Typology, relative structure, headed relative clause, resumptive pronoun Persian

1- h.molaei@vru.ac.ir

تأثیر واژگانی زبان فارسی بر کُردی کرمانجی خراسان

طواق گلشی (استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران)

صص: ۱۶۵-۱۴۱

چکیده

زبان فارسی در سرزمین وسیع ایران از دیرباز مورد استفاده بوده و به علت رسایی، شیوایی و سادگی از نظر دستوری و آوایی، مورد توجه پادشاهان و درباریان بوده و همواره زبان‌های ایرانی دیگر را تحت تأثیر قرار داده است. زبان کُردی که یکی از زبان‌های مهم ایرانی است به سبب نزدیکی به زبان فارسی و همسایگی با آن زبان و رسمی بودن زبان فارسی در بسیاری از مناطق کُردنشین، مانند دیگر زبان‌های ایرانی، تأثیرات فراوانی را از زبان فارسی پذیرفته است. یکی از گویش‌های زبان کُردی که در محیطی فارسی‌زبان، قرار گرفته و احتمال تأثیرپذیری آن گویش از گویش‌های دیگر کُردی بیشتر است، گویش کرمانجی خراسان است که شاخه‌ای از کرمانجی شمالی است. مسأله اصلی در این پژوهش، تأثیر واژگانی زبان فارسی بر گویش کرمانجی خراسان بوده است و هدف، شناسایی کیفیت و میزان تأثیر زبان فارسی از نظر واژگانی بر کُردی کرمانجی خراسانی است و در این راستا از روش تحقیق میدانی- کتابخانه‌ای و ابزار پرسشنامه و مصاحبه بهره گرفته شده است. از بررسی واژه‌های پربسامد و پرکاربرد کرمانجی خراسان، این نتیجه حاصل شده که زبان فارسی بر این گویش، اثرگذار بوده اما این تأثیرات، اندک بوده است. از مجموع ۳۴۲ واژه بررسی شده که در گویش کرمانجی خراسانی رایج است، تعداد ۲۳ واژه آن از زبان فارسی وام گرفته شده است. بر این اساس، نسبت واژه‌های فارسی در حوزه‌های بررسی شده در کرمانجی خراسان (۶.۷۲٪) است.

کلیدواژه‌ها: تأثیر واژگانی، زبان فارسی، زبان کُردی، کرمانجی شمالی، کرمانجی خراسان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۹

پست الکترونیکی:

1. tavagh.golshahi@gmail.com

۱. مقدمه

زبان فارسی در تاریخ خود در سرزمین ایران و گاه، بیرون از مرزهای ایران رواج داشته و بر زبان‌های ایرانی و غیر ایرانی، اثرگذار بوده است. تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های ایرانی به این دلیل که از یک ریشه برخوردارند بیشتر بوده است. یکی از زبان‌های مهم ایرانی که تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته، زبان کُردی است که به شاخه‌های گوناگونی تقسیم می‌شود از جمله کُرمانجی شمالی، کُرمانجی میانه، اردلانی، کلهری و گورانی. یکی از گویش‌های شاخه کُرمانجی شمالی، کُرمانجی خراسانی است که گویندگان آن، بیشتر از کُردهای دیگر با فارسی-زبانان در ارتباط بوده و در محیطی فارس‌زبان بوده‌اند. قرارگرفتن کُردهای خراسان در میان فارسی‌زبانان و قطع ارتباط با هم‌زبانان خود در مدت چند قرن، احتمال تأثیر زبان فارسی را بر آن گویش بیش از گویش‌های دیگر افزایش داده است. پژوهش حاضر، در صدد است تأثیر واژگانی زبان فارسی را بر کُردی کُرمانجی خراسانی بررسی نماید. تحقیق در این زمینه می‌تواند در پژوهش‌های زبانشناسی مفید واقع شود و در راستای کشف رازهای نهفته تغییرات گونه‌های معنایی در آن دو زبان، گامی به جلو بردارد. پژوهش‌هایی از این نوع در همه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی داخل و خارج ایران، امری بسیار ضروری است زیرا هنوز در زمینه‌های دستور تاریخی و نحوه تغییرات تاریخی واژگان و دستور زبان‌های ایرانی، پژوهش‌های زیادی باقی مانده تا انجام شود و علل آن تغییرات بررسی گردد. تحقیقاتی جامع برای ضبط و شناسایی تمام زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در این زمان از مهمترین واجبات زبانشناسان و فرزاندانی است که در زمینه زبان‌های ایرانی فعالیت می‌کنند به ویژه که در دوران مدرن، سیستم آموزش و پرورش جدید به گونه‌ای است که زبان‌ها و گویش‌های زیادی را با خطر از بین رفتن، مواجه ساخته است. از بین رفتن زبان‌ها و گویش‌های ایرانی - که به سبب سیستم آموزشی مدرن، امری شبه حتمی است - ضرری جبران‌ناپذیر به پژوهش‌های زبانشناسی خواهد رساند؛ همان طور که از بین رفتن زبان‌های قدیمی و تدوین نشده ایرانی مانند «ایرانی باستان» محققین را واداشته است تا از روی اجتهاد به کمک شواهد و قرائن از زبان‌های هم‌خانواده به بازسازی آن پرداخته، سپس آن را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند (ابوالقاسمی، ۱۳۷۷: ۱). بسیار واضح است که چنین اجتهاداتی خالی از مشکل نخواهد بود و نتایج دقیق و اطمینان‌بخشی را نخواهد داشت اما با ضبط و نگهداری زبان‌ها و گویش‌های ایرانی موجود، گنجینه عظیمی از اطلاعات زبانشناسی ایرانی در اختیار محققین قرار خواهد گرفت که در حل بسیاری از معضلات، راهگشا خواهد بود.

این پژوهش، گام کوچکی در زمینه مقایسه گویش گرمانجی خراسانی با زبان فارسی است و به علت کمبود منابع با دشواری‌های زیادی، همراه بوده است. متأسفانه تعداد چشم‌گیری از گرمانج‌های خراسان، تسلط چندانی بر زبان مادری ندارند و این امر، بررسی دقیق زبانشناختی این گویش را دشوار کرده است. با این وجود، بیشتر تلاش بر آن بوده است که زبان روزمره مردم گرمانج خراسان مورد بررسی قرار گیرد؛ زبانی که به طور عمومی در میان آن‌ها کاربرد دارد نه زبان ادبی و تخصصی. البته در مواردی پرداختن به متون ادبی نیز ضرورت داشته است. از میان مصاحبه‌شدگان، افراد مسلط بر زبان مادری و متخصص در زبان کردی وجود دارد؛ اما بیشتر، کسانی مورد توجه بوده‌اند که فقط بر زبان محاوره‌ای گویش گرمانجی خراسانی تسلط دارند، به دلیل آن که احتمال تأثیرپذیری از گویش‌های دیگر کردی مانند گرمانجی شمالی در آن دسته از مصاحبه‌شدگان که بر آن گویش‌ها تسلط دارند بیشتر بود و در آن صورت، نتیجه به دست آمده با واقعیت مطابقت نمی‌کرد. بدین جهت بیشتر در تصحیح خطاها و موارد مشکوک از آن دسته از مصاحبه‌شدگان استفاده شده است و بخش اصلی اطلاعات از گرمانج‌های ناآگاه به گویش‌های دیگر کردی جمع‌آوری شده است. البته نباید فراموش کرد که تحقیقات میدانی بر اساس استقرای ناقص انجام می‌گیرد که به نتیجه کاملاً دقیق و بدون اشکال نمی‌انجامد، اما در این گونه موارد، استقرای ناقص، قابل اطمینان است زیرا بهترین منبع برای بررسی هر زبانی، سخنان و جملات اهل آن زبان است.

نهایت تلاش در این پژوهش، بر آن بوده است که مواردی برای بررسی انتخاب گردد که در بین دو زبان کردی و فارسی مشترک نباشد، زیرا مشترکاتی را که هر دو زبان هم‌خانواده از زبان‌های باستانی به ارث برده‌اند نمی‌توان جزو تأثیرات یکی از زبان‌ها بر دیگری قلمداد کرد. همچنین به دلیل آن که گرمانجی خراسانی، شاخه‌ای از گرمانجی شمالی است، موارد مشترک به ویژه میان فارسی و گویش گرمانجی شمالی حذف گردیده است. ملاک مشترک بودن کلمات فارسی و کردی نیز وجود آن واژگان در زبان روزمره، متون ادبی و فرهنگ‌های زبان بوده است؛ در صورتی که واژه‌ای فارسی در متون ادبی کردی، موجود بوده باشد، اما در زبان گفتاری مردم کرد و فرهنگ‌های واژگان کردی وجود نداشته باشد، آن واژه، جزو مشترکات به حساب نیامده و به عنوان واژه‌ای فارسی معرفی گردیده است.

موقعیت جغرافیایی مناطق گرمانج‌نشین خراسان، طوری است که از شمال و غرب با روس‌ها و ترکمن‌های ترکمنستان و ایران و در جنوب و شرق نیز با فارس‌ها و تاجیک‌های ایران و افغانستان در ارتباط بوده‌اند. در ابتدا نیز با ازبک‌ها از مناطق شمالی و شمال شرقی، روابط پرفراز و نشیبی داشته‌اند. این امر باعث شده است که واژگانی از ترکی، روسی و فارسی وارد زبان گرمانج‌های خراسان شود. برای شناخت زبان اصلی واژگان، تمام زبان‌های مذکور بررسی شده است، مانند فارسی، روسی، ترکی استانبولی، ترکمنی، ترکی آذربایجانی حتی بلاروسی، قزاقی و مغولی و در صورتی که واژه‌ای در هیچ‌یک از زبان‌های مذکور و زبان عربی و فارسی نیز موجود نبوده باشد، آن واژه، گردی محسوب شده است اگرچه در گویش‌های دیگر گردی نیز موجود نبوده باشد. در میان واژگان، چندین مورد وجود دارد که فقط در گرمانجی خراسانی موجود است و در گویش‌های دیگر گردی و زبان‌های مذکور، اثری از آنها نیست. این گروه واژگان، جزو کلمات ویژه گردی خراسانی شمرده شده‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

در زمینه معرفی گویش گرمانجی خراسانی و ارتباط و تأثیرپذیری آن از زبان فارسی، پژوهش‌های بسیار اندکی انجام گرفته‌است. پژوهش‌هایی به زبان‌های روسی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی در خصوص گرمانجی خراسانی نوشته شده‌است که بیشتر جنبه توصیفی دارند و در حد یک معرفی اجمالی گرمانجی خراسانی هستند و خالی از لغزش نیز نیستند. هوتوم شیندلر^۱ (۱۸۸۴) در مقاله‌ای به زبان آلمانی تحت عنوان "Beitroge zum kurdischenwortschatz" (مشارکت در واژگان کردی) واژه‌هایی از گرمانجی خراسان رایج در عمارلو آورده‌است. ایوانف^۲ (۱۹۲۷) در مقاله‌ای با عنوان "Notes on khorasani Kurdish" (یادداشت‌هایی درباره گردی خراسانی) درباره آواشناسی و ساخت واژه این گویش، توضیحاتی آورده است.

در ایران نیز تحقیقاتی صورت گرفته که بیشتر در حیطه آوایی بوده است:

اسدی مصطفالو (۱۳۸۹) در پژوهش خود با عنوان «بررسی مقابله‌ای سطوح زبانی بین گویش گرمانجی و فارسی معیار» گویش گرمانجی و سطوح زبانی آن را از نظر زبان‌شناسی با

1- Hutum-schindler

2- W.ivanov

فارسی معیار به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار داده است. آژند (۱۳۸۱) در پژوهشی با عنوان «بررسی و توصیف ساخت آوایی گویش قوچان» به نحوه ساخت آوایی در گویش کرمانجی خراسانی، به ویژه قوچان پرداخته است. تقوی (۱۳۹۱) در تحقیق خود تحت عنوان «مقایسه نظام‌های حالت‌دهی گویش کرمانجی با فارسی معاصر» به مشخصه صرفی و نحوی مسمی به نظام حالت‌دهی ارگتیو در گویش کرمانجی پرداخته است. چوپانی عسگرآباد (۱۳۹۰) در پژوهشی با عنوان «بررسی ساخت دستوری گویش کردی کرمانجی قوچان از دیدگاه رده-شناسی زبان» رده‌شناسی ساختمان جمله، گروه‌های نحوی، ساخت‌واژه تصریفی و ساخت‌واژه اشتقاقی کرمانجی خراسانی به ویژه گویش قوچانی را مورد بررسی قرار داده است. حسن پور امیری گلیان (۱۳۷۴) در پایان‌نامه خود تحت عنوان «واژه‌نامه ریشه‌شناسانه گویش کردی کرمانجی شیروان خراسان همراه با توصیف صوتی آن» واژه‌نامه کوچکی از واژگان پرکاربرد کرمانجی خراسانی به ویژه شیروان، گردآوری نموده است. این تحقیق، باوجود این که اطلاعات مفیدی در خصوص واژگان گویش کرمانجی خراسانی به دست می‌دهد، به جنبه ریشه‌شناسی نپرداخته و در موارد اندکی معادل پهلوی واژگان را ذکر نموده است. رضایی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مقابله‌ای نظام آوایی زبان فارسی و کرمانجی خراسان و کاربردهای آموزشی آن» به جنبه‌های آوایی گویش کرمانجی خراسانی پرداخته است. مصطفوی گرو (۱۳۸۶) در مقاله خود تحت عنوان «بررسی تاریخی نظام آوایی گویش کرمانجی خراسان» جنبه آوایی گویش کرمانجی خراسانی را مورد بررسی قرار داده است. قنبری بگلر و دیگران (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «بررسی تفاوت‌های گویش کرمانجی بیگلر با گویش‌های کرمانجی مجاور» به تغییرات آوایی، صرفی و نحوی گویش کرمانجی بیگلر در مقایسه با گویش کرمانجی مناطق هم‌جوار پرداخته‌اند. از جمله عوامل تفاوت این گویش با گویش‌های دیگر کرمانجی آن منطقه، تأثیر زبان فارسی بر آن است، اما این بررسی در مورد تمام گویشوران کرمانجی خراسانی صدق نمی‌کند؛ بنابراین تحقیقی شامل و جامع‌تر باید صورت گیرد. امامی و سبزه (۱۳۹۲) در مقاله خود تحت عنوان «مقایسه نظام آوایی گویش کرمانجی خراسانی و کردی ایلام» به تغییرات آوایی دو گویش زبان کردی و تفاوت هرکدام از آن‌ها با یکدیگر پرداخته‌اند.

با توجه به اهمیت شناخت زبان‌های ایرانی و ضرورت کشف ریشه هر یک از آنها و میزان تأثیرپذیری و تأثیرگذاری بر یکدیگر، تحقیق و بررسی مقابله‌ای زبان‌های ایرانی بسیار ضروری است و به دلیل اینکه در زمینه تأثیر زبان فارسی بر گُرمانجی خراسانی تا کنون پژوهشی انجام نگرفته است پژوهش حاضر ضروری بوده و می‌تواند در راستای مقایسه زبان‌های ایرانی سودمند و راهگشا باشد.

۳. روش پژوهش

روش پژوهش در این مقاله توصیفی-تحلیلی و بر پایه داده‌های میدانی-کتابخانه‌ای بوده و بیشتر مطالب مربوط به واژه‌های گُرمانجی خراسانی به طور میدانی و از طریق پرسشنامه‌ای جامع، از گویندگان آن گویش پرسیده شده است. در موارد زیادی نیز اطلاعات مورد نیاز به صورت مصاحبه حضوری از گُرمانج‌های خراسان دریافت گردیده است. پژوهش حاضر به بررسی واژه‌های این گویش پرداخته و از یک سو با گُرمانجی شمالی و گویش‌های دیگر کُردی و از سوی دیگر با زبان فارسی، مقایسه‌ها و تطبیقات لازم صورت گرفته است. بنابراین پژوهش حاضر را می‌توان تحقیقی مقایسه‌ای - تطبیقی برشمرد.

زبان کُردی و شاخه‌های آن

زبان کُردی، شاخه‌ای از مجموعه زبان‌های هند و ایرانی است که آن هم زیر مجموعه زبان‌های هند و اروپایی است. مجموعه زبان‌های ایرانی به سه بخش شمالی، جنوبی و شرقی تقسیم می‌شود که زبان کُردی، زیر مجموعه بخش اول است (حمله خورشید، ۱۹۸۵: ۲۲). بنابه گفته مرحوم **ملک الشعرای بهار** نظر برخی از زبان‌شناسان بر آن است که زبان کُردی شاخه‌ای از زبان اوستایی - مادی است. وی می‌گوید:

«بعضی از دانشمندان را عقیده چنانست که گائۀ زردشت بزبان مادی است و نیز

برخی بر آنند که زبان کُردی یکی از شاخه‌های زبان ایرانی است از باقیمانده‌های

زبان ماد است». (بهار، ۱۳۸۹ ج ۱: ۵)

چنانچه این نظر، پذیرفته شود، زبان کُردی را نمی‌توان شاخه‌ای از زبان فارسی برشمرد زیرا زبان فارسی نو، ادامه فارسی میانه و فارسی باستان است که هرکدام از آنها مانند زبان اوستایی، شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی هستند. برخی از زبان‌شناسان و شرق‌شناسان مانند

سدنسمیث^۱، ساسین^۲ و جستی^۳ بر این باورند که زبان کردی، شاخه‌ای از زبان فارسی نیست و نظام آوایی و صرفی کردی از فارسی، متمایز است. ساسین بر این عقیده است که زبان کردی نه تنها شاخه‌ای از زبان فارسی و پهلوی نیست، بلکه آن دو زبان از یک شاخه هم نیستند و رابطه میان آن‌ها به روزگاران بسیار دور برمی‌گردد (همه خورشید، ۱۹۸۵: ۱۴ لا).

بهار نیز در اظهارنظر خویش در مورد زبان کردی، به نوعی، این نظر را تأیید می‌کند و زبان کردی را از جمله دیرینه‌ترین زبان‌های ایرانی برمی‌شمرد و می‌گوید:

«زبان و آداب آن مردم از دیرینه‌ترین زبان و آداب ایرانی است، و شعر کردی

یکی از اقسام پنج هجائی قدیم است، و لغات آن قوم نیز یکی از شاخه‌های زبان

ایرانی است...» (بهار، ۱۳۸۹ ج ۱: ۵)

زبان‌شناس کرد، همه خورشید زبان کردی را یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی شمالی می‌داند و زبان فارسی را جزو زبان‌های جنوبی ایرانی (همه خورشید، ۱۹۸۵: ۲۲ لا). آساتوریان، ایران‌شناس و کردشناس ارمنی نیز زبان کردی را زیرشاخه زبان‌های شمال غربی ایرانی می‌داند (Asatryan, 2009:5).

در هر صورت، زبان کردی یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی است و در آن شک و تردیدی نیست. زبان کردی به شاخه‌های مختلفی تقسیم می‌شود که زبان‌شناسان، اتفاق نظری در مورد آن ندارند و با روش‌های گوناگونی آن را تقسیم کرده‌اند. به عقیده همه خورشید گویش‌های کردی عبارتند از: ۱. کرمانجی شمالی ۲. کرمانجی میانه ۳. کرمانجی جنوبی ۴. گورانی. (همه خورشید، ۱۹۸۵: ۳۸ لا). ژان ژاک دو مورگان، زبان‌شناس و مستشرق فرانسوی، گویش‌های کردی را چنین دسته‌بندی می‌کند: ۱. مَکری ۲. گروسی ۳. ایزدی بایزید ۴. صحنه‌ای ۵. کرمانشاهی ۶. هورامی ۷. جافی ۸. رزابی ۹. سلیمانیه‌ای ۱۰. لکی ۱۱. خوژاوندی (دو مورگان، ۱۳۹۶: ۲۸-۲۵). مکنزی گویش هورامی (گورانی) را مستقل از کردی می‌داند. او در کتاب دو جلدی خویش با عنوان «مطالعات گویش کردی^۴» بدان پرداخته است، بلکه کتاب مستقلی تحت عنوان «گویش هورامی^۵» درباره آن نوشته و در آن کتاب، گویش

1- Sedney Smith

2- Socin

3- Justi

4- Kurdish dialect studies

5- The dialect of Awroman

مذکور را غیرکردی می‌داند (مکنزی، ۱۹۹۶: ۵-۴) اُرانسکی نیز گویش‌های گورانی و زازا را غیرکردی می‌داند (اُرانسکی، ۱۳۵۸: ۳۱۱۱).

با وجود اختلافاتی که ذکر شد، گویش کرمانجی بنا بر نظر تمام زبان‌شناسان یکی از گویش‌های مهم زبان کردی است و در این مورد اتفاق نظر میان زبان‌شناسان وجود دارد. گویش کرمانجی خراسانی یکی از زیرمجموعه‌های گویش کرمانجی شمالی است.

کرمانجی خراسانی

کرمانج‌های خراسان، مجموعه‌ای از ایلاتِ کُرد هستند که در زمان شاه عباس صفوی و به دستور وی از مناطق مختلف کردستان به شمال خراسان منتقل شدند که عمده آن‌ها از کرمانج‌های کردستان ترکیه هستند. واژه کرمانج، بیشتر بر گُردهایی اطلاق می‌شود که به شاخه کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند و هرگاه واژه کرمانجی به صورت مطلق و بدون قید به کار برود بر شاخه کرمانجی شمالی دلالت می‌کند. چون اکثر ایلاتی که به خراسان منتقل شدند از گُردهای کرمانج بوده‌اند. کلمه کرمانج بر همه آن‌ها و کرمانجی بر گویش آن‌ها اطلاق می‌شود؛ در حالی که در میان آنان، ایلات و خانوارهایی از گُردهای غیر کرمانج وجود دارد.

قراینی از کتاب حرکت تاریخی کُرد به خراسان اثر توخدی، مورخ و پژوهشگر تاریخ و فرهنگ کرمانج‌های خراسان، نشان می‌دهد که برخی از ایل‌هایی که به خراسان مهاجرت نموده‌اند غیرکرمانج و از گُردهای زنگنه، اردلان، بابان و ... بوده‌اند. وجود تعداد چشمگیری از گُردهای مکرری در میان کوچندگان کُرد به خراسان نیز دلیلی دیگر بر وجود گُردهای غیر کرمانج به معنای خاص است.

توخدی در کتاب خود از ایلی در میان کرمانج‌های خراسان نام می‌برد به نام کانی مشکان، سپس اسم ایل مذکور را برگرفته از اسم کانی مشکان سنندج معرفی می‌نماید و اظهار می‌کند که آن ایل به وسیله نادرشاه از سنندج به خراسان منتقل شده‌اند. (توخدی، ۱۳۵۹ ج ۱: ۵۰۰) در همان صفحه از وجود ایلی به نام بوانلو نام می‌برد که خود نویسنده آن را تغییر یافته بوان و بابان می‌داند. معلوم است که گُردهای سنندج و اطراف آن، کرمانج نیستند و فقط گویش‌های اردلانی، گورانی و کلهری در آن منطقه وجود دارد. بابان هم اسم سلسله‌ای از اُمرای کُرد است که در مناطق شهرزور ملت زیادی حکومت کردند و شهر سلیمانیه کردستان عراق توسط آنان بنا شد. آشکار است که بابان‌ها، کرمانج به معنای خاص نبوده‌اند.

نویسنده کتاب حرکت تاریخی گُرد به خراسان، نمودار درختی گُردهای خراسان را در کتاب خویش آورده‌اند که به روشنی وجود ایلات غیر گُرمانیج را در میان گُردهای خراسان نشان می‌دهد. در کتاب مذکور از ایللی به نام گورانلو (همان: ۸) نام برده شده است که از نامش چنین برمی‌آید که برگرفته از کلمه گوران باشد که اسم یکی از شاخه‌های زبان کُردی است و بیشتر گوران‌ها در مناطق جنوبی و شرقی مناطق گُردنشین زندگی می‌کنند. وجود طایفه‌ای به نام گورانلو این امر را محتمل می‌کند که برخی از گُردهای گوران نیز در آن حرکت تاریخی به خراسان کوچ کرده باشند و به نظر می‌رسد ایل گورانلو از گُردهای گوران باشند.

بنا به گزارش توخدی بخشی از گُردهای خراسان از گُردان مکرری هستند که در مهاباد و اطراف آن به خراسان مهاجرت نموده‌اند. قابل ذکر است که گُردهای مکرری گُرمانیج به معنای خاص نیستند. مؤلف کتاب مذکور می‌گوید:

«گُرمانیج خراسان که قسمت مهمی از تیره گُرمانیج خلق گُرد می‌باشد دیگر

شاخه‌های گُرد از قبیل شکاک و مکرری را نیز دربر می‌گیرد که این شاخه‌ها اکثراً

در غرب کشور و حدود ترکیه مانده‌اند.» (همان: ۱۲)

در نمودار ایلات گُرد از کتاب مذکور، اسم‌هایی به چشم می‌خورد از قبیل جافکانلو و خلکانلو که احتمال دارد اسم ایل اوّلی از کلمه جافکان (جافه‌کان) گرفته شده باشد؛ این کلمه به معنی جاف‌ها است که اسم ایللی بزرگ است و بیشتر در کردستان عراق ساکنند و بعضی از آن‌ها در کردستان ایران سکونت دارند. این طایفه به گویشی نزدیک به اردلانی سخن می‌گویند. اگر ثابت شود که این اسم برگرفته از کلمه جافکان است، روشن می‌شود که خانوارهایی از ایل جاف در میان گُردهای خراسان وجود دارد. کلمه خلکانلو را شاید بتوان برگرفته از شهرستان خلکان دانست که در چند کیلومتری شهرستان دوکان در غرب استان سلیمانیه کردستان عراق واقع شده است.

یکی از سرداران گُرد خراسانی در دوران شاه تهماسب صفوی شخصی به نام کچل قباد کلهر است که از نامش پیدا است از گُردهای کلهر است. (همان: ۲۵)

اگر تحقیقات تاریخی نیز کفایت نکند برای اثبات وجود گُردهای غیر گُرمانیج، از بررسی گویش گُرمانیجی خراسانی این امر کاملاً روشن می‌گردد.

در این پژوهش، در بسیاری از جاها واژه‌های گویش‌های میانی، جنوبی و شرقی کُردی به چشم می‌خورد.

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این پژوهش، برای بررسی واژه‌های کرمانجی خراسانی، از واژه‌های پربسامد کرمانجی که در زندگی روزمره، مورد استفاده قرار می‌گیرند نمونه‌گیری شده است تا میزان تأثیر زبان فارسی بر آن گویش، آشکار گردد و تا آن جا که ممکن بوده تلاش شده است نمونه‌گیری بر اساس یک فهرست‌بندی منطقی صورت گیرد که واژه‌های رایج کرمانجی خراسانی را دربر گرفته، با واژه‌های فارسی مقایسه گردد. هرکدام از بخش‌هایی که برای تحقیق در خصوص تأثیر واژه‌های فارسی بر گویش کرمانجی خراسانی در نظر گرفته شده بر اساس حروف الفبا ارائه شده است. در ادامه نیز تأثیر کنایات و ترکیبات عامیانه فارسی بر گویش کرمانجی خراسانی مورد بررسی قرار گرفته است.

- آجیل

واژگان زیر فهرستی از اسامی پرکاربرد آجیل در زبان فارسی و گویش کرمانجی خراسانی است:

فارسی	کرمانجی خراسانی	زبان اصلی
بادام زمینی	baɫam zamini, baɫam xaki	مشتک میان کُردی و فارسی.
تخمه	dana, dnik, dandk	کُردی.
کشمش	1. turjk, 2. ʔimiʃ, 3. Kişmîş	۱ و ۲. کُردی. ۳. مشترک میان کُردی و فارسی.
گردو	giwiz, giz	کُردی.
مویز	' =	فارسی.
نخود	noxod	پهلوی. ^۲

از فهرست فوق پیدا است که از مجموع (۱۲) واژه، (۱) واژه فارسی، (۱) واژه پهلوی، (۳) واژه مشترک و (۷) واژه کُردی است. در مورد واژه کشمش - که در مناطق مختلف کرمانج- نشین خراسان به سه صورت مختلف اسم‌گذاری می‌شود- فقط یک حالت لفظ مشترک

۱- این علامت، جلوی واژه‌هایی گذاشته شده است که در زبان فارسی، متداول هستند و عیناً در کرمانجی خراسانی کاربرد دارند.

۲- د. ن. مکنزی، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ص ۳۱۴

(کشمش) کاربرد دارد و در دو مورد دیگر واژگان (?imif/turfk) به جای (کشمش) به کار می رود که این دو واژه، ویژه گویش کرمانجی خراسانی است و در گویش های دیگر کردی کاربرد ندارد.

با در نظر گرفتن آمار فوق، نسبت واژه های فارسی در این مجموعه واژه، واژگان کردی (۵۹٪)، واژه های فارسی (۸٪)، واژه های مشترک (۲۵٪) و واژه های دیگر نیز (۸٪) هستند.

– اعداد

فهرست زیر اعداد فارسی و کرمانجی خراسانی را در بر می گیرد. هر چند اختلاف چندانی میان اعداد فارسی و کردی نیست، اما برای بررسی تأثیر زبان فارسی بر گویش کرمانجی خراسانی در نحوه تلفظ اعداد، تهیه این فهرست، ضروری بود.

فارسی	کرمانجی خراسانی	زبان اصلی
یک	lak, lakkı	کردی.
دو	didu, du, dudu	کردی.
سه	sisı	کردی.
چهار	tʃar	مشترک میان کردی و فارسی.
پنج	pındʒ	کردی.
شش	ʃaʃ	مشترک میان کردی و فارسی.
هفت	=	مشترک میان کردی و فارسی.
هشت	=	مشترک میان کردی و فارسی.
نه	nah, noh	مشترک میان کردی و فارسی.
ده	da, dah	مشترک میان کردی و فارسی.
یازده	lanzdah, lanza	کردی.
دوازده	di lanza	کردی.
سیزده	=	مشترک میان کردی و فارسی.
چهارده	tʃardah	مشترک میان کردی و فارسی.
پانزده	panza	کردی.
شانزده	ʃanza	کردی.
هفده	havda	کردی.
هجده	haʒda	کردی.

نوزده	=	مشترک میان کُردی و فارسی.
بیست	=	مشترک میان کُردی و فارسی.
سی	si, si	کُردی.
چهل	tʃal, tʃɪl	کُردی.
پنجاه	pɪndʒa, pɪndʒa	کُردی.
شصت	ʃɪst, ʃɪst	کُردی.
هفتاد	hafti	کُردی.
هشتاد	hefti	کُردی.
نود	=	مشترک میان کُردی و فارسی.
صد	sad, saʎ	مشترک میان کُردی و فارسی. کُردی.
دویست	dossi, dusad	کُردی.
سیصد	sisɪ, siʔsad	کُردی.
هزار	hazar	مشترک میان کُردی و فارسی.

چنان که اشاره شد فرق زیادی میان اعداد فارسی و کُردی وجود ندارد، بلکه اعداد را می‌توان بخشی از مشترکات دو زبان دانست. در فهرست فوق نیز معلوم شد که زبان فارسی هیچ تأثیری بر گویش کُرمانجی خراسانی نگذاشته است و تقریباً در کُرمانجی شمالی نیز اعداد به همان شکل تلفظ می‌شوند، با تفاوت‌هایی بسیار اندک و جزئی.

- اعضای بدن

در فهرست زیر تأثیر واژه‌های فارسی بر کُرمانجی خراسانی بررسی می‌شود که برای اسم-گذاری اعضای بدن به کار می‌رود.

فارسی	کُرمانجی خراسانی	زبان اصلی
آرنج	hani, haniʃk	کُردی.
آرواره	?angaz	ترکی. ^۱
ابرو	biri, bırı	کُردی.
استخوان	hasti	پهلوی. ^۱

۱- حاج مراد دوردی قاضی، فرهنگ قاضی (فارسی - ترکمنی)، ص ۵۲۳

کردی.	piʃik, piʃi, biʃik	انگشت
۱. کردی. ۲. پهلوی. ^۲	1. bivil; 2. puz	بینی
کردی.	pani	پاشنه
مشترک میان کردی و فارسی.	piʃt	پشت
کردی.	hani	پیشانی
کردی.	ʃan, ʃani	چانه
کردی.	ʃav	چشم
کردی.	xwin, xin	خون
کردی.	dan, didan	دندان
کردی.	parsu, parsi	دنده
عربی.	fak	دهان
کردی.	rivi	روده
کردی.	ʒani, ʒuni, ʒuni	زانو
کردی.	ziman	زبان
کردی.	s.mil, sinbil	سیبل
کردی.	fatik	شُش
کردی.	zig	شکم
کردی.	ʔuskur, ʔusti	گردن
کردی.	gawri	گلو
۱. ترکی. ۲. کردی.	1.qulax; 2. goʃik	گوش
۱. کردی. ۲. فارسی.	1. gum; 2. lop	گونه
کردی.	liv	لب
کردی.	b.ʒang, piʒang	مژه
۱. مشترک میان کردی و فارسی. ۲. کردی.	1. maxz; 2. miʒa	مغز
کردی.	ninik	ناخن
۱. کردی. ۲. فارسی.	1. navik; 2.naf	ناف

۱- د. ن. مکنزی، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ص ۴۲

۲- همان، ص ۲۱۲

۳- حاج مراد دوردی قاضی، فرهنگ قاضی (فارسی - ترکمنی)، ص ۵۶۳

در فهرست فوق، تعداد (۴۸) واژه بررسی شده است که در گویش گرمانجی خراسانی برای نامیدن اعضای بدن کاربرد دارد. از مجموع واژه‌های فوق (۳۹) واژه آن گردی، (۲) واژه مشترک، (۲) واژه فارسی است و (۵) واژه زبان‌های دیگر نیز وجود دارد. بر اساس اعداد مذکور، نسبت درصد واژه‌های گردی (۸۱.۲۵٪)، واژه‌های فارسی (۴.۱۶٪)، واژه‌های مشترک (۴.۱۶٪) و واژه‌های زبان‌های دیگر (۱۰.۴۱٪) است.

-بیماری‌ها

فهرست زیر واژه‌های فارسی را دربرمی‌گیرد که برای نامیدن برخی از بیماری‌ها به کار می‌رود:

فارسی	گرمانجی خراسانی	زبان اصلی
تب	qizırma	تُر. ^۱
سردرد	Sarıf	گردی.
شکم‌درد	dil Ɂif, zigɁifan	گردی.
دندان‌درد	danɁif, diɁanɁifan	گردی.
دل‌درد	dilɁif, dil Ɂifan	گردی.
سُرفه	kixik, koxuk	گردی.
تبخال	Tawxal	فارسی.
گلودرد	gar Ɂifan	گردی.
خون‌ریزی	1. xinrizi; 2. xwinvarɁin	۱. فارسی. ۲. گردی.

در فهرست فوق، تعداد (۱۴) واژه در مقابل واژه‌های فارسی به کار رفته است که تعداد (۱۱) واژه آن گردی است، (۲) واژه فارسی و (۱) واژه ترکی است. بر اساس این اعداد، نسبت واژه‌های گردی (۷۹٪)، واژه‌های فارسی (۱۴٪) و واژه‌های دیگر (۷٪) است.

-پوشاک و لوازم آرایشی

۱- حاج مراد دوردی قاضی، فرهنگ قاضی (فارسی - ترکمنی)، ص ۲۰۷

کلمات زیر، شامل واژه‌های زبان فارسی است که برای نامیدن پوشاک و لوازم آرایشی به-کار می‌رود. در مقابل واژه‌های فارسی معادل آن‌ها در گویش کرمانجی خراسانی ذکر شده است:

فارسی	کرمانجی خراسانی	زبان اصلی
روسی	kawn	کردی.
شلوار	1. dixin; 2. filwar	۱. کردی. ۲. مشترک میان کردی و فارسی.
پیراهن	kuras, kiras	کردی.
آستین کوتاه	huftik qul	کردی.
آستین بلند	huftik dirîz	کردی.
چادر	ftirwir, ftawir	مشترک میان کردی و فارسی.
دمپایی	ftaqftaqi; sarpaxi; sol	کردی.
کفش	sol	کردی.
کمر بند	1. tasma; 2. falama	۱. ترکی. ۲. کردی.
زیرپیراهن	=	فارسی.
زیرپوش	=	فارسی.
کلاه	kum, kom	کردی.
انگشتر	?angilusk, hangilusk	کردی.
گوشواره	Gufara	فارسی.
گردن‌بند	x.fti	کردی.
دامن	Daman, daman	فارسی.

در فهرست فوق، مشخص شد که از مجموع (۱۶) واژه بررسی شده که در مقابل (۲۵) واژه کرمانجی خراسانی گردآوری شده است، تعداد (۱۶) مورد از واژه‌های مورد استفاده در گویش کرمانجی خراسانی کردی است، تعداد (۵) واژه فارسی، (۳) واژه مشترک و واژه‌های دیگر نیز (۱) عدد است. بدین ترتیب، نسبت (۶۴٪) واژه‌های فوق کردی است، (۲۰٪) فارسی، (۱۲٪) مشترک و (۴٪) هم واژه‌های ترکی است.

جانوران

نام‌های زیر، واژه‌های زبان فارسی هستند که برای نامیدن برخی از جانوران به کار می‌روند:

فارسی	گرمانجی خراسانی	زبان اصلی
آهو	1. kivi; 2. dʒaʁan	گُردی.
اسب	1. hasp; 2. ʔalaʃa; 3. ʁawu	۱. مشترک میان گُردی و فارسی. ۲. روسی. ۳. ^۱ گُردی.
برّه	barx	گُردی.
بُز	bizin	گُردی.
پرستو	1. duʃ qafʃi; 2. qifʃik	گُردی.
پروانه	1. minminik; 2. pilpilik; 3. parparik	گُردی.
پشه	piʃa, paʃa	مشترک میان گُردی و فارسی.
خرچنگ	1. xarʃang; 2. kivʒing	۱. فارسی ۲. گُردی.
خرس	hixʃ	گُردی.
خرگوش	kargo, kargi	گُردی.
خروس	dik	عربی.
خوک	xinzir	عربی.
روباه	rovi, rivi	گُردی.
سوسک	1. ʃuʃik; 2. kurmaraf; 3. dʒidʒidisk	۱. فارسی ۲ و ۳. گُردی.
شتر	dava	ترکی. ۲
شغال	ʃaqal	گُردی.
کبک	kaw	گُردی.
گنجشک	ʃuʃik, dʒiwidʒik	گُردی.
کبوتر	kaftar	مشترک میان گُردی و فارسی.
کرکس	karxor	گُردی.
گاو	gah, manga	گُردی.
گرگ	gur	گُردی.
گوساله	golik	گُردی.

۱- م. ی. رادویلسکی، فرهنگ فارسی به روسی، ص ۴۷. این واژه در زبان روسی بدین شکل است.

| loʃad' | лошадь

۲- دکتر محمد کانار، فرهنگ جامع فارسی به ترکی استانبولی، ص ۳۸۲

سال سیزدهم	تأثیر واژگانی زبان فارسی بر کُردی	۱۵۷
گوسفند	paz	کُردی.
ماهی	masi	کُردی.
مرغ	miriʃik	کُردی.
مگس	miʃ	کُردی.
ملخ	minik, kuli, kulik	کُردی.
مورچه	miri	کُردی.
موش	miʃik	کُردی.
لاک-	kisi, kiwisi	کُردی.
پشت		
گربه	piʃik, pisik	کُردی.

در فهرست فوق، از مجموع (۵۰) واژه، تعداد (۳۹) مورد، کُردی است، (۲) واژه فارسی، (۴) واژه مشترک و (۴) واژه از زبان‌های دیگر است. بر این اساس، (۸۰٪) واژه‌ها کُردی است، (۴٪) واژه‌ها فارسی، (۸٪) آن مشترک و (۸٪) آن دخیل است.

–خویشاوندان

فهرست زیر، دربردارندهٔ واژه‌هایی است که در زبان فارسی و کرمانجی برای نامیدن خویشاوندان به کار می‌روند:

فارسی	کُردی	کرمانجی خراسانی	زبان اصلی
برادر	bira, biri		کُردی.
برادرزاده	birazi		کُردی.
برادرزن	biraʒin, xazur		کُردی.
برادرشوهر	ti, biri mır		کُردی.
برادرناتنی	biraʔandar		کُردی.
پدر	bav		کُردی.
پدربزرگ	bavkal, bapır, bavgir		کُردی.
پدرزن	xazur, xazu, xanzur		کُردی.
پدرشوهر	xazur, xanzur		کُردی.
پسر	law, lawik		کُردی.
خواهر	xanig		کُردی.
خواهرزاده	xarzi		کُردی.

خواهرزن	balduz	ترکی. ^۱
خواهرشوهر	xangi mir	کردی.
داماد	zava	کردی.
دایی	xal, xolo	عربی.
دختر	1. kaŋik; 2. qizik	۱. کردی. ۲. ترکی. ^۲
مادر	dı, daŋik, nanı	کردی.
مادربزرگ	nanı, nanı gır, dapir	کردی.
مادرزن	xasi	کردی.
مادرشوهر	xasi	کردی.
ناپدری	bav ʔandar	کردی.
نامادری	damar, damari; dı ʔandar	کردی.
نوه	navi	مشترک میان کردی و فارسی.

از مجموع (۴۱) واژه گُرمانی به کار رفته در فهرست فوق، تعداد (۳۶) مورد از آن‌ها کردی است، (۱) مورد، مشترک و (۴) واژه دخیل است. بنابراین (۸۸٪) واژه‌ها، کردی است، (۲٪) مشترک و (۱۰٪) دخیل است.

-طبیعت و پدیده‌های طبیعی

واژه‌های زیر، مجموعه‌ای از کلمات فارسی هستند که برای نامیدن برخی از پدیده‌های طبیعت به کار می‌روند. در مقابل آن‌ها واژه‌های معادل آن‌ها که در گُرمانی خراسانی کاربرد دارد، آورده شده است:

فارسی	گُرمانی خراسانی	زبان اصلی
آب	ʔav	کردی.
آبشار	1. ʔavʃiruk; 2. ʔavʃar	۱. کردی. ۲. مشترک میان کردی و فارسی.
آتش	ʔar, ʔir	کردی.
آفتاب	tav	کردی.

۱- دکتر قدیر گلکاریان، فرهنگ لغات فارسی - انگلیسی - ترکی استانبولی، ص ۷۱۴

۲- حاج مراد دوردی قاضی، فرهنگ قاضی (فارسی - ترکمنی)، ص ۳۴۰. این واژه در زبان ترکی به شکل «قیز» تلفظ می‌شود.

سال سیزدهم	تأثیر واژگانی زبان فارسی بر کردی	۱۵۹
ابر	ʔawir	کردی.
باد	1. famal, 2. ba, 3. kuhat	۱. عربی. ۲ و ۳. کردی.
برف	barf	مشترک میان کردی و فارسی.
تپه	tappah	مشترک میان کردی و فارسی.
تگرگ	tiri, tuli	کردی.
تندباد	1. bazu, 2. dulaba	کردی.
جنگل	1. daristan, 2. dʒangal	کردی.
چشمه	kani	کردی.
خورشید	ru	کردی.
دریا	1. darʕa, 2. panav	۱. مشترک میان کردی و فارسی. ۲. کردی.
رنگین کمان	1. binda kiskı siwir, 2. rangin kaman	۱. کردی. ۲. فارسی.
رودخانه	kal	کردی.
روز	ru	کردی.
سایه	sıʕ	کردی.
ستاره	ʔik, ʔik	کردی.
سنگ	kavir	کردی.
شب	ʃav	کردی.
شرجی	duman	کردی.
یخ	ʕax, ʕix	فارسی.
گرد و غبار	toz, tuz	ترکی. ۱
ماه	haʕv	کردی.
ماهتاب	hivaruni, haʕvarwin	کردی.
کوه	kamar, ʔiʕa	کردی.

مجموع واژه‌های مورد استفاده در گُرمانجی خراسانی در مقابل واژه‌های پرسیده شده (۴۱) واژه است که تعداد (۳۰) مورد آن‌ها کردی، (۳) مورد، فارسی، (۴) مورد، مشترک و (۲) واژه

دخیل است. بر این اساس، نسبت (۷۷٪) واژه‌ها کُردی است، (۸٪) واژه‌ها فارسی است، (۱۰٪) مشترک و (۵٪) دخیل است.

غلات و حبوبات

کلمات زیر واژه‌های زبان فارسی است که برای نامیدن برخی از حبوبات و غلات به‌کار می‌رود. در مقابل واژه‌های فارسی، معادل آن‌ها در گرمانجی خراسانی آورده شده است:

فارسی	گرمانجی خراسانی	زبان اصلی
ارزن	ʔarzan; garis	مشترک میان کُردی و فارسی.
جو	dʒa	کُردی.
گندم	ganim	کُردی.
لپه	lappa	فارسی.
نخود	nixid;noxod	پهلوی.

مجموع واژه‌هایی که در گرمانجی خراسانی برای نامیدن غلاتِ پرسیده شده به‌کار می‌رود (۶) واژه است که (۲) مورد از آن‌ها کُردی است، (۱) مورد، فارسی، (۲) واژه مشترک و (۱) واژه، از زبان‌های دیگر است. بر این اساس، نسبت هرکدام از واژه‌های کُردی و واژه‌های مشترک، (۳۳.۴٪) است و نسبت واژه‌های فارسی، (۱۶.۶٪) و واژه‌های دخیل (۱۶.۶٪) است.

میوه‌ها و سبزیجات

فهرست زیر، واژه‌هایی را دربر دارد که در گویش گرمانجی خراسانی برای نامیدن میوه‌ها و سبزیجات به‌کار می‌رود.

فارسی	گرمانجی خراسانی	زبان اصلی
انار	nar	کُردی.
انجیر	ʔandʒir	مشترک میان کُردی و فارسی.
انگور	tiro, turi	کُردی.
بادمجان	baʕimɖʒan, bawɪncan	مشترک میان کُردی و فارسی.
باقلی	baqali	مشترک میان کُردی و فارسی.
چغندر	ʕaxandir	مشترک میان کُردی و فارسی.
خریزه	kel	کُردی.

مشتک میان کردی و فارسی.	zardalu, zarduli	زردآلو
کردی.	siv	سیب
فارسی.	siv zamini	سیب زمینی
فارسی.	faftalu	شفتالو
فارسی.	falyam	شلغم
فارسی.	=	کاهو
کردی.	kındar, kindil	کدو
فارسی.	=	گل کلم
۱. کردی. ۲. فارسی.	1. hurmı, hirmi; 2. gulavi	گل‌ابی
۱. روسی. ۲. کردی.	1., pamawır; 2. bawıncanı sur	گوجه
فارسی.	=	نارنگی
مشتک میان کردی و فارسی.	hulu, faft	هلو
ترکی. ۲	qarpuz	هندوانه
کردی.	gızar	هویچ

از مجموع (۳۰) واژه فوق تعداد (۱۱) واژه آن کردی، (۷) واژه فارسی، (۹) واژه مشترک و (۳) واژه نیز از زبان‌های دیگر است. بر این اساس نسبت درصد واژه‌های کردی (۳۶.۶٪)، واژه‌های فارسی (۲۳.۳٪)، واژه‌های مشترک (۳۰٪) و واژه‌های دیگر (۱۰٪) است.

۶. نتیجه‌گیری

از بررسی نمونه آماری واژه‌های بررسی شده گُرمانجی خراسانی، این نتیجه حاصل شد که زبان فارسی در حیطه واژگانی، بر این گویش، تأثیرات اندکی گذارده و این گویش، اصالت زبانی خود را در برابر زبان معیار، حفظ کرده است و البته این اصالت، در حیطه آوایی و صرفی و نحوی بسیار بالا است. نتایج، نشان داد که تأثیر واژگانی زبان فارسی بر گویش گُرمانجی خراسانی در شاخص‌هایی نظیر «آجیل»، «اعضای بدن»، «جانوران» و «طبیعت و پدیده‌های

۱- ف.م. بوریسوف، قاموس عربی- روسی، ص ۹۷. تلفظ این واژه در روسی بدین شکل است:

| pomidory | помидоры

۲- حاج مراد دوردی قاضی، فرهنگ قاضی (فارسی- ترکمنی)، ص ۶۸۷

طبیعی» بسیار اندک بوده و زبان فارسی در خصوص «خویشاوندان» بی‌تأثیر بوده است. از مجموع ۳۴۲ واژه بررسی شده که در گویش گرمانجی خراسانی رایج است، تعداد ۲۳ واژه آن از زبان فارسی وام گرفته شده و غیر از واژه‌های مشترک که ۴۵ واژه است، ۲۴۸ واژه آن، گردی اصیل است و بقیه واژه‌ها نیز برگرفته از زبان‌های دیگر است. برای این اساس، نسبت واژه‌های فارسی در گرمانجی خراسانی (۶.۷۲٪) است و واژه‌های گردی (۷۲.۵۱٪)، واژه‌های مشترک (۱۳.۱۵٪) و واژه‌های زبان‌های دیگر (۷.۶۰٪) است.

ذکر این نکته نیز لازم است که نتیجه این مقاله با توجه به جامعه آماری و افراد مصاحبه شده به دست آمده است و چنانچه جامعه آماری، گسترده‌تر بود، قطعاً تأثیر زبان فارسی بیشتر از آنچه در این مقاله آمده است می‌بود اما حجم مقاله اجازه آن را نمی‌داد که دامنه پژوهش، گسترده‌تر شود. لازم به ذکر است همان‌طور که در مقدمه اشاره شده، زبان بررسی شده از گویش‌ورانی گرفته شده که کمتر تحت تأثیر زبان فارسی بوده‌اند و گرمانج‌های خراسانی‌ای که تسلط بر زبان مادری خویش نداشتند مصاحبه نشده‌اند؛ این امر نیز باعث شده است تأثیر زبان فارسی بر گویش مذکور، کم‌رنگ‌تر جلوه کند.

نسبت تأثیر واژه‌های فارسی بر گویش گرمانجی خراسانی را در قالب جدول ذیل، می‌توان مشاهده نمود:

شاخص‌ها	واژگان فارسی	واژگان گردی	واژگان مشترک	واژگان دخیل
آجیل	۸٪	۵۹٪	۲۵٪	۸٪
اعضای بدن	۴.۱۶٪	۸۱.۲۵٪	۴.۱۶٪	۱۰.۴۱٪
بیماری‌ها	۱۴٪	۷۹٪	۰٪	۷٪
پوشاک و لوازم آرایشی	۲۰٪	۶۴٪	۱۲٪	۴٪
جانوران	۴٪	۸۰٪	۸٪	۸٪
خویشاوندان	۰٪	۸۸٪	۲٪	۱۰٪
طبیعت و پدیده‌های طبیعی	۸٪	۷۷٪	۱۰٪	۵٪
غلات و حبوبات	۱۶.۶٪	۳۳.۴٪	۳۳.۴٪	۱۶.۶٪
میوه‌ها و سبزیجات	۲۳.۳٪	۳۶.۶٪	۳۰٪	۱۰٪

منابع

- ۱- آرژند، مهدی. (۱۳۸۱). بررسی و توصیف ساخت آوایی گویش قوچان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد (منتشر نشده). دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۲- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۷). دستور تاریخی مختصر زبان فارسی. چاپ اول. تهران: سمت.
- ۳- اُرانسکی، ای. م. (۱۳۵۸). مقدمه فقه اللغة ایرانی. ترجمه کریم کشاورز (۱۳۵۸)، چاپ اول. تهران: پیام.
- ۴- اسدی مصطفی‌لو، علی. (۱۳۸۵). بررسی مقابله‌ای سطوح زبانی بین گویش گرمانجی و فارسی معیار. پایان‌نامه کارشناسی ارشد (منتشر نشده). دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه اصفهان.
- ۵- امامی، حسن و سبزه، مهدی. (۱۳۹۲). مقایسه نظام آوایی گویش گرمانجی خراسانی و کردی ایلامی. مجله علمی پژوهشی فرهنگ ایلام، ۱۴ (۴۰)، ۶۸-۸۰.
- ۶- بوریسوف، ف. م. (۱۹۸۱ م). قاموس روسی-عربی (جلد ۱). الطبعة الثانية. بی‌جا: دار اللغة الروسية للنشر.
- ۷- بهار، محمد تقی. (۱۳۸۹). سبک‌شناسی (جلد ۱). چاپ دهم. تهران: امیرکبیر.
- ۸- تقوی گلیان، محمد. (۱۳۹۱). مقایسه نظام‌های حالت‌دهی گویش گرمانجی با فارسی معاصر. پایان‌نامه کارشناسی ارشد (منتشر نشده). دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه بیرجند.
- ۹- توخدی، کلیم‌الله. (۱۳۵۹). حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران (جلد ۱). چاپ اول. تهران: بی‌نا.
- ۱۰- چوپانی عسگرآباد، علی اکبر. (۱۳۹۰). بررسی ساخت دستوری گویش کردی گرمانجی قوچان از دیدگاه رده‌شناسی زبان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد (منتشر نشده). دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- ۱۱- حه‌مه خورشید، فؤاد. (۱۹۸۵ م). زمانی کوردی (دابه شبوونی جوگرافیایی دیالیکته کانی). چاپ اول. به‌غدا (بغداد): چاپخانه آفاق عربیه.
- ۱۲- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۳). امثال و حکم (جلد ۱). چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.

- ۱۳- دو مورگان، ژاک. (۱۳۹۶). مطالعات زبان‌شناختی گویش‌ها در زبان کردی. ترجمه بهزاد هاشمی و آکو عباسی (۱۳۹۶)، چاپ اول، سقز: بیریار.
- ۱۴- رادویلسکی، م. ی. (۱۳۷۷). فرهنگ فارسی به روسی. چاپ دوم. تهران: گوتنبرگ.
- ۱۵- رضایی، جواد. (۱۳۸۸). بررسی مقابله‌ای نظام آوایی زبان فارسی و گرمانجی خراسان و کاربردهای آموزشی آن. پایان‌نامه کارشناسی ارشد (منتشر نشده). دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۱۶- قاضی، حاج مراد دوردی. (۱۳۸۲). فرهنگ قاضی (فارسی- ترکمنی). چاپ اول. مشهد: گل‌نشر.
- ۱۷- قنبری‌بگلر، جواد و دیگران. (۱۳۹۲). بررسی تفاوت‌های گویش گرمانجی بیگلر با گویش‌های گرمانجی مجاور، دوفصلنامه علمی- پژوهشی زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۵ (۸)، ۱-۱۹.
- ۱۸- کانار، محمد. (۱۳۷۴). فرهنگ جامع فارسی به ترکی استانبولی. چاپ اول. تهران: شیرین.
- ۱۹- گلکاریان، قدیر. (۱۳۸۰). فرهنگ رهنما (لغات فارسی- انگلیسی- ترکی استانبولی). چاپ اول. تهران: رهنما.
- ۲۰- مصطفوی‌گرو، حسین. (۱۳۸۶). بررسی تاریخی نظام آوایی گویش گرمانجی خراسان، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۴۰ (۴)، ۶۷-۳۳.
- ۲۱- مکنزی، د. ن. (۱۳۷۳). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۲- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی عامیانه. چاپ دوم. تهران: نیلوفر.
- 23- Asatrian, Garnik. (2009). Prolegomena to the Study of the Kurds. *Iran and the Caucasus*, 13, 1-58.
- 24- MacKenzie, D. N. (1966). The dialect of Awroman (hawraman- i- lhon) Grammatical sketch, texts and vocabulary. *Historisk-filosofiske Skrifter udgiver af Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskab* 4 (3).
- 25- Schindler, H. (1884). Beitroe zum kurdischenwortschatz. *zcitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft*, 38, 43-116.
- 26- Ivanov. W. (1927). Notes on khorasani Kurdish. *Jornal and proceedings of the Asiatic society of bangal*, 67 (2), 143-158.

Lexical effects of Persian language Kurmanji Kurdish of Khorasan

Tavagh Ghaldi Gholshahi¹

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran

Received: 26/06/2021 Accepted: 20/09/2021

Abstract

Persian language has been used in the vast country of Iran from long ago. This language has always attracted kings and courtiers because of its fluency, eloquence and simpleness; and it has always affected other Iranian languages. Kurdish is one of the Iranian languages which because of its closeness to Persian language and also because of formalness of Persian language in many of the Kurd-settled areas, like other Iranian languages, has received a lot of effects from Persian language. One dialect of Kurdish which has been used in a Persian-speaking environment and is more likely to be affected compared to other Kurdish dialects is Khurasani Kormanji Kurdish dialect which is a branch of northern Kormanji. The main subject in this survey is the study of lexical effects of Persian language on Khurasani Kormanji dialect, and the objective is to identify the quality and level of the effects of Persian language on Khurasani Kormanji dialect of Kurdish language. This survey uses field study and library research methods, and the used tools are questionnaires and interviews. By studying popular and highly-used Khurasani Kormanji words, it was concluded that Persian language has been effective on this dialect, but these effects have been few. Out of 342 studied words that are popular in Khurasani Kormanji dialect, 23 had been borrowed from Persian. On this basis, the ratio of Persian words in Khurasani Kormanji is 6.72%. In the study of popular expressions and phrases as well, it was concluded that some of the popular Persian expressions and phrases have directly entered Khurasani Kormanji dialect; in some cases, their translations have entered this dialect, and in some other cases, their Persian equivalents have entered Khurasani Kormanji dialect. In this way, 40% of the popular expressions and phrases have been borrowed from Persian language, and 60% of them are Kurdish.

Keywords: lexical effects, Persian language, Kurdish language, northern Kormanji, Khurasani Kormanji

1- tavagh.golshahi@gmail.com

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم، شماره ۴، بهار تابستان ۱۴۰۰، شمارهٔ پیاپی ۲۴

نقش استعارهٔ مفهومی در ساخت و گزینش استعاره در اشعار احمد شاملو و نادر نادرپور براساس نظریهٔ لیکاف و جانسون

حسین لعل‌عارفی (دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران)
سید علی اکبر شریعتی‌فر (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران)
(نویسنده مسئول)

علی عشقی سردهی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران)

صص: ۱۹۰-۱۶۷

چکیده

استعارهٔ مفهومی در عرصه‌های مختلفی همچون متون سیاسی، رسانه‌ای و ادبی مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است. در پژوهش حاضر سعی شده است استعارهٔ مفهومی در شعر معاصر پژوهش شود. این پژوهش در اصل به نقش استعارهٔ مفهومی در ساخت و گزینش استعاره‌ها در اشعار شاملو و نادرپور توجه دارد و می‌کوشد این نکته را نشان دهد که می‌توان پذیرفت استعاره، ابزاری برای بازنمایی مفاهیم خاص اجتماعی در اشعار مذکور است؟ در این پژوهش داده‌ها از مجموعه اشعار احمد شاملو و نادرپور استخراج شده و بر اساس نظریه استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون تجزیه و تحلیل شده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مفاهیم مختلف از جمله مفاهیم اجتماعی و به ویژه زن در اشعار شاملو و نادرپور وجود دارد، اما میزان این موضوع در اشعار شاملو به مراتب بیشتر از اشعار نادرپور است؛ چرا که زمینه معنایی جنگ در استعاره‌های مفهومی اشعار شاملو بیشتر از اشعار نادرپور است. بنابراین نتایج پژوهش حاکی از آن است که عوامل موثر در ساخت و گزینش استعاره در اشعار مرتبط با زن، نگرش و اندیشه شاعر، احساسات او و فضای اجتماعی حاکم بر روزگار شاعران هستند و این عامل نقش مهمی در ساخت و گزینش استعاره ایفا می‌کند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۶

پست الکترونیکی: 1. h_arefii@yahoo.com 2. ali_far1345@yahoo.com
3. eshghi@iaus.ac.ir

کلیدواژه‌ها: زن، استعاره مفهومی، نظریه گفتمانی استعاره، شاملو، نادرپور

۱. مقدمه

استعاره مفهومی^۱ یکی از مباحث مهم و بنیادی زبان‌شناسی شناختی^۲ است. این پدیده امروز به عنوان مقوله‌ای ادبی شناخته نمی‌شود. در زبان‌شناسی شناختی زبان به عنوان ابزاری است برای کشف ساختار نظام شناختی بشر. این رویکرد از زبان‌شناسی، زبان را نمودی از نظام تصویری ذهن می‌داند. لیکاف^۳ و جانسون^۴، دو تن از دانشمندان برجسته این رویکرد در سال ۱۹۸۰ میلادی با انتشار کتاب *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم*^۵، دریچه جدیدی پیش روی علاقه‌مندان به مطالعه استعاره و علوم شناختی گشودند که به نظریه معاصر استعاره^۶ معروف است.

در نظریه کلاسیک زبان، استعاره مفهومی موضوعی زبانی محسوب می‌شود، نه موضوعی مربوط به اندیشه (اصغرنژاد، ۱۳۸۸). لیکاف در نظریه خود، استعاره مفهومی را شیوه بیان شاعرانه‌ای توصیف می‌کند که طی آن یک یا چند واژه موجود برای یک مفهوم خارج از معنای قراردادی آن، برای بیان مفهوم مشابه به کار گرفته می‌شود.

از نظر معناشناسان شناختی، استعاره به هرگونه فهم و بیان مفاهیم انتزاعی در قالب مفاهیم ملموس‌تر اطلاق می‌شود (یوسفی‌راد، ۱۳۸۱). «اساس استعاره، درک و تجربه یک چیز بر اساس چیز دیگر است» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰).

طبق نظر لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۴)، استعاره‌ها نه تنها ابزارهای ادبی و زیباشناختی محسوب می‌گردند، بلکه مبنای اندیشه و تفکر انسان نیز هستند، به بیان دیگر، انسان استعاری می‌اندیشد و با استعاره نیز زندگی می‌کند. لیکاف و جانسون (همان) در مقابل نظریه کلاسیک استعاره ادعا کردند که مفاهیم حاکم بر اندیشه ما تنها شامل موضوعات فکری نمی‌شوند، بلکه اعمال روزمره و حتی پیش پا افتاده‌ترین جزئیات آن را نیز در بر می‌گیرد. بدین ترتیب، لیکاف و جانسون با استفاده از استعاره مفهومی تمایز سنتی بین زبان ادبی و زبان حقیقی را از بین

1- conceptual metaphor

2- cognitive linguistics

3- G. Lakoff

4- M. Johnson

5- *Metaphors we live by*

6- The contemporary theory of metaphor

بردند. آنچه مطالعات استعاره مفهومی در دوران حاضر را از مطالعات گذشته متمایز می‌کند توجه به نظام ذهن و زبان روزمره است، از این رو آنچه در پژوهش حاضر لازم به ذکر می‌آید، کاربرد استعاره در متون مطبوعاتی است.

یکی از مسائلی که اهمیت آن در عصر ارتباطات بدیهی است، متون مطبوعاتی است. متون مطبوعاتی از آن‌جا که برای عموم مردم است از نگاه عامه مردم زبان معیار محسوب می‌شود و در شکل‌دهی افکار عمومی تأثیر می‌گذارد. پرسش‌های اساسی پژوهش عبارت است از: نقش استعاره مفهومی در ساخت و گزینش استعاره‌ها در اشعار شاملو و نادرپور چگونه است؟ آیا می‌توان پذیرفت که استعاره ابزاری برای بازنمایی مفاهیم خاصی مانند جنسیت در اشعار مذکور است؟

۲. مبانی نظری پژوهش

- زبان‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی یکی از مکاتب نوین زبان‌شناسی است که به بررسی رابطه میان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او می‌پردازد. این رویکرد بر پایه تجربیات انسان و شیوه ادراک او از جهان بنا شده است. این مکتب تا حدود زیادی ریشه در مباحث زبانی مطرح در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، به‌ویژه در بررسی مقوله‌بندی^۱ در ذهن انسان دارد (ایوانز^۲ و گرین^۳، ۲۰۰۶: ۳). در واقع، این نگرش نتیجه میان «نزاع‌های زبان‌شناسی»^۴ میان معنی‌شناسان زایشی و طرفداران چامسکی^۵ است (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۱۷۳). در رویکرد زایشی و ساختگرایی استدلال می‌شود که زبان را می‌توان به عنوان یک نظام صوری یا محاسباتی، بدون توجه به ماهیت بدن انسان و یا تجربه‌های او بررسی کرد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۴۴). درمقابل، در زبان‌شناسی شناختی باتوجه به نگرش تجربی^۶، نموده‌های زبانی ساختارهای ذهنی^۷ ارتباط مستقیمی باهم دارند؛ تجربه‌هایی که به مرور زمان در حافظه انسان و نظام ادراکی او شکل

1- categorization

2- V. Evans

3- M. Green

4- linguistic wars

5- N. Chomsky

6- experimental approach

7- mental structures

می‌گیرند، مبنای یادگیری و استفاده از زبان می‌شوند. بدین ترتیب در زبان‌شناسی شناختی فرض بر این است که زبان یک قوه ذهنی غیرزمینه‌ای^۱ و وابسته به دیگر قوای ذهنی است. چامسکی نخستین دانشمندی است که به طرح مفهوم شناخت در زبان‌شناسی پرداخته است. او در کتاب *ساختهای نحوی*^۲ (چامسکی، ۱۹۵۷) به این نکته اشاره می‌کند که قوانین دستوری تنها مربوط به زبان نیستند، بلکه از ذهن انسان سرچشمه می‌گیرند؛ به عبارتی دستور زبان دارای پایه‌ای زیستی و ذهنی است. بنابراین مبنای نظریه‌های چامسکی در اصل زیستی و شناختی است؛ بدین معنا که هر انسانی به‌طور ذاتی قادر به فراگیری زبان است. با این وجود، چامسکی زبان را زمینه‌ای مستقل از سایر زمینه‌های ذهن مانند هوش، حافظه، ادراک، منطق و غیره می‌داند. درحالی‌که در رویکرد زبان‌شناسی شناختی، زبان از سایر زمینه‌های ذهن جدا نیست و در تحلیل پدیده‌های زبانی نمی‌توان جدا از قوای شناختی ذهن عمل کرد. از میان زبان‌شناسان برجسته این رویکرد می‌توان افرادی مانند تالمی^۳، کرافت^۴، فوکونیه^۵، لیکاف^۶، جانسون^۷ و ترنر^۸ را نام برد که در رشد و توسعه این مکتب تأثیرگذار بوده‌اند.

– معناشناسی شناختی^۹

در زبان‌شناسی شناختی، مطالعه معنا^۹ بیشترین اهمیت را دارد. اصطلاح معناشناسی نخستین نخستین بار از سوی لیکاف مطرح شد و نگرشی را معرفی کرد که بسیاری از معناشناسان را مجذوب خود ساخت که بر اساس این نگرش، دانش زبانی^{۱۰} مستقل از اندیشیدن و شناخت نیست (صفوی، ۱۳۹۰: ۳۶۳). معنا در این رویکرد ماهیتی ذهنی دارد و به بررسی رابطه میان تجربه انسانی، نظام مفاهیم و ساختار معنایی زبان می‌پردازد (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۱۸۳). این شاخه از علم زبان‌شناسی درواقع واکنشی به جهان‌بینی عینیت‌گرایی^{۱۱} و همچنین واکنشی به

-
- 1- non-modular
 - 2- Syntactic structures
 - 3- L. Talmy
 - 4- W. Croft
 - 5- G. Fauconnier
 - 6- M. Johnson
 - 7- M. Turner
 - 8- cognitive semantics
 - 9- meaning
 - 10- linguistic knowledge
 - 11- objectivist world-view

معناشناسی در زبان‌شناسی صورت‌گرا^۱ است (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۲۲). ایده اصلی در این نوع معناشناسی این است که معناها عبارت‌های ذهنی هستند و معنا به ساختار شناختی مربوط می‌شود نه به جهان بیرون یا جهان‌های ممکن. از نظر معناشناسان شناختی، انسان تجربه‌هایی را که از محیط اطراف خود کسب می‌کند در ذهن به صورت مفاهیم انبار می‌کند. این مفاهیم برای برقراری ارتباط با دیگران و از همه مهم‌تر، برای تفکر بکار می‌روند. مبنای تفکر معناشناسان شناختی این است که دانش زبانی بخشی از شناخت عام انسان است (همان: ۱۹). در معناشناسی شناختی، یکی از مفاهیمی که خیلی مهم تلقی می‌شود استعاره است.

ریشه‌شناسی واژه «استعاره»

واژه *metaphor*^۲ از واژه یونانی *metaphora* گرفته شده که خود مشتق است از *meta* به معنای «فرا» و *pherein* به معنای «بردن» است. هدف از این واژه دسته خاصی از فرآیندهای زبانی است که در آنها جنبه‌هایی از یک شیء به شیء دیگر «فرابرده» یا منتقل می‌شوند، به نحوی که از شیء دوم به گونه‌ای سخن می‌رود که گویی شیء اول است (هاوکس^۳، ۱۳۹۰: ۱۱).

استعاره در زبان‌شناسی شناختی

همانطور که اشاره شد، استعاره موضوعی اساسی و بنیادین در مطالعات زبان‌شناسی شناختی است و از دهه ۱۹۷۰ میلادی به کوشش لیکاف و همکاران او مطرح و بررسی شد. اهمیت استعاره به گونه‌ای است که بازتابی از ماهیت زبان‌شناسی شناختی است. چامسکی با انتشار کتاب خود به نام *ساختهای نحوی* (چامسکی، ۱۹۵۷) نظریه‌هایی را درمورد نحو ارائه کرد که در آن معنا و بررسی آن جایی نداشت. ولی، لیکاف و جانسون که در ابتدای راه دستورزایشی^۴ با چامسکی همراه بودند، نظریه‌های چامسکی را در توجیه مواردی مانند استعاره استعاره و درک آن ناکارآمد تشخیص دادند (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۱۴).

لیکاف و جانسون معتقد بودند که بدون در نظر گرفتن رابطه بین معناها و واژگانی و همچنین چگونگی فهم و درک انسان از جهان، تقریباً غیرممکن است که بتوان به مطالعه

1- formal linguistics

۲- استعاره

3- T. Hawkes

4- generative grammar

چیستی استعاره پرداخت. بدین ترتیب لیکاف و جانسون که در پی پاسخ به پرسش‌های خود بودند، پایه‌گذار زبان‌شناسی شناختی محسوب می‌شوند. به نظر آنها نظام ادراکی که انسان در چارچوب آن می‌اندیشد و فعالیت‌های خود را انجام می‌دهد، اساساً استعاری است، اما از آنجا که دسترسی مستقیم به آن در حالت عادی مقدور نیست، برای کشف ساختار این نظام می‌توان از بازنمود آن، یعنی زبان استفاده کرد.

لیکاف (۱۳۸۳: ۱۴۰) تفاوت اصلی میان نظریه کلاسیک و نظریه معاصر استعاره را ناشی از تمایز قدیمی میان حقیقت و مجاز می‌داند و می‌گوید «با قائل شدن به این تمایز، شاید این فکر تقویت شود که با شروع از یک معنای حقیقی و اعمال روندی الگوریتمی بر آن معنای حقیقی بتوان به تفسیری استعاری از یک جمله رسید. هرچند، مواردی هست که چنین روندی در آنها اتفاق می‌افتد، اما استعاره در واقع به این شکل کار نمی‌کند».

لیکاف و جانسون دو اصل را در نظریه خود درمورد استعاره بیان می‌کنند: الف) استعاره مختص زبان ادبی و شعر نیست. ب) استعاره اصولاً پدیده‌ای زبانی نیست، بلکه ریشه در نظام مفهومی ذهن انسان دارد (لی^۱، ۲۰۰۱: ۷).

استعاره در زبان‌شناسی شناختی روشی در نظر گرفته می‌شود که بوسیله آن زمینه‌ای ذهنی^۲ بر مبنای اصطلاحات و مفاهیم زمینه‌ای دیگر نشان داده شده و مفهوم‌سازی^۳ می‌شود (لیکاف، ۱۹۹۲: ۱). به عبارتی، استعاره «تطابق میان زمینه‌ای^۴ در نظامی مفهومی^۵»، و عبارت استعاری «عبارتی زبانی» است که بیانگر تحقق روستاخی این تطابق میان زمینه‌ای است.

در استعاره از مفاهیم و اصطلاحات زمینه ملموس و عینی برای مفهوم‌سازی یا تجربه انتزاعی استفاده می‌شود. لیکاف و جانسون معتقدند که مفاهیم انتزاعی در زمینه مفهومی انسان با بهره‌گیری از مفاهیم تجربی شکل می‌گیرند که این مفاهیم تجربی به‌طور مستقیم از تجربه ما ناشی می‌شود، نه در ارتباط با زمینه‌های تصویری دیگر. به‌طور مثال، مفهوم مباحثه^۶ و استعاره مفهومی «مباحثه جنگ است» در زبان روزمره ما به وفور به کار می‌رود:

- ادعاهای شما غیرقابل دفاع‌اند.

1- D. Lee

2- mental domain

3- conceptualization

4- cross domain mapping

5- conceptual system

6- argument

- شکستش دادم!

این عبارات به ما نشان می‌دهند که موضوع فقط به استفاده از الفاظ مرتبط با نبرد برای مباحثه در گفتگوهایمان ختم نمی‌شود. درواقع ما طرف مباحثه را به چشم یک حریف می‌بینیم، به مواضع او حمله می‌کنیم و از مواضع خود دفاع می‌کنیم و در نهایت در مباحثه پیروز می‌شویم یا می‌بازیم (گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۱: ۵). بدین ترتیب از واژگان حوزه عینی‌تر «جنگ» برای صحبت درمورد مفهوم انتزاعی «مباحثه» صحبت می‌شود. از سوی دیگر، استعاره صرفاً در کلماتی که استفاده می‌کنیم نیست، بلکه در مفاهیم نهفته است.

- استعاره از دیدگاه لیکاف و جانسون

لیکاف و جانسون با انتشار استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، نگاه کلاسیک استعاره را به چالش کشیدند و ادعا کردند استعاره، تنها به حوزه زبان محدود نیست، بلکه سراسر زندگی روزمره و از جمله حوزه اندیشه و عمل‌مان را نیز در بر گرفته است، به طوری که نظام مفهومی هر روزه ما که براساس آن فکر و عمل می‌کنیم ماهیتی اساساً استعاری دارد. در رویکرد شناختی، هدف نظریه استعاره مفهومی^۱ این است که مفاهیم انتزاعی، نامحسوس و پیچیده بر اساس زمینه‌های ملموس و عینی، درک و یاد گرفته شود؛ زیرا لیکاف بر این باور است که عمده‌ترین هدف به کارگیری استعاره در زمینه زبان‌شناختی این است که ما مفاهیم ذهنی و انتزاعی را بر اساس یک الگوی عینی و محسوس بررسی و درک کنیم. در این نظریه قلمرویی را که عبارات استعاری از آن‌ها شکل می‌گیرد «زمینه مفهومی مبدأ» و زمینه‌ای را که قصد فهم و درک آن را داریم «زمینه مفهومی مقصد» می‌نامیم. فرض اصلی نظریه استعاره مفهومی این است که استعاره تنها یک ویژگی سبکی در زبان نیست، بلکه تفکر اساساً در ذات خود استعاری است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۲۸۶).

لیکاف و جانسون با انتشار کتاب *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم*، این فرض را که بیان استعاری و قلمرو زبان روزمره و معمول دو دنیای کاملاً متفاوت و جدا از یکدیگرند و زبان روزمره عاری از استعاره است را رد کردند (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۱۸). آن‌ها تأکید کردند که جایگاه استعاره اندیشه است و نه زبان، و استعاره بخش مهم و جدایی ناپذیر از شیوه

متعارف و معمول مفهوم‌سازی جهان توسط انسان است، و رفتار انسان بازتاب درک استعاری او از تجربه می‌باشد.

لیکاف و جانسون در کتاب خود دو دلیل برای تغییر تفکر زبانی درباره استعاره ذکر می‌کنند. اول اینکه زبان استعاری برای برقراری ارتباط با نظام استعاری زیرساختی ظاهر می‌شود که همان نظام فکری است. به عبارت دیگر لیکاف و جانسون نشان دادند که ما نمی‌توانیم برای توصیف رابطه‌ای مانند ازدواج از قلمرو مفهومی دلبخواهی استفاده کنیم. به طور مثال، در عبارت «بین از چه راه دوری به هم رسیدیم» زمینه مفهومی سفر وجود دارد. این الگو موجب شد که لیکاف و جانسون در سطح مفهومی بین قلمرو رابطه‌های عاشقانه و قلمرو سفر، به وجود ارتباطی قراردادی قائل باشند. براساس این نظر، عشق قلمرو مقصد است، یعنی قلمرویی که توصیف شده و به لحاظ قراردادی توسط سفر نظام‌مند می‌شود. در این نظریه قلمرویی را که توسط آن قلمرو مقصد توصیف می‌شود، قلمرو مبدأ گویند (در اینجا سفر) و این نوع تداعی را استعاره مفهومی می‌نامند (همان: ۱۲۰). به طور کلی استعاره یعنی نگاشت میان قلمروها در نظام مفهومی؛ به عبارتی نگاشت از یک قلمرو مبدأ به یک قلمرو مقصد.

دلیل دیگر لیکاف و جانسون برای تغییر تفکر زبانی این است که استعاره‌های مفهومی در ماهیت تعاملات روزمره ما یا جهان اطراف حضور دارند؛ بدین معنا که استعاره‌های مفهومی پایه‌های تجربی دارند. به طور مثال، استعاره «کمیت سیر صعودی است» را در نظر می‌گیریم:

- قیمت‌ها در حال بالا رفتن است.

- او در امتحان نمره بالایی گرفت.

جمله‌های بالا به افزایش قیمت کالاها و همچنین به نتیجه امتحان که کمیتی شمارشی است، اشاره دارند. بنابراین در این جملات خوانش‌های قراردادی مربوط به کمیت وجود دارد. با وجود اینکه این خوانش‌ها قراردادی هستند، ولی واژگانی که این خوانش‌ها را فراهم می‌کنند، یعنی بالا رفتن، به گونه‌ای تحت‌اللفظی به مفهوم سیر صعودی اشاره دارند و بیانگر این هستند که کمیت و سیر صعودی در سطح مفهومی به نوعی با هم تداعی می‌شوند (همان: ۱۲۲). بنابراین برطبق این نظریه، استعاره مفهومی تاحدودی توسط تجربه برانگیخته و زمینه‌سازی می‌شود. در فصل سوم به استعاره مفهومی و ویژگی‌های آن به طور جزئی‌تر پرداخته می‌شود.

۳. پیشینه تحقیق

فیگار^۱ (۲۰۱۳) ماهیت نظام‌مند فشرده‌سازی^۲ (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۸) را توصیف می‌کند که هم بر مرحله ساختار خطی معنا و هم بر استفاده از دانش ناخودآگاه نقش دارد. این پژوهش نقش مهم استعاره را در متون سیاسی نشان می‌دهد و پژوهش‌های پیشین را تأیید می‌کند. فیگار در پژوهش خود خلاصه‌ای از نکات مشخصی از اشتراک میان نظریه گفتار مفهومی عواطف و نظریه رفتار مفهومی را بیان می‌کند. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که برای ایفای نقش میزان تجربه انسان، باید هر دو بعد معناساختی و عاطفی را در نظر بگیریم، در غیر این صورت تجربه کسب شده ناقص خواهد بود.

اولرایک^۳ (۲۰۱۵) در پژوهش خود چهار نوع متن را بررسی کرده است که شامل مصاحبه شفاهی، مصاحبه کتبی، مقالات روزنامه و کتاب‌های علمی می‌شود. هدف او از این پژوهش کشف روش‌هایی است که در آن، جامعه به صورت استعاری در متون زبان آلمانی و برزیلی بحث می‌شود. در این پژوهش استعاره‌های مختلط^۴ فرهنگ خاص (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰) را به عنوان نمایشنامه تصویری و یا شبکه پیوسته^۵ (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۸) مورد بحث قرار داده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد استعاره‌هایی که برزیلی‌ها استفاده می‌کنند نشانگر این هستند که عبارت «جامعه به مثابه انسان است» نقش مهم و شاعرانه و تعلیمی دارد. با این وجود، استعاره‌های آلمانی رابطه قوی‌تری با حرکات جنبشی دارند که از دیدگاه مشاهده کنندگان به صورت استدلالی تحلیل می‌شوند. در نهایت نتیجه این پژوهش به ما نشان می‌دهد که نظریه تلفیق باید با نگرش مفهومی-نمادی گسترش یابد تا عناصری مانند فضای مرتبط را ایجاد کند، و همچنین تنوع وابسته به فرهنگ و نقش‌های مرتبط با موقعیت‌های ارتباطی خاص را شرح دهد.

امیری شایسته (۱۳۹۳) در پژوهش خود با عنوان ترجمه استعاره‌های شناختی در اشعار پروین اعتصامی، انواع استعاره‌های مفهومی / شناختی در سه قصیده از اشعار پروین اعتصامی را بررسی کرده است. هدف او از این پژوهش این است که نشان دهد استعاره تنها یک صنعت

1- V. Figar

2- compression

3- S. Ulrike

4- mixed metaphors

5- integration network

ادبی یا زینت زبانی نیست، بلکه ابزاری شناختی یا پدیده‌ای از فرآیندهای تفکر بشری است که در زبان روزمره بکار می‌رود و نقش مهمی نیز در القای معنای مورد نظر شاعر دارد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که تعداد زیادی از استعاره‌ها در دو زبان همانند است. همچنین نتیجه دیگر این پژوهش نشان داد که پر بسامدترین زمینه‌های مبدأ و مقصد در دو زبان نیز یکسان است که این امر می‌تواند به این دلیل باشد که مترجمان ایرانی سعی بر این داشته‌اند که عین کلام شاعر را در ترجمه‌های خود منعکس کنند، و یا اینکه بیشتر استعاره‌ها اصولاً جهانی هستند.

انصاریان (۱۳۹۳) استعاره‌های حوزه علوم رایانه‌ای و دنیای مجازی را در چارچوب شناختی و نظریه استعاره مفهومی بررسی کرده است. داده‌های این پژوهش از فرهنگ جامع اصطلاحات علوم رایانه‌ای و دنیای مجازی گردآوری شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که استعاره‌های مفهومی مربوط به این زمینه هنگام درک استعاره‌های زبانی مرتبط به طور ناخودآگاه برانگیخته می‌شوند و نگاشت استعاری میان زمینه‌های مبدأ و مقصد را به وجود می‌آورند. بر مبنای این نگاشت مفاهیم انتزاعی و پیچیده به زبان ساده بیان می‌شود. در نتیجه این پژوهش همچنین بر اهمیت و نقش استعاره در تولید و درک مفاهیم زمینه علوم رایانه‌ای و دنیای مجازی تأکید شده است و بیان می‌کند که بسیاری از مفاهیم این زمینه بدون زبان استعاری قابل بیان نیستند.

سالمی فروشانی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه خود با عنوان مطالعه تطبیقی استعارات مفهومی در زبان انگلیسی و فارسی: جهانی یا خاص فرهنگ؟ به مطالعه استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی و انگلیسی پرداخته است. او همچنین به بررسی فراگیر بودن و تفاوت فرهنگ در استعاره‌های مفهومی و به طور دقیق‌تر به درک برخی مفاهیم استعاری و معادل آنها در زبان فارسی پرداخته است. در این پژوهش نظریه استعاره مفهومی در تحلیل میان‌فرهنگی مجموعه‌ای از استعارات فارسی و انگلیسی مورد استفاده قرار گرفته است. او پس از جمع‌آوری داده‌ها، اصطلاحات استعاری در هر دو زبان را به همراه قلمرو مبدأ و مقصد در هر استعاره دسته‌بندی کرد. نتیجه این پژوهش نشانگر این است که هر چند استعاره‌های مفهومی تا حد بسیار زیادی فراگیر هستند، با این حال تفاوت‌هایی نیز بین دو زبان به دلایل زبان‌شناسی و فرهنگی وجود دارد.

۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر بر اساس هدف از نوع نظری و بر اساس ماهیت و روش از نوع همبستگی است. در این پژوهش هدف کشف وجود رابطه بین دو متغیر مستقل اجتماعی جنسیت و متغیر معنایی وابسته استعاره از نگاه شناختی و گفتمانی در اشعار شاملو و نادرپور است. شعرهایی که به صورت تصادفی در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته اند، عبارت است از: الف) اشعار شاملو: ۱) مجموعه قطع نامه: تا شکوفه‌ی سرخ یک پیراهن ۲) مجموعه هوای تازه: از زخم قلب آبائی، مرگ نازلی، سرگذشت ۳) مجموعه باغ آینه: ماهی، طرح، مرثیه‌ای برای مرده- گان دیگر (ارابه‌ها)، شبانه، از شهر سرد... ۴) مجموعه آیدا در آینه: شبانه، سرود برای سپاس و پرستش، پایتخت عطش (آب کم جو. تشنگی آور به دست!)، ب) اشعار نادرپور: ۱) مجموعه بهار را باور کن: کوچ...، چتر وحشت، از خدا صدا نمی‌رسد، سفر در شب، ای بازگشته، ای همیشه خوب، خوشه اشک، سوقات یاد، بهترین بهترین من ۲) مجموعه ابر و کوچه: زهر شیرین.

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها:

در این بخش استعاره‌های موجود در برخی اشعار شاملو و نادرپور از منظر نظریه گفتمانی استعاره مورد بررسی قرار خواهند گرفت و سپس نقش جنسیت در ساخت و گزینش استعاره‌ها و همچنین کاربرد استعاره در آثار دو شاعر معاصر مقایسه خواهند شد.

۵-۱. بررسی استعاره در آثار شاملو: شاملو یکی از شاعران معاصر است که کاملاً تحت تاثیر فضای اجتماعی و سیاسی زمانه خود قرار گرفته است و اشعار وی حاوی نکات فراوان در زمینه مبارزه با ظلم و ستمگری است. بسیاری را باور این است که بی‌پروایی و شهامت شاملو در درگیر شدن با ستم اجتماعی از او چهره‌ای متفاوت ساخته است (فلکی، ۱۳۸۰: ۵). شاملو بیش از هر شاعر دیگر از جریان‌های اجتماعی مختلف تاثیر پذیرفته و در حقیقت شعر واقعی خود را در زمانی شروع کرده که وطنش در دوره بحرانی خاصی بسر می‌برده است (حقوقی، ۱۳۹۲: ۳۰). شاملو در شعر تا شکوفه سرخ یک پیراهن از استعاره‌های فراوانی استفاده کرده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

سنگ می کشم بر دوش / سنگ الفاظ / سنگ قوافی را /...و در زندان شعر / محبوس می‌کنم خودم را /...نگاه‌شان انجماد یک حماقت است /...شما / که در تلاش شکستن دیوارهای دخمه اکنون خویش‌اید /...نه آن دیگرتران / که کوره دژخیم شما را می‌تابانند / با هیمة باغ من /... شط تازیانه / بر آب سرخش /...سم ضربه پرغرور اسب وحشی‌ی خشم / برسنگ فرش کوچه‌ی تقدیر (شاملو، ۱۳۷۹: ۴۱-۵۵).

چنین شعری نشان می‌دهد که شخصیت هنری و جهان‌بینی شاملو نسبت به شعرهای قبلی از جمله مجموعه *آهنگ‌های فراموش شده* دچار تغییر و تحول عمیقی شده است و همه زمینه‌های تند سیاسی و اجتماعی دارند (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۰۴-۱۰۵). در گفتمان فوق استعاره‌های مفهومی زیادی به چشم می‌خورند: شعر به مثابه زندان، الفاظ و قافیه به مثابه سنگ، نگاه سربازان جوخه اعدام به مثابه انجماد حماقت، روزگار به مثابه دخمه، مجازات به مثابه کوره دژخیم، انسان به مثابه هیمة، جامعه به مثابه باغ، تازیانه به مثابه رودخانه بزرگ، خون به مثابه آب سرخ، خشم به مثابه اسب وحشی و تقدیر به مثابه کوچه. کاربرد چنین استعاره‌های مفهومی بر اساس مراحل تفسیر و تبیین در گفتمان حاکی از آن است که شاملو مسیری خاصی را با استفاده از چنین صور خیالی در پیش گرفته و دائماً "در حال مبارزه و جهاد و ستیز با حاکمان روزگار خویش است و مرزبندی بین خودی و غیرخودی را مشخص ساخته است. شاملو با استفاده از استعاره‌های مفهومی اندیشه و بینش خود را به تصویر کشیده است و در حقیقت جایگاه استعاره در اندیشه آدمی است. زمینه‌های مبداء استعاره‌های مفهومی در گفتمان شامل زندان، سنگ، انجماد حماقت، دخمه، کوره دژخیم، هیمة، باغ، رودخانه بزرگ، آب سرخ، اسب وحشی و کوچه است که عمدتاً "مربوط به زمینه معنایی طبیعت و جنگ هستند. زمینه‌های مبداء فوق از جمله زندان، دخمه، کوره دژخیم و اسب وحشی نشان‌دهنده این است که طعم شعرهای شاملو تا حد زیادی با چاشنی مبارزه و ستیز همراه است و درحقیقت شعر فوق تلفیقی از مبارزه و عواطف است. زمینه اصلی شعرهای او را عواطف ناشی از تأثرات اجتماعی است که رقم می‌زند. شعر او سرگذشت مهر و کین، یاس و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ و حمله و گریز است. اما محور اصلی تمام این عواطف اجتماع است و مردمش (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۰۹). از طرف دیگر زمینه‌های مبداء در گفتمان فوق تا حد زیادی نشان‌دهنده نقش جنسیت در ساخت و گزینش استعاره است زیرا در

فرهنگ ما مبارزه و جنگ با دشمنان و ستمگران کار دلیرمردان است و آنان بودند که در طول تاریخ در عرصه مبارزه و جنگ برای وطن افتخار آفریدند.

شاملو (ابامداد) در حیات شاعری اش، در سال‌های آخر سومین دهه‌ی عمر خود در هوای تازه به میدان می‌آید. در توفانی سهمگین و سیلی خشمگین. با چهره‌ای غضبناک، عاصی و آشوبگر. عاصی در برابر جامعه، در برابر سنت و حتی در برابر شعر (حقوقی، ۱۳۹۲: ۴۹). شاملو در مجموعه *هوای تازه* از استعاره‌های فراوانی استفاده کرده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: از زره جامه‌تان اگر بشکوفید/ باد دیوانه/ یال بلند اسب تمنا را (همان، ۵۴)، مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را/... نازلی ستاره بود/ یک دم درین ظلام درخشید و جست و رفت.../ نازلی بنفشه بود/ گل داد و مژده داد: "زمستان شکست" (همان، ۵۸-۵۹)، کفتر چاهی شدم از برج ویران پر کشیدم/ سایه ابری شدم بر دشت‌ها دامن کشاندم/ آهوی وحشی شدم از کوه تا صحرا دویدم/ ماهی‌ی دریا شدم بر آب‌های تیره راندم... پس سمندر گشتم و بر آتش مردم نشستم (همان، ۸۴-۸۵).

استعاره‌های مفهومی در گفتمان‌های فوق بر اساس مرحله اول یعنی توصیف استعاره عبارتند از: جامه به مثابه زره، باد به مثابه جاندار، تمنا به مثابه اسب، سکوت به مثابه مرغ، مرگ به مثابه جوجه، نازلی به مثابه ستاره، دنیا به مثابه ظلمت، نازلی به مثابه بنفشه، زمستان به مثابه شیء، انسان به مثابه کفتر چاه، دنیا به مثابه برج ویران، انسان به مثابه سایه ابر، انسان به مثابه آهوی وحشی، انسان به مثابه ماهی، انسان به مثابه سمندر، مردم به مثابه آتش. زمینه‌های مبداء استعاره مفهومی شامل زره، جاندار، اسب، مرغ، جوجه، ستاره، ظلمت، بنفشه، شیء، کفتر چاه، برج ویران، سایه ابر، آهوی وحشی، ماهی، سمندر و آتش است. نمونه‌های فوق نشان می‌دهد که اکثر زمینه‌های مبداء مربوط به زمینه معنایی طبیعت و جانوران هستند. چنین زمینه‌های معنایی بجز استعاره مفهومی *جامه به مثابه زره* تا حدی در استعاره‌های سایر شاعران از هر دو جنس مرد و زن دیده می‌شود و مختص جنسیت خاصی نیست. هدف شاعر از بکارگیری استعاره در گفتمان‌های فوق توصیف قهرمانان و مبارزان در جنگ از جمله نازلی و سرور و ناصر مقبل بوده است. در حقیقت شاملو عشق به انسان را در عرصه مبارزه سیاسی دریافته است. او بنا به تاکید خویش قبل از ورود به عرصه مبارزه به مساله انسان و ارزش همبستگی بشری واقف نبوده است. اما از آن پس با توجه به زندگی و مرگ انسان‌های بزرگی که هدف

زندگی و مرگشان، آزادی و دادگری و پاسداری از شان و شرف آدمی بوده است، شعرش را وقف ستایش انسان به ویژه ستایش نخبگان کرده است (مختاری، ۱۳۷۸: ۲۷۲). نکته جالب توجه در استعاره‌های مفهومی فوق این است که شاملو مرگ را به مثابه جوجه در نظر گرفته است. تفسیر و تبیین استعاره مذکور بر اساس شیوه تحلیل استعاره چارتریس - بلک بدین صورت است که توان و قدرت مرگ از منظر شاملو ناچیز است و انسان توان مقابله با مرگ و شکست آن را دارد. اما فروغ مرگ را جور دیگری می‌بیند: معشوق من/ با آن تن برهنه بی شرم/ بر ساق‌های نیرومندش/ چون مرگ ایستاد (حقوقی، ۱۳۸۱: ۲۱۵). در حقیقت شاعر نیرومندی و بی‌شرمی را به مرگ تشبیه کرده است. بنابراین از این منظر بین دو شاعر مرد و زن تفاوت وجود دارد که می‌تواند تا حدی نشان‌دهنده نقش جنسیت در ساخت و گزینش استعاره باشد چرا که مرد دارای قدرت فیزیکی بیشتری نسبت به زن است. استعاره مفهومی جامه به مثابه زره هم مربوط به زمینه معنایی جنگ است که نقش خاصی در بازنمایی جنسیت مردانه دارد.

احمد شاملو (ابامداد) در سال‌های آغاز چهارمین دهه زندگی خویش در ادامه راه خود به *باغ آینه* می‌رسد. *باغ آینه* کتابی است که اغلب شعرهای آن را هاله‌ای از ابهام راستین در برگرفته و از دیدی عمیق نشان دارد. شاعر *باغ آینه* اگر در *هوای تازه* دعوت دختران شرق و غرب را رد می‌کند و صرفاً "دعوت آن چند مرد را می‌پذیرد و هرگز خنجرش را از دست فرو نمی‌برد، در اینجا با حالتی اندیشمندانه، نگرنده‌ی نگران همه‌ی آن چشم اندازها و رخداده‌هاست (حقوقی، ۱۳۹۲: ۸۹). شاعر در مجموعه *باغ آینه* از استعاره‌های زیادی استفاده کرده است که به برخی از آنها در اینجا اشاره می‌شود: در هر کنار و گوشه‌ی این شوره‌زار یاس/چندین هزار جنگل شاداب/ناگهان/می‌روید از زمین/آه ای یقین گمشده، ای ماهی‌ی گریز/ در برکه‌های آینه لغزیده تو به تو/ من آب‌گیر صافی‌ام، اینک به سحر عشق (همان، ۱۰۰)، شب با گلوی خونین، خوانده است دیرگاه/دریا نشسته سرد/ یک شاخه / در سیاهی‌ی جنگل /به سوی نور/فریاد می‌کشد (همان، ۱۰۲)، چرا که محموله‌ی اربابه‌ها نه دار بود و نه آزادی (همان، ۱۰۴)، ... آسمان را بگو از الماس ستاره‌گان‌اش خنجری به من دهد (همان، ۱۱۳)، جنگل با ناله و حماسه بیگانه است/ و زخم تبر را با لعاب سبز خزه / فرو می‌پوشد/ شب بیمار است (همان، ۱۱۵)، سپیده‌دمان را دیدم/ که بر گرده‌ی اسبی سرکش بر دروازه‌ی افق به انتظار

ایستاده بود، علف‌های تلخ در مزارع گندیده خواهد رست/ و باران‌های زهر به کاریزهای ویران خواهد ریخت/ مرا از زره نوازشات روئین‌تن کن (همان، ۱۲۱-۱۲۲). استعاره‌های مفهومی در گفتمان‌های فوق عبارتند از: یاس به مثابه شوره‌زار، جامعه به مثابه جنگل، رحم مادران به مثابه زمین، یقین به مثابه انسان گمشده، گریز به مثابه ماهی، آینه به مثابه برکه، انسان به مثابه صافی آب‌گیر، عشق به مثابه سحر، جامعه به مثابه شب، امواج حرکت مردم به مثابه دریا، انسان به مثابه شاخه، جامعه به مثابه جنگل، پلیدی به مثابه سیاهی، امید و ایمان به مثابه نور، آزادی به مثابه محموله ارابه‌ها، مرگ به مثابه ارابه، ستاره گان به مثابه الماس، جامعه به مثابه جنگل، شکنجه به مثابه زخم تبر، پینه زخم به مثابه لعاب سبز خزه، شب به مثابه جاندار، دلاوران به مثابه سپیده‌دمان، میدان مبارزه به مثابه افق، انسان‌های پلید به مثابه علف‌های تلخ، جامعه پست به مثابه مزارع گندیده، زهر به مثابه باران، قلب مردم به مثابه کاریزهای ویران، نوازش به مثابه زره. زمینه‌های مبداء استعاره‌ها شامل شوره‌زار، جنگل، زمین انسان گمشده، ماهی، برکه، صافی آب‌گیر، سحر، شب، دریا، شاخه، سیاهی، نور، ارابه‌ها، الماس، زخم تبر، لعاب سبز خزه، جاندار، سپیده‌دمان، افق، علف‌های تلخ، مزارع گندیده، باران، کاریزهای ویران و زره است. زمینه‌های معنایی در برگیرنده زمینه‌های مبداء بیشتر شامل طبیعت و جنگ است. بنابراین از زمینه‌های معنایی مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که اغلب شاعران چه مرد و چه زن از بعضی از زمینه‌های معنایی مثل طبیعت استفاده می‌کنند و تنها زمینه معنایی جنگ بازنمایی کننده جنسیت مرد در گفتمان است و می‌توان دریافت که جنسیت تا حدی در گفتمان‌های (مجموعه باغ آینه) بر ساخت و گزینش استعاره تاثیر دارد. شاملو در این مجموعه اشعار با استفاده از استعاره‌های مختلف تصویری از یاس و ناامیدی و همچنین تصویری از فضای اجتماعی جامعه و نبرد و مبارزه با حاکمان ستمگر را به نمایش گذاشته است، مثلاً "استعاره مفهومی یاس به مثابه شوره‌زار بازنمایی کننده یاس شاملو از جامعه است و در حقیقت شاملو به این نتیجه رسیده است که دیگر امیدی به جامعه نیست. به همین منظور شاملو با استفاده از استعاره‌های مفهومی از جمله یقین به مثابه انسان گمشده، گریز به مثابه ماهی، پلیدی به مثابه سیاهی، شکنجه به مثابه زخم تبر، پینه زخم به مثابه لعاب سبز خزه، انسان‌های پلید به مثابه علف‌های تلخ، جامعه پست به مثابه مزارع گندیده، زهر به مثابه باران و قلب مردم به مثابه کاریزهای ویران در صدد توصیف فضای اجتماعی جامعه و وجود علف‌های تلخ و مزارع

گندیده در جامعه است. بنابراین شاملو با استفاده از استعاره مفهومی گریز به مثابه ماهی در صدد گریز از جامعه و پناه بردن به عشق است. زمینه مبداء استعاره سپیده‌دم در استعاره مفهومی دلاوران به مثابه سپیده‌مان و همچنین صبح و سحرگاهان در زمینه رمزی شاملو، مظهر نجات و آزادی و نیکی و سعادت و حقیقت است و بار معنوی آن درست متضاد بار معنوی شب است (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۵۵). یاس و بدبینی به اوج خویش می‌رسد. چنین است که یاس تمام وجود شاعر را فرا می‌گیرد، یاس از بهبود وضع اجتماعی، یاس از برقراری تساوی و عدالت و یاس از شور و جنبش مردم. این یاس و اندوه و تلخی ناشی از شکست به جایی می‌رسد که به مردم پشت می‌کند و کسانی که روزی بزرگترین عشق او بودند، مایه نفرت و انزجار او می‌شوند و این عشق است که در تاریک‌ترین لحظات به کمک او می‌شتابد و او را از درشتناک‌ترین بیابان‌های یاس و عطش به واحه آباد دل‌بستگی می‌رساند (همان، ۱۲۳). نکته مهم در گفتمان شاملو این است که حتی شاعر زمانی که از عشق سخن می‌راند، همچنان در اندیشه مبارزه است و ظاهراً "در اندیشه شاملو عشق و مبارزه به صورت کلیت یکپارچه وجود دارد. در حقیقت استعاره مفهومی *نوازش به مثابه زره* بازنمایی‌کننده چنین واقعیتی است.

احمد شاملو (ا.بامداد) در آغاز پنجمین دهه عمر خویش به آیدا در آینه می‌رسد. آیدا در آینه نشان‌دهنده عصیان بازگشته‌ی شاملوست. در اینجا عصیان فردی است. چرا که از آن همه جز شاعر کسی نمانده است (حقوقی، ۱۳۹۲: ۱۲۹). شاملو در این مجموعه استعاره‌های زیادی را در اشعارش بکار برده است که به برخی از آنها در این بخش اشاره می‌شود: چنین زاده شدم در بیشه‌ی جانوران و سنگ / گهواره تکرار را ترک گفتم / زیبایی تو / لنگری‌ست / نگاهات شکست ستمگری‌ست / انک چشمانی که خمیرمایه مهر است / وینک مهر تو: نبردافزاری / تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کنم (همان، ۱۳۴-۱۳۵)، بوسه‌های تو / گنجشک‌کان پرگوی باغ‌اند... / و تنات / رازی‌ست جاودانه (همان، ۱۴۱)، نخل من ای واحه‌ی من (ص ۱۵۰). استعاره‌های مفهومی در اشعار فوق عبارتند از: جامعه به مثابه بیشه، انسان‌های بد به مثابه جانوران، انسان‌های بی‌رحم به مثابه سنگ، تکرار به مثابه گهواره، زیبایی معشوق به مثابه لنگر، نگاه معشوق به مثابه شکست ستمگر، مهر به مثابه خمیرمایه، مهر به مثابه نبردافزار، تقدیر به مثابه موجود، بوسه معشوق به مثابه گنجشک‌کان پرگوی، پستان به مثابه کندوی کوهستان، تن به مثابه رازی جاودانه، معشوق به مثابه نخل و معشوق به مثابه واحه. زمینه‌های مبداء استعاره

مفهومی شامل بیشه، جانوران، سنگ، گهواره، لنگر، شکست ستمگر، خمیرمایه، نبردافزار، موجود، گنجشک، کندوی کوهستان، رازی جاودانه، نخل و واحه است. زمینه‌های مبداء استعاره بیشتر شامل زمینه معنایی طبیعت است که اغلب زمینه‌های مبداء به صورت اسم ذات هستند. شاملو در این مجموعه اشعار بیشتر به توصیف معشوق و عشق پرداخته است که عمده استعاره‌های مفهومی بازنمایی‌کننده زیبایی معشوق هستند. شاملو در انتخاب استعاره دقت و ظرافت خاصی را مدنظر قرار داده است، مثلاً "استعاره مفهومی پستان به مثابه کوهستان نشان-دهنده این است که ارزش غسل کوهستان به مراتب بسیار بیشتر از مناطق دیگر است. بنابراین شاملو سعی کرده است که بهترین‌ها را برای معشوق طلب کند. نکته جالب توجه این است که شاملو در توصیف معشوق هم از استعاره‌های مفهومی جنگ از جمله مهر به مثابه نبردافزار و نگاه به مثابه شکست ستمگر بهره گرفته است که چنین استعاره‌هایی نشان‌دهنده آمیختگی عشق و مبارزه است. در حقیقت شاملو بعد از ناامیدی از آحاد جامعه و روی آوردن به عشق سعی می‌کند به جنگ ستمگران برود. چنین است که برای زیستن امیدی تازه پیدا می‌شود. شعرهای کتاب آیدا در آینه و آیدا، درخت و خنجر و خاطره اغلب تقدیس این عشق است و شکایت و گله از مردمی که دست از مبارزه کشیدند و آنان که به ظلمت گردن نهادند و درد و دریغ به خاطر یارانی که شهید شدند (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۲۶). تصویرپردازی در عاشقانه‌های شاملو، به دلیل هم‌ریشگی و هم‌گرایی عشق فردی و اجتماعی و پیوند گسست-ناپذیر این دو، به اوج نوگرایی زبانی و محتوایی می‌رسد. در این عاشقانه‌ها، معشوق با صفات و ویژگی‌هایی که نشان از آرمان‌گرایی و آزادی‌طلبی شاعر دارد، وصف می‌شود (حسن‌زاده میرعلی و محمدپور، ۱۳۹۲: ۱۲۹).

۲-۵. نادر نادرپور

نادر نادرپور در سال ۱۳۰۸ در تهران متولد شد. مدرک لیسانس خود را از دانشگاه سوربن فرانسه در رشته ادبیات فرانسه گرفت. وی در سال ۱۳۴۳ به ایتالیا رفت و در شهرهای رم و پروجا به آموختن زبان ایتالیایی پرداخت. در سال ۱۳۵۶ به فرانسه رفت و به عضویت اتحادیه نویسندگان این کشور در آمد و در سال ۱۳۶۵ با دعوت بنیاد فرهنگ ایران در بوستون به آمریکا رفت و تا پایان عمر خود در سال ۱۳۷۹ در این کشور زندگی کرد. از لحاظ قالب شعری، نادرپور در آغاز شاعری خویش سرودن اشعار نیمه سستی یا نوقدمایی را در دستور کار

خود قرار می‌دهد و به تدریج به شعر نیمایی روی می‌آورد. شعر نو قدمایی میانه‌رو نادرپور، به سبب جوهره و خصلت رماتیک و تصاویر زنده، رنگ تند عاطفی، سادگی، پرداختن احساسی به اندیشه‌ها و دغدغه‌های اساسی آدمی و زبان روان و راحت، در دهه سی بیشترین خوانندگان را جلب کرد (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۴۸). اما از لحاظ محتوایی، غالب محققان و صاحب‌نظران نادرپور را در زمره شاعران رماتیک قرار می‌دهند و او را یکی از بهترین عاشقانه‌سرایان معاصر می‌خوانند. عاطفه شعری نادرپور غالباً از نوع عواطف فردی است. مصداق‌های عاطفی شعر او از عواطف رماتیکی سیاه آغاز شده، به طرف عاطفه‌های اندوهگین ناشی از غربت و مرگ‌اندیشی خیام‌گونه پایان می‌پذیرد (زرقانی، ۱۳۸۴: ۴۱۳).

دفترهای شعر او عبارتند از چشم‌ها و دست‌ها (۱۳۳۳)، دختر جام (۱۳۴۴)، شعر انگور (۱۳۳۶)، سرمه خورشید (۱۳۳۹)، گیاه و سنگ نه، آتش (۱۳۵۷)، از آسمان تا ریسمان (۱۳۵۷)، شام بازپسین (۱۳۵۷)، صبح دروغین (۱۳۶۰)، خون و خاکستر (۱۳۶۷)، زمین و زمان (۱۳۷۴). نادرپور در بسیاری از شعرهای خود از مادر یاد می‌کند به ویژه در دوران پیری خویش که به گذشته رجوع کرده و از جدایی و نبود مادر شکوه سر داده و در آرزوی دیدار دوباره وی به سر می‌برد:

ای یاد تو زیباتر از بیم و امید من / آیا بهاری تازه در راه است؟ / ای مادر، ای در خواب‌های
غربتم بیدار! / آیا تواند بود ما را وعده دیدار (نادرپور، ۱۳۸۲: ۵۹۲).

نادرپور به عنوان یک شاعر رماتیک بیش از هر چیزی به زن به عنوان معشوق می‌نگرد و عشق کاملاً زمینی را به تصویر می‌کشد. وی در این بخش از اشعارش، زیبایی‌های معشوق را به مانند چراغی درخشان و راهنما، توصیف می‌کند و گاهی از فراق و جدایی معشوقش شکوه سر می‌دهد. او زن را روشنی شب‌های تاریک خود می‌داند که با نبودش این روشنی از بین رفته و شاعر را در تاریکی و ظلمت تنها گذاشته و پس از آن یاد و خاطره معشوق، جز وحشت و تلخی و رنج چیزی برایش سراغ ندارد.

چراغ شب تار من بودی ای زن! / دریغا که دیگر چراغی ندارم / مرا یاد تو تندباد بلا شد / که
جز وحشت از او سراغی ندارم (نادرپور، ۱۳۸۲: ۳۷۶).

در شعری دیگر به یاد خاطرات زیبایی که در گذشته با معشوق داشته، می‌افتد و از اینکه دیگر در کنار او نیست و او را تنها گذاشته، آه و ناله سر می‌دهد:

با من چنان به مهر درآمیختی که بخت / چون در تو بنگریست، لب از شکوه‌ها بدوخت /
وان قطره نگاه تو چون در دلم چکید / چون اشک گرم شمع، مرا زندگی بسوخت! (همان،
۱۶۰).

نادرپور نیز مانند دیگر شاعران رمانتیک بارها در اشعار خویش به ستایش معشوق پرداخته و خوبی‌های او را وصف کرده و برای او دعا می‌کند. وی در اغلب اشعارش خصوصیات جسمی و ظاهری زن را در خور ستایش می‌داند، اما گاه در برخی از اشعارش به ویژگی‌های روحی و باطنی معشوق هم توجه می‌کند. به طور مثال در شعر مدیحه، پاکی معشوق خود را با تاریکی و غم، بیگانه و با روشنایی و پاکی، آشناست، می‌ستاید. معشوقی که با پس زدن تیرگی‌ها، همیشه پذیرای روشنی‌هاست:

همیشه پاکی تو / همیشه، پنجره بسته‌ای به روی غروب / ولی گشاده بر آفاق تابناکی تو /
ستوده‌تر ز تو نشناسم ای ستوده‌ترین! (نادرپور، ۱۳۸۲: ۵۵۴).

نادرپور در اشعار زیادی معشوق را می‌ستاید از جمله در شعر نوید معشوق خود را ستوده و او را به عنوان بهترین و عزیزترین کس خود یاد می‌کند:

طنین گام تو در لحظه‌های آمدن تو / صدای جوشش خون است در سکوت رگ من /
صدای رویش برگ است از درخت تن تو / ای همیشه عزیز، ای همیشه از همه بهتر! (همان،
۶۹۸).

نادرپور از زنان واقعی و زنانی که با آنها رابطه عاشقانه داشته است نیز در شعر خود نام برده است: مانند شهلا؛

چو از این جستجو درمانده‌تر گشتم / برآوردم ز دل فریاد: شهلا کو؟ / صفیرم در فضای
بیکران گم شد / طنین آن جواب داد: شهلا کو؟ (نادرپور، ۱۳۸۲: ۲۴۴).

هرچند نادرپور را به عنوان شاعری رمانتیک می‌شناسند و آنچه مرود غفلت شاعران رمانتیک است، اجتماع و مسائل آنم، مردم و دردهای آنان است. در این گونه اشعار حتی از ضمیر مای جمع و هرآنچه به جمع و جامعه برمی‌گردد، به ندرت سخن می‌رود (پورچافی، ۱۳۸۴: ۱۲۶). نادرپور نیز مانند دیگر شاعران رمانتیک کمتر به زن به عنوان یک شخصیت مستقل در جامعه نگریسته است. وی کمتر در جهت بیان محدودیت‌های زنان و دفاع از حقوق آنها گام برداشته و تنها در چند مورد تا حدودی از شأن و شخصیت آنها دفاع کرده است. به

طور مثال در شعری که به توصیف شهر پاریس می‌پردازد، نسبت به وضعیت زنان در آن شهر اعتراض می‌کند. از نظر او مردم این شهر برای زن ارزشی قائل نیستند و از وجودش جهت ارضای تمایلات خود سود می‌جویند و حتی عکس زن روی پول‌هایشان، نه برای احترام که برای استفاده از زیبایی اوست. یعنی زنان را با سکه‌هایی که عکس خودشان روی آنهاست می‌خرند و این رفتاری که شهروندان یک شهر بزرگ اروپایی با زن می‌کنند، رفتاری متناقض و نادرست است:

شهری که در حراج بزرگ غریزه‌ها/ زن را به چند سکه ناچیز می‌خرد/ آن گاه نقش چهره
او را فرشته‌وار/ زینت‌افزای نیم‌رخ سکه می‌کند (نادرپور، ۱۳۸۲: ۸۰۳).

نادرپور در شعرهای خود به روسپیان و خریدوفروش زنان اشاره می‌کند با این تفاوت که وی مسئولیت این زشتی‌ها و بی‌اخلاقی‌های زنان را بر عهده جامعه می‌داند. در شعر *سفرنامه* شاعر سفری خیالی را در شهر آغاز می‌کند و چهره افراد مختلف شهر را به تصویر می‌کشد. از جمله افرادی که در شهر حضور دارند، پیرزن روسپی است:

در پرتو چراغ، زن پیرزن روسپی/ چون شیشه شرابش، در هم شکسته بود/ بر من نگاه کرد:
در پشت چشم او/ دوشیزه‌ای جوان به تماشا نشسته بود (نادرپور، ۱۳۸۱: ۶۷۶).

نادرپور پیوندی نیز میان زن و شعر برقرار می‌کند اما نه پیوندی مثبت و سازنده. وی با پیروی از دیدگاه‌های منفی نسبت به زن و شعر، ابلیس را آفریننده شعر، و زن را با مردم‌فریبی و شورآفرینی‌اش شعر ابلیس می‌داند و غم را شعر شاهکار خدا می‌داند و در خطاب به ابلیس می‌گوید: زن شعر توست با همه مردم‌فریبی‌اش/ زن شعر توست با همه شورآفریدنش/ آواز و می که زاده طبع خدا نبود/ این خوردنش حرام شد، آن یک شنیدنش (نادرپور، ۱۳۸۲: ۲۱۷).

۶. نتیجه‌گیری

شاملو و نادرپور از شاعران بزرگ معاصر هستند که اشعارشان تحت تاثیر فضای اجتماعی روزگارشان سروده شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در زمینه مفهوم عشق نادرپور نسبت به شاملو بیشتر از استعاره استفاده کرده است. زمینه‌های ساخت استعاره مفهومی عشق در اشعار نادرپور شامل دروغ جاودانه، روشنائی سحر، آفتاب پاک، مرز جاودانه نیکی، مرغ صبح، آتش شکفته، ماهی، زلال تابناک، مخمل، شکوفه، ستاره، لاله‌های سرخ، زهر شیرین، شراب جام خورشید، نیرنگ، افسون، جادو و نوشداروست. زمینه‌های ساخت استعاره مفهومی

عشق در شعر شاملو شامل ماهی گریز، صافی آبگیر، سحر، لنگر، شکست ستمگر، نبردافزار، گنجشک، کندوی کوهستان، رازی جاودانه، نخل، واحه، برکه و زره است. از مقایسه زمینه‌های مبداء استعاره در اشعار دو شاعر می‌توان نتیجه گرفت که زمینه‌های معنایی در بر گیرنده زمینه مبداء استعاره در اشعار دو شاعر تا حدی متفاوت است. زمینه‌های معنایی طبیعت و جانوران در اشعار دو شاعر مشترک است و اما نادرپور از زمینه معنایی زهر و جادو و شاملو از زمینه معنایی جنگ در اشعارشان استفاده کرده‌اند. چنین یافته‌ای نشان می‌دهد که جنسیت‌گرایی در استعاره‌های مفهومی عشق شاملو به وضوح قابل مشاهده است؛ چرا که او از زمینه معنایی جنگ در اشعار خود استفاده کرده است، اما چنین جنسیت‌گرایی در استعاره مفهومی عشق نادرپور دیده نمی‌شود. همچنین بررسی استعاره‌ها در اشعار شاملو و نادرپور نشان می‌دهد که به طور کلی زمینه‌های معنایی طبیعت، جانوران و جنگ در اشعار شاملو و نادرپور مشترک است و تنها تفاوت در این است که در اشعار نادرپور از زمینه معنایی زهر و جادو نیز در استعاره‌های مفهومی مختلف استفاده شده است. بنابراین به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که جنسیت‌گرایی در اشعار شاملو و نادرپور وجود دارد، اما میزان جنسیت‌گرایی در اشعار شاملو به مراتب بیشتر از اشعار نادرپور است چرا که زمینه معنایی جنگ در استعاره‌های مفهومی اشعار شاملو بیشتر از اشعار نادرپور است. بنابراین نتایج پژوهش نشان می‌دهد که عوامل موثر در ساخت و گزینش استعاره در اشعار، جنسیت، نگرش و اندیشه شاعر، احساسات او و فضای اجتماعی حاکم بر روزگار شاعران هستند و البته عامل جنسیت نقش مهمی در ساخت و گزینش استعاره ایفا می‌کند. در شعر زنان بیش از همه، شبهه‌ها و مستعاره‌ها تحت تاثیر جنسیت‌شان قرار دارند و شاعران اغلب امور خنثی را به عنوان شبهه، به شبهه‌هایی تشبیه می‌کنند که نشانی از جنسیت‌گرایی در آنها دیده می‌شود و از شبهه و مستعاره‌های جنسیت‌زده کمتر بهره می‌برند. نتایج این پژوهش با نظریه گفتمانی استعاره چارتریس-بلک نیز از جهاتی قابل تطبیق است. این دیدگاه بیان می‌دارد که منابع فردی و اجتماعی بر انتخاب استعاره در گفتمان تاثیر دارند. منابع فردی شامل سه زیرمجموعه شناختی و عاطفی، کاربردشناختی و زبانی است. منابع اجتماعی برای انتخاب استعاره شامل چشم‌اندازهای ایدئولوژیک اساساً دیدگاه‌های سیاسی یا مذهبی و دانش تاریخی و فرهنگی هستند. انگیزه فرهنگی، ایدئولوژیک و عاطفی به منظور اقناع استعاره برای اهداف ارتباطی با یکدیگر ترکیب می‌شوند. تقدم هر یک

از ملاحظات زبانی، شناختی، کاربردشناختی، ایدئولوژیک، فرهنگی و تاریخی به دو عامل شامل بررسی استعاره از منظر فرد رمزگذاری‌کننده یا رمزگشایی‌کننده استعاره و میزان حاکمیت عوامل آگاهانه یا ناآگاهانه بر انتخاب استعاره بستگی دارد.

منابع

- ۱- اردبیلی، لیلا و روشن، بلقیس. (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*. تهران: علم.
- ۲- اصغرنژاد، مرضیه. (۱۳۸۸). *استعاره در زبان عامه*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- ۳- امیری شایسته، لیلی. (۱۳۹۳). *ترجمه استعاره‌های شناختی در اشعار پروین اعتصامی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- ۴- انصاریان، شادی. (۱۳۹۳). *بررسی استعاره در علوم رایانه‌ای و دنیای مجازی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. ادبیات انگلیسی. دانشگاه رازی کرمانشاه.
- ۵- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۱). *سفر در مه (تاملی در شعر احمد شاملو)*. تهران: نگاه.
- ۶- حسن‌زاده میرعلی، عبدالله و محمدپور، محمد امین. (۱۳۹۲). *شعر عاشقانه مقاومت با بررسی شعر احمد شاملو*. نشریه ادبیات پایداری، ۵ (۹).
- ۷- حقوقی، محمد. (۱۳۸۱). *شعر زمان ما: فروغ فرخزاد*. تهران: نگاه.
- ۸- _____ (۱۳۹۲). *شعر زمان ما: احمد شاملو*. تهران: نگاه.
- ۹- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۹). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*. تهران: سمت.
- ۱۰- روحانی، مسعود و ملک، سروناز. (۱۳۹۲). *بررسی تاثیر جنسیت بر کاربرد تشبیه و استعاره در شعر زنان شاعر معاصر*. فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، ۲۱ (۷۴).
- ۱۱- روشن، نفیسه و اردبیلی، لیلا. (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*. تهران: علم.
- ۱۲- زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۴). *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*. تهران: ثالث.
- ۱۳- سالمی فروشانی، راضیه. (۱۳۹۳). *مطالعه تطبیقی استعارات مفهومی در زبان انگلیسی و فارسی: جهانی یا خاص فرهنگ؟* پایان‌نامه کارشناسی ارشد. زبان‌شناسی همگانی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه شهرکرد.
- ۱۴- شاملو، احمد. (۱۳۷۹). *قطع‌نامه*. تهران: زمانه.
- ۱۵- فلکی، محمود. (۱۳۸۰). *نگاهی به شعر شاملو*. چاپ اول. تهران: مروارید.

- ۱۶- گنجعلی، عباس و قادری، آزاده. (۱۳۹۳). بررسی مولفه‌های عشق در اشعار فریدون مشیری و محمد ابراهیم. *نشریه ادبیات تطبیقی*، ۶ (۱۰).
- ۱۷- لیکاف، جورج. (۱۳۸۳). *نظریه معاصر استعاره*. ترجمه فرزانه سجودی. تهران: سوره مهر.
- ۱۸- مختاری، محمد. (۱۳۷۸). *هفتاد سال عاشقانه*. تهران: تیرازه.
- ۱۹- یارمحمدی، لطف الله. (۱۳۷۲). *شانزده مقاله در زبان‌شناسی کاربردی و ترجمه*. شیراز: نوید.
- ۲۰- حجازی، خاطره. (۱۳۷۱). *اندوه زن بودن*. تهران: روشنگران.
- 21- Augoustinos, M. & Walker, I. (1995). *Social Cognition: An Integrated introduction*. London: Sage.
- 22- Cameron, L. & Low, G. (1999). Metaphor. *Language Teaching*, 32, 77-96.
- 23- Charteris-Black, J. (2004). *Corpus Approaches to Critical Metaphor Analysis*. Macmillan: Palgrave.
- 24- Eubanks, P. (2000). *A War of Words in the Discourse of Trade: The Rhetorical Constitution of Metaphor*. Carbondale, Ill.: Southern Illinois University Press.
- 25- Fairclough, N. (1995). *Critical Discourse Analysis*. London: Longman.
- 26- Goatly, A. (1997). *The Language of Metaphors*. London: Routledge.
- 27- Halliday, M.A.K. (1985). *An Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold.
- 28- Koller, V. (2004). *Metaphor and Gender in Business Media Discourse: A critical cognitive study*. Macmillan: Palgrave.
- 29- Koller, V. (2008). *Analyzing metaphor and gender in discourse*. Retrieved from <https://www.academia.edu/5256116>.
- 30- Koller, V. & Semino, E. (2009). Metaphor, politics and gender: A case study from Germany. In K. Ahrens (Ed.) *Politics, Gender and Conceptual Metaphors* (pp. 9-35). Macmillan: Palgrave.
- 31- Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.
- 32- Lakoff, G. & Johnson, M. (1999). *Philosophy in the Flesh: The embodied mind and its challenge to Western thought*. New York: Basic Books.
- 33- Chomsky, N. (1957). *Syntactic Structures*. Mouton de Gruyter Press.
- 34- Evans, V. & Green, M. (2006). *Cognitive Linguistic: an introduction*. Edinburg: Edinburg University Press.
- 35- Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago and London: University of Chicago Press.
- 36- Lakoff, G. & Turner, M. (1989). *More than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: University of Chicago Press.
- 37- Lakoff, G. (1992). The Contemporary Theory of Metaphor. In Ortony, A. (Ed.), *Metaphor and Thought*. Chicago: University of Chicago Press.
- 38- Lakoff, G. (2004). *Modern Theory of Metaphor*. (Sojodi, F. Trans.). Tehran:
- 39- Sure Mehr.

The Role of Conceptual Metaphor in Constructing and Selecting Metaphor in the Poems of Ahmad Shamloo and Nader Naderpour based on Lakoff, and Johnson Theory

Hossein Lalarefi

PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Sabzevar Branch, Sabzevar, Iran

Seiyed Ali akbar Shariatifar¹ (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Sabzevar Branch, Sabzevar, Iran

Ali Eshghi Sardehi

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Sabzevar Branch, Sabzevar, Iran

Received:07/05/2021 Accepted:07/09/2021

Relatively good research on conceptual metaphor has been done so far in political, media and literary texts. In the present study, a conceptual metaphor has been studied in poetic texts. The main questions of the research are: What is the role of conceptual metaphor in constructing and selecting metaphors in Shamloo and Naderpour poems? Can it be accepted that metaphor is a tool to represent certain concepts such as gender in these poems? In this study, data are extracted from the poems of Ahmad Shamloo and Naderpour and analyzed based on the conceptual metaphor theory of Lakoff and Johnson. The results show that there are different concepts including gender concepts in Shamloo and Naderpour poems, but the degree of sexuality in Shamloo poems is much more than Naderpour poems because the semantic context of war in the conceptual metaphors of Shamloo poems is more than Naderpour's poems. Therefore, the results indicate that the effective factors in constructing and selecting metaphors in gender poems are the poet's attitude and thought, his feelings and the social atmosphere of the poets' time, and of course the gender factor plays an important role in constructing and selecting metaphors.

Keywords: gender, conceptual metaphor, Metaphorical Discourse Theory, Shamloo, Naderpour

1- ali_far1345@yahoo.com

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم، شماره ۵، بهار تابستان ۱۴۰۰، شمارهٔ پیاپی ۲۴

بررسی زاویه دید^۱ در رمان پلنگ‌های کوهستان بر اساس الگوی روایت‌شناسی ژرار ژنت

مریم گلشن (دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران)

شمس‌الحاجیه اردلانی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران)

(نویسنده مسئول)

سیدجعفر حمیدی (استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران)

صص: ۱۹۱-۲۱۱

چکیده

روایت‌شناسی^۲ موضوعی است که کسانی چون تزوتان تودوروف، نورمن فریدمن، ژاپ لینولت، ژرالد پرس، اشتانسل و ژرار ژنت دربارهٔ آن سخن گفته‌اند. نزدیک چهار دهه است این مقوله، به عنوان علمی مستقل در غرب، جای خود را باز کرده‌است و از دیدگاه ساختارگرایان به مطالعهٔ طبیعت، شکل و نقش روایت می‌پردازد و می‌کوشد توانایی و فهم متن روایت را نشان دهد. ژرار ژنت، به باور بسیاری از محققان، کاملترین طرح نظری را در این زمینه به دست داده است. از دیدگاه وی زاویه دید یا کانون روایت پنجره‌ای است که نویسنده پیش‌روی خود می‌گشاید تا از آن به رویدادهای داستان بنگرد. براساس الگوی روایت‌شناسی او، متون مختلف ادبی را بررسی کرد و دید تازه‌ای را به روی آنها گشود. در این پژوهش، با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، شگردهای روایی در رمان پلنگ‌های کوهستان امین فقیری بر اساس نظریهٔ کانون روایت^۳ ژنت مورد بررسی قرار خواهد گرفت. حاصل این پژوهش بیان می‌دارد داستان پلنگ‌های کوهستان فقیری مجموعهٔ در هم تنیده‌ای از شیوه‌ها و روشهای روایی مختلف است. نویسنده (راوی) کانون توجه‌اش را به روایت

1- point of view

2- narratology

3- focus

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

1. golshanmaral@gmail.com

2. ardalani_sh@yahoo.com

پست الکترونیکی:

3. s.hamidi@gmail.com

معطوف داشته‌است. او از غم و شادی، از عشق و نفرت، از جنگ و گریز، از دشمن و دوست و هر آنچه که به روایتش کمک کند، بهره برده‌است تا درونیات شخصیتها را به صورتی مستقیم و یا غیرمستقیم بیان کند.

کلیدواژه‌ها: روایت‌شناسی، ژرار ژنت، زاویه دید، امین فقیری، پلنگهای کوهستان

۱. مقدمه

نقد ادبی نسبت به روزگاری که تنها چالش منتقدان اهمیت زیبایی صورخیال بوده راه درازی پیموده و تغییرات دیگری را به خود دیده‌است و از مناظر دیگری قابل تأمل و گفت‌وگو است. تحولی که به لحاظ غنای فرم و زبان از غالب نقدهای سنتی زنده تر است. ژرار ژنت پنج مقوله‌ی محوری تحلیل قصه را از یکدیگر تمیز می‌دهد.

«نظم و ترتیب»^۱ به ترتیب زمانی قصه مربوط میشود و با عوامل از قبیل پیش‌بینی، بازگشت به گذشته و یا زمان‌پریشی مربوط میشود. «تداوم»^۲ مشخص میکند که روایت چگونه میتواند قطعه‌ای را حذف کند، بسط دهد، خلاصه کند، و رنگ کوتاهی ایجاد نماید و نظایر آن. «بسامد»^۳ به مسائلی از این قبیل می‌پردازد که آیا حادثه‌ای یک بار در روایت اتفاق افتاده و یک بار روایت شده‌است؟ یک بار اتفاق افتاده اما چند بار ذکر شده‌است؟ چند بار اتفاق افتاده و چند بار ذکر شده‌است؟ یا چند بار اتفاق افتاده و فقط یک بار ذکر شده‌است؟

دو مفهوم دیگر ژنت یعنی «آوا و لحن» و «حالت و وجه روایت»^۴ در کنار مفهوم زمان، از دستاوردهای پرچالش و دشوار تحلیلی وی محسوب میشود. آوا و لحن به خود عمل روایت کردن می‌پردازد؛ اینکه چه نوع راوی و شنونده‌ای موردنظراند.

زاویه دید، کانون روایت، دیدگاه، نقطه کانونی، نظرگاه و منظر نامه‌ای دیگری است که در کنار یکدیگر یک مفهوم واحد را می‌رساند و نویسنده یا راوی برای نگریستن به داستان انتخاب میکند. کانون روایت از جمله ابزارهای نیرومند روایت است که نویسنده به وسیله‌ی آن میان

1- order

2- duration

3- frequency

4- mood

روایت، راوی و خواننده ایجاد ارتباط می‌نماید (اردلانی، ۱۳۸۶: ۴). در این پژوهش به مقوله زاویه دید در رمان پلنگ‌های کوهستان می‌پردازیم.

۲. مفاهیم نظری پژوهش

-روایت‌شناسی براساس الگوی ژنت

روایت‌شناسی در نقد و نظریه ادبی به عنوان رویکردی شناخته می‌شود که می‌کوشد با مطالعه شیوه‌های گوناگون روایت‌گری و راوی، طرحی دقیق و کامل از روایت را پیش روی مخاطب ترسیم کند. برای روشن شدن این دیدگاه توجه به کانون روایت از اهمیت خاصی برخوردار است. کانون روایت به معنی بررسی نظرگاهی است که داستان از آن روایت می‌شود. این ژرار ژنت بود که پس از کلینت بروکس و رابرت پن وارن که در سال ۱۹۴۳ مطلبی با نام کانون روایت منتشر کردند، در سال ۱۹۷۲ با بیان دو پرسش چه کسی می‌نویسد؟ و چه کسی مشاهده می‌کند، تمایز میان کانون عمل روایت و کانون شخصیت را بررسی کرد (والاس، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

-زاویه دید در روایت

زاویه دید یکی از عناصر اصلی داستان و در حقیقت یکی از معیارهای اساسی نقد و بررسی آثار داستانی است، به طوری که میزان موفقیت یا عدم موفقیت یک اثر داستانی تا حد زیادی به چگونگی انتخاب این عنصر وابسته است. زاویه دید یا نظرگاه در داستان و رمان، پنجره‌ای است که از سوی نویسنده رو به روی خواننده گشوده می‌شود تا خواننده تمام حوادث، اعمال، صحنه و رفتارها و سکناات اشخاص داستان را مشاهده کند. زاویه دیدی که نویسنده انتخاب می‌کند، بر عناصر دیگر داستان تاثیر می‌گذارد و چون سازمان بندی داستان به آن وابسته‌است، از این رو انتخاب زاویه دید مناسب اهمیت بسیاری دارد. زاویه دید و به دنبال آن کانون سازی از جمله مباحثی است که تعاریف و تقسیم بندیهای گوناگونی را به دنبال داشت. سعی بر آن بوده است آنچه در ذیل می‌آید -علی‌الخصوص در ارتباط با زاویه دید - برآیند نظریات مهم در ارتباط با زاویه دید باشد. ژنت کسی است که با طرح مفهوم کانونی شدگی نخستین بار دو موضوع را از یکدیگر جدا کرد: چه کسی سخن می‌گوید؟ و چه کسی می‌بیند؟ ژنت باور داشت که پاسخ به پرسش نخست پیوند با مفهوم راوی دارد، اما اینکه چه

کسی داستان را می‌بیند دربردارنده گستره‌ای از ایدئولوژی، دریافت‌های روان‌شناختی و حس مخاطب است. ژنت برای راوی داستان‌ها شش حالت معرفی کرده است:

کانون صفر، باز نمود ناهمگن: در این حالت راوی با درون داستان یا شخصیت‌های داستان ناهمگن است، یعنی راوی جز شخصیت‌های داستان نیست و به نوعی مفسر یا نقال است.

کانون صفر، باز نمود همگن: در این نوع روایت نیز راوی نقش نقال را دارد اما جزء شخصیت‌های داستان است.

کانون درونی، باز نمود ناهمگن: این راوی رخداده‌ها را از دل داستان روایت می‌کند، اما خود جزئی از فرایند حوادث نیست.

کانون درونی، باز نمود همگن: در این نوع روایت، راوی خود در داستان کنش داشته و یکی از شخصیت‌هاست.

کانون بیرونی، باز نمود ناهمگن: در این نوع داستان گفت و شنود میان دو شخصیت و روایت ذهنی یکی از آنها با نفوذ دانای کل (سوم شخص) بیان می‌شود.

کانون بیرونی، باز نمود همگن: در این حالت راوی چون ناظری بی‌طرف بدون دخالت داستان را تعریف می‌کند (فلکی، ۱۳۸۲).

همچنان که به درستی اشاره کرده‌اند: ژنت از پژوهندگانی است که دریافته «چه کسی می‌بیند؟» با «چه کسی سخن می‌گوید؟» تفاوت دارد. از این رو داستانها می‌توانند پذیرای بازتابنده یا راوی باشند. او شش زاویه دید برای جایگاه راوی و بازتابنده پنداشته است. او باور دارد که بازتابنده، گزارشگر است و تنها به دیده‌ها و شنیده‌های خویش بسنده می‌کند اما راوی افزون بر نشان دادن، برداشت‌های خود را نیز در گفته‌هایش می‌گنجاند (رستمی، ۱۳۹۴: ۸۱).

مقایسه دیدگاه ژنت با دیدگاه‌های سنتی‌تر در بحث زاویه دید به خوبی نشان می‌دهد که پرسش‌های وی تا چه حد در تحلیل فرایند داستان راهگشاترند

–زاویه دید دانای کل (نامحدود):

"در این شیوه روایت، داستان به‌وسیله نویسنده و از دید سوم شخص نقل می‌شود. نویسنده «دانای کل» است. او آزاد است به هر جا دلش می‌خواهد سربکشد، هر گاه اراده کرد از نیات و افکار و احساسات شخصیت‌هایش آگاه شده ما را در جریان بگذارد." (لارنس، ۱۳۶۲)

۷۶) و (براهنی، ۱۳۶۲: ۷-۱۹۶) در واقع میتوان این زاویه دید را منعطفترین شیوه در روایت داستان عنوان کرد، شیوه‌های که وسیعترین عرصه را در برابر نویسنده قرار میدهد.

-زاویه دید دانای کل محدود:

در این گروه داستانها، گاه نویسنده همه داستان را از زاویه دید یکی از شخصیت‌های داستان نقل می‌کند و از زاویه دید همین شخصیت به شخصیت‌های دیگر داستان نگاه می‌کند و اعمال و رفتار آنها را مورد قضاوت و داوری قرار میدهد. " (میرصادقی ۱۳۷۶: ۳۸۵) داستانهایی که به این شیوه روایت میشوند به دو دلیل نسبت به زاویه دید دانای کل به واقعیت نزدیکتر است. نخست اینکه در این روش فقط از دریچه افکار و احساسات یک نفر به جهان نگریسته میشود و بالطبع این شیوه با شرایط زندگی عادی همخوانی بیشتری دارد و دوم این که چون تمام جزئیات اتفاق افتاده نتیجه تجربیات یک نفر است پس داستان خود به خود یکدست میشود.

-زاویه دید نمایشی:

در زاویه دید نمایشی یا زاویه دید عینی^۱، داستان تقریباً یک پارچه گفتوگو و نشان دهنده اعمال و رفتار قابل رویت شخصیتهاست؛ درست همانطور که بر صحنه تئاتر مشاهده میکنیم. (همان: ۴۰۴) یکی از اشکالات این روش در این است که نویسنده قادر نخواهد بود که نشان دهد شخصیتهای داستان به چه چیزی فکر میکنند و نسبت به دیگر حوادث و شخصیتهای داستان چه طرز تلقی و تفکری دارند. از دیگر انواع زاویه‌های دید میتوان اشکال زیر را نام برد:

-زاویه دید روایت نامه‌ای:

در زاویه دید روایت نامه‌ای یا مکاتبه‌ای، داستان بر اساس مجموعه‌ای از نامه‌ها تدوین و تکوین یافته است. "این شیوه بیان داستان انواع گوناگونی دارد. نامه‌ها گاه یک طرفه یا دو طرفه است و یا چند نفر با هم نامه مینویسند و مجموعه نامه‌های آنها قالب و محتوای داستان را پدید می‌آورد (همان: ۴۰۶).

-زاویه دید روایت یادداشت‌گونه :

در این شیوه داستان بر اساس مجموعه یادداشتهای روزانه یا هفتگی یا ... تکوین مییابد. این یادداشت‌ها ممکن است با تاریخ یا بدون تاریخ باشد. " (همان: ۴۰۸) در این روش مخاطب خواننده است و فرد یا افراد خاصی مد نظر نویسنده نیست. نگارش در این شیوه در زاویه دید اول شخص صورت می‌پذیرد.

-زاویه دید(اول شخص) تک‌گویی^۱:

تک‌گویی صحبت یک نفرهای است که ممکن است با مخاطب یا بدون مخاطب باشد و این مخاطب ممکن است خواننده باشد. به عبارتی نویسنده، خواننده را به طور مستقیم مورد خطاب قرار میدهد و از حادثه و یا وضعیت و یا موقعیتی با او سخن میگوید. تک‌گویی انواع گوناگونی دارد که عبارتند از:

۱- تک‌گویی درونی:

تک‌گویی درونی یکی از شیوههای ارائه جریان سیال ذهن است. تک‌گویی درونی، بیان اندیشه هنگام بروز آن در ذهن است؛ پیش از آنکه پرداخت شود و شکل بگیرد" (همان: ۴۰۶). در این شیوه خواننده به طور غیرمستقیم در جریان افکار شخصیت داستان و واکنشهای او نسبت به محیط اطرافش قرار می‌گیرد و سیر اندیشه‌های او را دنبال می‌کند.

۲- تک‌گویی نمایشی^۲:

در این شیوه بر خلاف تک‌گویی درونی کسی مخاطب قرار می‌گیرد، "گویی کسی بلند بلند حرف می‌زند و دلیل خاصی برای گفتن موضوع خاصی دارد. این مخاطب در خود داستان است و خواننده غیر مستقیم در جریان وقایع داستان قرار می‌گیرد. " (همان: ۴۱۴)

۳- حدیث نفس یا خودگویی^۳:

این شیوه نیز یکی از روشهای استفاده از «جریان سیال ذهن» است. در این زاویه دید، شخصیت داستان، افکار و احساسات خود را به زبان می‌آورد تا خواننده یا تماشاچی از نیات و مقاصد او آگاه شود و بدین طریق اطلاعاتی درباره شخصیت نمایشنامه یا داستان به خواننده

1- First-Person Narrative
 1- Interior Monologue
 1- Stream Of Consciousness
 2- Dramatic Monologue
 3- Soliloquy

داده می‌شود و در عین حال با بیان احساسات و افکار شخصیت به پیشبرد «عمل داستانی» کمک می‌شود.^۱ (همان: ۴۱۸) خوب است به تفاوت بین حدیث نفس و تک‌گویی درونی اشارهای بکنیم چون اغلب این دو شیوه در تعریف و نوع کاربردهای آنها به اشتباه به جای هم قرار می‌گیرند. در روش حدیث نفس، شخصیت با صدای بلند صحبت می‌کند در حالیکه در تک‌گویی درونی، گفته‌ها تنها از ذهن شخصیت می‌گذرد. جالبتر آن که حدیث نفس چیزی متفاوت از تک‌گویی نمایشی است. در تک‌گویی نمایشی، شخصیت داستان برای گفته‌های خود مخاطبی دارد. حال آنکه در حدیث نفس، شخصیت از وجود و حضور دیگران غافل و بی‌خبر است و این که حدیث نفس بخشی از اثر است در حالی که تک‌گویی نمایشی می‌تواند همه اثر را در بر بگیرد. هر یک از این زایه‌ها، دیدها، محاسن و محدودیتها و کاربردهای خاصی دارد. مطلوب‌ترین راه آن است که نویسنده بر اساس «هدف» و «مواد و مصالحی» که در اختیار دارد، زایه دیدی را برای داستان و رمانش برگزیند که بیشترین تاثیر را روی خواننده داشته باشد. این امر به تجربه نوشتن و دیدگاه نویسنده بازمی‌گردد تا بتواند بر مخاطبش بیشترین تاثیر را داشته باشد.

-کانون‌سازی در روایت^۲

با گذشت زمان، کانون‌سازی به شکل جدیدتر و مدرن‌تر زایه دید معرفی شد: یکی از تجارب مهم ولی ناآگاهانه ما هنگام خواندن و یا شنیدن روایت این است که دیدگاهی انتخاب می‌کنیم و از آن به دریچه وقایع، شخصیتها و زمینه روایت مینگریم. گاهی این تجربه چنان محسوس است که به طور ناخودآگاه بین کسی که داستان را می‌گوید و کسی که منظر او را فرض گرفته‌ایم و با او هم‌ذات‌پنداری می‌کنیم، نوعی فاصله احساس مینماییم. مسائلی از این قبیل به کانون‌سازی در روایت و تفاوت آن با روایتگری^۳ باز می‌گردد. کانون‌سازی در کنار مطالعات روایتگری، چند صدایی بودن روایت را نیز توجیه می‌کند. علاوه بر آن در لحظاتی که قطعاً نمی‌توانیم ادراکی را به راوی منتسب بدانیم اما لفظ، لفظ آشنای راوی است، کانون‌سازی توضیح می‌دهد که ادراک عامل دیگری از طریق کلام راوی گزارش شده است. "در بعضی روایات اول‌شخص، کانون‌ساز، گذشته دور خود و یا یکی دیگر از افراد داستانی را مورد

1- Fictional Action

2- Focalization (Focusing On Narrative)

3- Narrative

بازنگری قرار می‌دهد و از این رو علاوه بر اینکه از گذشته افراد داستانی از جمله خود آگاه است به آینده آنها نیز وقوف دارد و دیدگاهی همه زمانی اختیار می‌کند" (ریمون-کنان، ۱۹۸۳: ۷۸).

۳. خلاصه رمان پلنگ‌های کوهستان:

در ایل عشایر، زاداله (زادو) کسی است که گوسفندان را به چرا میبرد. او جوانی است که عاشق دختری صنم نام است که در ایلی در جنوب فارس و منطقهای ما بین لار و شیراز بی پدر و مادر بزرگ شده‌است و زندگی میکند. ژاندارم‌ها در منطقه گشتزنی دارند و از قضا چشمشان به صنم جوان و خوش بر و رو می‌افتد و به طمع می‌افتند. او را دنبال میکنند و دختر در نزدیکیهای کوهستان به چاهی میرسد و خودش را به چاه می‌اندازد تا از مصیبتی که بر او رفته‌است خود را نجات دهد. زادو که از دور شاهد ماجراست خودش را به سیاه چادرهای ایل میرساند و جریان به چاه افتادن صنم را بیان میکند. آنها به راه می‌افتند و جسد بی جان صنم را از چاه بیرون می‌آورند. مردان عشایر به دنبال این ماجرا به رهبری رستم خان و زیاد خان تصمیم میگیرند که در مقابل این ظلم و تجاوز قد علم کنند و داد خویش را بستانند. آنها از مامورین شکایت میکنند و خواهان مجازات آنها هستند. فرمانده پاسگاه نقشه میکشد که قتل را به زادو نسبت بدهند. او به تقاضای عشایر عمل نمیکند و مامورین خلافکار را برای مدتی به مرخصی میفرستد تا آنها از آسیاب بیفتند. مردم ایل و رستم خان که چنین میبینند دست به اقدام میزنند و از مرجعیت وقت در لار و قم استفتاح جهاد میگیرند و به پاسگاه حمله میکنند و آن را به آتش میکشند و عده‌ای در این بین از سربازها کشته میشوند و فرمانده خودش را در چاهی قایم میکند و بعد از ختم حمله تلگرافی به فرماندهیاش می‌زند و ماجرا را بیان می‌کند. با این اتفاق ایل بار و بنه را جمع میکنند و به کوهستان پناه می‌برند. مبارزه به صورت جدی‌تری با لشکرکشی قشون دولتی آغاز می‌شود. عرصه بر مردمان ایل تنگ می‌شود. رستم خان و زیاد خان با گرفتن فتوای جهاد از مرجع رسمی و استعلام از مراجع، جهاد می‌کنند و از آرمانهای دینی خود دفاع می‌کنند. کار بالا می‌گیرد و از سوی دولت وقت منطقه کوهستانی که مردم به آن پناه برده‌اند محاصره میشود. مردم با کمبود آذوقه و آب مواجه می‌شوند و با این وجود تن به تسلیم نمی‌دهند. با نفوذ ایادی دولتی به ایل در قالب دوره گرد، کوهستان که مامن ایل است بمباران می‌شود و عده‌ای را زخمی کرده و برخی را می‌کشند. در پایان یاغیان و شورشیان با

فریب ونیرنگ به بند کشیده شده و اعدام می‌شوند. کاروان خونین شهدا و اسرای بخت برگشته در شهر گردانده شد و مستغای رئیس سازمان امنیت لار با بلندگویی دستی روی یک جیب سرباز شعار میداد. او میگفت که اقدام علیه امنیت ملی این چنین عاقبتی دارد و بعد جنازه رستم خان و زیاد خان و دیگران را به دار کشیدند. بدترین انواع اذیت و آزار نصیب زخمیها و اسراشد. زنها را بعد از چند روز آزاد کردند و چند نفر نوجوان و برادر زیاد خان که از ناحیه پا تیر خورده و زخمی شده را به زندان کریمخانی شیراز منتقل کردند (فقیری، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

- زاویه دید در روایت:

در رمان *پلنگ‌های کوهستان* هویت راوی چندان آشکار نیست و این یکی از مزیت‌های قابل توجه در این رمان است که آن را به عنوان شاخص‌های که متن دارا می‌باشد میتوان بر آن تاکید ورزید. او رخدادها را درست روایت میکند و ما را به هدفی که نویسنده در نظر داشته‌است، رهنمون می‌سازد و به گفتمانی آزاد و غیر مستقیم هدایت میکند. "در گفتمان آزاد غیر مستقیم، گزارش توصیفی راوی، آن چنان بطئی و تدریجی جایگزین تاملات یکی از شخصیتها میگردد که در مقاطع به خصوصی قادر خواهیم بود به درستی تشخیص دهیم آنچه اندیشیده می‌شود، منسوب به چه کسی است و یا آنچه توصیف میشود از دید چه کسی است و یا به بیان سستی از زاویه دید چه کسی در داستان مواجه هستیم. آیا هنوز با راوی ارتباط داریم و یا آن که به چشم انداز یکی از شخصیت‌ها لغزیده‌ایم." (اردلانی، ۱۳۸۶: ۲)

از سویی دیگر نویسنده با انتخاب زاویه دید سوم شخص دانای کل نامحدود، این گفتمان روایی را مد نظر قرار داده است تا بیشترین تاثیر احساسی را در گفتمان روایی خود نیز ایجاد کند تا شخصیت پردازی را بیشتر به صورت روایتی غیر مستقیم و تدریجی به خواننده ارائه نماید. "آفتاب هنوز کاملاً سیاه چادرها را نپوشانده بود که زیاد خان و پسرش لهراسب از دامنه پدیدار شدند. رستم بیرون آمد و به دامنه خیره شد. اندیشید که خدا حد خلقت را در حق این دو نفر تمام کرده است. رشید و بلند قامت. لهراسب که طول قامتش از پدر بلندتر بود با ابروهای کمانی و حدقه چشمهای درشت و سیلی به قاعده پر پشت لب، که کاملاً هماهنگ با صورت به زیبایی مردانه او می‌افزود." (فقیری، ۱۳۸۱: ۱۷)

دیدگاه دانای کل در داستان نویسی امروز، البته محدودتر شده‌است و به سمت دانای کل محدود به ذهن شخصیت گرایش یافته‌است. در نتیجه در کنار این دیدگاه به عنوان نقطه تمرکز در روایت، دیدگاه‌های دیگر نیز مجال بروز یافته‌اند و داستانهای امروزی را از حالت تک‌آوایی به سمت چند صدایی در داستان و روایت سوق داده‌اند. از این رو در آثار مدرن و پست مدرن این چند صدایی از طریق ایجاد همزمان زاویه دید از طریق چندین نظرگاه (چند نفر) داستانهای مختلفی را از نگاه راویان متعدد به وجود آورده‌است. این امر موجب شده‌است که متون داستانی و رمان را دچار پیچیدگی در تحلیل و تفسیر نماید تا آنات آن کشف و برای مخاطبین قابل درک شود.

فقیری اگر چه روایتها را از دیدگاه خودش به عنوان دانای کل بیان مینماید، اما سعی دارد علاوه بر بیان روایت، شخصیتها و گذشته و حتی شکل ظاهری آنها را هم در میان روایتش بگنجانند تا روایت را پرنکتر در ذهن مخاطب نقاشی کند. تا پیش از سده نوزدهم میلادی بین نویسنده و راوی تمایزی وجود نداشت. اما بعدها راوی از نویسنده فاصله گرفت و ساختار داستانی و روایی آثار اهمیت پیدا کرد. از این رو راوی نقش ارزنده‌ای در بیان مساله روایت به عهده گرفت. مساله راوی از دیدگاههای متفاوتی بررسی شد که عمده آن راوی اول شخص و سوم شخص از درجه اعتباری بیشتری در رمان‌ها و داستانها برخوردارند. از این رو نویسندگان کوشیدند تا از این ابزار مهم در آثارشان بهره‌مند شوند. فقیری به عنوان نویسندگانی آگاه در آثارش، به خوبی دیدگاههای مختلفی را برگزیده‌است تا راوی روایتهای مختلفی انسان‌ها باشد. او با نظر به آگاهی‌ای که از موضوع روایت دارد، همواره ذهنش در غلیان رویدادها پیش میرود. او جریان سیال پیوسته و نامنظم ذهن شخصیت‌هایش را در سطح پیش از گفتار به منظور لایه لایه کردن روایت به صورت ترتیب زمانی، منظم و منطقی ارائه میدهد تا روایت را در عین بینظمی، منسجم به روایت‌ش و مخاطبش عرضه کند و از انواع زوایای دیدی که در اختیار داردیکی را که بهترین است برگزیند. حال با توجه به جدول زیر میبینیم برای اینکه او بهتر روایتش را به سرانجام برساند به طرز صحیحی وجه (دیدگاه روایی، زاویه دید راوی) را انتخاب کرده و در رمانها مورد نظر دست به گزینش بهترین حالت در این زمینه زده‌است.

جدول ۱- انتخاب وجه روایت (دیدگاه، زاویه دید راوی) در رمان و داستان

اول شخص (درونی)	سوم شخص (بیرونی)	متغیر (چندگانه)
الف- از دیدگاه شخصیت اصلی	الف- دانای کل دانای کل دخیل یا مفسر بی طرف	که در این نوع می تواند بین چند گونه و تلفیقی از زوایای دید اول شخص، دوم شخص و دیگر شاخه های فرعی آن شکل بگیرد.
ب- از دیدگاه شخصیت فرعی	ب- دانای کل محدود ج- نمایشی یا عینی	

اگر به زاویه دید در رمان پلنگهای کوهستان بنگریم، به خوبی میتوانیم این ارزیابی را داشته باشیم که نویسنده - راوی، برای بیان بهتر ماجرا از زاویه دیدی هوشمندانه استفاده کرده است تا بتواند حتی جریانات فرعی را به نوعی بازسازی و زنده کند. او میخواهد با اینکار تمام اطلاعات رویداد را به ما انتقال بدهد تا نکته غامضی در کل ماجرا وجود نداشته باشد و در شکل دانای کل بی طرف و مفسر روایت ظاهر میشود تا وقوع رخداد را به سمع و نظر خواننده اش برساند و داستان را پیش ببرد. به این ترتیب او بیشترین تاثیر را بر خواننده اش می گذارد تا روایتش را دنبال کند. او همچون شهرزاد قصه گو مخاطبش را در تعلیق بلند گرفتار میکند تا خود رهایی خویش را از فاجعه و رویدادی که قرار است رخ دهد در امان دارد. این زاویه دید تا انتهای رمان به صورتی ممتد و پیوسته ادامه مییابد و ما ماجرایش را دنبال میکنیم. فقیری علاوه بر روایت داستانی دست به کنشهای نمایشی در آثارش هم میزند و در بیشتر جاهای رمانهایش می توان این را به عینه مشاهده کرد و بار روایی را بر دوش کنشهای دراماتیک اثر میگذارد.

هر دو یک قدم جلو آمدند. جناب سروان جلو رفت و در چشمانشان نگاه کرد. خیره خیره و با تأنی. سکوت داشت طولانی می شد. کم کم رنگ از چهره دو نفر قهر می کرد. آنها ته دلشان قرص بود. سر و سر او را می دانستند هر چند که هیچ چیز هم از نظر جناب سروان مخفی نمی ماند. چون به گونه ای رفتار کرده بود که همه جاسوس او بودند و هر کدام پته دیگری را به آب می داد.

وقت نکردید صورتتان را بتراشید؟ مشغول بودید.

گوشه سیل امینی را گرفت و به پایین کشید. صدای فریاد امینی همزمان شد با موقعی که سرش محکم به زانوی بالا آمده سروان کوفته شد. وقتی سر برداشت بینی زیر خون بود.

میتوانم در حضور این جمع شما را محاکمه صحرایی کنم. موها و سیلستان را بتراشم و تحت الحفظ به هنگ شیراز بفرستم. میتوانم یا نه؟

رسولی آرام گفت: میتوانید جناب سروان.

اما طرفهای شما یک مشت حیوانند. این مردم گند و کثافت خلق اعلیحضرت را تنگ کرده‌اند. بگذار کمی هم خلق آنها تنگ شود تا بفهمند دنیا دست کیست." (فقیری، ۱۳۸۱: ۳۲)

در این صحنه به خوبی با استفاده از تمرکز و کانونی‌شدن روایت نویسنده به عنوان راوی توانسته است منویات، شخصیتها، تفکرات و رفتار و دیالوگ را به خوبی در داستانش قرار دهد و روایت را به صورتی جذاب و پذیرفتنی به مخاطبش القا کند. هر چند دانای کل نگرشی اقتدار گرایانه و یک سویه است و به صداهای دیگر مجال بروز و ظهور را نمیدهد. اما به نوعی با این حاکمیت فضای دیکتاتوری ادبی نشان میدهد که نویسنده با قدرت می تواند حرفهایش را درباره این ماجرا بر روی کاغذ نقش بندد تا قادر مطلق و بی چون و چرای حاکم بر فضای روایت و داستان باشد! فقری ماجرا را در مکان و فضا دنبال میکند. او به خوبی پس از شرح وضعیت پیش آمده، در گفتگویی کوتاه علت ادامه روایتش را به خواننده و مخاطبش متذکر میشود و مستقیم به دل هدف نشانه میرود تا علت و معلول را در داستانش توجیه کرده‌باشد. اگر قرار است که در صفحات پیش روی خواننده (مخاطب - روایت شنو)، روایت گو(راوی) انگیزهای داشته باشد باید ساختار آن را به صورتی منسجم بیان کند تا منطق روایی رمان و داستان به خوبی از عهده روایت بر آید و مخاطب دچار اغتشاش ذهنی نشود.

لحن

راوی با تلخیص ماجرا و رویداد و یا توصیف مکان رویداد را روایت می‌کند و به حفظ روایت و تداوم آن شتابی منفی و به صورتی مستقیم و دخیل در ماجرا را قرار می‌دهد و با حذف موارد اضافی سعی در بهتر نمودن ریتم ماجرا و سرعت بخشیدن به متن و رخدادی که قرار است به انجام برسد، می‌نماید. هرچند که تمام خصوصیات و ویژگیهای روایت که ژنت از آنها نام برده‌است (موارد پنج‌گانه روایت) در این رمان به چشم نمی‌خورد، اما چند بحث

مهم آن، همچون تکرار، نظم و ترتیب، کانونی‌شدن روایت و زائویه دید به خوبی و کاربردی در رمان و روایت فقیری از این رویداد می‌توان سراغ گرفت. و آن را به صورتی منسجم و یکپارچه در آورده و از عهده آن برآمده‌است. میتوان گفت که این امر یکی از شاخصه‌های رمان‌نویسی امین فقیری می‌تواند محسوب شود که با دیدی دقیق به ماجرا بال و پر میدهد تا حماسه‌ای تاریخی را در قالب شخصیت‌هایی برگرفته از رخدادهای تاریخی به عینه به ثبت برساند و از آن داستانی با شکوه و پر محتوا و حماسی خلق کند. از دیگر نمونه‌های متن می‌توان به صفحه ۲۹ رمان نیز اشاره کرد:

" آنگاه هر دو از تخته سنگ پایین پریدند و رستم به نماز ایستاد و دیگران از زن و مرد به او اقتدا کردند. پس چنان‌که در میان اندوهی که از چشم‌های می‌بارید، در قبرستان کوچک، بالای تپه - ای که به سیاه چادرها مشرف بود دفن شد. " (فقیری، ۱۳۸۱: ۲۹)

به کارگیری قالب تداوم در روایت و شتاب منفی از زبان راوی (نویسنده) به خوبی مکث و درنگ داستانی را در متن به وجود آورده‌است. راوی در قسمت اول رمان، فصل حیرانیها، آن را برای بهتر روایت کردن و گسترش پیرنگ و ایجاد تعلیق در داستان و روایت به صورت چند روایت در آورده‌است و ما بعد از به خاک سپاری صنم که انگیزهای جهت ظلم ستیزی ایل با دشمن است (امنیه‌های متجاوز و نیروهای دولتی ظالم)، برای لحظاتی (منظور لحظات داستانی و روایی در رمان است) ایل را رها ساخته و به سراغ روایتی دیگر از این رخداد در مقر و پاسگاه نیروهای دولتی می‌رود تا اتفاقات را پررنگتر و کشش داستان را در پیگیری ماجرا توسط خواننده بیشتر نماید. از صفحات ۳۰ تا ۱۲۰ و تا تقریباً پایان فصل اول رمان، ماجرا به صورتی دیگر بیان می‌شود تا آن را به صورتی با رخدادهایی که نویسنده در نظر دارد، به صورتی منسجم و در قالب روایتی یکدست به مخاطب ارائه دهد. اما هیچگاه بنا به نظر ژنت این روایتها از پیش تعیین شده نیستند و از بینظمی در روایت بهره می‌برند تا گفتمان روایی را بیشتر پررنگ سازند.

" انگار شماها فقط قصد آبرو ریزی دارید. درسته که این جماعت هیچ چیز نمی‌فهمند. دست راست و چپ را از هم نمیکنند. اما بعضی چیزها را نمیتونن زیر سبیلی در کنن. ناموس شوخی نیست. ما میدونیم آخر هزار خروار نامه و شکایت هم به تهران و شیراز برسه هیچ کس ترتیب اثر نمیده. اما یواش یواش در مرکز اسم شماها میپیچه و متاسفانه اسم من. ما به عنوان

پاسگاهی معرفی می‌شیم که مثل گرگ افتاده تو این مردم. گزارشات بدی به ما رسیده. دختر خودش را کشته. باید موضوع را وارونه جلوه داد. من مجبورم به خاطر پرسنل خودم این کار را بکنم. خواه و ناخواه هرگند و کثافتی که بار بیاید. ماهم تو این مسئله شریکیم. سروان جوان بود با صورتی سفید. چشمها بفهمی نفهمی رنگی بود. موها کمی بور بود و روی هم‌رفته هیکلی ظریف داشت" (فقیری، ۱۳۸۱: ۳۱).

نویسنده در یک پاراگراف از وضعیت موجود پرده برمی‌دارد و شرح ماجرا و عاقبت کار را متذکر می‌شود و بعد از آن به توصیف شخصیت سروان (فرمانده پاسگاه) می‌پردازد. او در پاراگراف دوم از صفحه ۳۱ رمان، به خوبی شخصیت را برای مخاطب توصیف می‌کند. راوی (نویسنده) ضمن پرداختن به روایت، شخصیتها را به صورتی معرفی می‌نماید که در رمانش به خوبی مینشیند و ما منتظریم تا از طریق فضا و مکان داستان، روایتی متفاوت از آدمهایی که در کانون توجه و ماجرای رخ داده، قرار بگیرند تا بیشتر با آنها آشنا شویم و به نوعی او کمک این مراحل را به صورت تدریجی انجام می‌دهد و ما تا پایان رمان دیگر همه شخصیت‌های خوب و بد رویدادهای رمان را میتوانیم مجسم کنیم و این از نکات قابل توجه و قدرت نویسنده در این زمینه میباشد. در این متن به خوبی لحن نویسنده - راوی و راوی روایت با وجه روایتی رخداد با هم هماهنگ و بهم آمیخته شده‌است تا درونیات شخصیت را به ما انتقال دهد. او ترکیبی از روایت رابه بیان و زبانی روایی با لحنی انتخابی به ما عرضه می‌کند. راوی نکته ای از ماجرا را همزمان و قبل از آن بیان میکند و با وجه روایی که انتخاب کرده‌است، بصورتی موجز به شرح آن می‌پردازد و از این طریق روابط عناصر متعدد داستانی را با توجه به شیوه روایتش بیان میکند. گویی این خود راوی - نویسنده است که حضور دارد و گرفتار شده‌است. " راوی حضور دارد و نه در دنیایی که مولف اثر در آن زندگی میکند. " (برتنس، ۱۳۹۱: ۸۹) و ما حس میکنیم که راوی خود درگیر ماجراست و خارج از آن روایت را به گونهای دیگر بیان داشته است. یا اینکه شخصیت اول این ماجرا و رویداد است!

بدین ترتیب فقیری غنای بیشتری به روایت می‌بخشد و ما را به گفته ایگلتون می‌رساند که در زمینه لحن در روایت چنین می‌گوید: " راوی میتواند خارج از روایت خود، یا به صورت من راوی (داخل روایت خود) یا نه تنها داخل روایت، بلکه به عنوان شخصیت اول آن روایت باشد. " (ایگلتون، ۱۳۸۰: ۱۶۶) بنابراین با توجه به روایت، لحن دلخواه و تاثیرگذاری به روایت

داده‌است تا مخاطب به احساسات درونی متن روایی نزدیک شود و به ساختارهای نشانه‌شناسی مولف در متن روایت دست یابد.

از صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۹ راوی به خوبی دو طرف درگیر در روایت را نشان می‌دهد. او با درایت می‌خواهد اطلاعات رخدادها را به مخاطب انتقال دهد. فرماندهی لار سرگرد مومنی خبردار می‌شود. ایل به تنگه وکوه می‌روند و گزارش کار سروان وجدی رئیس پاسگاه عماد ده به سرگرد مومنی داده می‌شود و سیاه چادرها به آتش کشیده می‌شود. جنازه امنیه‌ها جمع می‌شود و ماشینهای کمانکار ژاندارمری به لار برمیگردند تا نقشهای که در سر دارند را در آینده اجراء کنند. راوی از هر دو طرف روایت استفاده می‌کند تا این فصل از رمان را به خوبی پایان بخشد و وارد فصل دیگر آن یعنی «در چشمه خورشید (فصل دوم)» گردد تا ماجرای درگیری و رویدادهای دیگر را بیان کند. او با این فصل بندی روایتش از این رخداد را به دوپاساژ جداگانه تقسیم می‌کند تا بهتر موضوع قیام مردمی را قبل از انقلاب ۱۳۵۷ و مبارزات بعد از سال ۱۳۴۲ را به مخاطب به نحو درستی انتقال دهد. هرچند در پاره ای از جاهای رمان می‌توانست بیشتر به موضوعات فرعی تری چون عشق و جنگ و انتقام به عنوان سوژه‌هایی بشری، بهتر پرداخت اما بنا به نظر مولف - نویسنده - راوی او خود خواسته از ذکر پاره ای از جزئیات سرباز میزند تا حق مطلب و موضوع اصلی آن یعنی مبارزه علیه بیداد و ستم را بیان کند و تمرکز خود را صرف آن کرده‌است.

-کانونی شدن-

نویسنده بر یک چیز خاص متمرکز شده و آن نگاه است یا زاویه دید او آن را به گونه‌ای بیان می‌کند که همه چیز (رخدادها و وقایع) در کانون توجه قرار گیرد. او با انتخاب صحیح زاویه دید، کانون روایت را برای بهتر شدن رمانش برگزیده‌است و از این ابزار نیرومند روایت استفاده کرده‌است تا ایجاد ارتباط با مخاطب کند. اما با هوشیاری سعی می‌کند از یک کانون روایت پا را فراتر بگذارد و اگر می‌تواند در چند وجه کانونی روایتش را به سرانجام برساند و به نوعی بر اساس نظریه‌های روایت به آن ساختاری منسجم دهد تا روایتش از رخدادها به توصیف و ادراک بصری از موضوع منتهی شود. از پر اهمیت ترین مسائلی که ژرار ژنت به آن نظر داشته‌است، بحث کانون روایت در رمان و داستان است که به فراخور تواناییهایی که یک نویسنده دارد می‌تواند از آن سهم بزرگی در ارتباط با خواننده اثر داشته باشد و راوی با این

روش اثر و روایت را به صورت نامحسوس در ذهن مخاطب پایدار و تثبیت سازد. هر چند که در این زمینه روابط علت و معلولی پیچیده‌ای توسط راوی و دنیای ذهنی‌اش ایجاد می‌شود که روایت را به صورتی دلخواه و از زاویه دید او میتوان استنتاج کرد.

نکته‌ای که در رمان *پلنگهای کوهستان* میتوان به آن بیشتر نظر داشت، دیدگاه راوی است و این روند در تمام رمان به صورتی رقم خورده‌است که نظم و ترتیب میان وقوع حوادث و رویدادهای روایت را به صورتی منسجم در آورده‌است و ما احساس زمان پریشی در این رمان نمیکنیم. بین زمان رخداد و روایت رابطهای متقابل و دو سویه ایجاد شده‌است که باعث نظم و ترتیب و یابرداری در بیان روایت راوی شده‌است. هر چند نویسنده اختیار داشته است تا تمهیدات داستانی را اگر لازم دید بکار ببرد و روایتش را میتواند به عقب ببرد و از فلش بک استفاده کند و یا آن را به آینده و به جلو هدایت کند و از فلش فور وارد به زمانی خیلی جلوتر ما را ببرد و یا اینکه به صورتی همزمان راوی اتفاقات و رخدادها را که در حال اتفاق افتادن هستند را در زمان وقوع و حال در رمانش بگنجانند. که هریک به فراخور ظرفیت روایت میتواند صورت بگیرد و اتفاق بیفتد چنانکه در رمانهای بزرگی چون در جستجوی زمان از دست رفته مارسل پروست، یا اولیس جیمز جویس و خشم و هیاهوی ویلیام فاکلتر نیز میتوان نمونه‌های موفق را شاهد مثال آورد. در نگاه ژنت این رخدادها میتوانند به صورتهای گوناگونی اتفاق بیفتند که هر کدام تحلیل خاص و منحصر به فردی را در نگرش ما به آنها ایجاد خواهد کرد. گاهی این گریزهای به عقب به صورت خاطره‌ای در رمان نمایان میشود. در صحنهای که جنازه صنم در چادر است و راوی از نگاه رستم به آنها می‌نگرد، روایتگو (نویسنده) به عقب بازمی‌گردد.

"آنها حرف نمی‌زنند. فقط نگاه خسته خود را به جنازه دوخته‌اند. صنم مثل پرنده می‌پرید و آنها هم به دنبالش. صنم آنها را مشغول میکرد. آنقدری که با بچه‌ها اخت بود با بزرگترها نبود و بچه‌ها هم او را خاله صنم صدا می‌کردند. حالا صنم جلو آنها خوابیده بود. مثل یک علامت سوال سفید رنگ" (فقیری، ۱۳۸۱: ۱۸).

گاهی به درون آدمها نقب می‌زنند، از نگاه آنها میبینند، احساس آنها را بیان میکند و همه چیز را در کانون توجه خواننده قرار میدهد و کانون ماجرا را جلوی رویمان قرار میدهد و به گفته ژرار ژنت دست به «کانونی شدن (کانونی‌سازی)» رخداد می‌زند.

"لهراسب و زیاد خان به طرف اسبهایشان رفتند. زینها را از روی اسبها برداشته بودند. اسب‌ها به مجرد دیدن صاحبان خود با سمشان زمین را خراش دادند و ناآرامی کردند. طولی نکشید که رستم خان هم به آنها ملحق شد. زادو با یک جست پشت لهراسب پرید و اسب‌ها از جا کنده شدند و در صبحگاه که تازه آفتاب بین درمونها راه می‌جست به طرف کوه تاخت کردند. مسافت برای اسبها چندان زیاد نبود پیاده بیست دقیقه راه بود. از اسبها پیاده شدند. [این جمله‌هاست که یکبار به حفظ تداوم زمان یکبار شکسته میشود و مکثی ایجاد میکند و طول و تفصیل ماجرا را راوی کم میکند تا اطاله کلام صورت نگیرد.] هرکدام دهنه اسبش را به تخته سنگی گیر داد و بعد با راهنمایی زاد و راه سر بالایی را پیش گرفتند." (فقیری، ۱۳۸۱: ۲۴)

دفتر دوم «در چشمه خورشید» از مقررماندهی آغاز میشود. به عبارتی راوی - نویسنده جناحین را به دو گروه مجزا تقسیم کرده‌است و به نوعی اشاره اش به لشکر یزیدیان و حسینیان است. اما در لایه‌های از ایهام و کنایه وارجاعاتی که در متن به ظلم ستیزی اشاره میکند این امر را بیان داشته‌است. حتی ارجاعاتی در متن هم از زبان رستم خان و زیاد خان بیان میکند تا شخصیت‌های متقابل و چند شخصیت اصلی را ترسیم کند. او (نویسنده) به عنوان راوی اختیار دارد تا آن گونه که دیده‌است و میبیند، روایت را به گونه‌های بیان کند که مورد توجه مخاطب واقع شود و نظر او را جلب کند. در رمان فقیری بحث کانون روایت، به شدت رعایت شده‌است و نویسنده از طریق آن توانسته‌است با روایت خودش، بین راوی و خواننده ایجاد ارتباط کند. از این رو ارتباط بین راوی و کانون روایت غیر قابل انکار است و برای تحلیل روایت نقش اساسی را بر عهده دارد. چرا که جهت بررسی ساختار روایت می‌توان از آن و نقشی که در متن دارد، استفاده کرد.

تودورف این اصطلاح را برای دلالت بر تحلیل ساختارگرایانه روایت پیشنهاد نموده مینویسد: پدیده‌های سازنده دنیای داستانی هیچگاه به صورت به ما نمایانده نمی‌شوند، بلکه چشم‌اندازی خاص و از دیدگاه ویژه‌ای به ما نمایانده میشوند. از این رو «دید» جای «ادراک» را می‌گیرد. ابعاد و ویژگیهای رویداد داستانی از منظری رقم زده می‌شود که رویداد از رهگذر آن به مخاطب خود عرضه می‌شود. نگرستن به یک رخداد واحراز نقاط کانونی متفاوت موجب این تصور خواهد بود که گویا با رخدادهای گوناگون مواجه هستیم (اردلانی، ۱۳۸۶: ۵).

در آثار فقیری هم می‌توان این شیوه روایی را به عینه مشاهده کرد. ما با حجمی از اتفاقات و رخدادها که پی‌درپی روایت میشود سروکار داریم. تمایزی بین راوی و کانونی‌کننده روایت نمی‌بینیم. او گویی از طریق دوربینی مدام ما را به رخدادها و رویدادها و وقایع دعوت میکند و ما در وقایع شرکت جسته و لحظات ناب داستان را به عنوان شنونده روایت مشاهده میکنیم و او به مخاطبش میسپارد تا خواننده‌اش دست به تحلیل و سنجش بزند و نکات بارز داستان را درک نماید. ما نمی‌توانیم سه مفهوم «نویسنده»، «راوی» و «روایت» را از هم جدا نماییم چرا که نویسنده در عین حالیکه دارد می‌نویسد، شیوه روایتش را هم ارائه می‌کند و روایت داستانی‌اش را نقل می‌کند. ما از نگاه او می‌بینیم، می‌شنویم و به ادراک دست پیدا میکنیم.

او (نویسنده) به عنوان راوی، تمام واسطه‌ها را از بین میبرد تا روایت داستانی‌اش را نقل کند و گاهی میتوانیم ببینیم که او سعی در حذف نویسنده هم دارد! چه در گفتار مستقیم و یا غیر مستقیم از رویداد! او به نوعی مستقیماً داستان را خودش نقل میکند و این از شیوه‌های روایت‌گویی فقیری در رمانهایش است. او توجه ما را به کانون موضوع و روایت جلب میکند و مارادر دل ماجرا میبرد تا با او همراه شویم. در آغاز دفتر دوم ما این شگرد را در بیان روایت به خوبی میبینیم. او فضا را میسازد و بعد به سراغ روایت بعدی میرود تا انسجام و نظم و ترتیب روایتش را به نحو احسن حفظ کرده باشد.

"خانه از خانه‌های قدیمی بود که ژاندارمری آن را به ستاد خود تبدیل کرده بود. ظاهر خانه با خانه‌های دیگر تفاوتی نداشت. فقط دو نگهبان جلو در بزرگ که پر از گل میخهای زیبا بود می‌ایستادند. بیشتر مکان به یک باشگاه افسران میمانست و همین طور هم بود. بعد از ظهرها افسرهای ارتشی که در شهر غریب جایی برای گذران وقت نداشتند به اینجا می‌آمدند و اوقات خود را بازی‌های مثل شطرنج و نرد و دو مینو پر میکردند اما صبحها آنجا حالتی اداری می‌گرفت. رفت و آمدها به دقت کنترل میشد. اصلاً مردم عادی رازاهی به آنجا نبود. چرا که تابلویی نداشت.

حالا هم در شاهنشین خانه پر از درکهای زیبا با شیشه‌های رنگی بود. میز بزرگی که با پارچه مخمل لطیف سبز پوشانده شده بود به چشم می‌خورد. دور آن صندلیهای راحت سلطنتی کشیده گذاشته بودند" (فقیری، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

در این متن او دوربینش را از بیرون از حیاط تا داخل آن و تا اتاق جلسه با توصیفاتی که از آن مکان میکند، نرم و آهسته حرکت میدهد بدون اینکه ما احساس کنیم چیزی اضافه از روایت را بیان میکند. از روی تمام سطوح به صورتی عبور میکند تا لحظات بعدی را به صورتی بیان کند که فضا و مکان به خوبی در پیشبرد روایتش موثر و مفید واقع شود. بعد نمایشش را از جلسه آغاز میکند و شخصیت‌ها را بر سر همین صندلی و میز مینشاند. و ما منتظر اتفاقی میمانیم که ذهن نویسنده - راوی با روایتش به انجام آن مبادرت و به ثبت خواهد رساند.

۵. نتیجه‌گیری

داستان «پلنگ‌های کوهستان» از امین فقیری مجموعه در هم پیوسته‌ای از شیوه‌ها و روشهایی است که جهت روایت داستان از آنها استفاده میشود. نویسنده (راوی) تمام کانون توجهاش را به روایت معطوف داشته‌است. او از غم و شادی، از عشق و نفرت، از جنگ و گریز، از دشمن و دوست و هر آنچه که به روایتش کمک کند، بهره برده‌است تا درونیات شخصیتها را به صورتی مستقیم و یا غیر مستقیم بیان کند و این شگردها را به خوبی در کنار هم چیده‌است. با شیوه «دانای کل» روایت آغاز میشود و راوی که همان مولف است به ادامه ماجراها میپردازد. زایوه دید داستان درونی است و پس از آن با روش‌های کانونی شدگی راوی نقاب از درون شخصیتها بر میدارد و آنها را با توصیف مستقیم و غیرمستقیم، با تک‌گوییهای درونی وارد داستان میکند. کانون گفتگوها به بیان افکار و اندیشه‌های آنها اختصاص مییابد؛ چراکه راوی خود شخصیت داستان میشود.

راوی داستان گاهی نزدیک است و گاهی دور میشود. گاهی شاهد ماجراست و گاهی روایتگر است. راوی متحرک و غیرایستایی است که دوش به دوش شخصیتها پیش می‌رود. این راوی خود مداخله‌گر و قابل اعتماد است؛ چراکه روایت ذکر شده‌اش قطره‌ای است از دریای شهامت‌ها و دلیریهای مردان ایل قشقایی و گر که همواره در استان فارس جنگاوری کرده‌اند. رخدادها و حوادث و کنشها در نهایت هماهنگ و همسان میشوند (بی نیاز، ۱۳۹۴: ۸۹).

منابع

- ۱- احمدی، بابک. (۱۳۷۲). *ساختار و تاویل متن*. تهران: مرکز.
- ۲- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا.

- ۳- اردلانی، شمس الحاجیه. (۱۳۸۶). شیوه‌های روایت در ادبیات داستانی. فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۶.
- ۴- ایلگتون، تری. (۱۳۸۰). پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- ۵- براهنی، رضا. (۱۳۶۸). قصه نویسی. تهران، البرز.
- ۶- برنتس، هانس. (۱۳۹۱). مبانی نظری ادبی. ترجمه محمد رضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.
- ۷- بی‌نیاز، فتح‌ا... (۱۳۴۰). درآمدی بر داستان نویسی در روایت‌شناسی. تهران: افراز.
- ۸- _____ (۱۳۹۰). در جهان رمان و مدرنیستی. تهران: افراز.
- ۹- پاینده، حسین. (۱۳۹۴). گفتمان نقد مقالاتی در نقد ادبی. تهران: نیلوفر.
- ۱۰- تودوروف، تزوتان. (۱۳۸۲). بوطیقای ساختارگرایی. ترجمه محمد نبوی. چاپ دوم. تهران: آگه.
- ۱۱- ریمون کنان، شلومیت. (۱۳۸۷). روایت داستانی: بوطیقای معاصر. تهران: نیلوفر.
- ۱۲- ژپ لیت، ولت. (۱۳۹۰). رساله‌ای در باب گونه‌شناسی روایت نقطه دید. ترجمه علی عباسی و نصرت حجازی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- فقیری، امین. (۱۳۸۱). پلنگ‌های کوهستان. تهران: شاهد.
- ۱۴- فلکی، محمود. (۱۳۸۲). روایت داستانی تئوریهای پایه‌ی داستان نویسی. تهران: بازتاب نگار.
- ۱۵- کالر، جاناناتان. (۱۳۸۲). نظریه ادبی. تهران: مرکز.
- ۱۶- تولان، مایکل. روایت‌شناسی درآمدی زبان شناختی-انتقادی. ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی (۱۳۹۴). تهران: سمت.
- ۱۷- میرصادقی، جمال. (۱۳۶۷). عناصر داستان. تهران: شفا.
- ۱۸- یعقوبی، رویا. (۱۳۹۱). روایت‌شناسی و تفاوت میان داستان و گفتمان. پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب، شماره ۱۳. بهار ۱۳۹۱.

Investigation of Point of View in the Novel of *Mountain Leopards* based on Narrative Discourse of Gérard Genette

Maryam Golshan

**PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Bushehr Branch,
Islamic Azad University, Bushehr, Iran**

Shamsolhajieh Ardalani (corresponding author)

**Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Bushehr
Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran**

Seyyed Jafar Hamidi

**Professor, Department of Persian Language and Literature, Bushehr Branch, Islamic
Azad University, Bushehr, Iran**

Received: 11/04/2021 Accepted: 12/09/2021

Abstract

Narratology is a subject that has been studied in the past decades by the likes of Tzutan Todorov, Norman Friedman, Jaap Linolette, Gerald Press, Stansel, and Gérard Genette. For nearly forty decades, this category, as an independent science in the West, has opened its place and from the point of view of structuralists, studies the nature, form and role of narrative and tries to show the ability and understanding of the narrative text. According to many scholars, Gérard Genette has made the most complete theories in this field. The point of view or the focus of the narrative is the subject that the writer or narrator chooses to look at his story. His precise and coherent views about the center of narrative have such a capacity that with the help of his narrative model, various literary texts can be examined and a new perspective can be opened on them. In this research, using a descriptive-analytical method, narrative techniques in the novel of *Mountain Leopards* by Amin Faqiri based on Gérard Genette's theory of the center of narrative will be examined.

Keywords: Narrative Discourse, Gérard Genette, point of view, Amin Faghiri, Mountain Leopards

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم، شماره ۵، بهار تابستان ۱۴۰۰، شماره پیاپی ۲۴

بررسی تاریخی شکل‌گیری گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی بر اساس چارچوب کاربردی‌شدگی هاینه

سیده مرضیه عباسی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران)
علیرضا خرمایی (دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران) (نویسنده مسئول)
امیرسعید مولودی (استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران)

صص: ۲۴۶-۲۱۳

چکیده

پژوهش حاضر به مطالعه فرایند دخیل در پیدایش گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی از منظر دستور گفتمان (کالتن‌باخ و همکاران، ۲۰۱۱) و در چارچوب دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) که مبتنی بر این دستور است، می‌پردازد. هاینه بیان می‌کند که فرایند «کاربردی‌شدگی» سبب شکل‌گیری گفتمان‌نماها می‌شود. از نظر او، پدیده‌ای به نام «انتقال» هسته اساسی هر نوع کاربردی‌شدگی را تشکیل می‌دهد و با این وصف، کاربردی‌شدگی را فرایندی مجزاً و متمایز از دستوری‌شدگی می‌داند. براساس این فرایند، یک واحد زبانی، با انتقال از «دستور جمله» به «دستور معترضه»، کاربردها و نقش‌های معنایی جدیدی با توجه به شبکه پیچیده موقعیت گفتمان پیدا می‌کند و به یک گفتمان‌نما تبدیل می‌شود. با توجه به چارچوب هاینه، داده‌های زبان فارسی از قرن چهارم تا چهاردهم گردآوری شد، بدین صورت که از هر قرن دو اثر شاخص انتخاب گردید و موارد وقوع «یعنی» به صورت دستی در آنها مشخص شد. بررسی سیر تحول «یعنی» بر اساس داده‌های زبان فارسی در طول زمان، انطباق این داده‌ها با چارچوب هاینه، و افزایش کاربرد این عنصر زبانی به‌عنوان «واحد دستور معترضه» در گذر زمان نشان می‌دهد که فرایند دخیل در ظهور این گفتمان‌نما همان کاربردی‌شدگی است که در مرکز آن، پدیده انتقال قرار دارد و در این میان، تا آنجا که به «یعنی» مربوط می‌شود، با فرایند «دستوری‌شدگی» سر و کار نداریم.

کلیدواژه‌ها: دستور گفتمان، دستور جمله، دستور معترضه، انتقال، کاربردی‌شدگی «یعنی»، دستوری‌شدگی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۲

پست الکترونیکی: 1. s.mabbasi@yahoo.com 2. akhormaei@rose.shirazu.ac.ir
3. amirsaeid.moloodi@shirazu.ac.ir

۱. مقدمه

دستوری‌شدگی^۱ به‌عنوان یکی از مباحث علم زبان‌شناسی، از گذشته تاکنون مورد توجه بوده است. اولین فردی که واژه «دستوری‌شدگی» را ابداع کرد و آن را نخستین بار در ارتباط با مفهومی که همچنان امروزه نیز استفاده می‌شود به کار برد، «آنتوان میه»^۲ (۱۹۱۲) به نقل از لمان (۲۰۰۲) بود ولی مفهوم دستوری‌شدگی و عقاید نهفته در پس آن، قدمتی بیش از این دارد. این عقیده که صورت‌های دستوری از واژه‌ها تکامل می‌یابند و این‌که وندها درواقع از صورت‌های آزاد نشأت می‌گیرند، قبل از آن توسط فیلسوفی فرانسوی به نام «اتین بُن دِ کاندیاک»^۳ (۱۷۴۶) به نقل از لمان، (۲۰۰۲) مطرح شده بود. همچنین «جان هرن توک»^۴ (۱۷۸۶) و ۱۸۰۵ به نقل از لمان، (۲۰۰۲) در مطالعات ریشه‌شناسی خود اذعان داشت که حروف اضافه از اسم یا فعل به وجود می‌آیند. پس از آن، یک سری مثال‌ها و نمونه‌ها از انواع مختلف واژه‌ها از قبیل «حروف تعریف»، «افعال کمکی» و «ضمایر مبهم» و نحوه پیدایش و تکامل آن‌ها به زبان لاتین گردآوری شد که این مصادیق متعاقباً به‌عنوان نمونه‌های موجود در نظریه دستوری‌شدگی شناخته شدند.

دستوری‌شدگی فرایندی است که تغییر در عناصر و واحدهای زبانی را به همراه دارد بدین‌صورت که به واسطه این فرایند، نه تنها واحدهای واژگانی به واحدهای دستوری تبدیل می‌شوند بلکه عناصر دستوری، تحت تأثیر این فرایند می‌توانند ویژگی‌های دستوری جدیدی را کسب کرده و دستوری‌تر شوند (لمان، ۲۰۰۲).

گفتمان‌نماها^۵ به‌عنوان یکی از مقوله‌های مطرح در نظریه دستوری‌شدگی، از سابقه‌ای نسبتاً طولانی در مطالعات زبان‌شناسی برخوردار هستند. نکته قابل توجه در رابطه با این عناصر زبانی، اختلاف نظرات بسیار درباره آنها است که این موضوع از همان ابتدا درخصوص نامگذاری این واحدهای زبانی نیز به چشم می‌خورد و محققان مختلف برای اشاره به گفتمان‌نماها از اصطلاحات و عبارات متفاوتی استفاده کرده‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

1- grammaticalization

2- Antoine Meillet

3- Etienne Bonnot de Condillac

4- John Horne Tooke

5- Discourse marker

گفتمان‌نما (شیفرین،^۱ ۱۹۸۷)، نقش‌نمای کاربردی^۲ (فریزر،^۳ ۱۹۹۶؛ بریتون،^۴ ۱۹۹۶)، عنصر گفتمانی^۵ (شروپ،^۶ ۱۹۸۵؛ آبراهام،^۷ ۱۹۹۱؛ کروون،^۸ ۱۹۹۵)، عنصر کاربردی^۹ (آسمان،^{۱۰} ۱۹۸۱)، لفظ کاربردی^{۱۱} (ارمن،^{۱۲} ۱۹۸۷) و عنصر ربطی^{۱۳} (بلک مور،^{۱۴} ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸). لوینسون^{۱۵} (۱۹۸۳) در تعریف گفتمان‌نماها اظهار می‌کند که گفتمان‌نماها آن دسته از عناصر زبانی هستند که بررسی آن‌ها در قالب معناشناسی شرط صدقی ممکن نیست. از نظر او، این عناصر زبانی بر وجود رابطه میان گفتمان جاری و گفتمان قبلی دلالت می‌کنند. شیفرین (۱۹۸۷) نیز گفتمان‌نماها را متعلق به گفتمان می‌داند که واحدهای گفتار را مرزبندی می‌کنند. موضوع حائز اهمیت درخصوص گفتمان‌نماها، نحوه تکامل این عناصر زبانی است که در این رابطه، محققان مختلف رویکردهای متفاوتی داشته و تعدّد آراء در این خصوص، باعث پیچیدگی این موضوع گردیده است چنان‌که هاینه (۲۰۱۳) این تعدّد آراء را در قالب یک دسته‌بندی سه‌گانه و دیگاند و اِورس- وِرمِل (۲۰۱۵) همین تعدّد آراء را در قالب یک دسته‌بندی پنج‌گانه و با جزئیات بیشتر مطرح می‌کنند که دیدگاه هاینه (۲۰۱۳)، خود، در ذیل سومین گروه از این دسته‌بندی پنج‌گانه قرار می‌گیرد. این دسته‌بندی پنج‌گانه به شرح زیر می‌باشد:

(۱) فرایند دخیل در پیدایش گفتمان‌نماها، فرایند دستوری‌شدگی است و مفهوم کاربردی-شدگی^{۱۶} کاملاً زائد و غیرضروری است.

(۲) این فرایند، نوع خاصی از دستوری‌شدگی است که عمدتاً آن را کاربردی‌شدگی می‌نامیم.

-
- 1- Schiffrin
 - 2- Pragmatic marker
 - 3- Fraser
 - 4- Brinton
 - 5- Discourse particle
 - 6- Schourup
 - 7- Abraham
 - 8- Kroon
 - 9- Pragmatic particle
 - 10- Ostman
 - 11- Pragmatic expression
 - 12- Erman
 - 13- connective
 - 14- Blakemore
 - 15- Levinson
 - 16- pragmaticalization

۳) این فرایند، کاربردی‌شدگی است که فرایندی زبانی و متمایز از دستوری‌شدگی است.
 ۴) فرایند دخیل در شکل‌گیری و پیدایش گفتمان‌نماها، گاهی دستوری‌شدگی است و گاهی کاربردی‌شدگی است.

۵) فرایند مذکور، دستوری‌شدگی نیست ولی کاربردی‌شدگی هم نیست.
 حال، اگرچه مبنای پژوهش حاضر دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) است ولی از آنجایی‌که در این رابطه تعدّد نظرات وجود دارد، در این پژوهش برآنیم تا با بررسی گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی و اتفاقاتی که برای این گفتمان‌نما در این زبان از قرن چهار تا چهارده رخ داده، بررسی کنیم که از میان دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) و تعدّد نظرات دیگری که در این-خصوص مطرح گردیده، کدام‌یک درباره این گفتمان‌نما در زبان فارسی صدق می‌کند؛ بنابراین در پژوهش حاضر با تکیه بر داده‌های فارسی، به سؤالات زیر پاسخ داده خواهد شد:

- ۱) چارچوب هاینه (۲۰۱۳) تا چه اندازه با داده‌های فارسی سازگار است؟
- ۲) فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی چیست و بر این اساس، تکامل این گفتمان‌نما در زبان فارسی ذیل کدام‌یک از دسته‌بندی‌های پنج‌گانه فوق قرار می‌گیرد؟

۲. روش پژوهش

روش گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر به این صورت بوده است که ابتدا در بازه زمانی یازده قرن، یعنی از قرن چهارم تا قرن چهاردهم، از هر قرن، دو اثر ادبی که عناوین آنها در ادامه ذکر خواهد شد، انتخاب گردید. ملاک انتخاب به این صورت بود که آثار ادبی مورد نظر، آثار شاخص و معرف آن قرن باشند و تا حدود زیادی ویژگی‌های آثار آن قرن را به تصویر -کشند. به همین دلیل، بر اساس نظر متخصصان حوزه ادبیات فارسی در دانشگاه شیراز و مشورت با آنان، این آثار انتخاب شدند.^۱ پس از انتخاب متون مورد نظر، تمامی موارد وقوع «یعنی» از درون کتاب‌های منتخب به صورت دستی استخراج گردید و بر اساس چارچوب پژوهش، تحلیل شد؛ بدین صورت که در ابتدا با توجه به معیارهای هاینه (۲۰۱۳) در خصوص تشخیص واحد دستور معترضه، تمامی موارد وقوع «یعنی» به دو دسته «واحد دستور جمله» و

۱- انتخاب دو کتاب شاخص از هر قرن، با مشورت و راهنمایی دو تن از استادان بزرگوار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، جناب آقای دکتر نجف جوکار و جناب آقای دکتر محمد مرادی، انجام گرفته است که در اینجا لازم است از این عزیزان سپاسگزاری گردد.

«واحد دستور معترضه» تفکیک شدند. سپس به منظور تشخیص فرایند مؤثر در شکل‌گیری این گفتمان‌نما، مشخصه‌های ممیزی که هاینه برای تمایز نهادن میان دستوری‌شدگی و انتقال به-عنوان مکانیسم اصلی در کاربردی‌شدگی مطرح کرده است، در خصوص «یعنی» در قرون مختلف مورد بررسی قرار گرفت تا از طریق آن بتوان به این نتیجه دست یافت که «یعنی» از ویژگی‌های مربوط به کدام فرایند برخوردار است. در ارتباط با تحلیل داده‌ها، توجه به دو نکته ضروری است. نخست آن‌که آیا در هر قرن، شاهد وقوع «یعنی» هم به صورت «واحد دستور جمله» و هم «واحد دستور معترضه» هستیم یا خیر. دوم آن‌که با گذر زمان، گرایش این واحد زبانی بیشتر به سمت کاربرد به‌عنوان «واحد دستور جمله» است یا «واحد دستور معترضه»؛ بر این اساس امکان آن فراهم می‌شد تا بتوان در رابطه با فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان-نمای «یعنی» نتیجه‌گیری کرد. خلاصه آن‌که، هدف این بود که روند تحول «یعنی» در گذر زمان با توجه به چارچوب کاربردی‌شدگی هاینه (۲۰۱۳) و تعلق آن به «دستور جمله» یا «دستور معترضه» رصد گردد و بر اساس داده‌های مستخرج، رفتار «یعنی» از گذشته تا کنون به تصویر کشیده شود و در نهایت، نشان داده شود که در سیر تحولات شکل گرفته، کدام فرایند دخیل بوده است.

پس از معرفی کلیات و مقدمه و همچنین روش انجام پژوهش، در قسمت بعد به بیان چارچوب تحلیل پژوهش پرداخته خواهد شد و پس از آن، پیشینه‌ای از مطالعات صورت گرفته درخصوص گفتمان‌نماها و نحوه تکامل و شکل‌گیری آن‌ها ارائه خواهد شد. بخش پنجم مشتمل بر توصیف و تحلیل داده‌های گردآوری شده بر اساس چارچوب نظری هاینه (۲۰۱۳) درخصوص تحول و شکل‌گیری گفتمان‌نمای مورد نظر می‌باشد. در نهایت، آخرین قسمت نیز به جمع‌بندی نتایج و یافته‌های پژوهش اختصاص خواهد داشت.

۳. چارچوب پژوهش

چارچوب تحلیل پژوهش حاضر، دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) است. هاینه (۲۰۱۳) در بحث خود پیرامون گفتمان‌نماها، چارچوب «دستور گفتمان»^۱ را برمی‌گزیند. بنا بر نظر کالتن‌باخ و همکاران (۲۰۱۱) و هاینه (۲۰۱۲)، دستور گفتمان بر این فرض استوار است که دو حوزه برای

1- Discourse grammar

سازماندهی گفتمان وجود دارد که این دو حوزه بایستی از یکدیگر متمایز شوند. دو حوزه مذکور عبارتند از: «دستور جمله»^۱ و «دستور معترضه»^۲.

جدول ۱- بسامد وقوع «یعنی» در کتب منتخب در هر قرن

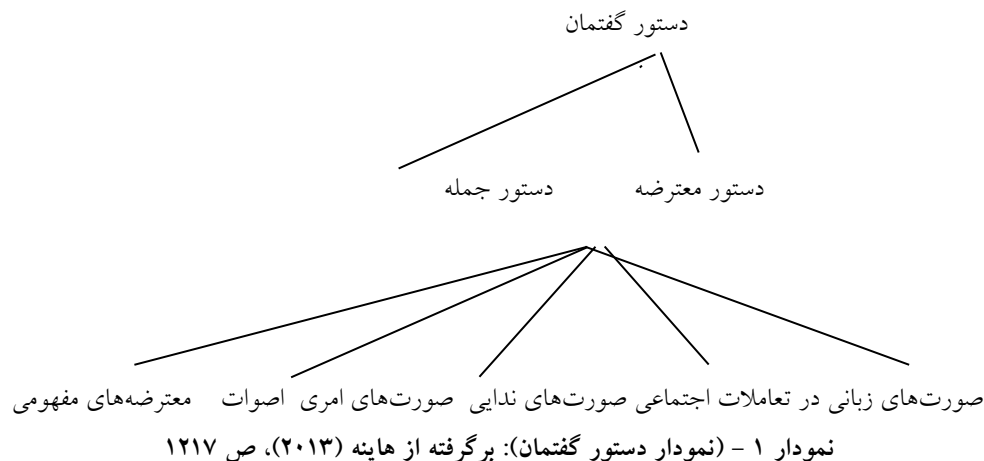
قرن	کتاب	تعداد وقوع	کتاب	تعداد وقوع
۴	تاریخ بلعمی	۸۱	ترجمه تفسیرطبری	۱۶
۵	کیمیای سعادت	۳۳	قابوس‌نامه	۳۱
۶	اسرارالتوحید	۹۵۹	فارسانامه	۳۵
۷	گلستان	۱۵	جوامع‌الحکایات	۵
۸	تاریخ‌گزیده	۶۲	طوطی‌نامه	۲۰
۹	داراب‌نامه	۱۱	روضه‌الشهدا	۹۰
۱۰	عیار دانش	۱۰۰	مجالس‌المؤمنین	۸۴
۱۱	قصص‌الخاقانی	۲	تذکره نصرآبادی	۴۱
۱۲	تاریخ جهانگشای نادری	۱۶	محبوب‌القلوب (شمسه و قهقهه)	۵۰
۱۳	هزار و یک شب	۲۲	سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ	۴۶
۱۴	تاریخ در ترازو	۱۱	دیداری با اهل قلم	۷۱

«دستور گفتمان از همه منابع زبانی که برای تولید متن‌های گفتاری یا نوشتاری فراهم است تشکیل می‌شود» (کالتن‌باخ و همکاران، ۲۰۱۱: ۸۵۴). طرح کلی دستور گفتمان را می‌توان به صورت نمودار زیر نشان داد:

دستور جمله بر اساس اجزاء کلام و یا انواع سازه‌هایی چون جملات، بندها، گروه‌ها، کلمات و تکواژها به‌علاوه فرایندها و مکانیسم‌های نحوی و ساختواژی برای ایجاد ارتباط میان این سازه‌ها، سازماندهی می‌شود. دستور معترضه متشکل است از فهرستی از ساخت‌ها و قاعده‌های معترضه به همراه توانایی انتخاب معترضه‌های جدید از درون دستور جمله به منظور شکل‌دهی گفتمان (هاینه، ۲۰۱۳).

1- Sentence grammar

2- Thetical grammar



هاینه (۲۰۱۳) گفتمان‌نماها را زیرمجموعه‌ای از معتزیه‌های مفهومی می‌داند و ویژگی‌های زیر را برای معتزیه‌ها برمی‌شمرد: ۱) معتزیه‌ها به لحاظ نحوی مستقل هستند. ۲) معمولاً به لحاظ نوای گفتار، از مابقی پاره‌گفتار جدا می‌شوند. ۳) معنای آن‌ها «غیرتحدیدی»^۱ و «غیرگزاره‌ای» است. ۴) ساختار درونی آن‌ها بر اساس اصول دستور جمله شکل می‌گیرد ولی می‌توانند از جمله حذف شوند.

کالتن‌باخ و همکاران (۲۰۱۱) علاوه بر چهار ویژگی فوق، به ویژگی دیگری نیز درخصوص معتزیه‌ها اشاره می‌کنند و آن، متغیر بودن جایگاه این عناصر زبانی در جمله است. در پژوهش حاضر نیز از این ویژگی‌ها به منظور شناسایی «یعنی» به عنوان «واحد دستور معتزیه» و «واحد دستور جمله» استفاده شده است.

پس از معرفی دستور گفتمان، هاینه (۲۰۱۳) به دو فرایند درزمانی «دستوری‌شدگی» و «کاربردی‌شدگی» اشاره می‌کند و با استناد به آن‌ها رفتار گفتمان‌نماها را توضیح می‌دهد. در قسمت قبل، درخصوص دستوری‌شدگی صحبت به میان آمد و در اینجا به ارائه تعریفی از فرایند کاربردی‌شدگی می‌پردازیم. کاربردی‌شدگی فرایندی است که به واسطه آن، معنای گزاره‌ای یک واژه در بافتی معین به خاطر یک معنای فراارتباطی موجود در گفتمان تغییر می‌یابد (فرانک‌جاب، ۲۰۰۶). طبق نظر نورد (۲۰۰۹) می‌توان کاربردی‌شدگی را به شکلی

1- Non- restrictive

ریزبینانه‌تر به عنوان فرایند تحوّل گفتمان‌نماها تعریف کرد. بر این اساس، گفتمان‌نماها وجود فرایند کاربردی‌شدگی را از پیش می‌انگارند (هاینه، ۲۰۱۳).

در ادامه هاینه با برشمردن ویژگی‌های زیر برای فرایند کاربردی‌شدگی، این فرایند را از دستوری‌شدگی متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها عبارتند از: «۱) استقلال نحوی، ۲) فقدان ترکیب^۱، ۳) افزایش دامنه معنایی - کاربردی، ۴) اختیاری بودن، ۵) شرایط غیرصدقی^۲، ۶) وضعیت دستوری خاص^۳» (هاینه، ۲۰۱۳: ۱۲۱۸).

بحث پیرامون گفتمان‌نماها و نحوه تکامل آن‌ها، موضوعی است که مورد اختلاف نظر فراوان واقع شده و در این راستا برخی محققان فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نماها را فرایند دستوری‌شدگی می‌دانند و برخی دیگر، فرایند مذکور را به کاربردی‌شدگی نسبت می‌دهند. بر این اساس، هاینه (۲۰۱۳) به سه دیدگاه موجود در رابطه با نحوه تکامل گفتمان‌نماها براساس رابطه میان دو فرایند دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی اشاره می‌کند که این سه دیدگاه عبارتند از:

۱) دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی دو مفهوم مجزا و متفاوت هستند.

۲) کاربردی‌شدگی، نوعی از دستوری‌شدگی است.

۳) چیزی تحت عنوان کاربردی‌شدگی وجود ندارد.

هاینه (۲۰۱۳) در راستای بررسی فرایند دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها، به فرایندی تحت عنوان «انتقال»^۴ اشاره کرده و آن را مکانیسمی می‌داند که در همه جا حاضر است و به موجب آن، یک واحد از دستور جمله مانند یک بند، یک گروه، یک کلمه یا هر واحد دیگری به عنوان یک معترضه در درون گفتمان به کار برده می‌شود. شایان ذکر است که پیش از آن نیز کالتن‌باخ و همکاران (۲۰۱۱) به وجود چنین فرایندی اشاره کرده بودند. هاینه (۲۰۱۳) در ادامه بیان می‌کند که این فرایند، مکانیسم اصلی و مرکزی در کاربردی‌شدگی است. بنا بر دیدگاه وی با در نظر گرفتن چنین فرایندی، تغییری در دامنه معنایی - کاربردی گفتمان‌نماها به چشم می‌خورد به این صورت که دامنه معنایی - کاربردی آن‌ها از «نحو» به سمت محیطی بزرگ‌تر به نام

1- Lack of fusion

2- Non- truth conditionality

3- Peculiar grammatical status

4- cooptation

«موقعیت گفتمان» سوق پیدا می‌کند. پس از آن، هاینه ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد که فرایند «دستوری‌شدگی» را از «انتقال» متمایز می‌کنند. این ویژگی‌ها عبارتند از:

(۱) ناگهانی بودن^۱: برخلاف دستوری‌شدگی که فرایندی تدریجی است، انتقال فرایندی ناگهانی است. وقوع دستوری‌شدگی به مدت زمانی طولانی نیاز دارد که این زمان ممکن است حتی قرن‌ها به طول انجامد ولی در مقابل، فرایند انتقال می‌تواند در هر زمان و در هر مکانی اتفاق بیفتد.

(۲) دامنه و قلمرو: دستوری‌شدگی معمولاً منجر به ایجاد محدودیت در دامنه معنایی-کاربردی واحد زبانی می‌شود درحالی‌که فرایند «انتقال» مستلزم افزایش در دامنه و قلمرو آن واحد زبانی است.

(۳) نحو: دستوری‌شدگی منجر به از بین رفتن تمایزات صرفی-نحوی و همچنین باعث از بین رفتن استقلال واحد زبانی می‌شود ولی در مقابل، یک واحد زبانی انتقال داده شده به لحاظ نحوی از محیط اطراف خود مستقل است.

(۴) معناشناسی: معنای واحدهای زبانی که تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند، از طریق نقش آن‌ها در جمله‌ای که به کار می‌روند مشخص می‌شود. در مقابل، معترضه‌ها یا همان واحدهای انتقال داده شده معنای «غیرتحدیدی» و «فراارتباطی» دارند که بخشی از معنای جمله نیست.

(۵) توصیف واژ-واجی^۲: واحدهای دستوری‌شده معمولاً با دیگر عناصر جمله ادغام می‌شوند، در مورد آن‌ها «واژه‌بست» یا حتی «وندافزایی» می‌تواند اتفاق بیفتد؛ ولی از طرف دیگر، واحدهایی که تحت تأثیر «انتقال» قرار می‌گیرند تمایلی به ادغام با دیگر بخش‌های پاره-گفتار نداشته و معمولاً از مابقی پاره‌گفتار جدا می‌شوند.

(۶) نوای گفتار^۳: واحدهای دستوری‌شده معمولاً از آهنگ متمایز و یا دیگر مشخصه‌های نوایی برخوردار نیستند. این در حالی است که فرایند «انتقال» واحدهای مستقلی را خلق می‌کند که دارای مکث و آهنگ متمایز هستند.

1- spontaneity

2- morphophonology

3- prosody

۷) ترتیب سازه‌ها^۱: واحدهای اطلاعی‌ای که تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند معمولاً به لحاظ جایگاهی که در آن واقع می‌شوند، محدود هستند ولی در مقابل، واحدهایی که به‌عنوان معترضه انتقال داده می‌شوند، آزاد هستند و محدودیت جایگاه ندارند؛ اگرچه که معمولاً برخی جایگاه‌های مرجح^۲ برای آن‌ها وجود دارد (هاینه، ۲۰۱۳).

هاینه از مباحث فوق این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که «دستوری‌شدگی» و «انتقال» دو فرایند کاملاً متفاوت هستند. او فرایند دخیل در تکامل و شکل‌گیری گفتمان‌نماها را فرایند «انتقال» می‌داند؛ اما به این نکته نیز اشاره می‌کند که پس از اینکه یک واحد زبانی به‌عنوان معترضه به موقعیت گفتمان انتقال پیدا کرد، امکان وقوع فرایند دستوری‌شدگی بر روی آن عنصر زبانی و تبدیل آن به یک معترضه دستوری‌شده در گذر زمان وجود دارد اگرچه که امکان وقوع چنین امری بسیار کم است. پس از آن وی با تأیید دیدگاه نرد (۲۰۰۹)، حرکت به سمت گفتمان را متفاوت از حرکت به سمت دستور می‌داند و بر این باور است که حرکت به سمت دستور، درون دستور جمله اتفاق می‌افتد درحالی‌که حرکت به سمت گفتمان در حوزه دستور معترضه روی می‌دهد و او تکامل و پیدایش گفتمان‌نماها را متعلق به این حوزه می‌داند.

در پایان، هاینه با اشاره به کاربردی‌شدگی در رابطه با این فرایند بیان می‌کند که کاربردی‌شدگی برای درک ویژگی‌های برجسته گفتمان‌نماها مفید است اما اگر استفاده از عنوان کاربردی‌شدگی تا حدی باشد که تمایز میان دو فرایند «انتقال» و «دستوری‌شدگی» را کم‌رنگ کند، در این‌صورت استفاده از این واژه مناسب نخواهد بود ولی اگر استفاده از واژه «کاربردی‌شدگی» فرایند انتقال را در ذهن تداعی کند که به دنبال آن، امکان رخداد فرایند «دستوری‌شدگی» در گذر زمان نیز می‌تواند وجود داشته باشد، در این‌صورت به کار بردن عنوان «کاربردی‌شدگی» خالی از ایراد خواهد بود (هاینه، ۲۰۱۳: ۱۲۳۹).

همان‌گونه که از جملات فوق می‌توان دریافت، هاینه با تأکید بر حفظ تمایز میان دو فرایند «انتقال» و «دستوری‌شدگی»، استفاده از عنوان «کاربردی‌شدگی» را در تحول گفتمان-نماها بلامانع می‌داند و توجیه این موضوع با توجه به ویژگی‌هایی که وی برای فرایند کاربردی‌شدگی برشمرده و همپوشانی اکثر این ویژگی‌ها با مشخصه‌های فرایند انتقال امکان-پذیر است؛ بنابراین براساس اظهارات وی می‌توان به این نتیجه دست یافت که او از میان

1- Word order

2- Preferred position

دو فرایند «دستوری‌شدگی» و «کاربردی‌شدگی»، کاربردی‌شدگی را در شکل‌گیری گفتمان‌نماها دخیل می‌داند که لازمه آن و مکانیسم اصلی در آن، فرایند انتقال است.

۴. پیشینه پژوهش

واژه گفتمان‌نما در مفاهیم متعدّد به کار می‌رود و این واژه عناصری همچون اصوات تا بند را می‌تواند شامل شود. تعاریف متعدّدی درخصوص گفتمان‌نماها ارائه شده است اما نکته حائز اهمیت در این پژوهش تحوّل گفتمان‌نماها در طول زمان و بررسی فرایند دخیل در این تحوّل است. به همین دلیل در پیشینه این پژوهش به برخی از نظرات و آراء مختلفی که محققان گوناگون در رابطه با فرایند مؤثر در تحوّل این عناصر زبانی ارائه کرده‌اند پرداخته خواهد شد. دیگاند و اورس-ورمل (۲۰۱۵) درباره فرایند دخیل در تحوّل و شکل‌گیری گفتمان‌نماها به مطالعه و پژوهش می‌پردازند. آن‌ها براساس نظرات اکامپو (۲۰۰۶) که مشتمل بر چهار دیدگاه است، دسته‌بندی پنج‌گانه‌ای را درخصوص نحوه تکامل گفتمان‌نماها ارائه می‌کنند که پیشینه پژوهش حاضر را بر اساس آن پیش خواهیم برد زیرا نوع طبقه‌بندی آن‌ها، علاوه بر شامل شدن نظرات و آراء متعدّد در رابطه با نحوه تکامل گفتمان‌نماها، دیدگاه‌های (۲۰۱۳) به‌عنوان چارچوب تحلیل پژوهش حاضر را نیز دربرمی‌گیرد. پنج استدلالی که دیگاند و اورس-ورمل (۲۰۱۵) ارائه می‌کنند به همراه ذکر طرفداران هر یک از آن دیدگاه‌ها در ادامه خواهد آمد.

۱) شکل‌گیری گفتمان‌نماها در نتیجه فرایند دستوری‌شدگی و عدم نیاز به استفاده از عنوان کاربردی‌شدگی در تکامل این عناصر زبانی

طرفداران این دیدگاه، گفتمان‌نماها را حاصل دستوری‌شدگی دانسته و قائل شدن به فرایندی دیگر تحت عنوان کاربردی‌شدگی را در تحوّل این عناصر زبانی تأیید نمی‌کنند. آن‌ها در این راستا، دلایل و توجیهات گوناگونی را ارائه می‌کنند اما وجه اشتراکی که در اظهارات آن‌ها وجود دارد بسط مفاهیم دستور و دستوری‌شدگی است. براساس دیدگاه این افراد، اگر مفهوم دستوری‌شدگی آن‌چنان گسترش یابد به گونه‌ای که حرکت به سمت گفتمان و تحوّل عناصر زبانی در سطح گفتمان را نیز شامل شود، در این صورت نیازی به قائل شدن به فرایندی دیگر جز دستوری‌شدگی در تکامل گفتمان‌نماها وجود نخواهد داشت. در میان محققانی که

دیدگاه آن‌ها در ذیل اولین دسته‌بندی قرار می‌گیرد، می‌توان به تراگوت (۱۹۹۵)، بریتون (۱۹۹۶)، لِنکِر (۲۰۰۰)، هاینه و دیگران (۱۹۹۱)، هاپر و تراگوت (۲۰۰۳)، هیملمَن^۱ (۲۰۰۴)، پنتودلیما (۲۰۰۲)، فیتزموریس^۲ (۲۰۰۴)، آندِرْسِن^۳ (۲۰۰۷)، چانگ^۴ (۲۰۰۸)، هیون-اُوک کیم^۵ (۲۰۱۱) و کوپس و لَمَن^۶ (۲۰۱۳) اشاره کرد.

۲) تکامل گفتمان‌ها به واسطه فرایند کاربردی‌شدگی به عنوان نوع خاصی از دستوری‌شدگی در دومین دیدگاه، بحث «دستوری‌شدگی سرنمونی» مطرح می‌گردد که بر اساس آن، دستوری‌شدگی هر دو نوع مصداق‌های هسته‌ای و سرنمونی و همچنین مصداق‌های حاشیه‌ای را دارا است. محققانی که به این دیدگاه باور دارند، با در نظر گرفتن گفتمان‌ها به عنوان مصادیق غیرسرنمونی و حاشیه‌ای در دستوری‌شدگی به این موضوع اشاره می‌کنند که تحوّل عناصری که در سطح گفتمان عمل می‌کنند نیز خارج از حوزه دستور و دستوری‌شدگی نخواهد بود اما نکته قابل توجه در ارتباط با این واحدهای زبانی این است که فرایند مؤثر در تحوّل آن‌ها نوع خاصی از دستوری‌شدگی است که می‌توان آن را دستوری‌شدگی غیرسرنمونی دانست و عنوان «کاربردی‌شدگی» را برای آن به کار برد؛ بنابراین در دیدگاه دوم، کاربردی‌شدگی فرایندی مجزاً در نظر گرفته نمی‌شود بلکه به عنوان نوعی از دستوری‌شدگی در تکامل گفتمان‌ها ایفای نقش می‌کند. به عنوان مثال، دیدگاه بریتون (۲۰۱۰) و بارت-وین‌گارتِن و کوپر-کولِن (۲۰۰۲) را می‌توان در دومین دسته‌بندی جای داد.

۳) تکامل گفتمان‌ها به واسطه کاربردی‌شدگی به عنوان فرایندی متمایز از دستوری‌شدگی طرفداران این دیدگاه، گفتمان‌ها را حاصل فرایند کاربردی‌شدگی دانسته و بر مجزاً بودن این فرایند از دستوری‌شدگی تأکید می‌ورزند؛ بنابراین در دیدگاه سوم برخلاف گروه قبل، کاربردی‌شدگی به عنوان نوعی از دستوری‌شدگی تلقی نمی‌گردد بلکه این فرایند، خود، مستقل از دستوری‌شدگی است.

1- Himmelmann

2- Fitzmaurice

3- Andersen

4- Chang

5- Hyun- Oak Kim

6- Koops and Lohmann

محققانی که به کاربردی‌شدگی به‌عنوان یک فرایند مجزاً باور دارند، دیدگاه خود را بیشتر با اتکا بر ماهیت عنصر زبانی مورد نظر پس از تحوّل در طول زمان توجیه می‌کنند. به‌عنوان مثال، در این راستا می‌توان به نظرات ارمان و گُتسیناس (۱۹۹۳) اشاره کرد. طبق نظر آن‌ها از آن-جایی که گفتمان‌نماها ماهیتاً عناصری کاربردی هستند، بنابراین آن‌ها نتیجه فرایند کاربردی-شدگی خواهند بود. آن‌ها با در نظر گرفتن دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی به‌عنوان دو فرایند مجزاً، در این رابطه می‌گویند: «دستوری‌شدگی به خلق نشانه‌های دستوری منتج می‌شود که عمدتاً در درون جمله ایفای نقش می‌کنند. فرایند دیگر یعنی کاربردی‌شدگی منجر به شکل‌گیری گفتمان‌نماها می‌شود که غالباً به‌عنوان ابزارهای ساختاردهی متن در سطوح مختلف گفتمان به کار می‌روند» (ارمان و گُتسیناس، ۱۹۹۳: ۷۹).

از جمله محققان دیگری که به این دیدگاه سوم معتقدند، می‌توان به آجیر (۱۹۹۷)، گانتیر و موتز (۲۰۰۴)، فرانک‌جاب (۲۰۰۶)، هانسین (۲۰۰۸) و کلاریج و آرنوویک^۱ (۲۰۱۰) نیز اشاره کرد.

۴) امکان رخداد هر دو فرایند دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی در تحوّل گفتمان‌نماهای مختلف

در این دیدگاه همانند دیدگاه سوم، دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی به‌عنوان دو فرایند مجزاً در نظر گرفته می‌شوند. تفاوت میان این گروه و گروه قبل آن‌جا آشکار می‌گردد که طرفداران دیدگاه چهارم معتقدند که با توجه به متفاوت بودن مسیر تحوّل گفتمان‌نماهای مختلف، امکان وقوع هر یک از این دو فرایند در مسیر شکل‌گیری این عناصر زبانی وجود خواهد داشت که این موضوع در گفتمان‌نماهای مختلف متفاوت است.

به‌عنوان مثال می‌توان به نظرات ارمان و گُتسیناس (۱۹۹۳) اشاره کرد. همان‌گونه که در قسمت قبل نیز به آن‌ها اشاره شد، ارمان و گُتسیناس فرایند دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها را کاربردی‌شدگی به‌عنوان فرایندی مستقل از دستوری‌شدگی می‌دانند. آن‌ها در ادامه، با جزئیات بیشتر به بحث پیرامون این موضوع می‌پردازند و اظهار می‌دارند که در برخی از گفتمان‌نماها ما به‌صورت مستقیم، شاهد تغییر یک واحد واژگانی به یک گفتمان‌نما هستیم که در چنین مواردی، کاربردی‌شدگی بدون هیچ واسطه‌ای در تحوّل گفتمان‌نماها ایفای نقش می‌کند.

1- Claridge and Arnovick

از طرف دیگر، مواردی نیز وجود دارد که در آن‌ها ابتدا یک واحد واژگانی تحت فرایند دستوری‌شدگی به یک نشانه دستوری تبدیل شده و سپس آن نشانه دستوری به واسطه فرایند کاربردی‌شدگی به عنوان گفتمان‌نما کاربرد می‌یابد.

آنودرا (۲۰۰۰) و مارسیلو-نیزیا (۲۰۰۹) نیز از دیگر طرفداران این دیدگاه به شمار می‌آیند. شایان ذکر است که طرفداران دیدگاه چهارم بسیار معدود و اندک هستند.

۵) قائل شدن به فرایندی به‌جز دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی در تکامل گفتمان‌نماها

در دیدگاه پنجم، محققانی یافت می‌شوند که فرایند دیگری غیر از دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی را در تکامل و شکل‌گیری گفتمان‌نماها دخیل می‌دانند. از آن جمله می‌توان به والت‌ریت (۲۰۰۶) اشاره کرد. او تکامل گفتمان‌نماها را موردی از «بازتحلیل گفتمان»^۱ می‌داند و به عقیده وی «بازتحلیل گفتمان»، به معنای توصیف استراتژی‌های گوینده هنگام به کار بردن یک واحد واژگانی یا دستوری در سطح گفتمان است. اکامپو (۲۰۰۶) نیز با مطالعه بر روی گفتمان‌نمای *claro* در زبان اسپانیایی روزمره، از عنوان «گفتمانی‌شدگی»^۲ برای اشاره به فرایند مؤثر در شکل‌گیری این عنصر زبانی به عنوان گفتمان‌نما استفاده می‌کند. وی «گفتمانی‌شدگی» را فرایندی درزمانی می‌داند که درنهایت به گفتمان ختم می‌شود.

در پایان، دیگاند و اُورس-ورمل (۲۰۱۵) به دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) اشاره کرده و بیان می‌دارند از آنجایی که هاینه به فرایند «انتقال» که فرایندی غیر از دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی است، در تحول گفتمان‌نماها باور دارد بنابراین دیدگاه وی را بایستی در ذیل پنجمین گروه از دسته‌بندی‌های فوق قرار داد.

نگارندگان این سطور قرارداد دیدگاه هاینه را در پنجمین گروه، آن‌گونه که دیگاند و اُورس-ورمل بیان می‌کنند، صحیح نمی‌دانند. اگرچه هاینه (۲۰۱۳) وقوع فرایند «انتقال» را در تحول گفتمان‌نماها یک الزام می‌داند و این فرایند را کاملاً متمایز از دستوری‌شدگی معرفی می‌کند، ولی او «انتقال» را ساز و کار اصلی در کاربردی‌شدگی دانسته و با این شرط که استفاده از عنوان کاربردی‌شدگی تمایز میان انتقال و دستوری‌شدگی را کم‌رنگ نکند، به کار بردن این عنوان را جایز می‌داند.

1- Discursive reanalysis

2- discoursivization

از موارد فوق می‌توان به این نتیجه دست یافت که اگرچه در نگاه نخست، دیدگاه هایینه (۲۰۱۳) را می‌توان در ذیل پنجمین گروه جای داد ولی با نگاهی عمیق‌تر به آنچه وی در رابطه با گفتمان‌نماها و فرایند دخیل در تحوّل آن‌ها بیان کرده می‌توان دریافت که او در این راستا به کاربردی شدن گفتمان‌نماها باور دارد که در مسیر کاربردی‌شدگی این عناصر زبانی، وقوع فرایند «انتقال» امری ضروری است. از این حیث می‌توان دیدگاه هایینه (۲۰۱۳) را در سومین گروه از این دسته‌بندی قرار داد.

پس از ارائه تقسیم‌بندی پنج‌گانه فوق، این دو محقق به بیان دیدگاه خود در این رابطه می‌پردازند. آن‌ها بر این باورند که تکامل و شکل‌گیری گفتمان‌نماها را می‌توان براساس فرایند دستوری‌شدگی توجیه کرد؛ بنابراین آن‌ها با اولین دیدگاهی که در مقاله خود مطرح کرده‌اند موافقت می‌کنند. آن‌ها معتقدند که گفتمان‌نماها تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند و استفاده از لفظ کاربردی‌شدگی کاملاً زائد و غیرضروری است. آن‌ها این‌گونه از دیدگاه خود حمایت می‌کنند که نقش‌های کاربردشناختی در واقع نقش‌های دستوری‌اند که برای سازماندهی گفتمان شفاهی و همچنین برای انسجام متون نوشتاری، ضروری هستند. بر اساس این دیدگاه، نمی‌توان میان کاربردشناسی و دستور خط قاطعی کشید چون مقولات سنتی در دستور همانند زمان، وجه و نمود می‌توانند نقش‌های کاربردشناختی نیز داشته باشند و از طرف دیگر، مقولات مرتبط با گفتمان مانند مبتدا و کانون می‌توانند بعد دستوری نیز داشته باشند؛ بنابراین آن‌ها با دنبال کردن دیدگاهی نقشی نسبت به دستور، گفتمان‌نماها را حاصل فرایند دستوری‌شدگی می‌دانند.

در زبان فارسی نیز مطالعاتی بر روی برخی از گفتمان‌نماهای این زبان انجام شده که به بعضی از آن‌ها به اختصار اشاره خواهیم کرد.

مقدم‌کیا (۱۳۸۳) با مطالعه بر روی واژه «بعد» معتقد است علاوه بر آن‌که هنوز «بعد» به-عنوان قید ترتیب انجام کار یا به‌عنوان حرف ربط توالی کاربرد دارد، اما در نتیجه فرایند دستوری‌شدگی امروزه عمدتاً در مقام «پیوند افزایشی»^۱ به کار می‌رود و در این کاربرد، به مقوله گفتمان‌نماها تعلق دارد.

1- Additive conjunct

عموزاده و نورا (۱۳۹۳) به مطالعه کاربردهای «یعنی» در زبان فارسی می‌پردازند. آن‌ها بر این باورند که «یعنی» توسط عملیات انتقال (به تعبیر آنان عضوگیری) از سطح جمله به سطح گفتمان منتقل شده و پس از آن، به دلیل تکرار کاربردهای مرتبط با مؤلفه‌های مختلف موقعیت گفتمان، تحت فرایند دستوری‌شدگی در سطح گفتمان قرار گرفته و به یک گفتمان‌نمای دستوری‌شده تبدیل گردیده است. سپس در برخی از کاربردهای این واژه در زبان عامیانه، «یعنی» از طریق عملیات «تلفیق مجدد»^۱ به قلمرو اصلی‌اش یعنی دستور جمله برگشته، چرخه دستوری‌شدن تسلسلی را تکمیل کرده و بخشی از ساختار گزاره‌ای جمله می‌شود که دیگر به موقعیت گفتمانی وابسته نیست. آن‌ها به هاینه (۲۰۱۳) نیز اشاره می‌کنند، ولی بر خلاف او، بین دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی به عنوان فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نماها تمایز قائل نمی‌شوند. به علاوه، آن‌ها در خصوص ناگهانی بودن سازوکار انتقال شهادی ارائه نمی‌کنند. همچنین آن‌ها درباره دستوری‌شدن «یعنی» سخن می‌گویند، اما بی آنکه شواهد تاریخی عرضه کنند، به داده‌های فارسی معاصر اکتفا می‌کنند.

داوری و دیگران (۱۳۹۶) به مطالعه پیرامون ساخت‌هایی چون «حقیقت این است که...»، «مشکل اینجاست که...» و امثال آن می‌پردازند و این ساخت‌ها در زبان فارسی را گفتمان-نماهای «افشا» می‌نامند. آن‌ها فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نماهای افشا را دستوری‌شدگی می‌دانند و در اثبات عقیده خود از چهار ویژگی دستوری‌شدگی که درخصوص این گفتمان‌نماها صدق می‌کند، نام می‌برند. این چهار ویژگی عبارتند از: معنزدایی^۲، مقوله‌زدایی^۳، تثبیت سازه^۴ و سایش‌آوایی^۵.

نغزگوی کهن و مشکین‌فام (۱۳۹۸) سیر تحول نقش‌های واژه «پس» را در فارسی باستان، میانه و نو بررسی می‌کنند. آن‌ها معتقدند که «پس» در فارسی باستان تنها به عنوان ستاک مقید در نقش کلمه ربط زمانی به کار می‌رفته است اما با گذشت زمان و به خاطر فرایند «دستوری-زدایی»، این واحد زبانی در فارسی میانه در بعضی از کاربردهای خود به صورت تکواژ آزاد درآمده است. آن‌ها اظهار می‌کنند که این واژه در دوره فارسی نو متقدم، تحت فرایند

1- Re- integration

2- Semantic bleaching

3- decategorization

4- fixation

5- erosion

«دستوری‌شدگی» نقش حرف اضافه را نیز کسب کرده است. درنهایت، طبق نظر آن‌ها «پس» در فارسی معاصر، نقش خود به‌عنوان کلمهٔ ربط زمانی را کاملاً از دست داده و تنها نقش‌های اسمی، صفتی، حرف اضافه‌ای و ربطی علی را حفظ کرده است. همچنین کاربرد «پس» به‌عنوان کلمهٔ ربط علی باعث به وجود آمدن بافت‌های مناسب برای تبدیل این واحد زبانی به یک گفتمان‌نما از طریق فرایند «کاربردی‌شدگی» شده است. آن‌ها به هاینه (۲۰۱۳) اشاره می‌کنند و از دید او مشخصات کاربردی‌شدگی را برمی‌شمارند، ولی در خصوص سازوکار بنیادی این فرایند که آن را از دستوری‌شدگی منفک می‌کند، یعنی انتقال و ناگهانی بودن آن، مطلبی عرضه نمی‌کنند.

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

همان‌گونه که در قسمت پیشینه پژوهش به آن اشاره شد، بحثی جدی و سرشار از اختلاف- نظر درخصوص گفتمان‌نماها و نحوهٔ تکامل آن‌ها در سطح متخصصین وجود دارد. حال، ما در این پژوهش با انتخاب «یعنی» که یکی از گفتمان‌نماهای زبان فارسی است برآنیم تا با بررسی وقوع‌های گوناگون این واحد زبانی در طی قرون ۴ تا ۱۴، پیرامون تحوّل این واژه در گذر زمان به نتیجه‌ای داده‌بنیاد دست پیدا کنیم و نهایتاً دریابیم که از میان تعدّد آرای مطرح شده دربارهٔ فرایند دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها و دیدگاهی که هاینه (۲۰۱۳) مطرح کرده است، کدام یک درمورد «یعنی» در زبان فارسی صدق می‌کند.

همان‌طور که در چارچوب تحلیل پژوهش نیز آورده شد، چارچوب منتخب در این پژوهش دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) از منظر دستور گفتمان است. او فرایند «انتقال» را در تحوّل گفتمان‌نماها یک الزام می‌داند و برای «انتقال» به‌عنوان فرایندی که برای «کاربردی‌شدگی» مرکزیت دارد، ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد و آن ویژگی‌ها را به‌عنوان وجه تمایز دو فرایند «انتقال» و «دستوری‌شدگی» معرفی می‌کند. وی با برشمردن هفت ویژگی که در چارچوب تحلیل پژوهش به آن‌ها اشاره شد، صراحتاً اعلام می‌کند که «انتقال» و «دستوری‌شدگی» دو فرایند کاملاً متفاوت و مجزاً هستند و چیزی که در تحوّل گفتمان‌نماها یک الزام است، فرایند «انتقال» می‌باشد. ما نیز در ادامه با بررسی این ویژگی‌های ممیز پیشنهادی توسط هاینه بر روی «یعنی» در طول قرن‌های مختلف، خواهیم دید که این واحد زبانی از ویژگی‌های کدام یک از دو فرایند «انتقال» و یا «دستوری‌شدگی» برخوردار است. شایان ذکر است که از میان هفت

ویژگی ممیزی که هاینه (۲۰۱۳) به آن اشاره می‌کند، در پژوهش حاضر به شش ویژگی پرداخته خواهد شد از این حیث که مطالعه ما بر روی زبان نوشتار است، بنابراین بررسی ویژگی «نوای گفتار» درخصوص «یعنی» در این شرایط، محلی از اعراب ندارد.

نکته دیگری که در پژوهش حاضر برای ما حائز اهمیت است، اولویت قائل شدن برای برخی از این ویژگی‌ها است. هاینه (۲۰۱۳) نیز در مقاله خود با مطرح کردن سه پرسش بیان می‌کند که اگر هنگام بررسی یک واحد زبانی پاسخ به این سه پرسش مثبت باشد، در این صورت ما با یک معترضه و بالطبع با کاربردی‌شدگی روبه‌رو هستیم. این سه پرسش عبارتند از: (۱) آیا واحد زبانی موردنظر به لحاظ نحوی مستقل است؟ (۲) آیا یک واحد نوایی مستقل را تشکیل می‌دهد؟ (۳) آیا معنای آن غیرتحدیدی یا به بیان دیگر، مستقل از معنای جمله است؟

در پژوهش حاضر نیز این اولویت‌بندی، مدنظر نگارندگان بوده است. به‌عنوان مثال، ویژگی‌هایی همچون «دامنه و قلمرو»، «نحو» و «معناشناسی» نسبت به ویژگی «ترتیب سازه‌ها» برای قضاوت درخصوص این موضوع که آیا یک عنصر زبانی، کاربردی شده است یا خیر به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار است چون زمانی که یک عنصر زبانی تحت فرایند کاربردی‌شدگی قرار می‌گیرد و طبق نظر هاینه به سطح دستور معترضه انتقال می‌یابد، بدون شک دامنه و قلمروی آن افزایش می‌یابد، استقلال نحوی پیدا می‌کند و معنای آن غیرگزاره‌ای خواهد بود. این در حالی است که جایگاه و ترتیب سازه کاربردی شده، لزوماً دچار تغییر نمی‌شود اگرچه که این امکان وجود دارد. درخصوص مستقل بودن یک واحد زبانی به لحاظ نوایی که هاینه به آن پرداخته است، باید به این نکته اشاره کرد که از آن‌جا که این پژوهش بر روی زبان نوشتار انجام شده است، پرداختن به مشخصه‌های نوایی امکان‌پذیر نیست. در ادامه به بررسی ویژگی‌های فوق‌الذکر درخصوص «یعنی» در گذر زمان خواهیم پرداخت.

۵-۱- دامنه و قلمرو

یکی از ویژگی‌هایی که هاینه (۲۰۱۳) برای تمایز نهادن میان دستوری‌شدگی و انتقال برمی‌شمرد، ویژگی «دامنه و قلمرو» است که براساس آن، دستوری‌شدگی باعث ایجاد محدودیت در دامنه معنایی - کاربردی واحد زبانی می‌شود درحالی‌که فرایند انتقال منجر به افزایش دامنه و قلمروی یک واحد زبانی می‌گردد. اکنون با ذکر چند نمونه از موارد وقوع «یعنی» در قرن‌های دور و نزدیک، این ویژگی را بررسی خواهیم کرد.

(۱) پس آن روز چون آن سپاه او را بدید[ند] او را هوشنگ زین[آوند] خواندند، یعنی تمام زین‌افزار و این لقب تا امروز [برو] برمانده است. (تاریخ بلعمی: ص ۱۲۶)

(۲) سَجَّیل را دو سه معنی است گویند مفسّران. یکی آنست کی سنگی سخت و دیگر کی سنگی از گِل پخته مانند آجر و روایت درست اینست که سَجَّیل یعنی سنگ و گل بهم آمیخته و در لفظ عرب هرچه پیارسی گاف باشد جیم گویند چنانک زنگی را زنجی گویند و زنگ را زنج گویند. (فارسنامه: ص ۲۵)

در مثال‌های بالا، اولین مورد برگرفته از کتاب تاریخ بلعمی در قرن چهارم و دومین مثال مربوط به کتاب فارسنامه در قرن ششم هجری است که در آن‌ها، «یعنی» در معنای گزاره‌ای خود که «بدین معناست که...» یا «چنین معنا می‌دهد که...» به کار رفته و همچنین به ترتیب، معنای گزاره‌ای واژه قبل از خود، «زین‌آوند» و «سَجَّیل» را بیان می‌کند؛ به همین دلیل، این واژه به‌عنوان واحدی از دستور جمله در نظر گرفته می‌شود و دامنه آن محدود به دستور جمله است.

(۳) طوطی گفت: ای خجسته، علم موسیقی دریایی است مَوّاج که به‌نهایت غور آن نتوان رسید، و اصطلاح مزامیر بحری است متلاطم که صاحب ساحل غایت او نتواند دید. مع‌هذا آنچه از استادان طیور و مرغان داهی به گوش من رسیده است به سمع تو خواهم رسانید. خجسته گفت: معنی این سخن چه باشد؟ یعنی جز طوطی و شارک مرغی دیگر هم سخن گوید، و در میدان تحقیق جانوری دیگر هم پوید؟ (طوطی‌نامه: ص ۱۳۰)

این مثال برگرفته از کتاب طوطی‌نامه در قرن هشتم هجری است. در این مثال، «یعنی» به‌عنوان واحد دستور معترضه میان جمله‌ای که در آن به کار رفته و توسط خجسته بیان شده و جملات قبل که توسط طوطی بیان شده‌اند پیوند و ارتباط برقرار می‌کند و به‌گونه‌ای از سخن طوطی نتیجه‌ای را دریافت کرده و آن نتیجه را ادا می‌کند. زمانی که طوطی بیان می‌کند که او آنچه را که از جانب استادان طیور و مرغان داهی به گوشش رسیده به سمع خجسته خواهد رسانید، خجسته از این سخن طوطی این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که به‌جز طوطی و شارک، مرغی دیگر هم سخن می‌گوید و یا تحقیق می‌کند و این نتیجه را با به‌کارگیری گفتمان‌نمای «یعنی» در ابتدای جمله در قالب جمله‌ای سؤالی بیان می‌کند؛ بنابراین در این مثال، ما شاهد افزایش دامنه و قلمروی «یعنی» از دستور جمله به سمت موقعیت گفتمان و دستور معترضه

هستیم که در آن‌جا «یعنی» در ارتباط با مؤلفه سازماندهی متن که یکی از مؤلفه‌های شبکه پیچیده موقعیت گفتمان است، نقش بیان نتیجه را ایفا می‌کند. به بیان دیگر، می‌توان گفت که «یعنی» در این مثال در کاربردی به‌جز بیان معنا به کار رفته و به منظور بیان نتیجه که می‌توان آن را نوعی از شفاف‌سازی دانست به کار گرفته شده است. مثال‌هایی از این دست را می‌توان مهر تأییدی بر کاربردی شدن «یعنی» تلقی کرد.

۴) اکنون خیال دارم واسطه پیدا کرده به خدمت دو سه تن از وزرای بزرگ برسم. پاره معروضات شفاهی دارم بکنم. هرگاه این کار از شما ساخته شد من آن وقت به شما حاجی خان توانم گفت و آلا باز همان «ملا محمدعلی» هستی که بودی. گفت اگر برای چیزی توسط می‌خواهی و یا عریضه به جای بزرگی خواهی داد می‌توانم برسانم، اما تو را به مجلس وزرا راه دادن و با ایشان هم‌صحبت کردن نمی‌توانم یعنی به این زودی ممکن نیست. (سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ: ص ۶۳)

مثال فوق از کتاب «سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ» در قرن سیزدهم استخراج شده است. در این مثال نیز با وقوع گفتمان‌نمای «یعنی» به‌عنوان واحد دستور معترضه روبه‌رو هستیم که در آن، «یعنی» با انتقال به دستور معترضه و موقعیت گفتمان، به منظور سازماندهی متن و شفاف‌سازی بیشتر موضوع برای مخاطب به ترمیم مفهوم بیان شده در جمله ماقبل خود می‌پردازد. در اینجا نیز شاهد افزایش دامنه و قلمروی «یعنی» از دستور جمله به دستور معترضه هستیم. دلایل دیگری که ما را در انتخاب این واحد زبانی به‌عنوان واحد دستور معترضه مصمم‌تر می‌سازد در ادامه شرح داده خواهد شد. در این متن «یعنی» در معنای گزاره‌ای خود به کار نرفته، به لحاظ نحوی از نحو جمله مستقل است و می‌توان آن را از جمله حذف کرد بی‌آن‌که به دستور جمله خدشه‌ای وارد شود و حتی به لحاظ گفتار نیز در هنگام خوانش متن با توقف و مکثی کوتاه قبل از آن همراه است که تمامی این ویژگی‌ها با مشخصه‌هایی که کالتن‌باخ و همکاران (۲۰۱۱) برای معترضه‌ها نام برده‌اند و هاینه (۲۰۱۳) نیز بر همان اساس کار خود را پیش می‌برد، همخوانی دارد.

مثال‌هایی چون (۳) و (۴) که از میان ۹۲۳ مورد وقوع «یعنی» به‌عنوان واحد «دستور معترضه» انتخاب و ارائه شده‌اند، نشان می‌دهند که «یعنی» در گذر زمان از معنای گزاره‌ای به سمت کاربردهای گفتمانی چندگانه‌ای همچون «بیان نتیجه» و «ترمیم» حرکت کرده است.

کاربردهای گفتمانی دیگری که می‌توان بر اساس داده‌های بررسی شده برای این گفتمان‌نما برشمرد، عبارتند از «ارائه مثال»، «بیان هدف»، «بیان علت»، «بیان تأکید»، «بیان تعجب»، «بیان استنباط گوینده» و «طلب واکنش». همان گونه که در جدول ۲ خواهیم دید، نکته قابل توجه در این رابطه این است که هرچه در زمان به سمت جلو حرکت می‌کنیم، از تعداد واحدهای دستور جمله کاسته و به تعداد واحدهای دستور معترضه افزوده شده و بالطبع ما با موارد وقوع بیشتری از این کاربردهای گفتمانی روبرو خواهیم بود.

۵-۲- استقلال نحوی

دومین ویژگی ممیزی که هاینه (۲۰۱۳) به آن اشاره می‌کند، «استقلال نحوی» است. از نظر وی، دستوری‌شدگی باعث از بین رفتن استقلال نحوی واحد زبانی می‌شود درحالی‌که در فرایند انتقال، واحد زبانی مورد نظر به لحاظ نحوی از محیط اطراف خود مستقل است. به مثال‌های زیر دقت کنید:

(۵) راوی می‌گوید که عرض کردم که الله یعنی چه؟ فرمود که الف آلاء و نعمت‌های خدا است بر خلقش از نعیم بولایت ما و لام الزام خدا است خلق خود را که ولایت ما را بر ایشان لازم گردانیده. (اسرارالتوحید: ۲۵۷)

در متن بالا از قرن ششم، «یعنی» بخشی از نحو و دستور جمله است و حذف آن از جمله منجر به ساختی غیردستوری خواهد شد. در این مثال، «یعنی» از استقلال نحوی برخوردار نیست و به‌عنوان واحدی از دستور جمله در نظر گرفته می‌شود.

(۶) پس خدیو بیهمال فی‌الحال بشکرانه ایزد متعال پرداخته، نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سرعسکر فرستاده، هنوز آن شخص داخل اردوی او نشده بود که کوکبه سپهدار اردوی، یعنی آفتاب گیتی‌افروز، عزیمت به ملک شام نموده، مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه به هم رسید. (تاریخ جهانگشای نادری: ص ۳۵۸)

مثال بالا از کتاب «تاریخ جهانگشای نادری» در قرن دوازدهم هجری انتخاب گردیده است. در این متن، عبارت «کوکبه سپهدار اردوی» یک ترکیب استعاری است که پس از آن گفتمان‌نمای «یعنی» این عبارت استعاری را شفاف‌سازی کرده و منظور از آن را بیان می‌کند. همان گونه که پس از «یعنی» به آن اشاره شده، کوکبه سپهدار اردوی استعاره از خورشید است و

«عزیمت به ملک شام نمودن» به غروب کردن خورشید اشاره می‌کند. به لحاظ دستوری، واژه «یعنی» در متن فوق نقش بدل را داراست که جهت شفاف‌سازی عبارت ماقبل خود به کار رفته و به راحتی به همراه عبارت پس از آن از جمله قابل حذف است؛ بنابراین گفتمان‌نمای «یعنی» در این متن از استقلال نحوی برخوردار بوده و به‌عنوان واحد دستور معترضه به کار رفته است.

۷) هم‌اکنون کتابی انگلیسی پیش روی من است به نام «بهترین شوخی‌ها برای همه موارد» که در آن نیز شوخی‌ها و لطائف برحسب طبقات و موضوع تقسیم و فصل‌بندی شده یعنی درست مطابق همان روشی که فخرالدین علی صفی بیش از چهارصد و پنجاه سال قبل اختیار کرده، آن هم بصورتی بسیار جامع‌تر و بهتر. (دیداری با اهل قلم: ص ۳۱۹)

این مثال، برگرفته از کتاب «دیداری با اهل قلم» در قرن ۱۴ می‌باشد که در آن، گفتمان‌نمای «یعنی» برای شفاف‌سازی و ارائه توضیح بیشتر درخصوص جمله ماقبل خود، از یک مثال استفاده می‌کند و در این مثال از شخصی نام می‌برد که از سبکی مشابه سبک مطرح شده در جمله قبل از «یعنی» برخوردار است. در این متن نیز گفتمان‌نمای «یعنی» با نحو جمله آمیخته نشده و حذف آن از جمله منجر به ساختی غیردستوری نخواهد شد. به بیان دیگر، «یعنی» در این مثال از استقلال نحوی برخوردار بوده و به‌عنوان واحد دستور معترضه به کار رفته است. نکته‌ای دیگر در رابطه با مثال بالا، کاربرد واژه «درست» بعد از «یعنی» می‌باشد که به نوعی مفهوم تأکید را به جمله می‌افزاید.

براساس دیدگاه هاینه (۲۰۱۳)، یکی از ویژگی‌های معترضه‌ها داشتن استقلال نحوی است بدین معنا که یک معترضه از محیط نحوی پیرامون خود مستقل بوده و جزئی از ساخت نحوی جمله به حساب نمی‌آید؛ به همین دلیل نبود آن در جمله لطمه‌ای به ساخت نحوی آن جمله وارد نخواهد کرد. نکته قابل توجه درخصوص گفتمان‌نمای «یعنی» و برخوردار بودن آن از ویژگی استقلال نحوی این است که در بعضی از موارد، این گفتمان‌نما به همراه عبارت پس از آن از محیط نحوی پیرامون خود مستقل بوده و قابلیت حذف شدن از جمله را دارند همان‌گونه که در مثال ۶ مشاهده شد. این موضوع زمانی رخ می‌دهد که «یعنی» به لحاظ دستوری نقش بدل را ایفا کرده و عبارت پس از «یعنی» با عبارتی که ماقبل این گفتمان‌نما آمده هم‌مرجع

باشند. در برخی موارد دیگر همچون وقوع «یعنی» در مثال ۷، این گفتمان‌نما خود به تنهایی مستقل از آن ساخت نحوی است که در آن به کار رفته است.

۵-۳- معنای فراارتباطی

سومین ویژگی تمایزدهنده میان فرایند انتقال و فرایند دستوری‌شدگی که هاینه (۲۰۱۳) به آن اشاره می‌کند، بحث معناشناسی است که براساس آن، معنای واحدهای زبانی دستوری‌شده از طریق نقش آن‌ها در جمله‌ای که به کار می‌روند مشخص می‌شود ولی معترضه‌ها که همان واحدهای انتقال داده شده هستند، معنای «غیرتحدیدی» و «فراارتباطی» دارند که بخشی از معنای جمله نیست. مثال‌های زیر در رابطه با این ویژگی و از قرن‌های دور و نزدیک انتخاب شده‌اند.

۸) بدان ای پسر که گفته‌اند: *الْمَزَاحُ مُقَدَّمَةُ الشَّرِّ* یعنی مزاح پیشرو همه آفت‌هاست. (قابوس‌نامه: ص ۵۴)

در جمله بالا که برگرفته از کتاب قابوس‌نامه در قرن پنجم هجری است، «یعنی» از یک طرف در معنای گزاره‌ای خود، «بدین معناست که...»، به کار رفته و از طرف دیگر، معنای گزاره‌ای جمله عربی ماقبل خود را به زبان فارسی بیان می‌کند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در مثال‌هایی که در آن‌ها «یعنی» برای بیان معنای یک جمله عربی به زبان فارسی به کار رفته، آیا این واژه را واحدی از دستور جمله بدانیم یا دستور معترضه؟ چون درواقع «یعنی» با بیان معنای جمله عربی قبل از خود به زبان فارسی، به نوعی آن را شفاف‌سازی می‌کند.

در پاسخ می‌توان گفت درست است که «یعنی» در این گونه مثال‌ها به نوعی کار شفاف‌سازی را انجام می‌دهد ولی تا آنجایی که به مشخصه‌ی معنایی و معناشناختی این واحد زبانی مربوط می‌شود، وجه تمایز میان یک «واحد دستور جمله» و یک «واحد دستور معترضه» این است که واحد دستور جمله، معنای گزاره‌ای و واحد دستور معترضه، معنای غیرتحدیدی و فراارتباطی دارند؛ بنابراین با اتکا بر این ویژگی، «یعنی» یقیناً جزئی از دستور معترضه نیست ولی اینکه این واژه تا چه حد جزئی از دستور جمله است را می‌توان با بحث سرنمونی توجیه کرد. همان‌طور که کالتن‌باخ و همکاران (۲۰۱۱) برای معترضه‌ها ویژگی‌هایی را برمی‌شمردند و به این موضوع اشاره می‌کنند که هر چقدر یک واحد زبانی از تعداد بیشتری از این ویژگی‌ها

برخوردار باشد عضو سرنمون‌تری از یک معترضه به شمار می‌آید، پس در اینجا نیز می‌توان درخصوص «یعنی» این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که این واژه عضوی از دستور جمله است ولی نه به‌عنوان عضوی سرنمونی از دستور جمله بلکه به‌عنوان عضوی غیرسرنمونی از این دستور. به همین خاطر در چنین مواردی می‌توان گفت که چون «یعنی» اتصال چندان محکمی به دستور جمله ندارد، از آمادگی بیشتری برای انتقال به موقعیت گفتمان و دستور معترضه برخوردار خواهد بود.

۹) از این طرف ولید خالد چون مظفر شاه را بدید و آن حُسن و جمال را مشاهده کرد، حیران بماند و گفت: ای ایرانی بی‌وجود! تو کیستی و ما با تو چه بد کرده‌ایم که صد هزار مرد برداشتی و به دشمنی ما آمدی؟ اکنون خود را چگونه می‌بینی؟ مظفر شاه هیچ جواب نداد. شاه ولید در خشم رفت و جلاد را اشارت کرد که سر این ایرانی را بپنداز. جلاد روسپاه همچون زینی دوزخ بجست و در مظفر شاه آویخت که یعنی او را بر سر پا نشاند. فیروز شاه را دیگر طاقت نماند... (داراب‌نامه بیغمی: ص ۵۳۳)

مثال فوق، از کتاب داراب‌نامه در قرن نهم هجری انتخاب شده است. در این مثال، «یعنی» بیانگر هدف و مقصود است و در معنای «به این هدف که...» به کار رفته است که معنای گزاره‌ای گفتمان‌نمای «یعنی» نیست بلکه در اینجا ما با کاربردی از این گفتمان‌نما در یک معنای فراارتباطی که بر اساس موقعیت گفتمان تعیین می‌شود، روبه‌رو هستیم. جمله فوق را می‌توان این‌گونه معنا کرد: «جلاد در مظفر شاه آویخت به این هدف که او را بر سر پا نشاند.»؛ بنابراین «یعنی» در این مثال، به‌عنوان عنصری انتقال‌یافته به دستور معترضه تلقی می‌گردد که از معنایی غیرتحدیدی و غیرگزاره‌ای برخوردار است.

همان‌گونه که در سه ویژگی فوق مشاهده شد، در مواردی که «یعنی» به‌عنوان واحد دستور معترضه به کار رفته بود، مشخصه‌های آن با مشخصه‌های فرایند «انتقال» که هاینه (۲۰۱۳) آن را به‌عنوان مکانیسم دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها معرفی کرده بود همخوانی داشت؛ بنابراین از بررسی این سه ویژگی بر روی «یعنی» می‌توان به این نتیجه رسید که تا آن‌جایی که به سه ویژگی بالا مربوط می‌شود، زمانی که «یعنی» نیز به‌عنوان واحد دستور معترضه به کار می‌رود می‌توان فرایند دخیل در تحوّل این واحد زبانی را فرایند «انتقال» دانست.

۵-۴- استقلال واژ- واجی

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که هاینه (۲۰۱۳) برای تمایز نهادن میان «دستوری‌شدگی» و «انتقال» نام می‌برد، «توصیف واژ- واجی» است. بر اساس این ویژگی، واحدهای زبانی دستوری‌شده می‌توانند با دیگر عناصر جمله ادغام شوند و یا در مورد آن‌ها «واژه‌بست» و حتی «وندافزایی» رخ دهد که این اتفاق درخصوص واحدهای زبانی انتقال داده شده روی نمی‌دهد. داده‌های این پژوهش حاکی از آن است که از قرن چهار تا چهارده، هیچ موردی که در آن «یعنی» تحت فرایندهایی چون «وندافزایی»، «واژه‌بست» و یا «سایش آوایی» قرار گرفته باشد یافت نشد؛ بنابراین در طول ۱۱ قرن بررسی شده، هیچکدام از فرایندهای واژ- واجی مذکور بر روی گفتمان‌نمای «یعنی» رخ نداده و بسیار بعید هم به نظر می‌رسد که از این به بعد نیز فرایندهایی از این قبیل درخصوص این واحد زبانی اتفاق بیفتد؛ بدین جهت در این ویژگی نیز گفتمان‌نمای «یعنی» از ویژگی مربوط به فرایند «انتقال» برخوردار است.

۵-۵- ناگهانی بودن

ویژگی ممیز دیگر، «ناگهانی بودن» است که بر اساس آن، رخداد فرایند دستوری‌شدگی به مدت زمانی طولانی حتی چندین قرن نیاز دارد تا یک واحد زبانی تحت تأثیر فرایند دستوری‌شدگی، دستوری شود ولی فرایند انتقال به‌صورت ناگهانی می‌تواند در هر زمان و مکانی به وقوع بپیوندد. هاینه (۲۰۱۳) با توجه به این ویژگی به‌عنوان یکی از وجوه تمایز میان دستوری‌شدگی و انتقال، اظهار می‌کند که زمانی می‌توان ادعا کرد که دستوری‌شدگی رخ داده که ما در پیشینه آن واحد زبانی، یک صورت زبانی کمتر دستوری‌شده را بیابیم که این صورت زبانی با گذشت زمان دچار تحول شده و به صورتی دستوری‌تر تغییر یافته است. نکته دیگری که هاینه در مطالعات موردی خود به آن اشاره می‌کند عدم وجود فاصله زمانی طولانی میان وقوع یک عنصر زبانی به‌عنوان واحد دستور جمله و وقوع همان عنصر به‌عنوان واحد دستور معترضه است. به بیان دیگر، وی با استفاده از مستندات مکتوب زبانی نشان می‌دهد که از همان ابتدا ما شاهد به‌کارگیری یک لفظ زبانی هم در سطح دستور جمله و هم در سطح دستور معترضه هستیم و به همین دلیل است که ما شاهد یک صورت واژگانی یا کمتر دستوری‌شده نیستیم که بعداً در گذر زمان دستوری یا دستوری‌تر شده باشد. به هنگام مطالعه «یعنی» در طی یازده قرن نیز چنین موارد تحولی از این گفتمان‌نما یافت نشد که وقوع فرایند دستوری‌شدگی را در رابطه

با آن تأیید کند؛ بنابراین می‌توان فرایند مؤثر بر این گفتمان‌نما را فرایند «انتقال» دانست که در هر زمان و مکانی می‌تواند رخ دهد و این واحد زبانی را از دستور جمله به دستور معترضه انتقال دهد. مثال‌های زیر از قرن چهارم نیز شاهدی بر این امر است که از اولین قرن مورد بررسی، نگارندگان این پژوهش با هر دو مورد کاربرد «یعنی» به‌عنوان واحد دستور جمله و واحد دستور معترضه روبه‌رو بوده‌اند.

جبرئیل آمد و گفت ای آدم، خدای همی گوید این بدل هابیل است. او را شیث نام کن و شیث به زبان عبرانی است معنی آن هبه الله بود یعنی بخشش خدای. (تاریخ بلعمی: ۱۰۶)

قیل دانست که ایشان به هود گرویده‌اند و از هلاک قوم باک ندارند. ایشان را دست بازداشت و خود تنها برفت و به زمین مگه شد و ایشان هر دو از پیش برفتند و به مگه شدند تا به جای کعبه، چون فراز رسیدند مرثد دست برداشت و به تازی سخنانی بگفت شعرگونه تفسیرش چنین بود «ای خدای دهنده و بزرگوار و یگانه، پسر عمرو یعنی قیل بر تو آمده است از نزد قومی کافر که باران خواهند، یا رب تو حاجت وی روا مکن». (تاریخ بلعمی: ۱۶۰)

در مثال‌های بالا که هر دو متعلق به یک قرن هستند و از یک کتاب واحد استخراج شده‌اند، ما شاهد هر دو مورد کاربرد «یعنی» در مقام واحد دستور جمله و واحد دستور معترضه هستیم (در مثال اول، «یعنی» واحد دستور جمله و در مثال دوم، واحد دستور معترضه است).

البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که بعد از فرایند کاربردی‌شدگی که انتقال لازمه آن است، گفتمان‌نما دستوری و دستوری‌تر شده و از معنای واژگانی آن کاسته و کاسته‌تر می‌شود. منظور از دستوری‌تر شدن این است که آن گفتمان‌نما اول کاربرد سازماندهی متن پیدا می‌کند و پس از آن، کارکرد ذهنی و سپس کارکرد بیناذهنی.

موضوع دیگری که هاینه در رابطه با گفتمان‌نماهای مورد بررسی خود به آن می‌پردازد این است که امروزه کاربرد آن گفتمان‌نماها به‌عنوان یک معترضه به مراتب بیشتر از کاربرد آن‌ها به‌عنوان واحد دستور جمله است که این موضوع، خود، بیانگر آن است که این الفاظ زبانی پس از کاربردی شدن به سمت دستوری شدن پیش رفته‌اند. جدول زیر که بسامد وقوع گفتمان‌نمای «یعنی» به‌عنوان واحد دستور جمله و واحد دستور معترضه را به تفکیک هر قرن نشان می‌دهد نیز این سخن هاینه را درخصوص «یعنی» در زبان فارسی تأیید می‌کند.

جدول ۲- بسامد وقوع «یعنی» به‌عنوان واحد دستور جمله و معترضه از قرن چهارم تا چهاردهم

قرن	واحد دستور جمله	واحد دستور معترضه
۴	۵۱	۴۶
۵	۳۴	۳۰
۶	۶۵۱	۳۴۳
۷	۶	۱۴
۸	۱۶	۶۶
۹	۳۲	۶۹
۱۰	۴۷	۱۳۷
۱۱	۶	۳۷
۱۲	۳	۶۳
۱۳	۱۶	۵۲
۱۴	۱۶	۶۶

با نگاهی به این جدول می‌توان دریافت که از قرن هفتم به بعد، میزان کاربرد «یعنی» به‌عنوان «واحد دستور جمله» در مقایسه با بسامد وقوع آن به‌عنوان «واحد دستور معترضه» کاهش یافته است و این موضوع تا قرن چهاردهم نیز ادامه دارد. به بیان دیگر، از قرن هفتم تا چهاردهم ۱۴۲ مورد از موارد وقوع «یعنی» مربوط به «واحد دستور جمله» و ۵۰۴ مورد متعلق به «واحد دستور معترضه» می‌باشد. بر این اساس، ۲۲٪ از داده‌های این پژوهش در فواصل قرون ۷ تا ۱۴ «واحد دستور جمله» و ۷۸٪ از داده‌ها را «واحد دستور معترضه» تشکیل می‌دهند که این اعداد و ارقام، حاکی از گرایش به سمت کاربرد بیشتر این عنصر زبانی به‌عنوان «واحد دستور معترضه» در طول زمان و بالطبع، دستوری شدن بیشتر آن پس از کاربردی‌شدگی است. داده‌های برآمده از قرن چهاردهم که آخرین قرن مورد بررسی و نزدیک‌ترین قرن به زمان حال می‌باشد نیز مؤید این مطلب است، چون از میان ۸۲ مورد وقوع «یعنی» در این قرن، ۶۶ مورد به واحد دستور معترضه اختصاص دارد که این رقم معادل ۸۰٪ از کل داده‌ها در قرن مذکور است. واحد دستور معترضه نیز مفهوم آزاد شدن از سطح دستور جمله و انتقال به محیطی وسیع‌تر به نام دستور معترضه را با خود به همراه دارد که هاینه از چنین فرایندی با عنوان «انتقال» یاد می‌کند و داده‌های این پژوهش نیز وقوع رو به افزایش این فرایند را

درخصوص «یعنی» در گذر زمان تأیید می‌کند. شاهد دیگری در تأیید این موضوع، مواجهه با کاربردهایی جدید از این گفتمان‌نما است که از آن جمله می‌توان به استفاده از «یعنی» برای بیان مقصود و هدف، ارائه مثال، ترمیم، و بیان نتیجه‌گیری اشاره کرد که چنین کاربردهایی تنها در موقعیت‌های گفتمانی خاص نمود می‌یابند و لازمه ظهور کاربردهایی از این قبیل، حرکت و انتقال واحد زبانی موردنظر از دستور جمله و قرار گرفتن آن در موقعیت گفتمان است.

۵-۶- ترتیب سازه‌ها

در نهایت، به ویژگی «ترتیب سازه‌ها» خواهیم رسید که نسبت به ویژگی‌های ممیز دیگر که توسط هاینه (۲۰۱۳) مطرح شده، از اهمیت کمتری برخوردار است. بررسی داده‌ها در طول ۱۱ قرن متوالی نشان می‌دهد که اگرچه جایگاه مرجّحی برای «یعنی» درون جمله وجود دارد که آن جایگاه مرجّح، واقع شدن پس از واژه، عبارت و یا جمله‌ای است که «یعنی» به منظور بیان معنا یا ارائه توضیحی در رابطه با آن‌ها به کار می‌رود، ولی ما شاهد موارد معدودی نیز از کاربرد «یعنی» بودیم که در آن‌ها این واژه در ابتدای جمله به کار رفته بود که البته این کاربرد، خود، نشان‌دهنده کاربردی‌شدگی این واحد زبانی است. شایان ذکر است از میان ۱۸۰۱ مورد وقوع «یعنی» به‌عنوان داده‌های پژوهش حاضر، تنها در ۱۱ مورد، این عنصر زبانی در ابتدای جمله به کار رفته است مانند وقوع این گفتمان‌نما در مثال زیر:

چون نامه را تمام بخواندند، سکندر شاه بغایت برآشفته و گفت: یعنی کار به جایی رسیده است که نامه‌یی چنین به من نویسند، و مرا به لشکر ترسانند، و بدین نوع سخن‌بندی را از من طلب دارند؟ بگیری این قاصد را و از برج به شیب اندازید تا هلاک گردد. (داراب‌نامه بیغمی: ص ۷۱۲)

بررسی ویژگی‌های ممیز پیشنهاد شده توسط هاینه (۲۰۱۳) بر روی «یعنی» در طول یازده قرن و افزایش بسامد وقوع این واحد زبانی به‌عنوان «واحد دستور معترضه» در گذر زمان، ما را به سمت این نتیجه رهنمون می‌سازد که از قرن چهارم تا به امروز مشخصات تحوّل «یعنی» با مشخصات فرایند «انتقال» به‌عنوان هسته اصلی کاربردی‌شدگی سازگار است و این موضوع، دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) مبنی بر تلقی کردن «انتقال» به‌عنوان فرایند دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها را تأیید می‌کند.

۶. نتیجه‌گیری

این پژوهش، بر اساس مطالعه‌ای در زمانی و داده‌بنیاد بر روی گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن چهاردهم در چارچوب دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) از منظر دستور گفتمان که برگرفته از نظرات کالتن‌باخ و همکاران (۲۰۱۱) است، انجام گرفت. از منظر دستور گفتمان، ما با دو بخش تشکیل‌دهنده این دستور که عبارتند از «دستور جمله» و «دستور معترضه» روبه‌رو هستیم که واحدهای زبانی متعلق به حوزه دستور جمله با عنوان «واحد دستور جمله» و واحدهای زبانی در حوزه دستور معترضه با عنوان «واحد دستور معترضه» یا به بیان ساده‌تر، «معترضه» به کار برده می‌شوند.

ملاک و معیار تشخیص «واحد دستور معترضه» از «واحد دستور جمله» در این پژوهش، ویژگی‌هایی است که هاینه (۲۰۱۳) درخصوص معترضه‌ها برشمرده است. براساس دیدگاه وی، معترضه‌ها به لحاظ نحوی مستقل هستند، به لحاظ نوای گفتار معمولاً از مابقی پاره‌گفتار جدا می‌شوند، معنای آن‌ها «غیرتحدیدی» و «غیرگزاره‌ای» است. کالتن‌باخ و همکاران (۲۰۱۱) بر این باورند که هرچه یک واحد زبانی از ویژگی‌های بیشتری در رابطه با معترضه‌ها برخوردار باشد، عضو سرنمون‌تری از یک معترضه است. در این پژوهش نیز با بررسی ویژگی‌های فوق بر روی «یعنی» و با توجه به میزان برخورداری یا عدم برخورداری این واحد زبانی از این ویژگی‌ها، واژه «یعنی» به‌عنوان «واحد دستور معترضه» یا «واحد دستور جمله» شناسایی شد و پس از شمارش تعداد موارد وقوع «یعنی» به‌عنوان «واحد دستور جمله» و «واحد دستور معترضه»، این نتیجه حاصل گردید که هرچه در زمان به سمت جلو حرکت می‌کنیم بسامد وقوع «یعنی» به‌عنوان یک «واحد دستور معترضه» در مقایسه با «واحد دستور جمله» افزایش می‌یابد که این موضوع، نشان از یک تغییر و تحول در به‌کارگیری این واحد زبانی در گذر زمان است که مشخصات تحول این واحد زبانی با مشخصات و ویژگی‌هایی که هاینه (۲۰۱۳) برای فرایند «انتقال» به‌عنوان فرایند دخیل در تحول گفتمان‌نماها نام می‌برد، سازگار است؛ بنابراین از مطالعه بر روی گفتمان‌نمای «یعنی» در طول ۱۱ قرن می‌توان به این نتیجه رسید که این عنصر زبانی در گذر زمان تحت تأثیر فرایند «انتقال» که در «کاربرد شدگی» مرکزیت دارد قرار گرفته و با انتقال به موقعیت گفتمان و حوزه دستور معترضه، به عنصری کاربردی‌شده تبدیل شده است.

در پایان، می‌توان به سؤالات پژوهش نیز پاسخ داد. در پاسخ به اولین پرسش مبنی بر میزان سازگاری داده‌های زبان فارسی با دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) می‌توان گفت که داده‌های بررسی شده درخصوص گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی، نظر هاینه (۲۰۱۳) در رابطه با فرایند دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها را تأیید می‌کند. هاینه از «انتقال» به‌عنوان فرایند دخیل در تحوّل گفتمان-نماها نام می‌برد و با برشمردن برخی ویژگی‌های ممیز، این فرایند را از «دستوری‌شدگی» متمایز می‌کند. مطالعه این ویژگی‌های ممیز بر روی «یعنی» نشان داد که در مواردی که این واحد زبانی به‌عنوان «واحد دستور معترضه» به کار می‌رود، از ویژگی‌های فرایند «انتقال» برخوردار است و این موضوع دیدگاه هاینه (۲۰۱۳) را تأیید می‌کند بدین‌صورت که زمانی که «یعنی» به‌عنوان «واحد دستور معترضه» به کار می‌رود، تحت فرایندی همچون «انتقال» به سمت موقعیت گفتمان و دستور معترضه حرکت می‌کند و به موارد کاربرد جدیدی دست می‌یابد.

در پاسخ به دومین سؤال پژوهش باید گفت که تحوّل گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی، مصداقی از «کاربردی‌شدگی» است و نه «دستوری‌شدگی» زیرا تحوّل این واژه در گذر زمان و افزایش بسامد وقوع آن به‌عنوان «واحد دستور معترضه» و انتقال آن به سوی موقعیت گفتمان در چنین مواردی، همگی، مهر تأییدی بر کاربردی‌شدن این عنصر زبانی است. از طرف دیگر، همان‌گونه که در بالا نیز اشاره شد فرایند دخیل در تحوّل «یعنی» در زبان فارسی فرایند «انتقال» است که طبق نظر هاینه (۲۰۱۳) این فرایند، مکانیسم اصلی و مرکزی در «کاربردی‌شدگی» است؛ بنابراین می‌توان تحوّل گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی را به فرایند «کاربردی‌شدگی» نسبت داد؛ اما «کاربردی‌شدگی» را نمی‌توان نوعی از «دستوری‌شدگی» در نظر گرفت بلکه فرایندی مجزا از «دستوری‌شدگی» است. توجه این امر نیز با توجه به ویژگی‌هایی که هاینه (۲۰۱۳) برای تمایز نهادن میان فرایندهای «انتقال» و «دستوری‌شدگی» برمی‌شمرد، امکان‌پذیر است. هاینه ابتدا با اشاره به این موضوع که «انتقال» در «کاربردی‌شدگی» مرکزیت دارد و سپس با برشمردن ویژگی‌های ممیز میان «انتقال» و «دستوری‌شدگی»، عملاً «کاربردی‌شدگی» را نیز به‌عنوان فرایندی مجزا از «دستوری‌شدگی» معرفی می‌کند. از آنجایی که تحوّل گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی نیز با ویژگی‌های «انتقال» به‌عنوان مکانیسم اصلی در «کاربردی‌شدگی» همخوانی دارد، و «انتقال» نیز فرایندی مجزا از «دستوری-

شدگی» است؛ بنابراین این نتیجه حاصل می‌گردد که تا آنجایی که به تحوّل «یعنی» در زبان فارسی مربوط می‌شود، «کاربردی‌شدگی» نیز فرایندی مجزا از «دستوری‌شدگی» است و فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی، کاربردی‌شدگی به‌عنوان فرایندی متمایز از دستوری‌شدگی است. از این حیث، تکامل گفتمان‌نمای «یعنی» ذیل سومین گروه از دسته‌بندی پنج‌گانه دیگاند و اِورس - وِرمِل (۲۰۱۵) قرار می‌گیرد.

منابع

- ۱- مقدم‌کیا، رضا. (۱۳۸۳). «بعد» نقش‌نمای گفتمان در زبان فارسی. نشریه نامه فرهنگستان، شماره ۲۳، ۹۸-۸۱.
- ۲- عموزاده، محمد و نورا، اعظم. (۱۳۹۳). دستوری‌شدن تسلسلی عبارت یعنی از منظر دستور گفتمان. نشریه پژوهش‌های زبانی، شماره ۱، ۹۴-۷۵.
- ۳- داوری، شادی، قاسمی، محسن و کوکبی، بهناز. (۱۳۹۶). گفتمان‌نماهای افشا در زبان فارسی: رویکرد دستوری‌شدگی. نشریه زبان‌شناسی اجتماعی، شماره ۲، ۱۶-۹.
- ۴- نغزگوی کهن، مهرداد و مشکین‌فام، مهرداد. (۱۳۹۸). از دستوری‌زدایی تا کاربردی‌شدگی سیر تحوّل کلمه نقشی «پس» در فارسی. نشریه فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه فرهنگستان)، شماره ۱۴، ۷۴-۱۰۰.
- 5- Aijmer, K. (1997). I think: An English modal particle. In Toril, S. & Jansen-Westvik, O. (Eds.), *Modality in Germanic languages: Historical and comparative perspectives* (pp. 1- 47). Berlin: Mouton de Gruyter.
- 6- Andersen, H. (2007). Marqueurs discursifs propositionnels. *Langue Francaise*, 154, 13- 28.
- 7- Barth- Weingarten, D. & Couper- Kuhlen, E. (2002). On the development of final though: A case of grammaticalization? In Wischer, I. & Diewald, G. (Eds.), *New reflections on grammaticalization* (pp. 345- 361). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- 8- Blakemore, D. (1987). *Semantic constraints on relevance*. Oxford: Blackwell.
- 9- Blakemore, D. (1988). The organization of discourse. In Newmeyer, F. (Ed.), *Linguistics: The Cambridge survey* (Vol. 4, pp. 229- 250). Cambridge: Cambridge University Press.
- 10- Brinton, L. J. (1996). *Pragmatic markers in English: Grammaticalization and discourse functions*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- 11- Brinton, L. J. (2010). The Development of *I mean*: Implications for the Study of Historical Pragmatics. In M. Fitzmaurice, S. & Taavitsainen, I. (Eds.), *Methods in Historical Pragmatics* (pp. 37- 80). Berlin: Mouton de Gruyter.

- 12- Chang, M. H. (2008). Discourse and Grammaticalization of Contrastive Markers in Taiwanese Southern Min: A Corpus- Based Study. *Journal of Pragmatics* 40 (12), 2114- 49.
- 13- Croft, W. (1990). *Typology and universals*. Cambridge University Press.
- 14- Degand, L. & Evers- Vermeul, J. (2015). Grammaticalization or pragmaticalization of discourse markers? More than a terminological issue. *Journal of Historical Pragmatics*, 59- 85.
- 15- Erman, B. (1987). Pragmatic expressions in English: A study of you know, you see and I mean in face- to- face conversation. *Stockholm Studies in English*, 69.
- 16- Erman, B. & Kotsinas, U. (1993). Pragmaticalization: The case of *Ba* and *You know*. *Studier in Modern Sprakvetenskap*, 10, 76- 92.
- 17- Fitzmaurice, S. (2004). Subjectivity, Intersubjectivity and the Historical Construction of Interlocutor Stance: From Stance Markers to Discourse Markers. *Discourse Studies*, 6 (4), 427- 48.
- 18- Frank- Job, B. (2006). A dynamic- interactional approach to discourse markers. In Fischer, K. (Ed.), *Approaches to discourse particles* (pp. 395- 413). Amsterdam: Elsevier.
- 19- Fraser, B. (1999). What are discourse markers? *Journal of Pragmatics* 31(7), 931- 952.
- 20- Gunthner, S. & Mutz, K. (2004). Grammaticalization vs. pragmaticalization? The development of pragmatic markers in German and Italian. In Bisang, W. Himmelmann, N. & Wiemer, B. (Eds.), *What makes grammaticalization? A look from its fringes and its components* (pp. 77- 107). Berlin: Mouton de Gruyter.
- 21- Hansen, M. M. (2008). *Particles at the semantics/ pragmatics interface: Synchronic and diachronic issues*. Oxford: Elsevier.
- 22- Heine, B. (2003). Grammaticalization. In Joseph, B. & Jnda, R. (Eds.), *The handbook of historical linguistics* (pp. 575- 601). Oxford: Blackwell.
- 23- Heine, B. (2013). On discourse markers: Grammaticalization, pragmaticalization, or something else? *Linguistics*, 51(6), 1205- 1247.
- 24- Heine, B., Claudi, U. & Hunnemyer, F. (1991b). *Grammaticalization: A conceptual framework*. Chicago: University of Chicago Press.
- 25- Heine, B. & Kaltenbock, G. (2012). *The situation of discourse: Evidence from discourse markers*. Unpublished Manuscript.
- 26- Heine, B., Kaltenbock, G., Kuteva, T. & Long, H. (2012). An outline of thetical grammar. In Bischoff, Sh. & Carmen J. (Eds.), *Reflections on functionalism in linguistics* (pp. 176- 236). Berlin: De Gruyter Mouton.
- 27- Heine, B. & Reh, M. (1984). *Grammaticalization and reanalysis in African languages*. Hamburg: Helmut Buske.
- 28- Himmelmann, P. (2004). Lexicalization and grammaticalization: Opposite or orthogonal? In Basing, W., Himmelmann, P. & Wiemer, B. (Eds.), *What makes grammaticalization? A look from its fingers and its components* (pp. 21- 42). Berlin: Mouton de Gruyter.
- 29- Hopper, P. J. (ed.). (2000). *Studies in descriptive and historical linguistics*. Amsterdam: John Benjamins.

- 30- Hopper, P. J. & Traugott, E. (2003[1993]). *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 31- Hyun- Oak Kim, A. (2011). Rhetorical questions as Catalyst in grammaticalization: Deriving Korean discourse marker *ketun* from conditional connective. *Journal of Pragmatics*, 43(4), 1023- 1041.
- 32- Kaltenbock, G., Heine, B. & Kuteva, T. (2011). On thetical grammar. *Studies in Languages*, 35(4), 848- 893.
- 33- Koops, C. & Lohmann, A. (2013). Discourse marker sequencing and grammaticalization. In Maria- Jose Lopez- Couso et al. (Eds.), *English Corpus Linguistics on the Move: Applications and Implications* (Book of Abstracts ICAME 34, pp. 126-8).
- 34- Kroon, C. (1995). *Discourse particles in Latin*. Amsterdam: J. C. Gieben.
- 35- Lehmann, Ch. (2002). *Thoughts on grammaticalization*. Universitat Erfurt.
- 36- Lenker, U. (2000). *Soplice* and *witodlice*: Discourse markers in Old English. In Fischer, O., Anette Rosenbach & Dieter Stein (Eds.), *Pathways of change. Grammaticalization in English* (pp. 229- 249). Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
- 37- Levinson, S. C. (1983). *Pragmatics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 38- Norde, M. (2009). *Degrammaticalization*. Oxford: Oxford University Press.
- 39- Ocampo, F. (2006). Movement towards discourse is not grammaticalization: The evolution of *claro* from adjective to discourse particle in spoken Spanish. In Sagarra, N. & Toribio, A. (Eds.), *Selected Proceedings of the 9th Hispanic Linguistics Symposium* (pp. 308- 319). Somerville, MA: Cascadilla Proceedings Project.
- 40- Onodera, N. (2000). Development of *demo* type connectives and *na* elements: Two extremes of Japanese discourse markers. *Journal of Historical Pragmatics*, 1(1), 27- 55.
- 41- Ostmann, J. O. (1981). *'You Know': A discourse- functional study*. Amsterdam: Benjamins.
- 42- Pinto de Lima, J. (2002). Grammaticalization, subjectification and the origin of pathic markers. In Wischer, I. & Diewald, G. (Eds.), *New Reflections on Grammaticalization* (pp. 363- 378). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- 43- Schiffrin, D. (1987). *Discourse markers*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 44- Schourup, L. C. (1985). *Common discourse particles in English: 'like', 'well', 'you know'*. New York: Garland.
- 45- Traugott, E. (1995). *The role of the development of discourse markers in a theory of grammaticalization*. Paper presented at the 12th International Conference on Historical linguistics, Manchester.
- 46- Waltereit, R. (2006). The rise of discourse markers in Italian: A specific type of language change. In Fischer, K. (Ed.), *Approaches to discourse markers* (Studies in pragmatics 1, pp. 61- 76). Amsterdam: Elsevier.
- 47- Werner, Abraham. (1991). *Descriptive and theoretical investigations on the logical, syntactic and pragmatic properties of discourse particles in German*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.

A Diachronic Study on the Development of the Persian Discourse Marker “ya’ni” Based on Heine’s Pragmaticalization Framework

Seyyede Marziyeh Abbasi

PhD student in Linguistics, Department of Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Alireza Khormaei (corresponding author)¹

Associate Professor, Department of Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Amirsaeid Moloodi

Assistant Professor, Department of Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Received:28/05/2021 Accepted:13/09/2021

Abstract

The present research studies a process involved in the rise of the Persian discourse marker “ya’ni” (meaning that) in the framework of discourse grammar (Kaltenbock et al, 2011) and based on Heine’s approach (2013). Heine believes that the process leading to the rise of discourse markers is pragmaticalization. To him, a process called co-optation is the central mechanism involved in pragmaticalization, and he considers pragmaticalization and grammaticalization as distinct processes. Through co-optation a linguistic unit is transferred from sentence grammar to thetical grammar, acquires new semantic functions based on the complicated network of situation of discourse, and changes to a discourse marker. To carry out the present study based on Heine’s approach as its analytical framework, diachronic data in Persian were collected from the 4th to 14th Hijri centuries by choosing two typical books from each century. Then, all the occurrences of “ya’ni” in those books were manually identified and analyzed. The present diachronic study of “ya’ni” in Persian confirms Heine’s framework, and it shows a growing number of theticals as time passes. In addition, it was verified that the process which plays a role in the development of “ya’ni” is not grammaticalization, but pragmaticalization in center of which there is co-optation.

Keywords: discourse grammar, sentence grammar, thetical grammar, co-optation, pragmaticalization of “ya’ni”

1- akhormaei@rose.shirazu.ac.ir

بررسی جریان زایش معنا و فرایند نشانگی نامحدود در هزاره دوم آهوی کوهی سروده محمدرضا شفیعی کدکنی

مریم درپر (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران)

صص: ۲۷۳-۲۴۷

چکیده

پژوهش حاضر، جهت بررسی مراکز زایش معنا به عنوان مسئله‌ای قابل پژوهش که می‌تواند به گونه‌شناسی دقیق‌تر شعر نو فارسی منجر شود، به بررسی و مطالعه شعر هزاره دوم آهوی کوهی (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵) می‌پردازد؛ با طرح این پرسش‌ها که مراکز زایش معنا در هزاره دوم آهوی کوهی کدامند، با یکدیگر چه نوع ارتباطی دارند، در نتیجه تعامل این مراکز، فرایند نشانگی نامحدود چگونه پیش می‌رود و در نهایت تعدد مراکز تولید معنا چه تأثیری بر جریان حسی-زیبایی شعر دارد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در هزاره دوم آهوی کوهی رابطه بین شعر و نقاشی از نوع بینامتنیت درون فرهنگی و بیناشارانه‌ای است. باز بودن گفتمان دیداری کاشی «مزگت/مسجد پیر» به شاعر این امکان را می‌دهد که گریز از سپهر نشانه‌ای بسته و تک‌صدای امروز/اکنون به سپهر نشانه‌ای باز و چندصدای دیروز/گذشته را عملی گرداند. با تبدیل کارکرد شمایی نشانه‌های کاشی به کارکرد نمادین در شعر، فضای فیزیکی یا خرده‌فضای کاشی تبدیل به کلان‌فضا یا فضای مجازی می‌شود و زایش معنا را در جریانی به هم آمیخته، چندبعدی، سلسله‌مراتبی و در فضای ژرف و بی-پهنای تاریخ کهن ایران پیش می‌برد. در این جریان، فضای گفتمانی پدید می‌آید که متناقض‌ها به جای نفی یکدیگر به همزیستی و تعامل دست می‌یابند و "کاشی مزگت پیر" از همه گفتمان‌ها میزبانی می‌کند. در فرایند نشانه‌ای دیگر، شمایل‌های کاشی تبدیل به نمایه شده و از طریق استعاره‌های ترکیبی بُعد عمیق و غیرمحسوس معنا را خلق می‌کند که اشاره به «خود» دارد. در این شعر حس درونی، قوی‌ترین بعد حسی-ادراکی است که حواس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۵

پست الکترونیکی:

1. dorpar90@gmail.com

ظاهری را از کار می‌اندازد و در قالب تجربه‌ای ناب، راه بردن از خود به بی‌خودی را در قالب تصویرهای زیبا و منحصربه‌فرد نشان می‌دهد. با توجه به این‌که در این شعر، مرکز غالب تولید معنا تاریخ و فرهنگ ایران است، در زیرگونه مفاخره فرهنگی طبقه‌بندی می‌شود. پژوهش حاضر با رویکرد نشانه‌شناسی پساساختارگرا و به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: گونه‌شناسی شعر، مرکز زایش معنا، نشانگی نامحدود، جریان حسی-زیبایی، هزاره دوم/آهوی کوهی

۱. مقدمه

صورت‌گرایان (فرمالیست‌ها) در مطالعه شعر تلاش‌هایی را به انجام رسانده‌اند؛ فرمالیسم روسی به‌عنوان نقطه آغاز تحول مطالعات سنتی در زمینه شعر که با مقاله‌های ویکتور اسک洛夫سکی^۱ - رستاخیز واژه‌ها (۱۹۱۴) و هنر به‌مثابه شگرد (۱۹۱۶) - آغاز شد، «آشنایی-زدایی» را به‌عنوان اساس ادبیت متن و تمایز زبان ادبی از زبان کاربردی مطرح کرد (نک. صفوی، ۱۳۹۵: ۵۴۴-۵۴۲). «آشنایی‌زدایی» و دیگر مقوله‌هایی که فرمالیست‌ها مطرح کردند به کتاب‌ها و پژوهش‌های بدیع و زیبایی‌شناسی شعر فارسی راه یافت. مطالعاتی نیز بر مبنای تقابل‌های دوگانی ساختارگرایان در پژوهش‌های مربوط به شعر فارسی انجام پذیرفته، اما تبیین جریان زایش معنا و سیالیت معنا - با وجود کوشش‌هایی که در این زمینه انجام شده و در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد- همچنان مسئله‌ای قابل پژوهش است. بنابراین ضرورت دارد جریان زایش معنا در شعر فارسی با رویکردهای معناشناسی که برپایه تفکرات فلسفی و دیدگاه‌های زبان‌شناسان به مقوله‌های زبان، معنا و گفتمان شکل یافته و در نظریه‌های پساساخت‌گرایان برجسته است، مورد مطالعه قرار گیرد. این پژوهش، بررسی مراکز زایش معنا را به‌عنوان مسئله‌ای قابل پژوهش که می‌تواند به گونه‌شناسی دقیق‌تر شعر نو فارسی منجر شود، در نظر دارد و جهت پرداختن به مسئله مذکور، شعر هزاره دوم/آهوی کوهی (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵: ۱۳۰-۱۲۷) را مورد بررسی قرار می‌دهد. انتخاب این متن به این دلیل است که عمل «خواندن» نقش روی کاشی یا تفسیر تجربه‌ای که از دیدن کاشی مزگت پیر برای شاعر روی

1- Šklovskij

داده، حرکت از درون متن به بیرون و بازگشت به متن، آگاهی‌هایی که ابژه‌ها را پدید آورده و به‌عنوان مراکز تولید معنا عمل می‌کند، طی کردن فرآیندهای تفسیری، ادراکی که نشانه‌ها به وجود می‌آورند، چیدن رمزگان و مسئله خلاقیت در کاوش متن، گونه‌ای ملموس از خوانش یک متن هنری - ادبی را پدید آورده است. پژوهش در پی پاسخ گفتن به این پرسش‌ها است که مراکز زایش معنا در *هزاره دوم آهوی کوهی* کدامند، با یکدیگر چه نوع ارتباطی دارند، در نتیجه تعامل این مراکز فرایند نشانگی نامحدود چگونه پیش می‌رود و در نهایت تعدد مراکز تولید معنا چه تأثیری بر جریان حسی - زیبایی شعر دارد.

شعر گفتمانی است از نشانه‌های بینامتنی که در ارتباط و تعامل چندسویه قرار دارند. هر نشانه نه تنها با دیگر نشانه‌های متن همراه است؛ بلکه با نشانه‌های فرامتن نیز پیوند می‌یابد. چنین جهشی از متن به فرامتن خواننده را با دنیایی از نشانه‌ها روبرو می‌کند و نشانه‌ها علاوه بر بار معنایی خود، باری سنگین از باورها، اندیشه‌ها و اسطوره‌ها را به دوش می‌کشند و نشان - دهنده پیشینه تاریخی‌ای کهن و طولانی هستند. این گونه نشانه‌ها از طریق رمزگان فرهنگی ارزش می‌یابند و خوانندگان را به متن تاریخ و فرهنگ هر جامعه‌ای می‌برند. رمزگان‌های فرهنگی قطعی نیستند و با تغییر روابط بینانسان‌های دگرگون می‌شوند. به عبارتی دیگر رمزگان‌های فرهنگی و متن پیوندی دوسویه دارند؛ از طرفی حضور این رمزگان‌ها متن را گسترش می‌دهد و از جانب دیگر روابط بینانسان‌های که در متن شکل می‌گیرد، رمزگان‌های فرهنگی را دچار دگرگونی و در نهایت توسعه می‌نماید (سجودی و همکار، ۱۳۹۰: ۱۳۸-۱۳۷). اکو برای اشاره به مسیری که می‌تواند منجر به مجموعه‌ای از تفسیرها متوالی (بالقوه) گردد که به‌طور نامحدود اضافه می‌شود، از عبارت «نشانگی نامحدود» استفاده کرده است. تفسیر اولیه می‌تواند دوباره تفسیر شود. همین نکته بود که بعدها توسط نظریه‌پردازان پساساختارگرا بسط پیدا کرد (چندلر، ۱۳۹۴: ۶۲). به نظر می‌رسد، فرایند نشانگی نامحدود و ایجاد ظرفیت تفسیرهای متفاوت تغییر عمده‌ای است که شعر فارسی بعد از گام نهادن به مرحله نیمایی با قدرت و وضوح بیش‌تری تجربه کرده است؛ در *هزاره دوم آهوی کوهی*، خلق تفسیر نقاشی در گونه‌ای دیگر از هنر - شعر - فرآیند معناسازی را در متن چندلایه کرده و به وجود مراکز متعدد در جریان تولید معنا و نشانگی نامحدود وضوح بخشیده است. در این پژوهش، با استفاده از روش نشانه‌شناسی پساساختارگرا جریان زایش معنا را در شعر *هزاره*

دوم/آهوی کوهی بررسی خواهیم کرد: چگونگی گذر از صورت و ماده بیان را در لایه نخست که یک نقاشی در قاب کاشی است، به معناهای بی‌پایان مورد توجه قرار می‌دهیم و در لایه دوم، به شعری با نام هزاره دوم/آهوی کوهی و چگونگی تبدیل شمایل‌ها به نماد و نمایه و سپس به گفتمان و نیز به فرآیند حسی-زیبایی شعر خواهیم پرداخت. در طی این فرآیند، به نقش شاعر و مخاطب شعر که معنا را چندبعدی، سلسله‌مراتبی و با دلالت‌های بی‌پایان در درون مرکزی دیگر به نام تاریخ و فرهنگ ایران، پیش می‌برند، توجه می‌کنیم. در آغاز بررسی‌ها به چگونگی روابط بینامتنی نیز توجه خواهیم کرد. یادآوری این نکته ضروری است که تفکیک و دسته‌بندی مراکز تولید معنا صرفاً جهت تجزیه و تحلیل متن است، درحالی‌که در جریان زایش معنا کارکرد مراکز چندگانه مزبور همزمان به انجام می‌رسد.

از میان رویکردهای تحلیل متن به این دلیل نشانه‌شناسی را برگزیدیم که نشانه‌شناسی در جست‌وجوی معناهای پنهان و ضمنی است و بر اهمیت معنایی که خوانندگان به نشانه‌های متن می‌دهند، صحنه می‌گذارد، در حالی که تحلیل محتوایی بر محتوای صریح متن تمرکز دارد و عقیده دارد که این محتوا معنایی یکه و ثابت را نمایش می‌دهد. مطالعات نشانه‌شناسی به نقش بافت نشانه‌شناختی در شکل‌دهی معنا تأکید می‌کند (همان: ۲۹). ما معنا را از طریق تولید و تفسیر «نشانه‌ها» به وجود می‌آوریم و هر چیزی که به‌عنوان دلالت‌گر، ارجاع‌دهنده یا اشاره‌گر به چیزی غیر از خودش تلقی شود، می‌تواند نشانه باشد، ما این چیزها را به‌طور کاملاً ناخودآگاه از طریق ارتباط دادن آن‌ها با نظام آشنایی از قراردادهای به‌عنوان نشانه تعبیر می‌کنیم (همان: ۴۱). مطالعه نشانه‌شناسی شعر هزاره دوم/آهوی کوهی به‌عنوان یک متن چندلایه به ما کمک می‌کند تا از نقش رسانه‌ای نشانه‌ها و نقشی که ما به‌عنوان خواننده در واسازی نشانه‌های شعری ایفا می‌کنیم، آگاه شویم (نک. همان: ۳۷ و ۳۸).

۲. پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش را در دو محور بررسی می‌کنیم؛ پژوهش‌هایی که به مطالعه شعر نو فارسی به‌مثابه یک فرآیند پرداخته‌اند و مقاله‌هایی که مطالعه هزاره دوم/آهوی کوهی محور پژوهش آن‌ها بوده است. دسته نخست نمونه‌هایی از شعر نو را با رویکرد نشانه‌معناشناسی گفتمانی تجزیه و تحلیل کرده‌اند؛ راهی به نشانه-معناشناسی سیال، با مطالعه موردی ققنوس نیما (شعیری، ۱۳۸۸) و نشانه-معناشناسی ادبیات (همو، ۱۳۹۵) که در آن به بررسی اشعاری از

سهراب سپهری پرداخته شده، از جمله کتابهایی است که به این مسئله پرداخته‌اند. بعلاوه، مقاله‌هایی نیز به مسئله سیالیت معنا در شعر امروز پرداخته‌اند؛ «بررسی نظام عاطفی گفتمان در شعر غزل برای گل آفتابگردان» (اسماعیلی و همکار، ۱۳۹۱)، در مقاله مزبور هدف نویسندگان این است که نشان دهند چگونه گل آفتابگردان، به منزله من خردگرا از طریق رابطه احساسی، تنشی و پدیدارشناختی در گسست با خود قرار می‌گیرد، سپس از مرزهای من خردگرا فراتر می‌رود و در پیوند با من استعلایی به شوشگر ممتاز تبدیل می‌شود. «بررسی الگوی نشانه-معناشناسی گفتمانی در شعر قیصر امین‌پور» (حسن‌زاده میرعلی عبدالله و همکار، ۱۳۹۰)، در این مقاله نویسندگان ذیل عناوین فضای تنشی، حضور جسمانه‌ای، اتصال و انفضال گفتمانی و فرایند زیبایی‌شناختی گفتمان به بررسی نمونه‌هایی از شعر قیصر امین‌پور پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند شاعر به‌عنوان کنشگر یا شوشگر به ایفای نقش می‌پردازد و با نوعی ساخت-شکنی از جلوه سطحی دنیا فاصله می‌گیرد و سپس در فعالیت زیباسازی با آن رابطه حسی-ادراکی و پدیداری ایجاد می‌کند. «تحلیل نشانه-معناشناسی شعر باران» (شعیری و همکاران، ۱۳۹۲)، در این مقاله نیز نویسندگان در فرآیندی گفتمانی ویژگی‌های رخدادی، شوشی، تنشی، پدیدارشناختی و جسمانه‌ای شعر باران گلچین گیلانی را بررسی کرده‌اند، در این مقاله نشان داده می‌شود که چگونه نشانه «باران» از طریق رابطه حسی-ادراکی و زیبایی‌شناختی سبب شکل‌گیری فرایندی می‌شود که من شخصی شاعر در گسست با خود قرار گرفته و به استعلا می‌رسد. نویسنده «نشانه-معناشناسی گفتمان در شعر «پی‌دارو چوپان» نیما یوشیج» (آیتی، ۱۳۹۲) نیز ضمن مطالعه فرایند گفتمانی شعر مذکور در ابعاد حسی-ادراکی، عاطفی و زیبایی‌شناختی در پی نشان دادن این موضوع است که تکرار روایی و تکرار ارزشی در شعر نیما چگونه باعث ایجاد فضای تنشی و سیالیت گفتمان می‌شود.

چند پژوهش نیز به ساختار شعر هزاره دوم آهوی کوهی، به‌ویژه ساختار زبانی، آوایی و موسیقایی آن پرداخته‌اند؛ از جمله: برش‌های درون‌مصراع در شعر شفيعی کدکنی، با تأکید بر هزاره دوم آهوی کوهی (حسینی و همکار، ۱۳۹۴: ۴۸-۲۱)، جلوه‌های خاص موسیقایی، تصویری و زبانی در هزاره دوم آهوی کوهی (نقابی و همکار، ۱۳۹۲: ۱۷۲-۱۵۳)، نگاهی زیبایی‌شناختی به ساختار آوایی شعر محمدرضا شفيعی کدکنی؛ بررسی مجموعه شعر هزاره دوم آهوی کوهی (روحانی، ۱۳۹۴: ۴۲-۲۰) ساختار زبان شفيعی کدکنی در هزاره دوم آهوی

کوهی (عقدایی، ۱۳۹۰: ۱۳۲-۱۰۷) و تحلیل ساختاری شعر هزاره دوم آهوی کوهی (پیروز و همکار، ۱۳۹۴: ۴۴-۲۱). وجوه تازگی پژوهش حاضر نسبت به پژوهش‌های دسته اول این است که جریان زایش معنا و فرآیند نشانگی نامحدود را در شعر با توجه به تعدد مراکز تولید معنا و نظر به رابطه بینامتنی تجزیه و تحلیل می‌کند و وجه تازگی پژوهش درارتباط با گروه دوم این است که هزاره دوم آهوی کوهی را با رویکرد پساساختارگرا و با توجه به فرایندی بودن نشانه‌ها و جریان سیال زایش معنا بررسی می‌کند.

۳. چارچوب نظری پژوهش

در این پژوهش، نظریه سپهر نشانه‌ای^۱ را در چگونگی انتقال متن از اکنون به گذشته در نظر خواهیم داشت. همچنین به منظور تبیین جریان زایش معنا و فرآیند حسی-زیبایی شعر، از مباحث نشانه‌شناسی پساساختارگرا در زمینه تعدد مراکز تولید متن و فرآیند نشانگی نامحدود استفاده می‌کنیم. «سپهر نشانه‌ای اساسی‌ترین نظریه‌ای است که در مکتب نشانه‌شناسی مسکو-تارتو^۲ مطرح شده و در کمتر از یک دهه پس از طرح آن شهرت جهانی یافته است. مبنای این نظریه آن است که یک کلیت هنری اعم از فیلم، تابلو، رمان یا هر کل هنری دیگر، یک فضای زندگی است که با فضای زندگی طبیعی مشترکانی درخور توجه دارد. این مباحث در آثار یوری لوتمان^۳، رو به کمال نهاد (سجودی و همکار، ۱۳۹۰: ۱۴۲). لوتمان پیشنهاد کرد که فضای نشانه‌ای را سپهر نشانه‌ای بنامیم. لوتمان و اسپنسکی^۴ در طول دهه ۱۹۹۰ به بسط نظریه خود همت گماشتند (سجودی و همکار، ۱۳۹۰: ۱۴۲). به نظر لوتمان سپهر نشانه‌ای عبارت است از فضایی نشانه‌ای که بیرون از آن، فرایند نشانه‌ای^۵ غیرممکن است (لوتمان، ۲۰۰۵: ۲۰۸ به نقل از سجودی و همکار، ۱۳۹۰: ۱۴۲). مفهوم سپهر نشانه‌ای شامل کل جهان حواس است و به مفهوم فرهنگ نزدیک می‌شود. فرهنگ خود را در قالب فضا-زمان خاصی سازمان‌دهی می‌کند و بدون آن نمی‌تواند وجود داشته باشد. این ساختار در قالب سپهر نشانه‌ای درک می‌شود و در همان زمان به کمک سپهر نشانه‌ای شکل می‌گیرد (لوتمان، ۲۰۰۹: ۱۳۳). می‌توان

1- semiosphere

2- Tartu-Moscow

3- Lotman

4- Uspensky

5- semiosis

سپهر نشانه‌ای را دربرگیرندهٔ رمزگان‌های مختلفی دانست که در تعامل با یکدیگر و در کار تولید متن هستند. این شبکه، هم بعد اجتماعی دارد و هم بعد تاریخی (میردهقان و همکاران، ۱۳۹۲: ۴۰). در پژوهش حاضر سپهر نشانه‌ای را در بعد تاریخی مورد مطالعه قرار می‌دهیم و به بحث مرکز و حاشیه نیز جهت تبیین ایدئولوژی پنهان متن توجه خواهیم کرد؛ «هر فرهنگ در درون خود دارای مرکز و حاشیه‌هایی است. مرکز جایی است که تظاهر به تثبیت وضعیت فرهنگی می‌کند، در حالی که حاشیه‌های هر فرهنگ با نزدیکی به مرز، دارای تنوع و تکثر هستند. خصوصیت این فضاها حاشیه‌ای آن است که پیوسته با مرکز در تناقض قرار می‌گیرند، اما در عین حال بر مرکز تأثیر می‌گذارند. در واقع حاشیه می‌تواند قدرت مرکز را مورد تهدید قرار داده و از این طریق، تظاهر مرکز را به تک‌صدایی واسازی کند (همان: ۴۱). از نظر لوتمان مرز فضای نشانه‌شناختی مهمترین موقعیت عملکردی و ساختاری است (نک. لوتمان، ۲۰۰۵: ۲۱۰).

فرایند نشانی نامحدود از مباحث نشانه‌شناسی پساساختارگرا است؛ در دههٔ شصت میلادی، ساختارگرایی مورد نقد و چالش مهمی توسط چند متفکر فرانسوی از جمله دریدا، بارت، لاکان، کریستوا و فوکو قرار گرفت. پساساخت‌گرایی به مجموعه‌ای گسترده از نظریه‌های نقد اطلاق می‌شود که پس از ساخت‌گرایی و با گونه‌ای موضع‌گیری نسبت به ساخت‌گرایان شکل گرفت. پساساخت‌گرایی در وجود نظامی زیرین و ثابت در متن که محور و مرکز فهم متن باشد، تردید دارد. از نگاه پساساخت‌گرایان، نظام نشانه‌ای همیشه مورد تهدید و هجوم دلالت‌های بس متفاوت قرار می‌گیرند که در نهایت به تعلیق معنا درون متن می‌انجامد. تلقی متفاوت پساساخت‌گرایان از اتفاقی که در متن می‌افتد، براساس تعریف جدیدی از نشانه شکل می‌گیرد؛ پساساخت‌گرایان نشانه را فرآیندی و بینامتنی اعلام کردند: فرآیندی از این رو که نشانه در یک فرآیند ناتمام در حال دلالت است و تثبیت نشده است، بینامتنی به دلیل آن‌که نشانه‌های یک متن همواره با نشانه‌های متن‌های دیگر در تعامل و گفت‌وگو هستند و متن‌ها دنیا‌های بسته و مجزا از یکدیگر نیستند. روند خوانش متن در نظریهٔ پساساخت‌گرایی هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد و حرکت از دالی به دالی دیگر است. دلالت دیگر نتیجهٔ سستزگونه ارتباط دال و مدلول به‌هم‌پیوسته‌ای نیست و هر کنش خواندن دلالت‌های تازه‌ای را آشکار می‌کند و معنی در زایش دائم است. چون ساختارها موقتی و تاریخی و در حال تغییرند، به-

محض این‌که یک اثر هنری در یک بافت اجتماعی جدید قرار بگیرد، معنای متفاوتی ایجاد می‌کند. در این رویکرد، متن متشکل از دال‌هاست که با تکثیر خود، بازنمایی^۱ بی‌پایانی را نمایش می‌دهد. متن در موقعیت عدم تعین^۲ حرکت می‌کند که پایان و ختمی بر آن متصور نیست (نجومیان، ۱۳۹۴: ۲۸-۲۵).

تعدد مراکز زایش معنا نیز به‌عنوان یکی دیگر از دیدگاه‌های پس‌اساختارگرایان در پژوهش حاضر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ دریدا، در مقاله «ساختار، نشانه و بازی در علوم انسانی» که نخستین بار در قالب یک سخنرانی در دانشگاه جانز هاپکینز ایراد کرد، بحث مرکز و بازی نشانه‌ها را این‌گونه مطرح کرده است: «مرکز هیچ فضای طبیعی ندارد، این‌که مرکز یک مکان ثابت نبوده بلکه یک کارکرد است، نوعی نامکان که در آن بازی بی‌انتهای جانشینی نشانه‌ها جریان دارد. این همان لحظه‌ای بود که زبان به مسئله جهان‌شمول هجوم برد؛ لحظه‌ای که در غیاب مرکز یا خاستگاه، هر چیزی به گفتمان بدل شد، یعنی نظامی که در آن مدلول مرکزی، مدلول اصلی یا استعلایی، هیچ‌گاه به‌طور مطلق بیرون از نظام تفاوت‌ها حضور ندارد. غیاب مدلول استعلایی قلمرو بازی دلالتی را تا بی‌نهایت گسترش می‌دهد (دریدا، ۱۳۹۶: ۴۱۳-۴۱۲) او این مقاله را با این جمله از میشل دو مونتنی آغاز کرد: «ما بیشتر به تفسیر تفسیرها نیاز داریم تا به تفسیر چیزها (همان: ۴۱۰). وجود مراکز متعدد در جریان تولید معنا، برخلاف نظر ساخت‌گرایان است که در هر متن یک مرکز محکم و نامتزلزل جستجو می‌کردند، مرکز ثقلی که تمام متن حول آن می‌چرخد و معنا می‌سازد. توجه کنیم که «مرکز» در پس‌اساخت‌گرایی همچنان وجود دارد و نفی نشده است. دریدا می‌گوید اگر مرکز وجود نداشت، اصلاً معنایی آفریده نمی‌شد. او وجود معنا را نفی نمی‌کند، آنچه که وجود ندارد ثابت بودن معنا و مرکز است (نجومیان، ۱۳۹۴: ۳۹-۳۸). دریدا در راهبردهای واسازی خود ثابت می‌کند که متن نمی‌تواند یک مرکز یک‌پارچه داشته باشد، به گمان دریدا، میل به مرکز در تمام ساختارها به-عنوان قانونی بنیادی وجود دارد اما آنچه این مرکز را تهدید می‌کند، فرآیند دلالت است. فرض کنید نویسنده مرکز متن خود در نظر گرفته شود، حال اگر خواننده به تفسیر متن بکوشد، هرکجا تفسیر او با نیت نویسنده در تضاد باشد، خوانش او این مرکزیت تعیین‌شده متن را تهدید کرده است. نکته مهم این است که این فرآیند، مرکز را از بین نمی‌برد بلکه مرتباً مرکز را

1- representation

2- indeterminacy

از جایی به جایی دیگر تغییر مکان می‌دهد (همانجا). برخی «متن» را مرکز گرفته و گفته‌اند: یک متن مکلف به سازماندهی خوانش مخصوص به خود است؛ در این صورت عمل خوانش به فرآیندی شخصی و درونی که ثبت و ضبط نظامی از معنا را که از پیش داشته، محدود می‌شود. با این وصف معنا و ساختارهای منتقل‌کننده معنا احتمالاً می‌بایست مستقل از وساطت هر فاعل - خواننده‌ای در میان باشد! یعنی اگر فاعل - خواننده‌ای در میان هست، وجود او تنها به این دلیل است که معانی حاضری که قبل از او وجود داشته را بازشناسد یا احتمالاً آن‌ها را بازتولید کند (ژب لیت ولت، ۱۳۹۰: ۷).

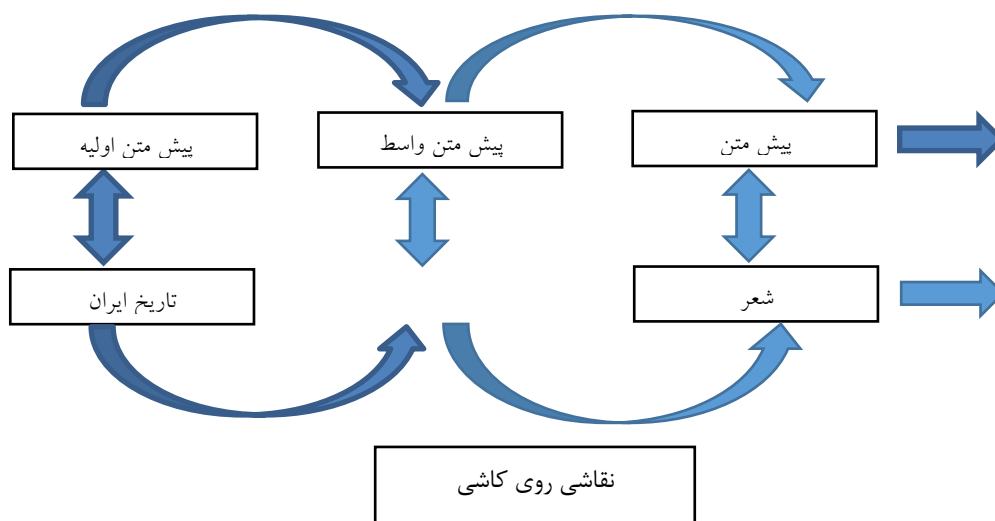
۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

۱.۴. جریان زایش معنا در هزاره دوم آهوی کوهی

بررسی مراکز زایش معنا در هزاره دوم آهوی کوهی نشان می‌دهد مرکز نخست در این شعر، متنی است جاگرفته در قاب کاشی مسجد که گونه یا ژانر آن نقاشی و ابزار خلق آن طرح، نقش و رنگ است، در نتیجه خوانش تبادلی شاعر که خود مرکز دوم زایش معناست، با متن نخست، شعری به نام هزاره دوم آهوی کوهی پدید آمده است؛ در این خوانش تبادلی (نک. چندلر: ۱۳۹۴: ۲۸۰) شاعر از طریق ارتباط دادن نقش‌ها و شمایل‌های روی کاشی با نظام آشنایی از قراردادهای، تاریخ و فرهنگ ایران را تجسم می‌بخشد و تفسیرهای پی‌درپی او منجر به خلق پدیدارهایی در متن شعر - مرکز سوم زایش معنا - شده که لازمه درک و دریافت هریک آشنایی کافی خواننده - به عنوان مرکز چهارم تولید معنا - با تاریخ و فرهنگ ایران است. بعلاوه، شعر این توانایی را دارد که به فضای گفتمانی فرهنگ ایران به عنوان مرکز بیرونی زایش معنا جان دوباره ببخشد. مطالعه ارتباط این مراکز با توجه به مفاهیم بینامتنیت و سپهرنشانه‌ای قابل ملاحظه است:

بینامتنیت همواره دست کم روابط میان دو متن را مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر فرهنگی این دو متن می‌توانند متعلق به یک فرهنگ باشند که در این صورت رابطه بینامتنیت آن‌ها از نوع درون فرهنگی است و یا متعلق به دو فرهنگ متفاوت باشند که در آن صورت رابطه بینامتنیت آن‌ها از گونه بینا فرهنگی خواهد بود. بعلاوه این که روابط بینامتنی دارای دو گونه درون نشانه‌ای و برون نشانه‌ای است؛ هنگامی که دو متن به یک نظام نشانه‌ای مثلاً کلامی یا تصویری تعلق داشته باشند، در این صورت رابطه بینامتنی آن‌ها از نوع درون نشانه‌ای است؛

برای مثال تأثیر گلستان سعدی بر بهارستان جامی دارای رابطه درون‌نشانه‌ای هستند اما هنگامی که اولین متن به یک نظام و دومی به نظام دیگر مربوط باشد، در این صورت رابطه آن‌ها بینامتنیت بینانسانه‌ای خواهد بود. بینامتنیت بینانسانه‌ای امکان مطالعه روابط متن‌هایی از نظام‌های گوناگون نشانه‌ای (رابطه ادبیات و هنر و نیز انواع هنر با یکدیگر) را فراهم می‌آورد. به عنوان مثال اقتباس سینمایی از یک نقاشی بررسی بینامتنی و در عین حال بینانسانه‌ای ولی درون‌هنری محسوب می‌گردد (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۲۶۱-۲۶۰). بنابراین در هزاره دوم/آهوی کوهی رابطه بین شعر و نقاشی از نوع بینامتنیت درون‌فرهنگی و بینانسانه‌ای است؛ درون‌فرهنگی است به این دلیل که متعلق به فرهنگ واحدی به نام فرهنگ ایرانی است و بینانسانه‌ای است به دلیل آن‌که بین دو نظام نشانه‌ای نقاشی و شعر ارتباط برقرار می‌کند؛ شمایل‌های روی کاشی؛ مانند آسمان، سرو، نیلوفر، خوشه‌ی گندم، آهو و ... در شعر تبدیل به صحنه‌ها و فضاهایی می‌شود که رویدادهای بزرگی را در تاریخ ایران بازنمایی می‌کنند. الگوی تجسمی روابط بینامتنی (نک. زکریایی کرمانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۰) هزاره دوم/آهوی کوهی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:



در این روابط بینامتنی شاهد انبساط معنایی هستیم؛ در تعامل بینانسانه‌ای تاریخ ایران، نقاشی و شعر، و در ادامه تعامل نشانه‌ها با جهان ذهنی شاعر که در آن انتقال از سپهر نشانه‌ای امروز (اکنون، اینجا، من) به دیروز (گذشته، آنجا و من برتر) انجام یافته، و در نهایت تعامل

نشانه‌ها با دنیای فکری خواننده، موجب توسعه معنا و گفتمان‌سازی می‌شود. مرزبندی فرهنگ امروز و فرهنگ گذشته در بُعد تاریخی به انجام می‌رسد، از سپهر نشانه‌ای نخست که فرهنگ امروز و اینجاست، تنها دو نشانه برجسته حضور دارد، «من» و «مسجد» که البته مسجد با صفت «پیر» نشانه‌های گذشته را نیز در خود دارد، بنابراین به عنوان حاشیه برای انتقال به گذشته عمل می‌کند و در نهایت «من» هویت خود را در گذشته می‌یابد. نبود نشانه‌های «امروز» و «اینجا»، بزرگترین سکوت گفتمانی را شکل می‌دهد که معنا ساز است؛ معناهایی از قبیل دل-آزردگی از اکنون و اینجا، نفی هویت اکنون من، تأیید هویت گذشته من و ... حتی مسجد که دال مرکزی سپهر نشانه‌ای نخست است و سامان‌دهنده گفتمان قدرت در این سپهر، به گونه‌ای تناقض‌آمیز نقش حاشیه را نیز دارد و در مرز بین گفتمان امروز و دیروز قرار می‌گیرد. برپایه نقش‌های روی کاشی مسجد، نشانه-معناهای بسیاری تولید شده و انتقال به سپهر نشانه‌ای دوم را موجب شده است. درواقع باز بودن گفتمان دیداری کاشی مزگت پیر به شاعر امکان داده که رمزگشایی تصویرها را توسعه داده، جریان زایش معنا را به صورت سیال پیش ببرد و درنهایت گریز از سپهر نشانه‌ای بسته و تک‌صدای امروز به سپهر نشانه‌ای باز و چندصدای دیروز را عملی گرداند.

۲.۴. از حضور شمایی تا حضور نمادین و نمایه‌ای در جریان زایش معنا

در تعریف ساده‌ای که از آیکون^۱ ارائه شده است، آن را نشانه‌ای دانسته‌اند که در خود چیزی دارد که سبب شباهت آن با ابژه می‌گردد. اما آیکون به دلیل حضور گفته‌پردازی که با روی آوردی خاص و طی فرآیندی حسی-ادراکی در شکل‌گیری آن دخالت دارد، قدرت تحول و توسعه نشانه-معنایی دارد. نشانه آیکونیک/شمایی نشانه‌ای پویاست و در تعامل با سوژه شکل می‌گیرد. نشانه‌شناسان عموماً مدعی‌اند که شمایل محض هرگز وجود ندارد و همیشه عنصری از قراردادهای فرهنگی دخیل است. پیرس توضیح می‌دهد که اگرچه «همه تصاویر مادی» (مثل نقاشی) به خاطر شباهت با موضوعشان دریافت می‌شوند اما در وجه بازنمایی‌شان قراردادهای فراوانی وجود دارد» (پیرس، ۱۹۳۱: ۵۸ و ۲۷۶ به نقل از چندلر، ۱۳۹۴: ۷۰)؛ از آن جا که سوژه در درون جامعه و با توجه به نهادهای فرهنگی-اجتماعی شکل گرفته است و بنابراین تفکری نمادین دارد، می‌توان گفت که آیکون راه به نماد

1- Icone

دارد (شعیری، ۱۳۹۲: ۲۰۳-۱۹۹). در ادراک و تفسیر نشانه‌های شمایی کاشی می‌توان از مفاهیم فرویدی تراکم و جابجایی استفاده کرد؛ در فرآیند تراکم، اندیشه‌های مختلف در یک نماد متراکم می‌شوند و در فرآیند جابه‌جایی یک میل ناخودآگاه پنهان با یک نماد آشکار جابه‌جا می‌شود (نک. چندلر، ۱۳۹۴: ۸۶).

در *مزاره دوم آهوی کوهی*، شاعر با ابژه دیداری نقش‌های روی کاشی رابطه برقرار می‌کند و از شمایل‌های روی کاشی (از قبیل آسمان، سرو، نیلوفر، خوشه‌ی گندم، آهو و ...) طی فرایند نشانگی به نمادها راه می‌برد؛ نظم لحظه پیدایش نقش کاشی پیوسته از هم پاشیده می‌شود و دوباره شکل می‌گیرد. آنچه در ابتدا پرده‌ای یا نقشی ساکن بوده است، تبدیل به صحنه‌ها و فضاهایی می‌شود که بازتاب‌دهنده‌ی کنش‌هایی متعدد در مکان‌ها و زمان‌های از دست رفته است. تصویرها هریک جدا از یکدیگر و در عین حال در پیوند با یکدیگر سر برمی‌آورند؛ شمایل‌های روی کاشی که هرکدام نمایشی از کالبد‌های هرچه کوچک‌تر جهان طبیعت است در بازآفرینی‌های پی‌درپی شاعر تبدیل به پهنه‌های هرچه بزرگ‌تر می‌شوند. شاعر نشانه‌هایی از قبیل درخت سرو، گل نیلوفر، بوته گندم، زمینه لاجوردی، رنگ خاکستری و ... را گزینش کرده است و با جابجایی آزاد عناصر، صحنه‌های شکوهمند و تکان‌دهنده را به‌زیبایی خلق نموده بی‌آنکه حضور خود را نفی کند؛ حضور مؤثر سوژه/شاعر که در متن شعر تبدیل به ابژه شده است و به شکل «مرا» در هر بند تکرار می‌شود، خواننده را دائم به چگونگی حضور سوژه در متن ارجاع می‌دهد. نقش روی دیوار که هم حضور دیداری و هم حضور شنیداری دارد، از دیدگاه دستوری کارکرد فاعلی پیدا کرده و سوژه/شاعر را به ابژه‌ای بدل نموده است: تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵: ۱۲۷).

در ادامه، فضای فیزیکی یا خرده‌فضای کاشی تبدیل به کلان‌فضا یا فضای مجازی می‌شود؛ فضای نخست (فضای فیزیکی) که نقش و رنگ است، طی فرآیند نشانگی نامحدود و فرآیندهای تفسیری فضایی مجازی را ترتیب می‌دهد و کاشی را تبدیل به «آینه» می‌کند: گرد خاکستر حلاج و دعای مانی، / شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت / پوریای ولی آن شاعر رزم و خوارزم / می‌نمایند درین آینه رخسار مرا (همان، ۱۲۸). آینه، معناهای بی‌پایان صیقلی بودن، جلا داشتن، شفافیت، انعکاس نور، انعکاس تصویرهای بی‌پایان و میزبانی از همه نقش‌ها و رنگ‌ها را در خود دارد. در فضایی که کاشی خاصیت آینگی یافته است، این قابلیت را دارد که

وقایع و رخداد‌های بی‌شماری را در گسترهٔ تاریخ و جغرافیای ایران انعکاس دهد. چنان‌که گفته شده مهم‌ترین ویژگی فضا‌های مجازی، برداشتن فاصله و کوتاه نمودن زمان است. تعامل در این فضا به بالاترین سرعت صورت می‌گیرد، به گونه‌ای که سوژه می‌تواند به طور همزمان در چند نقطهٔ جغرافیایی متفاوت حضور پیدا کند (نک. شعیری، ۱۳۹۲: ۲۲۲). در این حضور، قاب کوچک کاشی تبدیل به کلان‌فضایی می‌شود که مکان در مقابل وسعت آن گم می‌شود و کاشی وسعت‌یافته توانایی انعکاس تمامی زمان‌های از یاد رفته را می‌یابد. در این حضور، رنگ آبی نمادی از آسمان فرهنگ‌شهرهای بزرگی چون نیشابور و هرات، رنگ خاکستری نمادی از خاکستر حلاج، رنگ کبود نمادی از جامه‌ی سوگ سیاوش می‌شود. گل نیلوفر نمادی از شاخ نیلوفر مرو به هنگام زادن مهر، درخت سرو نمادی از سبزی سرو قدافرشتهٔ کاشمر، آهو نمادی از نگاه سرگشتهٔ آهوی کوهی که از پس هزاره‌ها چشم در چشم بیننده دوخته است، بوتهٔ گندم نمادی از خرمن آتش‌زده در فتنهٔ تاتار و صنوبرهای حاشیهٔ کاشی نمادی از پیکر مزدک و باغ نگونسار مزدکیان می‌شود. رنگ‌ها و شمایل‌ها که کارکرد نمادین یافته‌اند، برپایهٔ دو اصل تراکم و جابجایی حوادث و رویدادهای پیشین را در عمق تاریخ و فرهنگ گذشتهٔ ایران تجسم می‌بخشند.

علاوه بر کارکرد نمادین نشانه‌ها، کارکرد نمایه‌ای نیز از طریق استعاره‌های ترکیبی^۲ (نک. باقری و همکار، ۹۵: ۷) بُعد عمیق و غیر محسوس معنا را خلق می‌کند که اشاره به «خود» دارد و مسیری از «سوژه» تا «ابرسوژه» را طی می‌کند؛ ژان کلود کوکه^۳ در تقسیم‌بندی خود از سوژهٔ گفتمانی، سوژه را به سه دستهٔ سوژه، شبه سوژه و ناسوژه^۴ تقسیم‌بندی می‌کند. کوکه اعتقاد دارد زمانی که سوژه تسلط صددرصد بر گفتمان خود دارد و کاملاً آگاهانه براساس حضور پررنگ «من» گفتمانی به تولید آن می‌پردازد، در وضعیت سوژه قرار دارد. به همین ترتیب زمانی که کنترل سوژه بر گفتهٔ خود وضعیت بینابین دارد و کاهش تسلط سوژه را نشان می‌دهد در وضعیت شبه سوژه قرار می‌گیرد. در این حالت «من» گفتمانی محوریت خود را از دست می‌دهد و ما با شبه سوژه مواجهیم. آنگاه که سوژه هویت سوژه بودن خود را از دست می‌دهد، یعنی در وضعیتی قرار می‌گیرد که دیگر نمی‌توان او را از دیدگاه کنش‌گری، قدرتمند به حساب

1- Index

2- Combinatorial Metaphor

3- Jean- Claude Coquet

4- Non- subject

آورد و به وضعیت گفتمانی صفر می‌رسد، در حالت ناسوژه قرار می‌گیرد (کوک، ۲۰۰۷: ۲۷۰). به نقل از رحیمی جعفری و شعیری، ۱۳۸۹: ۸-۷). برای سوژه گفتمانی می‌توان حالتی فراتر از سوژه را در نظر گرفت که ابرسوژه^۱ نامیده می‌شود (همانجا)، ابرسوژه با فراتر رفتن از مرزهای سوژه و در حالت بی‌خودی و خلسه معناسازی می‌کند. بر این مبنا، در شعر هزاره دوم آهوی کوهی کاشی (آینه) انعکاس کیهان سوژه‌ای است که در مقابل آن با «هدف» معنایابی ایستاده است و «خود» را که به تنهایی قادر به کشف آن نمی‌باشد، می‌یابد؛ به عبارت دیگر، در این مرحله کاشی استعلا یافته و از «ماده‌ای» بی‌معنا تبدیل به «ایژه‌ای» و در مرحله بعد تبدیل به «سوژه‌ای» می‌شود و همدم کسی می‌گردد که دغدغه راه‌یابی به اسرار شگفت‌انگیز معنایی دارد. بر این اساس، شاعر درون آینه کاشی که نه لزوماً صاف و صیقلی و جلا داده، بلکه مملو از گردوغباری است که پهنای تاریخ ایران را دربرگرفته است، «خود» را می‌یابد؛ «خود» سرگشته و سردرگمی که حال اندکی مجال یافته تا به واسطه ارتباط حسی-ادراکی که با کاشی‌های رنگارنگ آغاز کرده، راه به درون انباشته خود بیابد و حلاج‌ها و زرتشت‌ها و پوریاها را دوباره ببیند، دوباره بیافریند و دوباره در این گسترده‌گی معانی خود محو گردد. شاعر، همزمان هم به عنوان میراث و هم وارث این سرزمین، با نگرستن به کاشی که نقش آینه‌ای رنگین یافته است، هم خود را می‌بیند و هم نمی‌بیند؛ خود را نه به عنوان سوژه‌ای که به آینه می‌نگرد و خلق معانی می‌کند، بلکه به عنوان ابرسوژه‌ای که خود عین معنا است و هر تکه‌ای از جان و تن او نشانه‌ای است از روح تاریخ ایران. در این صورت جسمانه‌ای جدید، شاعر حضوری به گسترده‌گی جغرافیا و تاریخ ایران می‌یابد!! بر این پایه، می‌توان ادعا کرد که کاشی و رنگ و نگار آن که شمایل / آیکون است، نه راه به سوی نماد که راه به سوی نمایه یافته‌اند. رنگ‌های روی کاشی دیگر رنگ نیستند، از زمانی که ابرسوژه به واسطه سرگردانی خود-می‌توان ادعا کرد نوعی نقصان معنایی است- در برابر آن درنگ کرد و بدان نگریست و در آن فرو رفت، چیزی جز خود را نیافت. یکی از ویژگی‌های نمایه ماهیت «حرکت» آن است. شمایل‌ها مخاطب را در اسارت زمان قرار می‌دهند، ولی نمایه، همچون انگشت سبابه، راه می‌نماید که سوژه لاجرم خود باید این راه را بپیماید؛ سلوکی معنایی که نقطه شروع آن آینه کاشی (نمایه) و نقطه پایان آن بی‌پایانی تاریخ ایران است که همه در شاعر فشرده شده است. از همین

روست که از ابتدای شعر «تا کجا می برد این نقش به دیوار مرا»، سیر و سلوک معنایی را ترتیب می دهد که از همین نقطه نمایه ای آغاز می شود.

۳.۴. حضور هستی محور و ضرباهنگ حرکت زمان در جریان زایش معنا

در کلان فضای شکل گرفته، شمایل کاشی و نقش های اسلیمی روی آن راه به زیبایی شناسی باروک می برد؛ یعنی متنی حجمی می آفریند نه خطی (نک. شعیری، ۱۳۹۲: ۱۰۶-۱۰۳) و ما با نظامی باز مواجهیم. ابژه ها به لکه هایی مبهم و گاهی تفکیک ناپذیر تبدیل می گردند و آنچه که در نظام خطی استحکام خط نامیده می شود جای خود را به حرکت و بی ثباتی می دهد. در نظام حجمی دنیا و چیزها نه آنگونه که هستند بلکه آنگونه که می توانند باشند به نمایش در می آیند و تصویر هر چیز تصویری سیال و شناور است. ما دیگر با خود یک چیز مواجه نیستیم بلکه با تصویری ناپایدار از آن مواجه هستیم که بیننده نیز در شکل گیری آن شریک است. خطوط درهم آمیخته می شوند و از این درهم آمیختگی نقش های کلی و انتزاعی پدید می آید. در این نظام بیننده به کشف معناها دعوت می گردد. متن حجمی متن زیرپوستی، پدیداری و سیال است. وقتی پوسته برداشته شود و ما به لایه های زیرین راه پیدا کنیم، یعنی اینکه با هستی حضور گره خورده ایم و با دیگری یکی شده ایم. به همین دلیل است که نظام استتیک (زیبایی-شناسی صورت و ساختار) به نظام اتیک (مرامی-سلوکی: عبور از خود و پیوند با دیگری) تغییر می یابد. نظام اتیک همه شرکای گفتمانی، گفته پرداز، گفته خوان، کنش گر و دیگری را فرا می خواند تا به این ترتیب گفتمان فرصت عبور از دنیای خودمحور به دنیای دگر محور را بیابد (همان: ۱۱۱-۱۰۷).

شاعر، نقش روی کاشی را براساس ضرباهنگ حرکت زمان در گذشته دریافت می کند؛ همه دریافت های او در پی واقعه ای غیرمنتظره و عظیم روی می دهد، واقعه ای که آغازگر آن نقش روی کاشی است و به اندازه ای تکان دهنده است که چشم از دیدن و لب نیز از گفتار فرومی ماند: تا کجا می برد این نقش به دیوار مرا؟/ تا بدانجا که فرومی ماند/ چشم از دیدن و/ لب نیز ز گفتار مرا (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵: ۱۲۷). بعد از این نقطه آغازین در زمان حال، حرکت در محور عمودی زمان شروع می شود، حرکت به گذشته، فرودی که به صعودی شکوهمندانه می انجامد: در فضایی که مکان گم شده از وسعت آن/ می روم سوی قرونی که زمان برده ز یاد/ گویی از شهر جبریل درآویخته ام/ یا که سیمرخ گرفته است به منقار مرا (همان، ۱۳۰).

درآویختن از شهر جبریل و منقار سیمرخ، نقطه پیوند گفتمان دینی و اسطوره‌ای است که به تعبیر گرمس (۱۳۸۹: ۱۶) هم نستالژی گذشته را در خود دارد و هم نستالژی آینده را، نستالژی آینده دارای هاله معنایی مثبت است و درواقع ما را با نستالژی کمال مواجه می‌کند. حس پرواز و اوج گرفتن یا همان صعود شکوهمندانه، نستالژیی است که از شروع شعر مکانی جلوه می‌کند: تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟ (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵: ۱۲۷)، سپس در گستره‌ی از زمان جاری می‌شود و بار دیگر در مکان، در یک نقطه، جمع می‌شود؛ نقطه‌ای از شهر جبریل و منقار سیمرخ. چنین نقطه‌ای بازگشت به «اصل» خود است؛ بازگشت و شکوفا شدن، شکوفایی که شادی بی‌متناها را در خود بازنمایی کرده است. این آویخته شدن از دیدگاه مرامی-مسلکی شورآفرین است. آویخته شدن که همان حالت معلق ماندن بین زمین و آسمان است، بازگشت به زندگی روزمره یا روزمرگی را به تعلیق درمی‌آورد و سرانجام به بند پایانی شعر می‌انجامد که همان خلسه آغازین است. خلسه‌ای که در نتیجه درآمیختن ابژه (نقش روی کاشی) و سوژه (شاعر) روی داده است؛ در این حالت چشم از دیدن محسوسات عینی و لب از بازگویی آن‌ها فرومی‌ماند. بدین ترتیب، بازگشت متن حرکت دایره‌وار را پدید می‌آورد، حرکتی که می‌تواند بی‌انتهای و مستمر باشد. در این حرکت دایره‌وار، گسست از زندگی روزمره، تجربه منحصر به فرد سوژه، برقراری رابطه حسی-ادراکی با ابژه بیرونی و امید به وصال کامل می‌تواند بارها و بارها تکرار شود. این ساختار دایره‌ای متن، خلق نگرش فلسفی کلاسیک در ارتباط با نقش هندسی دایره و جستجوی مفهوم کمال در آن است. البته باید توجه داشت که زمان خط سیری یکنواخت رو به عقب، همچون حرکت عقربه‌های ساعت در خلاف جهت، ندارد؛ زمان آفرینش متن با زمان واقعه‌ها و حادثه‌های تاریخی به هم آمیخته، حال و گذشته در یکدیگر تنیده شده و فعل‌ها همگی به زمان حال است: می‌برد (دو بار تکرار شده)، فرو می‌ماند (دو بار تکرار شده)، است (هشت بار تکرار شده)، متراکم شده است، می‌نمایند، است، است، سرایند، به گوش آید، می‌برد، جلوه می‌کند، است، پدیدار می‌شود، آوار می‌شود، خبر می‌دهد، گذر می‌دهد، می‌نماید، می‌روم و درآویخته‌ام. فعل‌های زمان حال واقعه‌های گذشته را که هریک به دوره‌ای جداگانه تعلق دارند، در اکنون بازنمایی می‌کنند و بدین ترتیب گذشته در زمان حال نه بازنمایی که واقعیت می‌یابد؛ لازم به توضیح است که زمان حال را زمان کنشی و زمان گذشته را که اینک به زمانی اسطوره‌ای و شاید زمانی نستالژیک تبدیل شده، منشأ اصلی

هویت سوژه و اثرگذار در شکل‌گیری حضور او دانسته‌اند (شعیری، ۱۳۹۲: ۱۳۶). هوسرل (۱۹۶۴: ۳۷ به نقل از همان) زمان حال را که زمان تجربه زیستی است، مهم‌ترین زمان می‌داند و بر این نکته تأکید دارد که زمان حال از زمان گذشته جدا نیست. در این شعر، خاطره (گذشته)، اکنون (حال) و انتظار (آینده) به هم آمیخته شده است و آنگاه که دریافت‌های نشانه‌ای خواننده شعر، به عنوان مرکز دیگر زایش معنا کارکرد می‌یابد زمان خوانش متن به جریان‌های جدا افتاده و در عین حال مستمر زمان افزوده شده و لایه دیگری از زمان پدید می‌آید.

در ادامه این فرایند نشانه‌ای، می‌توان تفسیر متفاوتی نیز بر مبنای کارکرد نمایه‌ای نشانه‌ها داشت؛ شاعر به دلیل گستردگی و عظمت کیهان معنایی که به واسطه «اشاره» کاشی در خود می‌یابد، هر بار پس از سلوک معنایی در دنیای بی‌کرانی که بدان سو رانده شده است، راه به بی‌نهایت می‌یابد و دوباره با تکرار «تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟» از آن عالم راه به سوی خود می‌پیماید و حرکت خود به بی‌خودی و بی‌خودی به خود را چندین بار در طول سلوک خود تجربه می‌کند؛ اما این نه به معنای بازگشت به «اصل» خود که به معنای «بی‌اصلی» می‌تواند باشد؛ به عبارتی، نقض هر اصل و مرکزی است. هیچ یک از این بی‌کران‌های معنایی اصل نیستند و خود جز صحنه و عرصه نمایش این معانی نیستند. به عبارت دیگر، شاعر همزمان به هزاران تکه از خود که معادل تکه‌های تاریخ ایران است اصالت می‌دهد؛ هم شاعر و هم تمام تاریخ در خلسه فرو می‌رود و بدون قضاوت ارزشی ارج داده می‌شود؛ همچون چشم سیمرغی که جهان و وقایع آن برایش کوچک می‌نماید، سیاهی و سپیدی ظاهری وقایع و معانی در تاریخ ایران همگی جزء هویت شاعر به شمار می‌آید. این نگاه با فشردگی زمانی و مکانی همزمان که هم در بعد خطی و هم در بعد فضایی اتفاق افتاده است، شاعر را به ابرسوژه‌ای تبدیل می‌کند که دیگر فراتر از ادراکات حسی می‌رود (تا بدانجا که فرو می‌ماند، چشم از دیدن و لب نیز ز گفتار مرا)؛ اگر بخواهیم اندکی «افراط» کنیم، شاید از ابرسوژه نیز می‌گذرد؛ چرا که دیگر تمام مجراهای دریافت حسی خود را از دست می‌دهد؛ تبدیل به سوژه‌ای می‌شود که هویتش به هزار تکه بی‌نهایت می‌ماند و از همین رو در انتهای شعر، هیچ مسئله‌ای برای شاعر حل نمی‌شود؛ تنها به بی‌کرانگی خود پی می‌برد و اشاره می‌کند که در این نهایت، بدون حواس، هستی را درک می‌کند؛ هستی «خود بی‌نهایت» که همان هستی سرزمینش

است و هستی سرزمینش که همان هستی «خود» اوست. شاعر به آغاز راه باز می‌گردد و عجز خود را در «بیان» دنیای معنایی خود فریاد می‌زند.

۴.۴. بعد حسی - ادراکی شعر و فرایند نشانه‌ای

حس درونی شعر، قوی‌ترین بعد حسی - ادراکی آن است که با سلوک‌های معنایی پی‌درپی و راه بردن از خودی به بی‌خودی، در قالب تجربه‌ای ناب خود را نشان می‌دهد. تجربه نابی که راه به خلسه برده و حواس بیرونی را از کار انداخته است: «تا بدان‌جا که فرو می‌ماند چشم از دیدن و لب نیز ز گفتار مرا»، با فرو بسته شدن حواس بیرونی، حواس درونی با قدرت فعالیت خود را آغاز می‌نمایند، چنان‌که صحنه‌ها و صدهایی از عمق تاریخ ایران دیده و شنیده می‌شوند. در بررسی جریان حسی - ادراکی این شعر، توجه به این نکته مهم است که وقتی از کارکرد حس دیداری یا شنیداری سخن می‌گوییم، برداشت عینی و اثبات‌گرا (پوزیتیویستی) در میان نیست و چنان‌که گرمس (۱۳۸۹: ۲۶) گفته است: «در واقع باید دانست که با بینش دیداری مواجه هستیم، یعنی این‌که «بازنمودی تخیلی» رخ داده است که در ادامه آن با بازنمودی فراطبیعی روبه‌رو می‌شویم». در مورد حس شنیداری نیز این «بازنمود تخیلی» روی می‌دهد. با توجه به نکته مزبور به بررسی کارکرد حواس دیداری و شنیداری در هزاره دوم آهوی کوهی می‌پردازیم:

سرآغاز فعالیت حسی - دیداری در این شعر همان قاب کاشی است که در فضایی مجازی خاصیت آیینگی یافته است، بنابراین هزاره دوم آهوی کوهی، کیفیت دیداریش را از نقاشی به وام گرفته است. کیفیتی که از نقش روی کاشی سرچشمه می‌گیرد و در جریانی به هم آمیخته، چندبعدی و سلسله‌مراتبی و در فضای ژرف و بی‌پهنا پیش می‌رود؛ در بند دوم شعر، رنگ لاجوردی آسمان با فضای فرهنگی و دیرینه سال نیشابور و هری به هم آمیخته می‌گردد. غلظت رنگ لاجوردی و بُعد و گستره «آسمان» نیشابور و هرات راه به مکانی دیگر می‌گشاید؛ جانب فرغانه و فرخار و واژه «راه» امتداد، باریکی و دقتی را در برابر افق دید خواننده می‌گشاید و زیارویان فرخاری را نشان می‌دهد که در فضای شعر کلاسیک فارسی در آمد و شدند: لاجورد افق صبح نیشابور و هری ست/ که درین کاشی کوچک متراکم شده است/ می‌برد جانب فرغانه و فرخار مرا (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵: ۱۲۷). در بند سوم، رنگ‌دانه‌های خاکستری نقش بسته بر روی کاشی پنداره شگرف، شفاف، زلال و سبک مرگ مردانی چون حلاج را که با گفتن

انال‌الحق پا بر سر دار نهادند، در خاطر مخاطب زنده می‌کند. تراکم کم خاکستر و از هم پاشیده شدن آن با اندک بادی و نفسی، در کنار شعله آتش کرکوی جانی دوباره می‌گیرد، رنگ‌های خاکستری و سرخ به هم آمیخته می‌گردد و تبادلی بین آتش و خاکستر که از سویی متناقض و از دیگر سوی متناسب هستند، پدید می‌آورد. در فضایی ژرف‌تر تناقض آتش و خاکستر بیش‌تر می‌شود: آنجا که جاودانگی آتش کرکوی، جهش و پرش مداوم آن به سوی بالا، رقص سرخ شعله‌های دائم‌فروزان آن در تقابل با خاموشی، سکون و سردی خاکستر قرار می‌گیرد؛ اما سرانجام تناقض خاکستر و آتش گشوده می‌شود، زمانی که خاکستر خود همان آتش خاموش شده است. در مصرع‌های این بند، تبادل دو حس دیداری و شنیداری معنا را دست به دست می‌گردانند و به آن عمق، بعد و گستره می‌بخشند؛ شنیدن دعای مانی در کنار دیدن گرد خاکستر حلاج، شنیدن سرود زرتشت در کنار دیدن شعله آتش کرکوی و البته که این‌همه در گستره‌ای از زمان دوردست و در حال به‌صورت به‌هم‌آمیخته شکل می‌پذیرد: گرد خاکستر حلاج و دعای مانی، شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت/ پوریای ولی آن شاعر رزم و خوارزم/ می‌نمایند درین آینه رخسار مرا (همان: ۱۲۸).

در این شعر، رنگ‌ها که مربوط به حس دیداری‌اند تبدیل به نمایه‌هایی پر قدرت شده که هریک مناسبی را می‌آرایند و در عین خموشی، طنینی گاه حزن‌انگیز و گاه پرهیاهو و پرغوغا دارند؛ این‌جاست که فعالیت دو حس دیداری و شنیداری به هم آمیخته می‌گردد؛ مانند کارکرد رنگ کبود در بند ذیل: این چه حزنی است که در همهمه کاشی‌هاست/ جامه‌ی سوگ سیاوش به تن پوشیده‌است/ این طنینی که سرایند خموشی‌ها/ از عمق فراموشی‌ها/ و به گوش آید از این گونه به تکرار مرا (همان: ۱۲۹). بدین ترتیب، رنگ و نقش، چنان‌که گرمس (۱۳۸۹: ۲۵) می‌گوید، نقش روساختی را ایفا می‌کند که منجر به شکل‌گیری عمیق‌ترین سطح فعالیت حسی- ادراکی دیداری و شنیداری در ژرف‌ساخت می‌شود. حس دیداری سیری پیش- رونده می‌یابد تا بدانجا که موجب کشف رازهای بزرگ در فضای کوچک می‌شود: کیمیاکاری دستان کدامین دستان/ گسترانیده شکوهی به موازات ابد/ روی این پنجره با زینت عریانی‌هاش/ که گذر می‌دهد از روزن اسرار مرا (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵، ۱۳۰-۱۲۹). پیش‌روی حس دیداری باعث می‌شود که درختان صنوبر وارونه در حاشیه کاشی، پیکرهای وارونه در خاک

مزدکیان را پدیدار کند: گرچه بس ناژوی واژونه/ در آن حاشیه‌اش/ می‌نماید به نظر،/ پیکر مزدک و آن باغ نگونسار مرا (همان: ۱۳۰).

بدین ترتیب، شعر به تابلوی نقاشی بدل می‌شود که نورپردازی صحنه در هر بند آن تغییر می‌کند، گاهی نور رنگ‌باخته افق در غروب غم‌انگیز بر آن می‌تابد، غروب شکوه‌ها و شوکت‌ها، غروب باورها و ... و گاهی رنگ سرخ آتش، رنگ مرگ و زندگی، رنگی که انرژی حیات و نابودی را همزمان با خود و در خود دارد، بر این تابلو باز می‌تابد. گاهی نیز به نمایشنامه‌ای تبدیل می‌شود که هر بندش حادثه بزرگی را به نمایش می‌گذارد. این جاست که رنگ، نور و صدا هر سه در کنار هم و آمیخته با هم نقش‌آفرینی می‌کنند. نمایش‌ها پیش روی ما با ابزار واژه شکل می‌پذیرند، بریده و گسسته می‌شوند و در عین حال یکدیگر را فرامی‌خوانند. نمایش زایش و مرگ هماغوش یکدیگر و از سوی دیگر به عنوان دو قطب متضاد در گسست با یکدیگر؛ مرگ عارفان و پیامبران در کنار شمایل‌هایی از گل نیلوفر و درخت سرو، مرگ سیاوش در کنار زادن مهر، نگاه آهوی کوهی در جوار بوته‌ی گندم، رویش گندم در کنار حمله خانمان سوز تاتار و این همه در آغوش نقش‌های به هم پیچیده و گریزان اسلیمی. هریک از نمایش‌ها، مرگ با افتخار را تقدیس کرده‌اند و یا با افتخار مرگ را تقدیس نموده‌اند در همان حال که هویتی دیرینه‌سال را بر تخت بشکوه و باشکوهش نشانده، به آسمان بالا برده و در جایگاه سیمرخ و جبرئیل ستوده‌اند.

در این فضای باز و پویایی که شکل گرفته، نشانه‌ها تبدیل به گفتمان می‌شوند؛ نشانه‌های کاشی مزگت پیر به عنوان مرکز تولید معنا در دریافت نشانه‌ای شاعر و سپس خواننده که هریک جای به دیگری می‌سپارند، بعد از حضور آیکونیک و شمایی، به حضور نمادین و نمایه‌ای و سپس حضور هستی‌محور تبدیل شده‌اند. جابجایی مرکز متن سبب خلق رخداد‌های معنایی زیبا و درخشان شده و فضایی را پدید آورده که متفاوت‌ها به جای نفی یکدیگر به همزیستی و تعامل دست می‌یابند. در این فضا است که "کاشی مزگت پیر" از همه گفتمان‌ها میزبانی می‌کند، گفتمان دینی زردشتی و مغان، گفتمان دینی مهرپرستی، گفتمان مانوی و گفتمان مزدکی، گفتمان عارفانه حلاج، گفتمان پهلوانی پوریای ولی، گفتمان حماسی مرگ سیاوش، گفتمان عاشقانه شعر رودکی و سرانجام گفتمان جنگ فتنه تاتار. میزبانی کاشی مزگت از سایر گفتمان‌ها، از آن روست که گفتمان‌های دیگر را رقیب و بازدارنده خود نمی‌داند و از نفوذ آن‌ها

به حوزه خود ترسی ندارد، در نتیجه این میزبانی، شعر به محل تلاقی اعصار و دوره‌ها، نگرش‌ها و روش‌ها، اندیشه‌ها و رویکردهای گوناگون تبدیل شده است.

۵.۴. دریافت زیبایی‌شناسی شعر

حس درونی و تجربه باعظمتی که راه به خلسه می‌برد، در قالب تصویرها، رنگ‌ها و نمایه‌های معنایی عینیت یافته و به خواننده منتقل می‌شود؛ متن با استفاده از قدرت رنگ (لاجوردی و خاکستری، سرخ و کبود، نیلوفری و سبز) و صدا (زمزمه‌ی دعا، هم‌آوایی سرود، صلابت درود، نغمه‌ی رود و شور همه‌همه) شرایطی را فراهم می‌آورد که در باور و نگرش خواننده تأثیر می‌گذارد؛ این نوع شناخت که کیفی است، وجه پدیداری دارد و با جوهر و اصل چیزها مرتبط است. شناخت کیفی، گفته‌پرداز و گفته‌خوان را به اوج وضعیت حسی - ادراکی می‌رساند. این شناخت نوعی دریافت زیبایی‌شناختی به شمار می‌رود؛ زیرا همان طور که گرمس در کتاب *نقصان معنا* (۱۳۸۹: ۲۷) اشاره می‌کند، در جریان چنین دریافتی رابطه‌ای عاطفی و حسی - ادراکی شکل می‌گیرد که نه تنها سوژه و ابژه در تعامل با هم قرار می‌گیرند، بلکه نوعی درهم آمیختگی بین این دو عامل اتفاق می‌افتد. در این درهم آمیختگی است که استحاله رخ می‌دهد؛ افراد و وقایع گذشته، زرتشت، مانی، مزدک و باغ مزدکیان، سیاوش و پوریای ولی، آوای نرم سخن رودکی و فتنه‌ی تاتار، سرو کاشمر و شاخه‌ی گل نیلوفر هریک زنده و جاندار در مقابل چشم سوژه جان می‌گیرند. این فضا، فضایی باز است که در آن تصاویر نه آن گونه که هستند، بلکه آن گونه که می‌توانند باشند، به نمایش در می‌آیند و بدین ترتیب معنا گسترش می‌یابد. همه‌ی تصاویر بازتاب یافته در آینه کاشی، کارکردی هم‌گرا می‌یابند و همگنه‌ای را به وجود می‌آورند که به معنا سامان می‌دهد. شهر جبریل و منقار سیمرغ به عنوان یک کل واحد ایفای نقش می‌کنند و بر همه گفتمان‌ها تأثیر می‌گذارند. این کل واحد ابتدا به اجزایی تبدیل می‌شود که هریک به دنیای نشانه‌ای متفاوت تعلق دارند و سپس به یک تبدیل می‌گردد. سوژه پس از پشت سر گذاشتن همه تجربه‌های شناختی و حسی - ادراکی به جوهر پدیدارشناختی و عمق حضور دست می‌یابد و با موسیقی روح جهان به وحدت و هم‌نوایی می‌رسد. بنابراین شاهد نوعی هم‌حضور در بین همه عناصر گفتمان هستیم. همه مدلول‌های حضور سوژه دیداری با مدلول‌های حضور روح جهان هستی در هم می‌آمیزد، در این حالت سوژه به طور فیزیکی در مکان حضور دارد اما در حقیقت اندیشه و تفکر او در

جایی دیگر و فراتر از آن مکان سیر می‌کند. در اینجا است که او دچار نوعی گسست با خود می‌شود. یعنی «خود» سوژه از «من» او جدا می‌گردد. من که قابل تعبیر به حضور فیزیکی است در مکان می‌ماند و خود که حضوری انتزاعی‌تر است از آن مکان می‌گریزد و آنچه که سبب چنین گریزی می‌شود، عنصری است که مکانیت مکان را حذف نموده و آن را به سوی فضایی فراتر از آن مکان سوق می‌دهد. در اینجا است که مکان به فضا تبدیل می‌گردد. در چنین فضایی کنش‌گر دیداری هم حاضر است و هم غایب؛ در مکان غایب است و در فضا حاضر (نک. شعیری، ۱۳۹۲: ۲۳۱).

می‌توان گفت که این همه، با شکسته شدن فضای تنگ کاشی روی می‌دهد؛ بدین گونه که تبدیل شمایل‌های کوچک کاشی به نمادها و نمایه فضایی به موازات ابد گسترش می‌یابد و سرانجام لامکان خلق می‌گردد: در فضایی که مکان گم شده از وسعت آن/ می‌روم سوی قرونی که زمان برده ز یاد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵: ۱۳۰) و سوژه غرق تحسین پایداری فعالیت دیداری خود می‌شود: گویی از شهیر جبریل درآویخته‌ام/ یا که سیمرغ گرفته‌است به منقار مرا (همانجا). سرانجام بعد زیبایی‌شناسی شعر، تجلی عینی می‌یابد؛ تکان از درون که همان تجلی عینی بُعد زیبایی‌شناختی است هم به دنیای سوژه و هم به دنیای ابژه مربوط است و حکایت از درهم‌آمیختن این دو کنش‌گر دارد. آمیزش انسان و دنیا که اگر بخواهیم نگاهی دکارتی به آن داشته باشیم، سودای جسم و روح را به هم درمی‌آمیزد (گرمس، ۱۳۸۹: ۲۷).

۵. نتیجه‌گیری

بررسی چگونگی زایش معنا در شعر هزاره دوم آهوی کوهی نشان می‌دهد که تعدد مراکز تولید معنا و بازی آزاد نشانه‌ها ابزارهای لازم را برای گسترش معنا فراهم می‌آورد و زیبایی‌شناسی شعر بر همین مبنا استوار است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در هزاره دوم آهوی کوهی رابطه بین شعر و نقاشی از نوع بینامتنیت درون فرهنگی و بینانسان‌ای است و باز بودن گفتمان دیداری کاشی مزگت پیر به شاعر امکان داده که رمزگشایی تصویرها را توسعه داده، جریان زایش معنا را به صورت سیال پیش ببرد و در نهایت گریز از سپهر نشانه‌ای بسته و تک-صدای امروز به سپهر نشانه‌ای باز و چندصدای دیروز را عملی گرداند. بررسی چگونگی تبدیل کارکرد شمایی نشانه‌های کاشی به کارکرد نمادین نشان می‌دهد، شمایل‌های روی کاشی که هرکدام نمایشی از کالدهای هرچه کوچک‌تر جهان طبیعت است، در بازآفرینی‌های پی-

در پی شاعر تبدیل به پهنه‌های هرچه بزرگتر می‌شوند و بدین ترتیب فضای فیزیکی یا خرد-فضای کاشی تبدیل به کلان‌فضا یا فضای مجازی شده و کاشی به «آینه» تغییر ماهیت می‌دهد. در این فضا، تعامل به بالاترین سرعت صورت می‌گیرد و حضور هستی‌محوری را شکل می‌دهد که در گستره‌یی از زمان جاری شده و سرانجام در مکان، در یک نقطه، جمع‌بندی می‌گردد؛ نقطه‌ای از شهر جبریل و منقار سیمرغ، چنین نقطه‌ای بازگشت به «اصل» خود را بازنمایی می‌کند و با تعلیق زندگی روزمره خلسه‌ای را پدید می‌آورد که در نتیجه درآمیختن ابر (نقش روی کاشی) و سوژه (شاعر) روی داده است. در فرایند نشانه‌ای دیگر، شمایل‌های کاشی تبدیل به نمایه شده و از طریق استعاره‌های ترکیبی بعد عمیق و غیر محسوس معنا را خلق می‌کند که اشاره به «خود» دارد. در این فرایند، سلوک معنایی شکل می‌گیرد که نقطه شروع آن آینه کاشی (نمایه) و نقطه پایان آن بی‌پایانی تاریخ ایران است، و این‌همه در شاعر به‌عنوان «ابرسوژه» فشرده شده و «خود» را شکل می‌دهد. شاعر به دلیل گستردگی و عظمت کیهان معنایی که به واسطه «اشاره» کاشی در خود می‌یابد، هر بار پس از سلوک معنایی در دنیای بی‌کرانی که بدان سو رانده شده است، راه به بی‌نهایت می‌یابد و دوباره با تکرار «تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟» از آن عالم راه به سوی خود می‌پیماید. بنابراین، در این شعر حس درونی، قوی‌ترین بعد حسی - ادراکی آن است که با سلوک معنایی پی‌درپی و راه بردن از خود به بی‌خودی، در قالب تجربه‌ای ناب خود را نشان می‌دهد. تجربه نابی که راه به خلسه برده و حواس بیرونی را از کار انداخته است: «تا بدان‌جا که فرو می‌ماند چشم از دیدن و لب نیز ز گفتار مرا»، با فرو بسته شدن حواس بیرونی، حواس درونی با قدرت فعالیت خود را آغاز می‌نمایند، تا آنجا که صحنه‌ها و صداها بی‌ از عمق تاریخ ایران دیده و شنیده می‌شوند. حس درونی و تجربه با عظمتی که راه به خلسه می‌برد، در قالب تصویرها، رنگ‌ها و نمایه‌های معنایی عینیت یافته و به خواننده منتقل می‌شود؛ متن با استفاده از قدرت رنگ و صدا شرایطی را فراهم می‌آورد که در باور و نگرش خواننده تأثیر می‌گذارد، بدین ترتیب بعد زیبایی‌شناسی شعر، تجلی عینی می‌یابد.

مهم‌ترین دستاورد پژوهش حاضر کمک به گونه‌شناسی شعر نو فارسی است؛ باتوجه به این که در هزاره دوم/آهوی کوهی مراکز چهارگانه تولید معنا؛ یعنی من شاعر، متن نقاشی، متن شعر و من خواننده در درون مرکز بزرگتری به نام تاریخ و فرهنگ گذشته ایران معنا سازی

می‌کنند، تاریخ و فرهنگ ایران را مرکز غالب تولید معنا به حساب آورده و این شعر را در زیرگونه مفاخره فرهنگی طبقه‌بندی می‌کنیم؛ زیرا نمایه‌های معنایی افتخارآمیز و با شکوه و تقدیس‌شده در فضای فرهنگی و تاریخی ایران تولید شده و بازسازی هویت «من» برپایه این گذشته تاریخی باشکوه انجام پذیرفته است. در ادامه پژوهش حاضر می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که با بررسی مراکز زایش معنا و نوع مراکزی که در آفرینش شعر دخیل هستند و بالاخص با تشخیص مرکز غالب تولید معنا که بفرایند نشانگی بیش‌ترین تأثیر را دارد، گونه-شناسی دقیق‌تر شعر فارسی انجام‌پذیر خواهد بود و زیرگونه‌های شعرتغزلی، اجتماعی، سیاسی، کودکانه و ... با معیارهای داده‌بنیاد قابلیت طبقه‌بندی خواهد داشت. تمایز حسی-زیبایی گونه‌های مختلف شعری را نیز در این گونه‌شناسی می‌توان لحاظ نمود.

منابع

- ۱- باقری، سحر و عینی‌فر، علیرضا. (۱۳۹۵). تدقیق و تحدید حوزه شمول و نمود نشانه‌ها در معماری. معماری و شهرسازی آرمان‌شهر، شماره ۷، ۱۰-۱.
- ۲- چندلر، دنیل. (۱۳۹۴). مبانی نشانه‌شناسی. ترجمه مهدی پارسا، تهران: سوره مهر.
- ۳- رحیمی جعفری، مجید و شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۹). از ابرسوزه تا ناسوزه؛ جلوه‌های متناوب قدرت در نمایشنامه سیاه‌اثر ژان ژنه. ادبیات معاصر جهان، ۲ (۴)، ۱۷-۱.
- ۴- زکریایی کرمانی، ایمان، شعیری، حمیدرضا و سجودی، فرزانه. (۱۳۹۲). تحلیل نشانه-معناشناختی سازوکار روابط بینافرهنگی در نظام گفتمانی فرش کرمان. مطالعات تطبیقی هنر، ۳ (۶)، ۲۹-۱۱.
- ۵- سجودی، فرزانه و کاکه‌خانی، فرناز. (۱۳۹۰). بازی نشانه‌ها و ترجمه شعر. زبان‌پژوهی (دانشگاه الزهراء (س)). ۳ (۵)، سال ۱۳۳-۱۵۳.
- ۶- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۲). نشانه-معناشناسی دیداری: نظریه و تحلیل گفتمان هنری. تهران: سخن.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۵). گزینه/شعار. تهران: مروارید.
- ۸- صفوی، کوروش. (۱۳۹۵). فرهنگ توصیفی مطالعات ادبی. تهران: علمی.
- ۹- گرمس، آلزیرداس ژولین. (۱۳۸۹). نقصان معنا. ترجمه و شرح حمیدرضا شعیری، تهران: علم.

۱۰- لیت و لت، ژب. (۱۳۹۰). رساله‌ای در گونه‌شناسی روایت. ترجمه علی عباسی و نصرت حجازی، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۱- میردهقان، مهین ناز، سجودی، فرزانه و آقایی، حمید. (۱۳۹۲). تحلیل مجموعه کتاب‌های زبان فارسی از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی. پژوهش‌نامه آموزش زبان فارسی به غیرفارسی-زبانان، ۲ (۱)، ۳۷-۶۸.

۱۲- نامور مطلق، بهمن. (۱۳۹۴). درآمدهای بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها. تهران: سخن.

۱۳- نجومیان، امیرعلی. (۱۳۹۴). نشانه در آستانه. تهران: فرهنگ نشر نو.

۱۴- _____ (۱۳۹۶). نشانه‌شناسی. تهران: مروارید.

15- Lotman, J. (2005). On the Semiosphere (Clark. W. Trans.). *Sign Systems Studies*, 33 (1), 205-229.

16- Lotman, Y. (2009). *The Notion of Boundary. Universe of the Mind: A Semiotic Theory of Culture* (Shukman. A. Trans.) Bloomington: Indiana University Press, 131-142.

Investigation of the birth of meaning and the process of unlimited symptoms in the Second Millennium of Mountain Deer composed by Mohammad Reza Shafiei Kadkani

Maryam Dorpar¹

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Kowsar University of Bojnord, Bojnord, Iran

Abstract

The present study studies the poetry of the Second Millennium of the Mountain Deer (Shafiee Kadkani, 2016) in order to examine the centers of meaning as a researchable problem that can lead to a more accurate typology of modern Persian poetry; By asking these questions, what are the centers of meaning reproduction in the second millennium of mountain deer, what kind of relationship are they with each other, as a result of the interaction of these centers, how the process of infinite symbolism proceeds and finally what effect the multiplicity of centers of meaning production has on the sensory-aesthetic flow of poetry? The results show that in the second millennium, the relationship between poetry and painting is intercultural and interdisciplinary. The openness of the visual discourse of the "Mosque / Old Mosque" tile allows the poet to escape from the sphere of the closed sign and the monophony of today / now to the sphere of the open sign and the polyphony of yesterday / of the past. By transforming the iconic function of tile symbols into a symbolic function in poetry, the physical space or sub-space of the tile becomes a macro-space or virtual space and promotes the birth of meaning in a mixed, multidimensional, hierarchical flow in the deep space of ancient Iranian history. In this process, a discourse space is created in which the contradictions achieve coexistence and interaction instead of denying each other, and the "tile of the old mosque" hosts all the discourses. In the process of other signs, tile icons become indexes and, through combined metaphors, create a deep and subtle dimension of meaning that refers to "self." In this poem, the inner sense is the strongest sensory-perceptual dimension that disables the external senses and in the form of pure experiences, shows the way to the unconscious in the form of beautiful and unique images. Due to the fact that in this poem, the dominant center of production of meaning is the history and culture of Iran, it is classified as a

1- dorpar90@gmail.com

cultural boast. The research has been done with a poststructuralist semiotic approach and descriptive-analytical method.

Keywords: Typology of poems, centre of generation of meaning, Unlimited Semiosis, flow of aesthesis, Second Millinnium of Mountain Deer

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم، شماره ۵، بهار تابستان ۱۴۰۰، شماره پیاپی ۲۴

بررسی فرایندهای آوایی در گویش آباده طشک در مقایسه با فارسی معیار با استفاده از واج‌شناسی زایشی

فرائک رمضانی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت، مرودشت، ایران)

صص: ۲۹۷-۲۷۵

چکیده

زبان به عنوان یک ابزار ارتباط و گویش‌های به عنوان بخش‌های در معرض تغییر و تکامل یک زبان همواره مورد توجه پژوهشگران بوده‌اند. از نظر زبان‌شناسان، عوامل جغرافیایی و اجتماعی در بروز و پیدایش گویش‌ها تاثیر دارند. گردآوری و مستندسازی گویش‌های محلی، برای طبقه‌بندی گویش‌های ایران، و تدوین فرهنگ تاریخی زبان فارسی اهمیت بسزایی دارد. هدف از انجام پژوهش حاضر بررسی تطبیقی ساختار دستوری-واژگانی دو گونه زبانی لری آباده و فارسی نو است و داده‌ها در این پژوهش کیفی به روش پرسشنامه و از طریق مصاحبه با گویشوران این دو گونه زبانی و نیز منابع معتبر گردآوری شده‌اند. در حقیقت این پژوهش می‌کوشد تا با مقایسه ساختار دو گویش لری آباده و فارسی نو نشان دهد که ساختار واژگانی و آوایی آن‌ها چگونه است و در گذر زمان دستخوش چه تغییراتی شده‌اند؟ با بررسی و تحلیل واژه‌های گویشی، برخی ابهامات متون فارسی نوشته شده به خطوط ایرانی با خط عربی-فارسی نیز برطرف می‌شود. نتایج این پژوهش نشان داد که ساخت آوایی گویش آباده (لری) به لحاظ دستوری و واژگانی با فارسی نو پیوند نزدیکی دارد.

کلیدواژه‌ها: تغییر آوایی، آباده طشک، زبان فارسی، فرایندهای آوایی، گویش‌شناسی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۸

پست الکترونیکی:

1. faranakramezani@yahoo.com

۱. مقدمه

زبان مهم‌ترین ابزاری است که انسان برای برقراری ارتباط از آن استفاده می‌کند. زبان از ابتدا به این گونه و شکل نبوده و به دلایل گوناگون دگرگونی‌های فراوانی را پذیرفته‌است و گویش‌ها و زبان‌های متعددی از آن به وجود آمده‌اند. ساختار دستوری واژگانی گویش آباده طشک از زبان‌های ایرانی باستانی و میانه و فارسی تاثیر فراوانی پذیرفته‌است.

در طول تاریخ، پیوسته عوامل بسیاری سبب تأثیرگذاری و تأثیرپذیری زبان‌های گوناگون بر یکدیگر بوده‌اند. علاوه بر رابطه تنگاتنگ و اشتراک‌های فراوانی که بین زبان‌های یک خانواده زبانی هست، کم‌تر زبانی یافت می‌شود که از این اثرگذاری و اثرپذیری در امان بوده باشد. گویش‌های ایرانی بخش سترگی از گنجینه‌های فرهنگی کشور هستند و نگهداری و نگهبانی و بهره‌برداری از این گویش‌ها به عهده کسانی است که به فرهنگ‌ها و زبان‌های ایرانی دلبستگی دارند. این گویش‌ها، همچون آیین تمام‌نمای فرهنگی مردمانی هستند که در طول تاریخ در پهنه وسیعی از ایران زمین می‌زیستند و به‌راستی سرمایه ارزشمندی است که در بردارنده هویت ملی ماست. گویش لری آباده طشک از گروه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است. آباده طشک جزو استان فارس که در شرق شهر شیراز، شهری است واقع در ساحل دریاچه بختگان (دریاچه‌ای نمکی به مساحت ۳۵۰۰ کیلومتر مربع) و دریاچه طشک در استان فارس، بین شهرستان‌های آباده، مرودشت، شیراز، استهبان و همچنین بخش مرکزی محدود است که به مناسبت یکی از روستاهای نزدیک آن به نام «طشک» و به دلیل مجاورت دریاچه نرگس یا طشت به این نام معروف شده است. گویشی که مردم آباده طشک با آن سخن می‌گویند، برگرفته از گویش لری است و گویش لری از گروه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است.

شایان ذکر است که دو گونه زبانی لری و فارسی (زبان لری و زبان فارسی) دنباله زبان فارسی میانه هستند. امروزه گونه زبانی لری آباده طشک کمابیش در حال منسوخ شدن است و هر چند این گونه زبانی در لهجه فارسی گویشوران آباده طشک اثرگذار بوده است، اما گویش لری آباده فاقد گویشور بومی شده است. امروزه عواملی مانند قدرت گرایشی، تغییرات آوایی، آمیخته شدن مراتب زبانی، آمیخته شدن زبان شکسته با زبان ادبی، سلطه زبان قدرت و ترجمه‌های ضعیف و غیرعلمی که تهدیدی برای زبان فارسی و گویش‌های محلی به‌شمار می‌روند، سبب زوال و نابودی برخی گونه‌های زبانی همچون گونه لری آباده شده‌اند. یکی از

دلایل اصلی زوال زبان‌ها و گویش‌ها در عصر کنونی عدم استفاده یا استفاده محدود از آن‌ها در میان قشر جوان و تحصیل کرده است. راه حل این تهدیدها در آن است تا حق شناخت و استفاده دقیق از زبان و گویش‌ها را ادا کنیم و سرمایه بزرگ فرهنگی، ادبی و شعر حفظ شود و زبان فقط در عرصه ادب استفاده نشود و کاربردهای دیگری هم از آن به عمل آید.

اولین کوشش در راه شناخت و بررسی ماهیت گویش آباده طشک آن است که نخست، واقعیت‌ها و پدیده‌های عینی و محسوس زبانی، گردآوری شده، طبقه‌بندی و فهرست‌بندی شوند. «گویش» یک گونه زبانی است که علاوه بر تلفظ، در انتخاب واژگان و نیز قواعد دستوری با دیگر گونه‌های آن زبان تفاوت دارد. گویش‌های محلی، پستوانه‌ای برای زبان و ادبیات رسمی کشور به شمار می‌روند. چه بسا انتقال واژه‌های محلی به فرهنگ رسمی جامعه، نیازمندی‌های جدید را به بهترین روش پاسخ گوید، و دستگاه‌هایی همچون: فرهنگستان‌ها را از کاربرد جدید واژه‌ها بی‌نیاز می‌کند. زبان هر سرزمین برگرفته از فرهنگ و تمدن و حوادث و اتفاقاتی است که در آن رخ داده، و آن را مورد تأثیر خود قرار داده است. مهاجرت‌های متقابل، دادوستد با همسایگان و جنگ‌ها، همگی نقش به‌سزایی در شکل‌گیری زبان هر سرزمین دارند.

گویش‌ها و لهجه‌های هر زبان، کارآمدترین ابزار در بررسی و زنده نگه‌داشتن زبان و فرهنگ است که به دلیل ویژگی آزاداندیشی و نگاه غیررسمی، کمتر دستخوش دگرگونی می‌شوند. لهجه‌هایی که امروزه در روستاها و شهرهای کوچک دورافتاده دارای گویشور هستند، بیشتر بازمانده زبان‌های باستانی و محلی ما هستند، و برای بررسی‌های زبان‌شناسی ارزنده و پرجای است. هدف پژوهش حاضر، درواقع، بررسی مقایسه‌ای ساختار دستوری-واژگانی دو گونه زبانی لری آباده و فارسی می‌باشد.

گردآوری و مستندسازی گویش‌های محلی، برای طبقه‌بندی گویش‌های ایران، و تدوین فرهنگ تاریخی زبان فارسی اهمیت بسزایی دارد. با بررسی و تحلیل واژه‌های گویشی، برخی ابهامات متون فارسی نوشته شده به خطوط ایرانی با خط عربی-فارسی نیز برطرف می‌شود. فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم می‌تواند از واژه‌های گویشی، به ویژه اصطلاحات محلی پیشه‌ها در معادل‌سازی بهره گیرد. افزون بر این، با توجه به این که فرهنگ عامه، عمدتاً جنبه زبانی دارد، مردم‌شناسان نیز می‌توانند از دستاوردهای این تحقیقات استفاده کنند. در روزگار

کنونی به سبب گسترش فن آوری نوین ارتباطات، بسیاری از گویش‌های ایرانی خاموش شده‌اند و بسیاری دیگر، رو به فراموشی سپرده شده و کم‌کم جای خود را به فارسی رسمی می‌دهند. پس جا دارد تا هر چه سریع‌تر در جهت شناسایی و مستندسازی این میراث معنوی گام برداریم، تا هم زمینه تحقیق برای دانش پژوهان امروزی فراهم شود و هم نسل آینده بتواند از این داده‌ها در مباحث علمی استفاده کنند (صادقی، ۱۳۹۵: ۱۰).

همچنین فرایند جهانی شدن در دنیای امروز موجب شده است که انسان‌های روی زمین همه به سوی داشتن فرهنگی یکسان پیش بروند، به طوری که خوراک و پوشاک و طرز تفکر و عادات و رسوم جوامع مختلف تقریباً همسان شده است. در نگاه اول این همسانی یا جهانی شدن امری پسندیده و خالی از اشکال به نظر می‌رسد، اما به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران همسانی فرهنگی و فکری، تنوع تفکر و اندیشه را از بین می‌برد و خسارات جبران‌ناپذیری به اکوسیستم انسانی وارد می‌سازد و لازم است نسبت به مغلوب شدن خرده فرهنگ‌ها و زبان‌های اکثر جوامع جهان در مقابل فرهنگ‌ها و زبان‌های جوامع دارای فرهنگ غالب واکنش نشان دهیم. از همین رو، مرگ یک گویش را می‌توان در حکم مرگ یک فرهنگ دانست (پرمون،^۱ ۱۳۹۱: ۱۴).

حفظ گویش‌های محلی در کشورمان، به خصوص گویش‌هایی که در خطر نابودی هستند، ضروری به نظر می‌رسد. ساختار گویش آباده طشک از زبان‌های ایرانی باستانی و میانه و فارسی تاثیر فراوانی پذیرفته است. فرایندهای واجی موجود در گویش آباده طشک به دلایل گوناگونی از جمله: کم‌سوادی گویشوران، ساده‌تر شدن واژه‌ها و ردپای به جا مانده از زبان‌های باستانی و میانه ایجاد شده است. پژوهش حاضر به دنبال آن است تا با مقایسه ساختار دو گویش لری آباده و فارسی نو نشان دهد که ساختار دستوری و واژگانی آن‌ها چگونه است و در گذر زمان دستخوش چه تغییراتی شده‌اند؟

۲. پیشینه پژوهش

زارع و دمیری، (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «مقایسه فرایندهای واجی لهجه آباده طشک و زبان فارسی معیار در قالب نظریه بهینگی» پرداختند. هدف این پژوهش، توصیف و تحلیل چند

فرایند واجی پرکاربرد در لهجه مربوط به آباده طشک در قالب نظریه بهینگی واج شناسی است. این تحقیق به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است و در جمع‌آوری داده‌ها از روش میدانی و کتابخانه‌ای استفاده شده است. بدین منظور ۵ ساعت مکالمه تلفنی گویشوران مونث سنین بین ۳۰ تا ۶۰ سال ضبط گردیده و سپس این آواها طبقه‌بندی و آوانویسی شده است. سپس با تجزیه تحلیل داده‌ها در قالب اصول واج‌شناسی بهینگی محدودیت‌های حاکم بر صورت‌های بهینه در لهجه آباده طشک مشخص شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در صورت‌های بهینه لهجه آباده طشک غالباً محدودیت‌های نشاننداری بر صورت‌های بهینه حاکم است.

امیری و زارعی (۱۳۹۳) پژوهشی با عنوان «بررسی واج شناسی گویش آباده‌ای» نوشته‌اند. هدف مطالعه حاضر بررسی ساخت واجی گویش آباده‌ای (از گویش‌های استان فارس) است. برای این منظور، از گویشوران سالخورده و مناسب برای مطالعه (با حداقل چهار دندان پیشین بالایی) و مقیم آباده مصاحبه‌هایی انجام و یادداشت‌ها و مطالب ضبط شده بررسی شده است. در این پژوهش، سؤالاتی درباره همخوان‌ها و واکه‌های موجود در گویش آباده‌ای و فرایندهای واجی و ساختمان هجا مطرح و پاسخ گفته شده است. در گویش آباده‌ای، همانند فارسی معیار، ۲۳ همخوان و ۸ واکه وجود دارد و آهنگ جمله و الگوی تکیه در این گویش همانند فارسی معیار است. تعدادی فرایند واجی نیز می‌وان یافت که در متفاوت کردن واژه‌های آباده‌ای از دیگر گویش‌ها نقش دارند. برخی از این فرایندها عبارتند از: همگونی و ناهمگونی، همخوانی، افزایش، حذف، قلب و ابدال.

۳. روش پژوهش

ماهیت روش‌شناختی پژوهش حاضر که از نوع کیفی است، توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها با استفاده از روش میدانی و از طریق مصاحبه با گویشوران دو گونه زبانی گردآوری شده‌اند. در این مصاحبه تعداد سی نفر در سنین سی تا شصت سال، ساکن در منطقه آباده طشک، در یک بازه زمانی پنج روزه شرکت کردند. برای اطمینان بیش‌تر و رسیدن به نتایج بهتر، در هنگام نیاز، از منابع مکتوب بهره برده شده است. تعداد بسیاری واژه و عبارت و جمله از گویش آباده طشک و با کمک گویشوران منطقه گردآوری شد. پس از تحلیل واژه‌ها و عبارات، واج‌های این گویش استخراج و طبقه‌بندی شده و سپس، از نظر دستوری، واژگانی و آواشناسی مورد بررسی قرار گرفتند.

۴. مبانی نظری پژوهش

۴.۱. گویش

اگر زبان را به صورت مجموعه ای در نظر بگیریم، گویش عضوی از این مجموعه است که جدا از برخی از تفاوت ها و تغییرها، تمامی ویژگی های زبان را در خود دارد. در تعریف گویش چنین می‌گویند "نظام زبانی خاصی که در ناحیه جغرافیایی ویژه ای مورد استفاده قرار می‌گیرد و از نظر دستوری و واژگانی با زبان معیار کاملاً متفاوت باشد به طوری که بدون آموزش درک آن میسر نگردد. مانند گویش کردی، گویش آذری، گویش گیلکی". (صفوی، ۱۳۶۰. ۱۲، ۳۷، ۴۰) در این جا ممکن است برخی به اشتباه گویش را با لهجه یکی بدانند؛ به این دلیل که گویش، همان طور که از تعاریف برمی آید، مانند زبان ساختار آوایی، دستوری و واژگانی خاص خود را دارد؛ در صورتی که لهجه تنها تفاوت آوایی میان دو گونه زبانی است. "گویش به تفاوت های لغوی، دستوری و تلفظی میان دو گونه زبانی گفته می‌شود. گویشها نیز همچون زبان ها در پی عوامل گوناگون و نیازهای جوامع به وجود آمده‌اند؛ عواملی مانند شرایط جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی و غیره. با توجه به این که گویش ها زیر مجموعه زبان ها شمرده می‌شوند، بدون شک از آن ها منشعب شده اند". (همان، ۲۱).

گویشی که مردم آباده طشک با آن سخن می‌گویند، گونه‌ای از گویش لری است و گویش لری از گروه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است و از نظر آوایی با این زبان ها بسیار نزدیک است به طوری که می‌توان نظام آوایی آن را با نظام آوایی فارسی میانه یکسان شمرد. آباده طشک جزو استان فارس که در شرق شهر شیراز، شهری است واقع در ساحل دریاچه بختگان (دریاچه‌ای نمکی به مساحت ۳۵۰۰ کیلومتر مربع) و دریاچه طشک در استان فارس، بین شهرستان‌های آباده، مرو دشت، شیراز، استهبان و هم چنین بخش مرکزی محدود است که به مناسبت یکی از روستاهای نزدیک آن به نام "طشک" و هم چنین به دلیل مجاورت دریاچه نرگس یا طشت به این نام معروف شده است (احمدخانی، ۱۳۹۸. ۳ و ۴).

۴.۲. واج‌شناسی زایشی

در این بخش با توجه به اهمیت واج‌شناسی زایشی که از دیدگاه های متداول در این چند دهه بوده است، به ذکر توصیفی مختصر از آن پرداخته می‌شود. در واج‌شناسی زایشی توالی آوایی زیرساختی، با استفاده از قواعد گشتاری به روساخت تبدیل می‌شود و برون داد آن

صورت آوایی را، سخنگویان زبان به صورت عینی تولید می‌کنند. هدف دستور زایشی تهیه کردن ساده‌ترین دستور ممکن برای زبان است و سادگی در واج‌شناسی از طریق تعداد نشانه‌هایی که برای بازنمایی زیرساختی است و همین‌طور قواعدی که بتوان آن‌ها را به بازنمایی آوایی ارتباط داد، اندازه‌گیری می‌شود. در واج‌شناسی زایشی، هر قاعده واجی از سه بخش تشکیل شده است الف. بخش آوایی که تغییر می‌کند؛ ب. چگونگی تغییر و ج. محیط یا بافت آوایی خاصی که تغییر واجی در آن صورت می‌گیرد.

۱.۵. ارائه و تحلیل داده‌ها

۱.۵. معرفی همخوان‌ها و واکه‌های گویش آباده طشک

نظام واکه‌ای در گویش آباده طشک شامل واکه‌های /o/e/a/ (واکه‌های کوتاه) و /ū/i/ā/ (واکه‌های بلند که این شش واکه‌ها با واکه‌های زبان فارسی معیار یکسان است) و چهار صوت /ow/oy/ey/ay/ (واکه‌های مرکب) هستند. البته در فارسی رسمی واکه مرکب «ow» به صورت «ov» تلفظ می‌شود و واکه مرکبی بوده که از قدیم در زبان فارسی وجود داشته است. مانند zōwγ ذوق که در گویش آباده طشک و دماوندی به شکل zowγ تلفظ می‌شود. همچنین واکه مرکب «ey» واکه‌ی قدیمی دیگری در زبان فارسی بوده است مانند واژه‌های dey - دی و mey - می. اما نجفی سال‌ها پیش مرکب بودن دو واکه ey - ای و ow - اُ را در فارسی معیار رد کرده بود (۸۷، ۹۸، ۱۳۵۶).

واکه‌های گویش آباده طشک به صورت زیر است:

a واکه‌ای است پیشین، گسترده، باز

ā واکه‌ای است پسین، گرد، باز

ū واکه‌ای است پسین، گرد، بسته

O واکه‌ای است پسین، گرد، نیمه بسته

i واکه‌ای است پیشین، گسترده، بسته

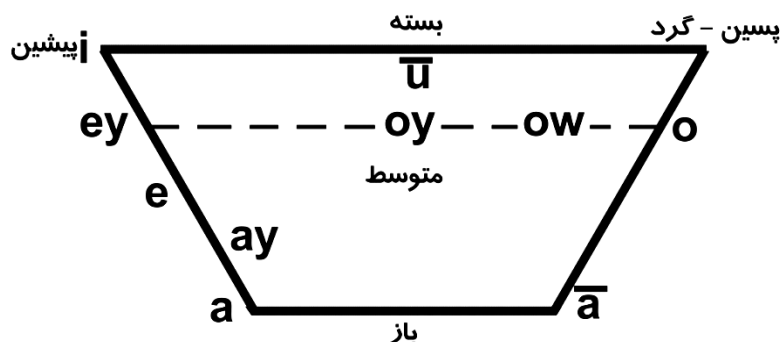
e واکه‌ای است پیشین، نیمه گسترده، نیمه بسته

ay واکه‌ای است پیشین، گسترده، باز

oy واکه‌ای است پسین، نیمه بسته، گرد

ow واکه‌ای است پسین، گسترده، باز

جدول دستگاه واکه‌های گویش آباده طشک



در این گویش به مانند زبان فارسی معیار ۲۳ همخوان دیده می‌شود و همخوان «ژ» (ǰ) (به مانند گویش علامرو دشتی، از گویش‌های جنوب استان فارس) بیشتر با صدای همخوان j در آغاز نام‌های خاص مثل (jilā - جیلا. jāle - جاله به کار می‌رود) جز در آغاز اسم‌های خاص (ژاله، ژیلا و غیره) در آغاز واژه‌های دیگر کاربرد ندارد و یا در موارد اندک، در وسط واژه به کار می‌رود. مانند rāždūne - رازیانه. در مجموع، این همخوان در گویش مورد نظر کاربرد اندکی دارد. هم چنین در این گویش همخوان «ع» عربی وجود ندارد و تلفظ نمی‌شود. برای نمونه در واژه‌های «jafar - جعفر، ǰāmū - عمو، ǰelm - علم»، «ع» در وسط کلمه به کلی حذف می‌شود و در آغاز کلمه هم صدای چاکنایی ǰ تلفظ می‌شود.

دیگر این که در این گویش، همخوان‌های گرفته شده از عربی یا ترکی مانند (ع، غ، ق، ح) هنگام گفت و گو به کار نمی‌رود و به جای این همخوان‌ها، همخوان‌های فارسی جانشین می‌شوند. مثلاً به جای «غ» عربی «ف» فارسی و یا ایرانی شرقی، به جای «ق» همخوان «ف» و به جای «ح» همخوان «h» به کار می‌رود.

همخوان‌های گویش آباده طشک به شرح زیر هستند: p, b, t, d, k, g, ǰ, γ, f, v, s, š,

z, ž, x, h, č, j, r, l, m, n, y

/ǰ/ در زبان فارسی و گویش آباده طشک، در آغاز کلمات قرار گیرد و اصولاً هیچ واژه‌ای

در این زبان با واکه شروع نمی‌شود و باید توجه داشت کلمات نظیر آن جا، ایران، ابر، اردک و مانند این‌ها در ظاهر با واکه شروع می‌شوند، از نظر آواشناسی یک همزه مقدم بر واکه دارند که

این همزه، واج اول آن ها به شمار می آید. بنابر این کلمات یاد شده را به ترتیب چنین آوانگاری می کنند:

آن جا - ʔānjā ʔabr- ابر - ʔirān ایران - ʔordak اردک - .

جدول دستگاه همخوان های گویش آباده طشک

چاکنایی یا حلقی	ملازی	نرمکامی	کامی	لثوی - کامی	لثوی	دندانی	لب و دندانی	دوبلی	محل تولید نحوه تولید
ʔ	γ	K g				t d		p b	انفجاری (انسدادی)
h	x			Ž š		S Z	F v		سایشی
				J č					انسدادی - سایشی
					r				غلطان (لرزشی)
					l				کناری
					n			m	خیشومی
			y						نیم واکه (روان)

-توزیع واج ها

الف-توزیع همخوان ها همه همخوان های گویش آباده طشک می توانند در اول، وسط و آخر هجا قرار گیرند. به جز همخوان «h» که در آخر هجا نمی آید. مانند čāh - چاه čā.

ب-توزیع واکه ها همه واکه های گویش آباده طشک می توانند در وسط و آخر هجا قرار گیرند.

۲.۵. ساختمان هجا

ساختمان هجای هر زبانی با توجه به قواعد واجی آن زبان ترکیب هایی از واج ها را جایز می داند و در برخی موارد محدودیت هایی را برای این ترکیب ها قائل می شود. ساختمان هجا در زبان فارسی عبارت از یک رشته آوایی پیوسته است که از یک واکه و یک تا سه همخوان

تشکیل می‌یابد، واکه به منزله مرکز یا هسته یا محور هجاست و همخوان در حکم حاشیه آن است (نجفی، ۱۳۹۰: ۶۵). هجاهای این گویش، همانند هجاهای زبان فارسی معیار است. صرف نظر از کوتاهی و یا بلندی و باز یا بسته بودن واکه آن می‌توان به سه گروه CV، CVC و CVCC تقسیم نمود. مانند pā, pīr, pors. بنابراین از نظر ساختمان هجا این گویش تفاوتی با فارسی معیار ندارد.

فارسی	گویش آباد طشک
/cv/	/cv/
/cvc/	/cvc/
/cvcd/	/cvcd/

۳.۵. تفاوت‌های آوایی در واژگان متفاوت در آباد طشک و فارسی

واژه‌های این گویش را در مقایسه با واژه‌های فارسی رسمی به سه گروه می‌توان تقسیم کرد:

الف- گروهی که کاملاً متفاوت هستند. مانند

فارسی	گویش آباد طشک
پدر	<i>bowo</i>
خواهر	<i>dede</i>
برادر	<i>kākā</i>

طبق بررسی‌های به عمل آمده، واژه‌هایی که مرتبط با روابط خانوادگی و خویشاوندی هستند در این گروه قرار می‌گیرند و این واژگان در مقایسه با واژگان فارسی کاملاً متفاوت هستند.

ب - گروهی که کاملاً یکسانند ، مانند

فارسی	گویش آباد طشک
درد	<i>dard</i>
سرد	<i>sard</i>
تاریک	<i>tarik</i>

پ- گروهی که باهم تفاوت آوایی دارند، این تفاوت‌ها دارای انواع زیر است:

۱- تفاوت در نوع صداها که خود به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف - تفاوت در واکه‌ها که عبارتند از:

/ā/ فارسی پیش از همخوان‌های خیشومی /m/ و /n/ به /ū/ تبدیل می‌گردند.

[همخوان‌های خیشومی] /ā → ū/

فارسی	گویش آباده طشک
جان	Jān
شام	šām
شانه	šāne
جامه	Jāme

/ā/ فارسی پیش از همخوان /h/ در آباده طشک به همان شکل است، و /h/ نیز می

افتد

ā → a/[h]

فارسی	گویش آباده طشک
راه	rāh
کلاه	koḥh
کاه	kāh

/a/ فارسی پیش از همخوان /b/ در برخی موارد به واکه مرکب /ow/ تبدیل می‌شود، و

/b/ نیز می‌افتد، a → ow/[b]

فارسی	گویش آباده طشک
لب	Lab
آب	āb
شب	šab
تب	tab
سبز	sabz
کبک	kabk

/a/ فارسی مقابل /e/ گویش آباده طشک در بعضی واژه‌ها:

فارسی گویش آباده طشک

آهن *āhan* *āhen*

حنا *harā* *hena*

/a/ فارسی در این گویش از آغاز کلمه زیر می‌افتد:

فارسی گویش آباده طشک

انار *anār* *nār*

/o/ فارسی مقابل /e/ این گویش در بعضی واژه‌ها:

فارسی گویش آباده طشک

دشمن *dosman* *desman*

بلند *bolanc* *belan*

دختر *doxtar* *dextar*

ظلم *zolm* *zelm*

/o/ فارسی مقابل /ā/ این گویش در بعضی از واژه‌ها:

فارسی گویش آباده طشک

خنک *xonak* *xānek*

کهنه *kohne* *kāne*

/ū/ فارسی مقابل /i/ این گویش در بعضی از واژه‌ها:

فارسی گویش آباده طشک

سوزن *sūzan* *sizan*

جوجه *Jūje* *Jije*

/ū/ فارسی مقابل /o/ گویش آباده طشک در بعضی واژه‌ها:

فارسی گویش آباده طشک

سوختن *sūx tan* *soxtan*

دوختن *dūxtan* *doxtan*

/i/ فارسی مقابل /e/ گویش آباده طشک در برخی واژه‌ها:

گویش آباده طشک	فارسی	
<i>rextan</i>	<i>rixtan</i>	ریختن
<i>bextan</i>	<i>bixtan</i>	بیختن

ب- تفاوت در نوع همخوان‌ها

/b/ فارسی مقابل */f/* و */v/* گویش آباده طشک در واژه‌ی زیر:

گویش آباده طشک	فارسی	
<i>zaft</i>	<i>zabt</i>	ضبط
<i>tavar</i>	<i>tabar</i>	تبر
<i>var</i>	<i>bar</i>	بر

/d/ فارسی مقابل */t/* گویش آباده طشک در بعضی واژه‌ها:

گویش آباده طشک	فارسی	
<i>laqat</i>	<i>lagad</i>	لگد

/d/ فارسی در پایان بعضی واژه‌های این گویش می‌افتد:

گویش آباده طشک	فارسی	
<i>can</i>	<i>cand</i>	چند
<i>belan</i>	<i>bolanc</i>	بلند
<i>zi</i>	<i>zūd</i>	زود
<i>ban</i>	<i>band</i>	بند
<i>xon</i>	<i>xānd</i>	خواند

/f/ فارسی مقابل */b/* این گویش در بعضی واژه‌ها

گویش آباده طشک	فارسی	
<i>nesb</i>	<i>nesf</i>	نصف

/h/ فارسی مقابل */x/* این گویش در بعضی از واژه‌ها

گویش آباده طشک	فارسی	
<i>bextar</i>	<i>behtar</i>	بهتر

/r/ فارسی مقابل */l/* گویش آباده طشک در بعضی واژه‌ها

فارسی	گویش آباد طشک
qir	qil
شکار	šekār
šekāl	
کرک	kork
kolk	
برگ	barg
balg	
زهره	zahre
zahle	
حذف /t/ فارسی در پایان بعضی از واژه های گویش آباد طشک	
فارسی	گویش آباد طشک
rāst	rās
راست	
xāst	xās
خواست	
pūst	pūs
پوست	
dast	das
دست	
mast	mas
مست	

۴.۵. فرایندهای آوایی در گویش آباد طشک

واحدهای آوایی بر اثر همنشینی در ترکیب دستخوش تغییراتی می‌شوند. این نوع تغییرات را فرایندهای آوایی گویند. دگرگونی‌های آوایی فارسی در فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی جدید وجود داشته است که می‌توان به مواردی اشاره کرد حذف برخی از واج‌ها، ابدال (تبدیل برخی از واج‌ها به واج‌های دیگر)، افزایش واکه یا در آغاز واژه و یا در میان دو همخوان، قلب (جا به جایی واج‌ها) و یا حتی در برخی از واژه‌ها بیش از یک دگرگونی رخ می‌دهد، مانند (ابدال و حذف، ابدال و قلب، قلب و حذف و ...) در این گویش مانند همه ی زبان‌ها تحولات آوایی نام برده صورت می‌گیرد (بی‌جن‌خان، ۱۳۸۴: ۱۸۵).

در گویش آباد طشک دگرگونی‌های آوایی آشکاری روی می‌دهد؛ بدین‌سان که در بسیاری از واژه‌ها همخوانی به همخوان دیگر «بدل» می‌شود یعنی در آن‌ها «ابدال» رخ می‌دهد و یا برخی از همخوان‌ها می‌افتد یعنی «حذف» در آن‌ها صورت می‌گیرد و در بعضی دو همخوان جا به جا می‌شوند یعنی در آنها «قلب» روی می‌دهد.

نمونه‌هایی از انواع تغییرات آوایی در زیر ارائه می‌گردد:

۱.۴.۵. حذف

«یکی از مهم‌ترین تحولات صوتی فارسی، حذف برخی از واج‌هاست. حذف واجی در مواضع مختلف یعنی آغاز، میان و پایان واژه‌ها رخ داده است» (باقری، ۱۳۷۶: ۱۴۰). فرآیند حذف برخی از همخوان‌ها در گویش آباده طشک:

۱- حذف آغازین

حذف *a* در آغاز واژه

anār = nār انار

ātas = tas آتش.

۲- حذف میانین

حذف *d* در میان واژه

gandom = gannen گندم

rūdxāne = rūxūne رودخانه

harābandān = herābarūn حنابندان.

۳- حذف پایانی (به دلیل فرآیند سایشی‌شدگی در زبان اتفاق افتاده است)

حذف *t* در گروه *st*

māst = mās ماست

dast = das دست

hast = has هست

- حذف *t* در گروه *st*

dāst = dās داشت

hest = hes گذاشت، نهاد

- حذف *d* در گروه *nd*

boland = belan بلند

band = ban بند

$gūs\text{fand} = gos\text{bar}$ گوسفند

- حذف z در پایان واژه بعد از واکه ها

$ciz = ci$ چیز

$emrūz = emrū$ امروز

$harūz = hani$ هنوز.

- حذف h در پایان واژه بعد از واکه ها

$gāh = ga$ گاه.

- حذف حروف ساکن به ویژه در پایان واژگان

$ketf = kat$ کتف

$duq = du$ دوق

$talx = tal$ تلخ

$sost = ses$ سست.

۲.۴.۵. ابدال (تبدیل)

«گاهی در یک واژه، یک واج به واج دیگری مبدل می‌شود، بی‌آنکه بتوانیم برای آن در چارچوب فرایندهای همگونی یا دگرگونی توجیهی بیابیم» (باقری، ۱۳۷۸: ۱۲۰). دکتر معین ذیل واژه ابدال چنین آورده است «بدل کردن، تاخت زدن، به جای چیزی گرفتن یا دادن یا گذاشتن. قرار دادن حرفی به جای حرف دیگر برای دفع ثقل و سنگینی. یکی از اقسام نه‌گانه وقف مستعمل چون تبدیل تاء به ها در رحمت و رحمه» (معین، ۱۳۸۵: ۶۳). ملک الشعرا بهار، ابدال حرفی به حرف دیگر را از نوامیس تطور هر زبان می‌داند (بهار، ۱۳۸۸: ۲۳۰). بهار، دلایل این فرایند واجی را چنین بیان می‌کند «...هرگاه توجه و نگاهداری و تهیه قوانین و آیین‌ها و دستورهای علمی در کار نباشد به تدریج لغات و ترکیبات و اصوات و آخرالامر حروف یک زبان از میان می‌رود، غالباً یک حرف جای یک حرف دیگر را می‌گیرد و صوتی به جای اصوات می‌نشیند...» (بهار، ۱۳۸۸: ۲۳۰).

همگونی گاهی یک واکه یا همخوان در اثر همنشینی با همخوان دیگری، پاره‌ای از مختصات آوایی خود را از دست می‌دهد و به جای آن، مختصات آوایی همخوان یا واکه

مجاور خود را می‌پذیرد. همگونی بر دو بخش همگونی همخوان‌ها و همگونی واکه‌ها تقسیم می‌شود

-تبدیل r به l (تبدیل واج لثوی واکدار به جفت بی واک خود صورت گرفته است)

$zarar = zalal$ ضرر

$tār = tāl$ تار، تار مو

$γir = γil$ قیر

$barg = balg$ برگ

- تبدیل b به v (تبدیل واج انسدادی (گرفته) به واج سایشی یا غلتی)

$tabar = tavar$ تبر

$xabar = xavar$ خبر

$bāz = vāz$ باز

- تبدیل b به f (تبدیل واج انسدادی (گرفته) به واج سایشی یا غلتی)

$nab̄s = naf̄s$ نبش

$sabt = saft$ ثبت

$zabt = zaft$ ضبط

$tanāb = tanāf$ طناب.

- تبدیل f به واکه ow

$af̄sār = ow̄sār$ افسار

$deraf̄s = derow̄s$ درفش.

- تبدیل واکه کوتاه a به واکه بلند $ā$

$amū = āmū$ عمو

$anūs = ārūs$ عروس

- تبدیل واکه i به e

$rismān = resmūn$ ریسمان

$rixtan = rextan$ ریختن

$bixtan = bextan$ بیختن.

۳.۴.۵. قلب

اصطلاح قلب در زبان‌شناسی برای اشاره به تغییر در ترتیب عادی عناصر به کار می‌رود، به طوری که در زنجیره آوایی، ترتیب خطی xy به صورت yx درمی‌آید (هیوم، ۲۰۰۱: ۲۵). قلب هم در گفتار زبان آموزان و هم در گفتار گویشوران بومی رخ می‌دهد و زمانی که صورت رایج شد و به طور مرتب از سوی گویشوران زبان به کار رفت منجر به تغییر واژگانی می‌شود. در اغلب موارد یک همخوان روان و یک واکه در این روند دخالت دارند (آرلاتو، ۱۹۸۱: ۱۲۷). و نظام واجی زبان به ناگزیر برای رفع مشکل و تضمین سهولت تلفظ از این فرایند آوایی بهره می‌برد. در گذشته فرایند قلب را پدیده‌های بی قاعده و منحصرأ نشأت گرفته از اشتباهات کنشی، زبان کودکان یا تغییرات آوایی می‌دانستند و این دیدگاه در بسیاری از منابع زبان‌شناسی نیز ذکر شده است (هیوم، ۲۰۰۱: ۷۷). قلب در مواردی مانند اشتباهات کنشی، لغزش‌های زبانی و جابه‌جایی آواها نیز قابل رویت است.

در گویش آواده طشک برخی واژگان دو هم خوان جا به جا می‌شوند یعنی در آن‌ها «قلب» روی می‌دهد.

- جا به جایی f با l $\text{p}l\text{f} = \text{p}o\text{f}l$ قفل.

- جا به جایی z با r $\text{nazr} = \text{narzr}$ نذر.

- جا به جایی t با r $\overset{\vee}{c}atr = \overset{\vee}{c}art$ چتر، $atr = art$ عطر.

- جا به جایی k با s $aks = ask$ عکس.

- جا به جایی s با x $\text{nosxe} = \text{noxse}$ نسخه.

- جا به جایی t با l $\text{satl} = \text{salt}$ سطل.

- جا به جایی f با q $\text{saqf} = \text{safq}$ سقف.

۴.۴.۵. افزایش

گاهی تحت شرایطی، یک واحد زنجیری به زنجیره گفتار اضافه می‌شود. فرایند اضافه، تابع قواعد نظام صوتی زبان است. هرگاه در ترکیب آواها با هم، نوعی همنشینی بین واحدهای

زبانی به وجود آید که براساس طبیعت آوایی زبان، ثقیل باشد یا بر خلاف نظام صوتی زبان باشد، برای رفع این اشکال یک واحد زنجیری به زنجیره گفتار افزوده می‌شود (حق شناس، ۱۳۹۳: ۱۵۹). رایج‌ترین نوع این فرایند را می‌توان افزایش همخوان‌های میانجی ذکر کرد که به دلیل التقای واکه‌ها رخ می‌دهد (قلی فامیان و بصیرت، ۱۳۹۳: ۹۸). «دلیل افزایش واج میانجی را می‌توان سهولت تلفظ دانست؛ چراکه امکان تلفظ دو واک؛ پشت سر هم ناممکن یا دشوار است (نمیرانیان و آقایی، ۱۳۸۶: ۶۷).

- افزایش ^g به پایان واژه
ney = neyg نی.

- افزایش واکه کوتاه ^e به آغاز واژه

eskam[∨] باردار، آبستن

esnoftan[∨] شنیدن

esmordar[∨] شمردن.

۵. نتیجه‌گیری

گویش‌های ایرانی بخش سترگی از گنجینه‌های فرهنگی کشور هستند و نگهداری و نگهداری و بهره‌برداری از این گویش‌ها به عهده‌ی کسانی است که بر فرهنگ ایران دلبستگی دارند. این گویش‌ها، به مثابه‌ی آیین تمام‌نمای فرهنگی مردمانی هستند که در طول تاریخ در پهنه‌ی وسیعی از ایران زمین می‌زیستند و به راستی سرمایه‌ی بسزا و نیکی است که در بر دارند. هویت ملت ماست. گویش آباده طشک برگرفته از گویش لری و گویش لری از گروه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است که هر دوی آن‌ها (زبان لری و زبان فارسی) دنباله‌ی پارسی میانه هستند. امروزه گویش لری در منطقه آباده طشک کم و بیش در حال منسوخ شدن است و هر چند در لهجه‌ی فارسی مردمان آباده طشک اثر گذشته است اما دیگر به گویش لری کسی گفت و گو نمی‌کند. گسترش تکنولوژی و رشد وسایل ارتباط جمعی و پدیده مهاجرت روستاییان به شهرها، گویشوران از روی اجبار یا حتی میل، بیشتر از زبان معیار استفاده می‌کنند؛ در نتیجه

این رویدادها، گویش‌ها در معرض فراموشی و خطر نابودی قرار می‌گیرند. بنابراین ضروری است که با مطالعه و پژوهش‌های پی در پی این گویش‌ها گردآوری و ثبت شوند.

بر اساس آن چه گفته شد، موارد زیر را می‌توان به عنوان نتیجه بحث، مطرح کرد:

- تعداد همخوانهای گویش آباده طشک و فارسی یکی است اما لزماً توزیع یکسانی ندارند. تعداد و کیفیت واکه‌های کوتاه و بلند ساده در آباده طشک مانند فارسی معیار است اما در این گویش سه واکه مرکب نیز وجود دارد. هجاهای گویش آباده طشک، همانند هجاهای زبان فارسی معیار است. صرف نظر از کوتاهی و یا بلندی و باز یا بسته بودن واکه، می‌توان آنها به سه گروه CV، CVC و CVCC تقسیم نمود.
- واژه‌های گویش آباده طشک را در مقایسه با واژه‌های فارسی رسمی به سه گروه می‌توان تقسیم کرد گروهی کاملاً متفاوت، گروهی کاملاً یکسان و گروهی که با هم تفاوت آوایی دارند که این قسمت خود به دو بخش الف) تفاوت در همخوان‌ها و ب) تفاوت در واکه‌ها تقسیم می‌گردد.
- بر اساس بررسی‌های انجام شده، در فرایندهای آوایی گویش آباده طشک، دگرگونی‌های آوایی آشکاری روی می‌دهد؛ بدین‌سان که در بسیاری از واژه‌ها همخوانی به همخوان دیگر بدل می‌شود یعنی در آنها «ابدال» رخ می‌دهد، در برخی از واژه‌ها، همخوان می‌افتد یعنی «حذف» در آن‌ها صورت می‌گیرد، در بعضی از واژه‌ها دو همخوان جا به جا می‌شوند یعنی در آنها «قلب» روی می‌دهد و در بعضی از آن‌ها یک همخوان اضافه می‌شود یعنی در آن‌ها «افزایش» رخ می‌دهد.

منابع

- ۱- ایزدپناه، حمید. (۱۳۶۳). فرهنگ لری. چاپ دوم. تهران: آگاه.
- ۲- آرلاتو، آنتونی. (۱۳۷۳). درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی. ترجمه یحیی مدرسی، تهران: سمت.
- ۳- احمدخانی، محمدرضا و لطیفی، آناهیتا. (۱۳۹۸). بررسی برخی از فرایندهای واجی در گویش بروجردی در مقایسه با فارسی معیار با تلفیقی از رویکرد واج‌شناسی زایشی و نظریه بهینگی. فصل‌نامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ۷ (۲۴).

- ۴- باطنی، محمد رضا. (۱۳۶۴). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیرکبیر.
- ۵- باقری، مهری. (۱۳۷۶). تاریخ زبان فارسی. تهران: قطره.
- ۶- _____ (۱۳۸۸). تاریخ زبان فارسی. چاپ چهاردهم. تهران: قطره.
- ۷- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۸). سبک شناسی یا تطور نثر فارسی. چاپ سوم، جلد اول. تهران: زوار.
- ۸- بی جن خان، محمود. (۱۳۹۴). واج شناسی (نظریه بهینگی). تهران: سمت.
- ۹- ثمره، یدالله. (۱۳۶۴). آواشناسی زبان فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۰- حاجت پور، حمید. (۱۳۸۲). زبان تالشی (گویش خوشاب). دوشنبه: ناشر دیوشتیچ.
- ۱۱- حق شناس، علی محمد. (۱۳۵۶). آواشناسی. تهران: آگاه.
- ۱۲- رضایی، جمال. (۱۳۷۷). بررسی گویش بیرجند (واج شناسی - دستور). انتشارات هیرمند.
- ۱۳- صفوی، کوروش. (۱۳۶۰). درآمدی بر زبان شناسی. تهران: بنگاه و ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۴- قلی فامیان، علیرضا و بصیرت، وحید. (۱۳۹۳). تحلیل فرایندهای آوایی گویش گیلکی بر مبنای اطلس زبانی. فصلنامه زبان پژوهی دانشگاه الزهراء، ۶ (۱۳).
- ۱۵- کلباسی، ایران. (۱۳۸۸). فرهنگ توصیفی گونه های زبانی ایرانی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۱۶- لایارد سراوستن هنری و دیگران. (۱۳۷۱). سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان. ترجمه مهراب امیری. تهران: فرهنگ سرا.
- ۱۷- مشکوه الدینی، مهدی. (۱۳۶۴). ساخت آوایی زبان. چاپ چهارم. مشهد: آستان قدس.
- ۱۸- معین، محمد. (۱۳۸۵). فرهنگ فارسی یک جلدی. عزیزالله علیزاده (گردآورنده). چاپ سوم. تهران: راه رشد.
- ۱۹- مقیمی، افضل. (۱۳۷۳). بررسی گویش بویر/احمد و... . چاپ اول. شیراز: نوید شیراز.
- ۲۰- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۳). دستور تاریخی زبان فارسی. چاپ سوم. تهران: توس.
- ۲۱- _____ (۱۳۸۷). تاریخ زبان فارسی (سه جلد). چاپ هفتم. تهران: فرهنگ نشر نو.
- ۲۲- نمیرانیان، کتایون و آقایی، جعفر. (۱۳۸۶). بررسی آواشناسی گویش کوردهی. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ۲۶ (۴).

۲۳- وحیدیان کامیار ، تقی. (۱۳۷۰). *حرف های تازه در ادب فارسی*. چاپ هفتم. دانشگاه اهواز .

۲۴- _____ (۱۳۷۹). *نوای گفتار در فارسی*. چاپ اول. مشهد: دانشگاه فردوسی.

۲۵- همتی ، ابوذر. (۱۳۶۹). *فرهنگ تطبیقی واژگان گویش لری ممسنی با واژگان فارسی نو و میانه*. پایان نامه کارشناسی ارشد . دانشگاه شیراز .

۲۶- یاوریان ، اکبر. (۱۳۸۵). *واژنامه لری*. چاپ اول. خرم آباد: افلاک .

۲۷- روبینز، آر اچ. (۱۳۸۱). *تاریخ مختصر زبان شناسی*. ترجمه علی محمد حق شناس، تهران: بی نا.

28- Samarin, W. J.(1967). *Field Linguistics A guiding linguistic fieldwork*. New York: NY Holt, Reinhart, & Winston.

29- Yule, G. (1996). *The Study of Language*. Cambridge University Press.

Investigation of phonetic processes in Abadeh Tashk dialect in comparison with ۆtandard Persian Using Generative phonology

Faranak Ramezani

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Marvdasht Branch, Marvdasht, Iran

Received:04/04/2021 Accepted: 10/10/2021

Abstract

The purpose of this study is a contrastive analysis of grammer loss, addition, or change of voice adjectives, noun governing the genitive and noun in the genitive, number, pronouns, infinitives, affixes, verb and sealence usage, the place of stress and the comparison of words. For each mentioned case illustrative examples are offered.(people who live in Abadeh tashk are from lashani tribe which is one of lori,s tribes).In fact,this article intend to compare Lori and Farsi. The dialect of Lori which is the deep structure of the dialect of Abadeh tashk is closely related to modern Farsi. regarding grammatical and Lexical structure. The dialect of the village of Abadeh tashk undergoes clear pheonological change. In many words a consonant is changed to another consonant, that is, it undergoes alteration, or some consonants are omitted that is, elision occurs. In some words, two consonants replace each other that is reversal happens in them. In some other cases are in a word insertion happens. It sometimes happens that in a word more than one change occur, In other words, elisionand reversal. Alteration and reversal, alteration and insertion and or all happen to gether. In the dialect under study,in most case elision,alteration. Reversal, increase and elision and reversal happen.

Keywords: Phonological Change, Dialect of Abadeh Tashk, Persian Language, Phonological Processes, Dialectology

مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم، شماره 4، بهار تابستان 1400، شماره پیاپی 24

بازنمود طرحواره‌های تصویری در توصیفات کودکان بینا و نابینا در زبان فارسی در دو گروه سنی (6-8 و 8-10 سال)

حداث رضایی (استادیار گروه زبان‌شناسی دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران) (نویسنده مسئول)

الهام کاظمی حسن‌آبادی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی، دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)

صص: 299-327

چکیده

هدف مطالعه حاضر این است که بازنمود طرحواره‌های تصویری در توصیفات زبانی کودکان بینا و نابینا در دو گروه سنی 6-8 و 8-10 سال را مورد بررسی قرار دهد تا مشخص شود که فقدان حس بینایی تا چه حد می‌تواند در بازنمایی سه طرحواره مد نظر در تحقیق، (طرحواره‌های فضا، مسیر و نیرو) مؤثر باشد. به این منظور، از 10 کودک بینا و 10 کودک نابینا خواسته شد تا در قالب مصاحبه 20 موقعیت عینی را توصیف کنند که در مجموع، 944 جمله حاوی سه طرحواره از داده‌ها استخراج شد. بررسی‌های آماری نشان می‌دهد که کودکان بینا در قیاس با کودکان نابینا به طور میانگین و به شکل معناداری سه طرحواره را به میزان بیشتری به کار برده‌اند؛ به طوری که میانگین رتبه‌ای برای کودکان بینا 4/33 و برای کودکان نابینا 2/67 می‌باشد. به نظر می‌رسد کودکان نابینا به این علت که فاقد یکی از حواس پنج‌گانه هستند؛ دریافت‌های حسی-ادراکی محدودتری نسبت به گروه مقابل دارند و گستره محدودتری از محیط را ادراک کرده و آن را به زبان نیز منتقل می‌کنند. این در حالی است که عامل سن تأثیر چندانی در بازنمایی طرحواره‌ها نداشته است. علاوه بر این، بررسی تفاوت بازنمایی تک‌تک طرحواره‌ها نشان داد که کودکان نابینا از طرحواره فضا به میزان بیشتری نسبت به کودکان بینا استفاده کرده‌اند. در مقابل، کودکان بینا

تاریخ دریافت: 1400/06/08 تاریخ پذیرش: 1400/09/23

1. hadaegharezaei@gmail.com

2. elhamkazemi74@gmail.com

پست الکترونیکی:

طرحواره نیرو را به طور معنادار در قیاس با کودکان نابینا به میزان بیشتری به کار برده‌اند که به نظر می‌رسد چنین تفاوتی با میزان پیچیدگی طرحواره‌های تصویری مرتبط باشد.

کلید واژه‌ها: شناخت جسمانی^۱، طرحواره‌های تصویری^۲، کودکان بینا^۳، کودکان نابینا^۴

1. مقدمه

طرحواره‌های تصویری یا پیش‌مفاهیم به این دلیل که تجارب جسمانی انسان را به سطح شناخت وارد می‌سازند و سپس این تجارب را به سطح زبان نیز منتقل می‌کنند از اهمیت بسیاری در شکل‌گیری مفاهیم در نظام شناختی بشر برخوردارند (اوانز و گرین، 2006: 46). از آن جا که حواس پنج‌گانه در شکل‌گیری این ساخت‌ها دخیل است؛ در این مقاله سعی شده است تا مشخص شود محدودیت و نقصان در یکی از حواس پنج‌گانه (عدم وجود حس بینایی) تا چه حد می‌تواند در بازنمایی طرحواره‌های تصویری مؤثر باشد. به عبارت دیگر، هدف مقاله حاضر این است که رابطه عامل بینایی با بازنمایی هر یک از سه طرحواره مد نظر در تحقیق را در توصیفات زبانی کودکان بینا و نابینا در دو گروه سنی (6-8 و 8-10) سال مورد بررسی قرار دهد. در راستای این اهداف در بخش‌های بعدی مقاله به ترتیب، پیشینه مختصری مرتبط با موضوع مطالعه حاضر مرور می‌شود و مفاهیم نظری و روش کار در این تحقیق نیز شرح داده خواهد شد. سپس در بخش‌های دیگر این مقاله تجزیه و تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری کلی از مباحث مطرح شده ارائه خواهد شد.

2. پیشینه پژوهش

نظریه طرحواره‌های تصویری که مبتنی بر انگاره شناخت جسمانی است؛ نخست در حوزه معنی‌شناسی شناختی توسط پژوهشگرانی چون جرج لیکاف و مارک جانسون مطرح شد و پس از آن به حوزه‌های مجاور نظیر روان‌شناسی شناختی و روان‌شناسی رشد گسترش یافت (اوانز و گرین، 2006: 177).

1- Embodied cognition

2- Image schemas

3- Sighted children

4- Blind children

اولین بار لیکاف و جانسون در سال (1980) در کتاب استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم^۱ سعی کردند تا به مهم‌ترین دغدغه ذهنی خود پاسخ دهند. آنان در پی یافتن پاسخ این پرسش بودند که اساس شکل‌گیری پیچیدگی‌های مفهومی چه می‌تواند باشد. آنان دریافتند که ماهیت فیزیکی جسم ما، نقش به سزایی در شکل‌گیری پیچیدگی‌های ساختار مفهومی ایفا می‌کند (اوانز و گرین، 2006: 177-178).

جانسون (1987) در کتاب بدن در ذهن^۲ ساختار طرحواره‌های تصویری را در زمره معانی غیر گزاره‌ای قرار می‌دهد. او معتقد است که در ساختار طرحواره‌های تصویری تنها این ویژگی معانی گزاره‌ای که طرحواره‌های تصویری متشکل از الگوهای قیاسی یا آنالوگی هستند که از به هم پیوستن تجارب شکل می‌گیرند و ساختاری مناسب برای استنباط دارند؛ قابل مشاهده است (جانسون، 1987: 3-4).

به عقیده جانسون، طرحواره‌ها که تشکیل شده از روابط و اجزای مختلفی هستند این قابلیت را دارند که به تعدادی از ادراکات حسی، تصویری و رویدادی ما سازمان دهند. بنابر این چنین ساخت‌هایی نقش مهمی در سامان‌دهی تجارب در نظام شناختی دارند و می‌توانند در فهم معانی زبانی و استدلال به ما کمک کنند. جانسون هم‌چنین معتقد است ما همواره در تعامل با جهان خارج، جسم خود را به عنوان ظرفی سه بعدی در نظر می‌گیریم و این ظرف را دارای یک مرز درونی و یک مرز بیرونی می‌دانیم و این مرزبندی را به پدیده‌های دیگر نیز تعمیم می‌دهیم. از این رو، او طرحواره‌های تصویری را تجارب جسمانی و تکرارپذیری تلقی می‌کند که ما هر روز با آن‌ها سر و کار داریم (جانسون، 1987: 21-23 و 28-30).

جانسون سپس به معرفی تعدادی از این ساخت‌ها می‌پردازد که طرحواره‌های ظرف، فضا، مسیر، نیرو، توازن و... از آن جمله‌اند (جانسون، 1987: 124-126).

لیکاف (1987) نیز در کتاب خود به نقد دیدگاه عینیت‌گرایی می‌پردازد و در عوض دیدگاه تجربه‌گرایی را در تعامل با واقعیات جهان پیرامون پیشنهاد می‌کند. او معتقد است که در تجربه‌گرایی معنی از طریق تعامل با پدیده‌های جهان واقعی درک می‌شود و به این نکته نیز اشاره می‌کند که آن‌چه ساختار نظام مفهومی انسان را شکل می‌دهد در واقع همان تجارب

1- Metaphors we live by

2- The body in the mind

جسمی شده‌ای است که از طریق تعامل با پدیده‌های جهان خارج به وجود می‌آید و موجب شکل‌گیری پیش‌مفهوم‌ها در نظام شناختی می‌شود. این ساخت‌ها باعث می‌شوند تجارب در نظام مفهومی منسجم شده و قابل درک گردند.

اوانز و گرین (2006) دو محور اصلی معنی‌شناسی شناختی یعنی نظریه جانسون (1987) مبنی بر این که ساختار مفهومی مشتق شده از تجارب جسمانی است و نظریه تالمی (2000) مبنی بر این که ساختار مفهومی بازتاب دهنده ساختار معنایی است را در ارتباط با یکدیگر بررسی کردند. این بررسی‌ها موجب شد تا آنان با بهره‌گیری از آرای جانسون و دیگر پژوهشگران طحوا‌های تصویری را برخاسته از تجارب جسمانی بدانند که به واسطه حواس پنج‌گانه در نظام مفهومی انسان شکل می‌گیرند. سپس آنان ویژگی‌هایی را برای طحوا‌های تصویری برمی‌شمارند و فهرستی از این پیش‌مفهوم‌ها را نیز ارائه می‌دهند.

هارلی^۱ (1963) به بررسی همبستگی میان گفتارگرایی در کودکان نابینا با سه عامل ضریب هوشی، سن تقویمی و تجربه کودکان پرداخت. مطالعه او نشان می‌دهد که همبستگی منفی معنی‌داری بین گفتارگرایی با سه عامل گفته شده وجود دارد. زیرا هرچه کودکان نابینا با محیط پیرامون تعامل بیشتری داشته باشند دانش و تجربه بیشتری برای شناخت محیط بدست می‌آورند. به عبارتی افزایش سن و بالا رفتن ضریب هوشی موجب می‌شود گفتارگرایی در زبان کودکان نابینا کاهش یابد.

ویلز^۲ (1979) و پرز پرا^۳ و کسترو^۴ (1992) در بررسی‌های خود بر روی گفتار کودکان نابینا با همتایان بینایشان دریافتند علیرغم اینکه ممکن است تفاوت‌های در کاربرد زبان بین کودکان بینا و نابینا مشاهده شود، کودکان نابینا می‌توانند همچون کودکان بینا مراحل رشد گفتار طبیعی خود را طی نمایند.

1- R. K. Harley

2- D. M. Willz

3- M. Perez_pereira

4- J. Castro

ترسیدور سنچز^۱، فیبر^۲ و دانگیولی^۳ (2011) رابطه بین استعاره‌های تصویری، زبان و تصویرسازی‌های جسمی شده را در نقاشی‌های کودکان نابینا مورد مطالعه قرار دادند. آنان دریافتند که الگوهای استعاری به کار رفته در تصاویر ترسیم شده مطابق با الگوهای استعاری در توصیفات زبانی ارائه شده توسط کودکان نابینا از نقاشی‌هایشان است. چنین مطابقتی محققان را به این نتیجه رساند که همان‌گونه که زبان استعاری از طریق جسمی‌شدگی^۴ درک می‌شود تصاویری که کودکان نابینا ترسیم کرده‌اند نیز از طریق جسمی‌شدگی در تصویرسازی‌های آن‌ها از اشیاء یا شبیه‌سازی‌های نمادین ادراکی فهمیده می‌شود و نکته مهم‌تر آن که کودکان نابینا با وجود این که قادر به درک بصری از اشیاء نیستند اما آنان همانند سایر افراد از دروندادهای حسی-حرکتی چند وجهی در ترسیم تصاویر بهره می‌گیرند.

وینتر و همکاران (2012) نیز به مقایسه تعاریف کلامی کودکان بینا، کم‌بینا و نابینا از اشیاء آشنا پرداختند. دغدغه اصلی آنان پاسخ به این پرسش بود که اگر دریافت‌های حسی-ادراکی در پردازش کلمات و رسیدن به معنای آن‌ها امری ضروری است؛ کودکان نابینا چگونه می‌توانند از پس ساخت و درک معنای عبارات زبانی برآیند. روش مطالعه این نویسندگان به این صورت بود که آن‌ها 96 کودک 6-14 ساله را به لحاظ میدان دید به سه گروه کودکان بینا، کودکان کم‌بینا (با دقت دید پایین‌تر از 3.18) و کودکان نابینا (با دقت دید زیر 1.60) به چهار گروه سنی تقسیم کردند. سپس آزمایش‌گر از کودکان خواست تا 12 واژه منتخب را که به اشیاء آشنا دلالت می‌کنند تعریف کنند و با پرسیدن سه سؤال از آن‌ها تقاضا می‌کرد تا در مورد شیء مورد نظر صحبت کنند. این سؤالات مرتبط با ماهیت اشیاء، ویژگی‌های آن‌ها و خصوصیات تمایزدهنده اشیاء بود. پاسخها به دقت ثبت و ضبط گردید و در ارتباط با پنج مدل ادراکی از جمله حس لامسه، بویایی، شنوایی، چشایی و بینایی طبقه‌بندی شد. نتایج مطالعه آنان نشان می‌دهد که کودکان نابینا مطلق در قیاس با دو گروه دیگر، در تعاریف کلامی خود در اکثر موارد از ویژگی‌های لمسی و شنیداری استفاده می‌کنند در حالی که همتایان بینای آن‌ها اغلب در تعاریف خود و ساخت معنای کلمات ویژگی‌هایی را به کار می‌گیرند که جنبه بصری داشته

1- M. Tersedor Sanchez

2- P.D. Faber

3- A. Dangiulli

4- Embodiment

باشد. وینتر و همکاران معتقدند گرچه تجارب حسی-ادراکی مبنای شکل‌گیری معنا هستند با این حال، عدم وجود یکی از این تجارب، مانع تشکیل معنای کلمات نمی‌شود چرا که زبان، سهم به سزایی در شکل‌گیری مفاهیم واژه‌ها دارد و می‌تواند فقدان حس بینایی در کودکان نابینا را در طی رشد شناختی آن‌ها جبران نماید.

استاجی و منفرد (1390) کاربرد صورت‌های اشاری در افراد نابینا را بررسی کردند و به این نتیجه دست یافتند که افراد نابینا در به کارگیری صورت‌های اشاریکه مصداق عینی دارند مانند تمام صورت‌های اشاری مکانی، برخی از صورت‌های اشاری زمانی، اجتماعی و شخصی با مشکلاتی مواجه می‌شوند مگر این که مواردی را که به آن‌ها اشاره می‌شود از پیش شناسایی کرده باشند.

صادقی، زاهدی و محمودی احمدآبادی (1392) و محمودی احمد آبادی و صادقی (1392) در مطالعه خود به این نتیجه رسیدند که کودکان نابینا در کاربرد و درک مقوله‌های شناختی نسبت به کودکان بینا با مشکلات و محدودیت‌های بیشتری روبه رو هستند.

طالبی دستنایی، افراشی و حقین (1395) ساخت استعاره‌های مربوط به مفهوم خشم در زبان افراد بینا و نابینا را مورد مطالعه قرار دادند و مشاهده کردند که هر دو گروه از مؤلفه‌های مشابهی برای توصیف خشم در قالب استعاره‌های مفهومی استفاده می‌کنند. آنان معتقدند گفتارگرایی در افراد نابینا موجب می‌شود افراد نابینا در استعاره‌سازی همپای افراد بینا پیش بروند؛ به عبارت دیگر، زبان یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی (در این جا استعاره‌های دیداری مربوط به مفهوم خشم) محسوب می‌شود.

دهقان، اسماعیل پوراقدم و بدخشان (1399) به بررسی طرحواره‌های تصویری در توصیفات گفتاری افراد بینا در مقایسه با افراد نابینا مبادرت ورزیدند. آنان از آزمودنی‌ها خواستند تا 30 واژه منتخب از راهکارهای ریزی¹، بیتی² و پگی³ (1992) را توصیف کنند. تحقیق آنان پژوهشی است کمی-مقایسه‌ای که نشان می‌دهد طرحواره‌های حرکت و چرخه به ترتیب بیشترین و کم‌ترین بسامد را در توصیفات گفتاری دو گروه دارند. آنان نتیجه می‌گیرند که به لحاظ کمی، افراد نابینا به دلیل این که فاقد یکی از حواس پنج‌گانه هستند به منظور جبران این

1- Ricci

2- Bitty

3- Paggis

محدودیت به طور گسترده از حواس دیگر خود در ادراک محیط استفاده می‌کنند و در نتیجه توصیفات واژگانی و طرحواره‌های تصویری بیشتری در مقایسه با هم‌تایان بینایشان به کار می‌برند اما در تحقیق حاضر تلاش شده است تا علاوه بر تحلیل کمی کاربرد سه طرحواره مورد نظر، رابطه هر یک از این طرحواره‌ها با عامل بینایی تبیین گردد.

3. مبانی نظری

در نظریه شناخت جسمانی، اعتقاد بر این است که انسان‌ها به دلیل داشتن جسمی منحصر به فرد، جهان خارج را به گونه متفاوتی از سایر موجودات رمزگذاری می‌کنند؛ به عبارت دیگر، ماهیت ویژه جسم انسان‌ها بر تجاربی که آن‌ها هر روزه در تعامل با واقعیات جهان به دست می‌آورند اثر می‌گذارد و حتی جنبه‌هایی از این تجارب را محدود و مشخص می‌سازد (اوانز و گرین، 2006: 45). به طور مثال قامت عمودی بدن ما ایجاب می‌کند که برای برداشتن اجسامی که روی زمین قرار دارند جسم خود را خم کنیم اما برای دسترسی به اجسامی که بالاتر از سطح زمین قرار دارند می‌بایست سر خود را به سمت بالا حرکت دهیم. به عقیده جانسون این نوع خاص از تعامل جسم انسان با جهان پیرامون معنامند است و باعث شکل‌گیری ساختی به نام طرحواره بالا-پایین در نظام شناختی او می‌شود. در واقع، جانسون معتقد است چنین ساخت‌هایی از طریق تعامل جسم انسان با محیط و به واسطه حواس پنج‌گانه او پدید می‌آیند و در استدلال و درک مفاهیم به وی یاری می‌رسانند (اوانز و گرین، 2006: 178).

اوانز و گرین (2006) ویژگی‌هایی را برای طرحواره‌های تصویری معرفی کرده‌اند که در زیر به طور خلاصه مطرح خواهند شد.

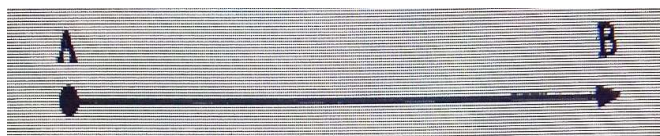
طرحواره‌های تصویری در اصل، پیش‌مفهوم هستند و در قالب حروف اضافه یا واژگانی خاص، موجب شکل‌گیری مفاهیم در نظام شناختی می‌شوند (اوانز و گرین، 2006: 180-182).

طرحواره‌های تصویری تعاملی هستند یعنی از تعامل جسم ما با پدیده‌های جهان خارج به وجود می‌آیند (اوانز و گرین، 2006: 183).

طرحواره‌های تصویری ذاتاً معنادار هستند؛ به این معنی که چون طرحواره‌های تصویری از تجارب جسمانی تکرار پذیر نشأت می‌گیرند بنابر این نتایجی قابل پیش‌بینی دارند (اوانز و گرین، 2006: 183).

از دیگر خصوصیات طرحواره‌های تصویری این است که بازنمود قیاسی یا آنالوگی دارند؛ به عبارت دیگر، برای تشکیل یک پیش‌مفهوم لازم است تجارب حسی-ادراکی مختلفی بارها در کنار هم قرار گیرند و با یکدیگر قیاس شوند و در مراحل بعدی نیز مجموعه‌ای از همین تجارب ذخیره شده در نظام مفهومی، مفاهیم را شکل دهند (اوانز و گرین، 2006: 184).

طرحواره‌های تصویری می‌توانند ساختار درونی پیچیده‌ای داشته باشند یعنی هر طرحواره می‌تواند عناصر مختلفی را دربر بگیرد برای مثال طرحواره مسیر دارای سه بخش مبدأ-مسیر-مقصد¹ است. با وجود این که طرحواره مسیر دارای سه بخش مجزا است اما همه این بخش‌ها به صورت یک کل واحد و منسجم در نظام مفهومی ما عمل می‌کنند. شکل (1) بخش‌های مختلف طرحواره مسیر را نشان می‌دهد (اوانز و گرین، 2006: 185).



شکل 1- طرحواره مسیر. برگرفته از جانسون، 1987: 28

طرحواره‌های تصویری با تصاویر ذهنی تفاوت دارند. وقتی با چشم‌های بسته تصویری از چهره فردی را در ذهن تجسم می‌کنیم با یک تصویر ذهنی رو به رو هستیم که جزئیات چهره فرد مانند چروک‌ها و زخم‌های روی پوست را دربردارد که یک فرایند نسبتاً آگاهانه است اما طرحواره‌های تصویری ماهیت کلی‌تر و انتزاعی‌تری نسبت به تصاویر ذهنی دارند به طور مثال طرحواره چهره ویژگی‌های کلی مثل خطوط چشم‌ها و انحناهای صورت را دربر می‌گیرد که چنین طرحواره‌ای را می‌توان برای چندین تصویر چهره به کار برد (جانسون، 1987: 24؛ اوانز و گرین، 2006: 185).

1- Source-path-goal

طرحواره‌های تصویری حاصل چند تجربه حسی-ادراکی هستند؛ به بیان دیگر، طرحواره‌های تصویری از یک حس خاص پدید نمی‌آیند و حواس مختلف در شکل‌گیری آن‌ها دخیل اند. به همین دلیل است که افراد نابینا با وجود این که فاقد یکی از حواس پنج‌گانه هستند می‌توانند پیش‌مفهوم‌ها را در نظام شناختیشان شکل دهند (اوانز و گرین، 2006: 186).

طرحواره‌های تصویری این قابلیت را دارند که از یک طرحواره تصویری به طرحواره دیگر تبدیل شوند مانند تبدیل طرحواره قابل شمارش به طرحواره توده (غیر قابل شمارش) که بازنمود زبانی این تبدیل در رفتار اسامی بروز می‌کند (اوانز و گرین، 2006: 187).

طرحواره‌های تصویری به صورت خوشه‌ای بروز می‌کنند به طوری که هر طرحواره دربرگیرنده تعدادی زیر طرحواره یا شبکه‌ای از طرحواره‌های به هم مرتبط است. نمونه بارز این ویژگی در طرحواره نیرو قابل مشاهده است که هفت نوع طرحواره را شامل می‌شود. انواع مختلف این طرحواره در ادامه همین بخش توضیح داده خواهد شد (اوانز و گرین، 2006: 187).

اوانز و گرین (2006) فهرستی از طرحواره‌های تصویری را معرفی کرده‌اند که نسبت به فهرست‌های از پیش موجود، جزئی‌تر و اندکی متفاوت‌تر است. در این بخش، تنها به سه نمونه از این طرحواره‌ها که موضوع بحث و بررسی در پژوهش حاضر هستند می‌پردازیم.

طرحواره فضا: زمانی که کودک متولد می‌شود، خود را در فضایی فیزیکی می‌یابد. او برای فراگیری مفاهیم با به کارگیری ادراکات حسی-حرکتی خود با محیط تعامل می‌کند و نوعی رابطه فضایی بین خود و اجسام و حرکت اجسام نسبت به یکدیگر احساس می‌کند و حتی قبل از شکل‌دهی مفاهیم، پیش‌مفهوم‌ها را در نظام شناختی خود شکل می‌دهد. همان‌طور که در بالا اشاره شد، این پیش‌مفهوم‌ها و مفاهیمی که در مراحل بعدی شکل می‌گیرند؛ در قالب واژگان خاص یا برخی حروف اضافه مانند داخل (in)، خارج (out)، و روی (on) در زبان بروز می‌کنند و روابط فضایی عینی و انتزاعی متنوعی را در زبان بازتاب می‌دهند (لی، 2001: 19).

طرحواره فضا شامل طرحواره‌های بالا-پایین، عقب-جلو، چپ-راست، مستقیم،^۴ ارتباط،^۵ و امتداد قائم^۶ است (اوانز و گرین، 2006: 190).

طرحواره فضا هم‌چنین دارای دو زیرطرحواره دیگر نیز هست که بسیار به هم مرتبط اند این دو عبارتند از:

مرکز-پیرامون:^۷ همیشه این امکان وجود دارد که اجسامی که در صحنه حضور دارند در لحظه نظر ما را جلب کنند و در لحظه‌ای دیگر، کم‌اهمیت جلوه کنند؛ به بیان دیگر، ممکن است یکی از عناصر صحنه در لحظه برجسته شود و در لحظه‌ای دیگر همان عنصر در پیش‌زمینه قرار گیرد. این فرایند شناختی منجر به شکل‌گیری طرحواره مرکز-پیرامون می‌شود. این تغییر قلمروی ادراک حسی می‌تواند هم در حوزه‌های عینی و هم در حوزه‌های انتزاعی اتفاق بیفتد. طرحواره مرکز-پیرامون به طور مستقل در سازمان تجربی ما عمل نمی‌کند بلکه دربرگیرنده طرحواره‌های دیگری نیز هست از جمله:

طرحواره دور-نزدیک:^۸ منظور از دوری و نزدیکی میزان فاصله اجسام با مرکز است و نزدیکی یا دوری از مرکز زمانی قابل مشاهده است که بافتی فیزیکی یا انتزاعی از پیش، در ادراکات حسی یا مفهومی ما تثبیت شده باشد (جانسون، 1987: 124-125؛ اوانز و گرین، 2006: 190).

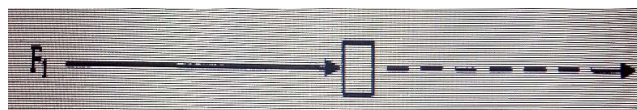
طرحواره مسیر: پیش‌مفهومی بسیار رایج در نظام شناختی ما است که روابط فضایی موجود بین پدیده‌های مختلف را در قالب مسیرهایی عینی یا انتزاعی به یکدیگر مرتبط می‌سازد. طرحواره مسیر تشکیل شده از یک نقطه مبدأ و یک نقطه مقصد است. در فاصله بین این دو نقطه یک مسیر حرکت نیز دیده می‌شود که در طول آن محل‌ها یا نقاطی وجود دارد که نقطه مبدأ و نقطه مقصد را به یکدیگر مرتبط می‌سازد و بدیهی است که طی کردن این مسیر در یک

-
- 1- Up-Down
 - 2- Front-Back
 - 3- Left-Right
 - 4- Straight
 - 5- Contact
 - 6- Vertically
 - 7- Center-Periphery
 - 8- Far-Near

محور زمانی اتفاق می‌افتد (جانسون، 1987: 113-114). طرحواره جابه جایی یا حرکت^۱ شامل اجزایی چون نیروی جنبش،^۲ مبدأ، مسیر و مقصد است (اوانز و گرین، 2006: 190). طرحواره نیرو: جسم ما همواره با نیروهای موجود در اطرافمان در تعامل است اما در اکثر مواقع از وجود نیروها آگاه نیستیم مگر آن که نیروهای موجود در محیط آن قدر زیاد باشند که با نیروهای مجاور خنثی نشوند؛ به طور مثال وقتی باد شدیدی می‌وزد و همه چیز را جا به جا می‌کند یا وقتی از یک سراسیمگی بالا می‌رویم و احساس می‌کنیم کسی ما را به سمت مخالف می‌کشاند به وجود نیروها پی می‌بریم. در واقع، تعامل متداول جسم ما با نیروها موجب شکل‌گیری شناختی جسمانی می‌شود که قبل از تشکیل مفاهیم در ذهن، پیش‌مفهوم نیرو را در نظام شناختی ما ایجاد می‌کند (جانسون، 1987: 42).

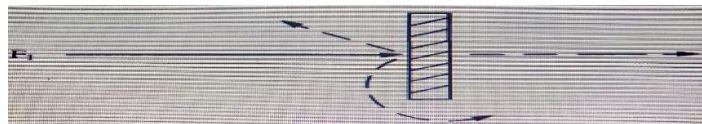
اشکال مختلف طرحواره نیرو عبارتند از:

الف. اجبار یا فشار:^۳ وقتی مجبور می‌شویم به خاطر نیرویی که بر ما اعمال می‌شود اموری را انجام دهیم یا وقتی فشار نیروی وارده به گونه‌ای باشد که تغییری در ما ایجاد کند؛ مثلاً وقتی جمعیت به ما فشار وارد میکند و ما وادار می‌شویم به سمت خاصی حرکت کنیم در عمل وجود چنین طرحواره‌ای را احساس می‌کنیم مانند آنچه که در شکل (2) قابل مشاهده است (جانسون، 1987: 45).



شکل 2- طرحواره اجبار یا فشار. برگرفته از جانسون، 1987: 45.

ب. انسداد:^۴ گاه نیروهایی بر سر راه ما قرار می‌گیرند که هم‌چون سد یا مانعی عمل می‌کنند و مانع ادامه مسیر می‌شوند (جانسون، 1987: 45).



شکل 3- طرحواره انسداد. برگرفته از جانسون، 1987: 46.

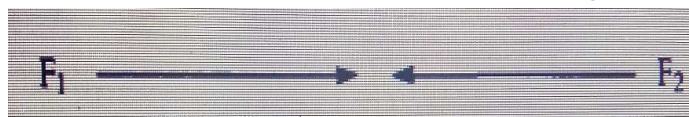
1- Locomotion

2- Momentum

3- Compulsion

4- Blockage

پ. نیروی متقابل:^۱ وقتی دو نیرو که شدت یکسانی دارند به هم برخورد می‌کنند طرحواره نیروی ایجاد شده از نوع نیروی متقابل است (جانسون، 1987: 46).



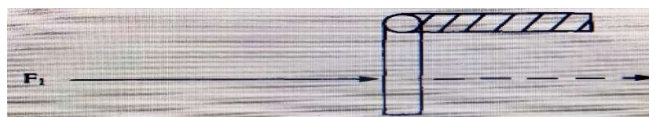
شکل 4- طرحواره نیروی متقابل. برگرفته از جانسون، 1987: 46.

ت. انحراف از مسیر:^۲ وقتی نیرویی در طول مسیری در حال حرکت است ممکن است با یک یا چند نیروی دیگر برخورد کند که آن نیروهای مقابل باعث شوند نیروی اولیه مسیر خود را تغییر دهد (جانسون، 1987: 46).



شکل 5- طرحواره انحراف از مسیر. برگرفته از جانسون، 1987: 46.

ج. رفع مانع:^۳ وقتی بر سر راه اعمال نیرو مسیری باز قرار داشته باشد یعنی مانعی در مسیر دیده نشود یا این که اگر مانعی وجود دارد کسی بتواند آن مانع را کنار بزند طرحواره رفع مانع پدید می‌آید (جانسون، 1987: 46-47).



شکل 6- طرحواره رفع مانع. برگرفته از جانسون، 1987: 46.

ح. تواناساز:^۴ این پیش‌مفهوم به توانایی یا عدم توانایی اشخاص برای انجام امور خاصی اشاره دارد. مثلاً وقتی فردی می‌گوید که می‌تواند کیسه خرید را در دست بگیرد یا وقتی کسی ابراز می‌کند که توانایی لازم جهت بلند کردن یک اتومبیل را ندارد. در واقع، این تجارب از طریق طرحواره توانایی رمزگذاری شده‌اند. در حقیقت، در این جا هیچ نیروی واقعی وجود ندارد و نیروهایی که در تعامل با اجسام هستند نیروهای بالقوه هستند که در جهت خاصی حرکت می‌کنند (جانسون، 1987: 47).

1- Counterforce

2- Diversion

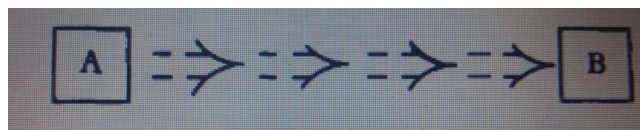
3- Removal of restraint

4- Enablement



شکل 7- طرحواره تواناساز. برگرفته از جانسون، 1987: 47

د. جذب:¹ وقتی جسمی گرایش دارد تا اجسام دیگر را به سمت خود جذب کند مانند زمانی که آهنربا براده‌های آهن را به سمت خود جذب میکند. در چنین شرایطی این گونه از تجربه، خود را با استفاده از طرحواره جذب در نظام مفهومی نمایان می‌سازد (جانسون، 1987: 47).



شکل 8- طرحواره جذب. برگرفته از جانسون، 1987: 47

به عقیده جانسون، برخی از اشکال مختلف طرحواره نیرو می‌توانند زیربنای معانی ریشه‌ای افعال وجهی قرار گیرند؛ برای نمونه معنای ریشه‌ای فعل وجهی باید (Must) از طرحواره اجبار ناشی می‌شود در صورتی که معنای ریشه‌ای فعل وجهی ممکن بودن (May) برگرفته از طرحواره رفع مانع است و معنای ریشه‌ای فعل وجهی توانستن (Can) نیز به طرحواره توانایی مرتبط است (جانسون، 1987: 51).

به طور کلی، اهمیت طرحواره‌های تصویری به این علت است که می‌توانند در توصیف یک مفهوم انتزاعی مانند تورم در جایگاه حوزه مبدأ نگاشت استعاره‌ای² مورد نظر قرار گیرند تا آن مفهوم انتزاعی به سادگی قابل درک شود مانند عبارت "اگر تورم افزایش یابد ما نمی‌توانیم دوام بیاوریم".

در این مثال، طرحواره شیء در حوزه مبدأ نگاشت استعاره‌ای قرار دارد که می‌توان برای تورم ویژگی‌های فیزیکی مانند کمیت در نظر گرفت و این مفهوم انتزاعی را که فاقد هر گونه خصوصیت فیزیکی است به سهولت درک کرد (اوانز و گرین، 2006: 191-192).

4. روش انجام پژوهش

1- Attraction

2- Metaphorical mapping

جامعه هدف پژوهش حاضر را 10 نفر کودک بینا (پنج نفر در گروه سنی 6-8 و پنج نفر در گروه سنی 8-10 سال) و 10 نفر کودک نابینا مادرزاد (پنج نفر در گروه سنی 6-8 و پنج نفر در گروه سنی 8-10 سال) از شهر اصفهان تشکیل داده است. جمع‌آوری داده‌ها از طریق مصاحبه انجام شد اما به این دلیل که زمان اجرای تحقیق با محدودیت‌ها و مشکلات ناشی از شیوع بیماری کرونا در جامعه مصادف بود به جای مصاحبه حضوری مصاحبه تلفنی برگزار شد و داده‌ها ضبط و سپس ثبت گردید. زمان مصاحبه با هر کودک و حجم داده‌های ثبت شده یکسان در نظر گرفته شد.

بررسی و تحلیل داده‌ها بر مبنای تلفیقی از شیوه مطالعه وینتر و همکاران (2012) و چارچوب نظری اوانز و گرین (2006) صورت گرفت به طوری که بر اساس شیوه کار وینتر و همکاران (2012) داده‌های گردآوری شده در دو طبقه مجزا یعنی داده‌های مرتبط با کودکان بینا و داده‌های مرتبط با کودکان نابینا دسته‌بندی شد اما از آنجا که محققان با آزمایش این روش مطالعاتی بر روی آزمودنی‌های خود به این نتیجه رسیدند که حجم گفتار تولید شده توسط کودکان بسیار محدود است و این قابلیت را ندارد که بتوان عباراتی حاوی سه طرحواره مد نظر را از بین آن‌ها استخراج کرد؛ روش مطالعه وینتر و همکاران (2012) در جمع‌آوری داده‌ها بر حسب نیاز و ضرورت پژوهش حاضر تا حدی تعدیل شد و نگارندگان را بر آن داشت تا به جای این که از کودکان بخواهند واژگانی را تعریف کنند تعداد 20 موقعیت عینی نظیر موقعیت جشن تولد، روایت یک خاطره، تعریف داستان مورد علاقه، تعریف رویاها، صحبت درباره بازدید از یک مکان تفریحی، صحبت از تجربه کمک به دیگران و غیره به کودکان بدهند و از آن‌ها تقاضا کنند تا هر آنچه را که تا کنون در این موقعیت‌ها تجربه کرده‌اند تعریف و توصیف کنند و در هر دسته بر مبنای دو گروه سنی گفته شده در بالا به تجزیه و تحلیل داده‌ها در هر موقعیت پرداخته شد تا نقش عامل بینایی و سن کودکان در توصیفات زبانی آن‌ها از موقعیت‌های مختلف مشخص شود؛ سپس برای تشخیص چگونگی بازنمایی سه طرحواره مورد نظر در تحقیق (طرحواره فضا، مسیر و نیرو) و صورت‌بندی آن‌ها از چارچوب نظری اوانز و گرین (2006) استفاده شد و محققان بر مبنای این چارچوب به توصیف کمی و کیفی داده‌ها پرداختند. لازم به ذکر است که جهت بررسی کمی داده‌ها از میان آزمون‌های آماری

موجود، آزمون‌های من-ویتنی¹ و ویلکاکسون² برای تحلیل کمی داده‌ها برگزیده شده‌اند؛ زیرا زمانی که داده‌ها دارای توزیع نرمال نباشند و با نمونه کوچکی از داده‌ها سر و کار داشته باشیم (همانند نمونه حاضر) از چنین روش‌های نلپارامتری در برابر مشلبه پارامتری آن‌ها برای مطابقت بین دو توزیع استفاده می‌شود. بر این اساس دو متغیر مورد بحث در داده‌های تحقیق کنونی یعنی عامل بینایی و عامل سن در هر یک از طرحواره‌های مد نظر (فضا، مسیر و نیرو) بر حسب برآوردهای دو آزمون آماری ذکر شده در بالا، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

5. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این بخش، به طور کلی، به نمونه‌هایی از بازنمود سه طرحواره (فضا، مسیر و نیرو) که در توصیفات زبانی هر چهار گروه کودکان بینا و نابینای 6-8 و 8-10 سال مشاهده شده است پرداخته خواهد شد.

5-1. طرحواره فضا

طرحواره فضا پیش مفهومی رایج در نظام شناختی است که روابط فضایی مختلف را در قالب واژگان یا حروف اضافه خاصی در زبان رمزگذاری می‌کند مانند نمونه‌های زیر که مثال‌های (1) و (4) برگرفته از داده‌های گفتاری کودکان بینا و مثال‌های (2) و (3) از گفتار کودکان نابینا استخراج شده‌است:

وقتی دارند رانندگی می‌کنند؛ مثلاً یک کسی که توی ماشین است دارند می‌برندش برسانندش خانه حرف‌هایش را گوش ندهند فقط حواسشان به رانندگی‌شان باشد وگرنه اگر فقط حواسشان به حرف‌های او باشد؛ ماشین از پشت سر می‌زند به ماشینشان.

در این نمونه می‌توان بازنمود دو طرحواره فضا را مشاهده کرد. در اولین بازنمود، کودک در قالب طرحواره مرکز-پیرامون توضیح می‌دهد که رانندگان می‌بایست میدان دید خود را بر رانندگی متمرکز سازند و توجه‌شان را به حاشیه جلب نکنند و در دومین بازنمود طرحواره فضا مشاهده می‌شود که کودک برخورد خودروها به یکدیگر را با استفاده از جهت پشت-جلو توصیف می‌کند. کودک هم‌چنین این عبارت را در قالب یک طرحواره مسیر، یعنی مسیری که

1- Mannwhitney

2- Wilcoxon

از یک نقطه مبدأ نامشخص آغاز شده و به خانه که نقطه مقصد است، ختم می‌شود، توصیف کرده است.

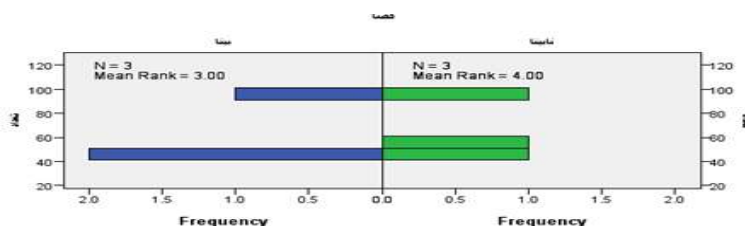
یک مغازه‌ای کنار خانه ما بود که می‌رفتیم از آنجا چیز می‌خریدیم. از عبارت مطرح شده در مثال (2) اینگونه بر می‌آید که واژه "کنار" ترسیم‌کننده رابطه‌ای فضایی در این جمله است. این واژه نشان می‌دهد که مغازه و خانه در فضایی مکانی در مجاورت یکدیگر قرار گرفته‌اند و کودک نیز جابه‌جایی خود و شخص دیگری را بین این دو عنصر صحنه با به کار بستن طرحواره مسیر بیان کرده است. حال مثال‌های (3) و (4) را در نظر بگیرید که حرف اضافه (روی) دو بازنمود متفاوت از طرحواره فضای (زیر-رو) را نشان می‌دهد. من دارم یک چیزهایی را روی دیوار می‌خوانم بعد یک دفعه یکی از دوستانم می‌آید مرا می‌ترساند.

من همیشه چون خیلی سخت‌گیر بودم زیاد روی سنم تمرکز نمی‌کردم. همیشه سعی می‌کردم کارهای بزرگ‌تری انجام بدهم که بعدها جلو باشد کارم. همان‌طور که می‌دانیم؛ حرف اضافه (روی) روابط فضایی را توصیف می‌کند که یک هستار بر رو یا بالای هستار دیگر قرار داشته باشد اما در نمونه (2) این حرف اضافه برای توصیف صحنه‌ای به کار رفته است که شکل ظاهری قرارگیری گذرنده بر روی مرزنا به گونه‌ای است که گویی مرزنا به جای این که زیر گذرنده باشد پشت آن قرار گرفته است. کاربرد حرف اضافه (روی) در نمونه (3) نه تنها نحوه قرارگیری دو عنصر صحنه به گونه خاصی را نشان نمی‌دهد بلکه در این مثال، سن فقط به عنوان مبنا یا تکیه‌گاهی در نظر گرفته شده است که کودک می‌تواند با تمرکز بر این عامل، برنامه‌های آینده خود را پیش‌برد. او پیش‌برد کارها و برنامه‌های خود را که نسبتاً مفهومی انتزاعی است؛ در قالب طرحواره فضای (عقب-جلو) بیان کرده است که نگاشت استعاری آن را می‌توان به صورت "انجام کار یا انجام فرایند، جلو است" در نظر گرفت.

جداول و نمودارهایی که در زیر آمده است؛ میزان کاربرد طرحواره فضا توسط کودکان بینا و نابینای 6-8 و 8-10 سال را نشان می‌دهد.

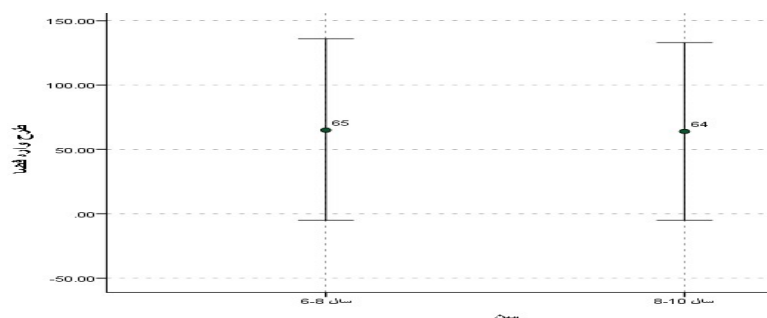
جدول 1- فراوانی طرحواره فضا مرتبط با دو عامل بینایی و سن

درصد	تعداد	گروه (10 نفره)
100	194	تعداد کل طرحواره فضا
47/42	92	تعداد طرحواره فضا در کل کودکان بینای 6-8 و 8-10 سال
52/57	102	تعداد طرحواره فضا در کل کودکان نابینای 6-8 و 8-10 سال
50/51	68	تعداد طرحواره فضا در کل کودکان بینا و نابینای 6-8 سال
49/48	69	تعداد طرحواره فضا در کل کودکان بینا و نابینای 8-10 سال
23/71	46	تعداد طرحواره فضا در کودکان بینای 6-8 سال
23/71	46	تعداد طرحواره فضا در کودکان بینای 8-10 سال
26/80	52	تعداد طرحواره فضا در کودکان نابینای 6-8 سال
25/77	50	تعداد طرحواره فضا در کودکان نابینای 8-10 سال



نمودار 1- مقایسه وضعیت کودکان بینا و نابینا در استفاده از طرحواره فضا

با توجه به نتیجه آزمون (من ویتنی) در رابطه با طرحواره فضا، که در جدول زیر آمده است؛ سطح معنی‌داری (0/700) می‌باشد که از یک درصد کمتر و معنی‌دار است. میزان استفاده کودکان نابینا از طرحواره فضا بیشتر از کودکان بینا است. میانگین رتبه‌ای برای کودکان بینا 3 و برای کودکان نابینا 4 است. علاوه بر این بر حسب مقادیر مربوط به برآورد آزمون من ویتنی و ویلکاکسون در جدول (2) می‌توان گفت که بین افراد گروه سنین 6-8 سال و 8-10 سال به لحاظ میانگین تعداد طرحواره فضا، تفاوت معناداری وجود ندارد ($\text{sig} > 0/05$). بنابر این سوال پژوهش مبنی بر این که بین کودکان در سنین 6-8 سال و کودکان در سنین 8-10 سال به لحاظ میانگین تعداد طرحواره فضا تفاوت وجود دارد؛ خیر می‌باشد. به عبارت دیگر، تفاوت میانگین متغیر تعداد طرحواره فضا در این دو گروه، ناشی از خطای نمونه‌گیری یا تصادف بوده است و چنانچه بخواهیم آن را به جامعه مورد مطالعه تعمیم دهیم بر اساس سطح معناداری هفتاد درصد با خطا مواجه خواهیم شد.



نمودار 2- مقایسه وضعیت تفاوت تعداد طرحواره فضا در دو گروه سنی 6-8 و 8-10 سال

جدول 2- خلاصه آزمون من ویتنی و ویلکاکسون مرتبط با طرحواره فضا

مدل	جمع	من ویتنی	ویلکاکسون	آزمون آماری	خطای استاندارد	آزمون استاندارد شده	سطح معنی داری (sig)
	6	3/000	9/000	3/000	2/258	0/664	0/700

5.2. طرحواره مسیر

این طرحواره، روابط فضایی موجود را در قالب مسیرهایی که شامل نقاط مبدأ-مسیر-مقصد است به یکدیگر مربوط می‌سازد.

در نمونه‌های زبانی زیر نیز می‌توان بازنمود طرحواره مسیر را مشاهده کرد که مثال‌های (5) و (8) برگرفته از توصیفات زبانی کودکان نابینا و مثال‌های (6) و (7) برگرفته از توصیفات زبانی کودکان بینا می‌باشد:

(5) دوست دارم خواب ببینم توی یک صحرایی هستم. توی یک دشتی هستم بعد دشتبان آن دشت مرا با خودش به خانه‌اش برده است.

در این مثال، کودک اتفاقاتی را که تمایل دارد در خواب تجربه کند در قالب طرحواره مسیر در زبان انعکاس داده است. مسیری که او به تصویر کشیده هم دارای نقطه مبدأ و هم دارای نقطه مقصد است که این نقاط بازنمود زبانی دارند.

(6) یک بار می‌خواستم توی یک نان فانتزی بروم بعد خوردم زمین و اندازه یک انگشت پایم فرو رفت.

در مثال (6) تنها مقصد، آن هم به صورت مجازی (نان فانتزی) توسط کودک رمزگذاری شده است و او به دیگر اجزای طرحواره مسیر نپرداخته است.

برخلاف دو مثال بالا که به ترسیم دو مسیر عینی می‌پردازد؛ در دو مثال زیر دو مسیر انتزاعی ترسیم شده است که در اولی آموزش مرحله به مرحله در فیلم آموزشی، مسیری است که کودک تلاش می‌کند به آن برسد و در دومی رسیدن به سن یک سالگی یک مسیر در نظر گرفته می‌شود که خواهر کودک در طول آن مسیر در حال حرکت به سوی مقصد است. این طرحواره مسیر در قالب استعاره درک زمان از طریق حرکت، "زمان حرکت است" در زبان انعکاس یافته است.

(7) از توی اینترنت گوشی بابام می‌نویسم آموزش مرحله به مرحله می‌نویسم تا به من خودش یاد بدهد. آرام هم می‌کشد برایم تا من هم بهش برسم.

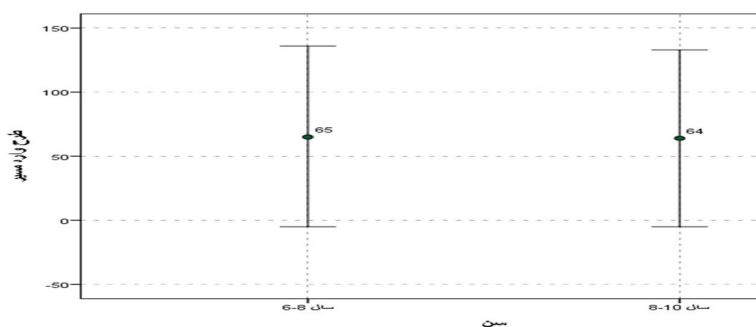
(8) خواهر کوچک‌تر از خودم خواب بود. او هنوز به یک سالگی نرسیده.

جداول و نمودارهای زیر بسامد وقوع بازنمود طرحواره مسیر را در توصیفات زبانی کودکان بینا و نابینای 6-8 و 8-10 سال را نشان می‌دهد.

با توجه به نتیجه آزمون (من ویتنی) در رابطه با طرحواره مسیر، که در جدول (4) آمده است؛ سطح معنی داری (1/000) می‌باشد که برابر با یک درصد و معنی دار است. میزان استفاده کودکان نابینا و بینا از طرح واره مسیر تقریباً برابر است. میانگین رتبه‌ای برای افراد بینا 3/67 و برای افراد نابینا 3/33 است علاوه بر این بر حسب مقادیر مربوط به برآورد آزمون من ویتنی و ویلکاکسون می‌توان گفت که بین کودکان گروه سنین 6-8 سال و 8-10 سال به لحاظ میانگین تعداد طرحواره مسیر، تفاوت معناداری وجود ندارد ($\text{sig} > 0/05$). بنابر این پاسخ سوال پژوهش مبنی بر اینکه آیا بین کودکان در سنین 6-8 سال و کودکان در سنین 8-10 سال به لحاظ میانگین تعداد طرحواره مسیر تفاوت وجود دارد؛ خیر می‌باشد. به عبارت دیگر، تفاوت میانگین متغیر تعداد طرحواره مسیر در این دو گروه، ناشی از خطای نمونه‌گیری یا تصادف بوده است و چنانچه بخواهیم آن را به جامعه مورد مطالعه تعمیم دهیم بر اساس سطح معناداری هفتاد درصد با خطا مواجه خواهیم شد.

جدول 3- فراوانی طرحواره مسیر مرتبط با دو عامل بینایی و سن

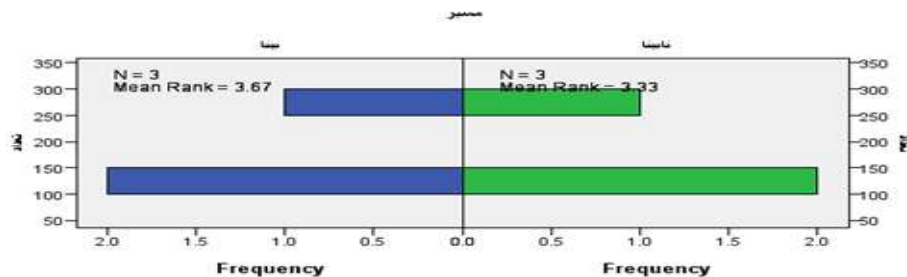
گروه (10 نفره)	تعداد	درصد
تعداد کل طرحواره مسیر	541	100
تعداد طرحواره مسیر در کل کودکان بینای 6-8 و 8-10 سال	280	51/75
تعداد طرحواره مسیر در کل کودکان نابینای 6-8 و 8-10 سال	261	48/24
تعداد طرحواره مسیر در کل کودکان بینا و نابینای 6-8 سال	286	52/86
تعداد طرحواره مسیر در کل کودکان بینا و نابینای 8-10 سال	255	47/13
تعداد طرحواره مسیر در کودکان بینای 6-8 سال	137	25/32
تعداد طرحواره مسیر در کودکان بینای 8-10 سال	143	26/43
تعداد طرحواره مسیر در کودکان نابینای 6-8 سال	149	27/54
تعداد طرحواره مسیر در کودکان نابینای 8-10 سال	112	20/70



نمودار 3- مقایسه وضعیت کودکان بینا و نابینا در استفاده از طرحواره مسیر

جدول 4- خلاصه آزمون من ویتنی و ویلکاکسون مرتبط با طرحواره مسیر

مدل	جمع	من ویتنی	ویلکاکسون	آزمون آماری	خطای استاندارد	آزمون استاندارد شده	سطح معنی داری (sig)
	6	5/000	11/000	5/000	2/291	0/218	1/000



نمودار 4- مقایسه وضعیت تفاوت تعداد طرحواره مسیر در دو گروه سنی 6-8 و 8-10 سال

5.3. طرحواره نیرو

همان‌طور که در بالا گفته شد؛ تعامل جسم ما با نیروهای موجود، موجب ایجاد اشکال مختلف طرحواره نیرو در نظام شناختی می‌شود. در زیر نمونه‌هایی از این اشکال که از داده‌ها استخراج شده است؛ مطرح می‌گردد. نمونه‌های (9)، (13)، (14) و (16) مرتبط با توصیفات زبانی کودکان بینا و نمونه‌های (10)، (11)، (12) و (15) مرتبط با توصیفات زبانی کودکان نابینا می‌باشد:

- (9) من سرما خورده بودم بعد مجبور بودم توی خانه بمانم.
- در مثال بالا، طرحواره نیرو از نوع طرحواره اجبار یا فشار دیده می‌شود. در این نمونه بیماری کودک عاملی است که او را مجبور کرده است تا خانه را ترک نکند.
- در هر یک از نمونه‌های که در زیر آمده است؛ نیروی مانعی وجود دارد که نوع برخورد با آن موانع به گونه‌های متفاوتی در زبان بازنمود یافته است.
- (10) بچه‌ها که می‌آمدند نمی‌گذاشتند از سرسره بروم پایین.
- (11) منم خیلی دلم می‌خواهد از تختم پرش کنم پایین ولی نمی‌شود که چون ممد غولی هم دندان‌هایش تیز است و هم اگر دست به او بزنم مرا می‌خورد.
- (12) لوح و قلمم به صندلی گیر کرد. اینقدر جیغ زدم و گریه کردم که یکی از سوم چهارمی‌ها بود نمی‌دانم کی بود ولی آمد بالاخره هر جوری که بود همین‌جور تمام شد یعنی لوح و قلم باز شد و بعدش دیگر خیال من راحت شد.
- (13) زنگ‌های تفریح اگر بچه‌ها یا هم‌کلاسی‌هایم داشته باشند دعوا بکنند جدایشان می‌کنم.

(14) رفتم توی جدول. کیفم پرت شد آنور.

در شواهد زبانی (10) و (11) مانعی سد راه کودکان شده که آنها قادر نیستند آن موانع را از میان بردارند. در واقع کودکان به هنگام تعامل با این نیروها یک پیش‌مفهوم مانع یا انسداد را در نظام شناختی خود شکل داده و آن را به زبان نیز منتقل می‌کنند. در مثال (12) و (13) نوع برخورد کودکان با نیروهای اطراف به گونه‌ای است که آنها می‌توانند آن نیروها را حذف کنند به طوری که وقتی تعامل نیروهای موجود در صحنه را مشاهده می‌کنند قادر هستند آن موانع ایجاد شده را کنار بزنند در صورتی که در نمونه (14)، زمانی که کودک با مانع برخورد می‌کند؛ نیروی وارد شده به کودک آنقدر زیاد است که باعث می‌شود کیف کودک به مسیر دیگری منحرف شود و کودک همین صحنه را در قالب طرحواره نیروی انحراف از مسیر در زبان رمزگذاری می‌کند.

حال به دو نمونه (15) و (16) توجه کنید که بیانگر گونه‌های دیگری از انواع مختلف طرحواره نیرو هستند.

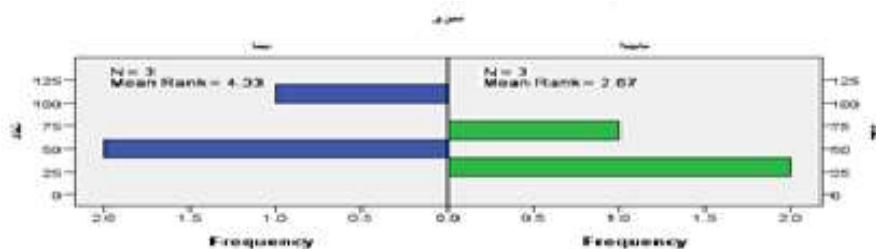
(15) از تصادف دو تا ماشین به هم خورده بودند.

(16) وقتی کسی از خرید آمده و پیر است می‌توانم وسایلش را ببرم دم خانه‌اش.

نمونه (15) دربرگیرنده طرحواره نیروی متقابل است. همان‌طور که می‌بینیم؛ بر طبق گفته کودک دو اتومبیل که در حال حرکت بوده‌اند با شدت نیروی یکسانی به یکدیگر برخورد می‌کنند و به طور متقابل به هم نیرو وارد می‌کنند.

در نمونه (16) نیز طرحواره نیروی تواناساز در زبان رمزگذاری شده است. در این جا کودک ابراز می‌کند این توانایی را دارد که در نقل و انتقال وسایل دیگران به آنها کمک کند.

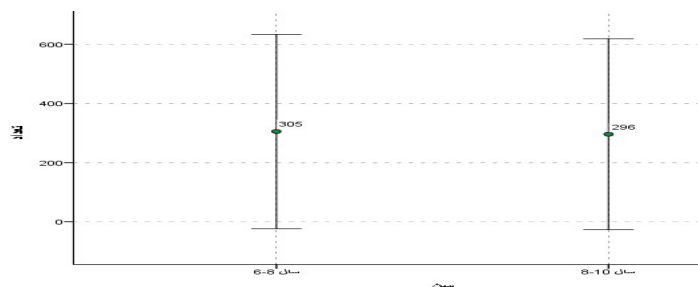
در جداول و نمودارهای زیر فراوانی کاربرد طرحواره نیرو در توصیفات زبانی کودکان بینا و نابینای (6-8 و 8-10 سال نمایش داده می‌شود.



نمودار 5- مقایسه وضعیت کودکان بینا و نابینا در استفاده از طرحواره نیرو

جدول 5- فراوانی طرحواره نیرو مرتبط با دو عامل بینایی و سن

درصد	تعداد	گروه (10 نفره)
100	167	تعداد کل طرحواره نیرو
61/07	102	تعداد طرحواره نیرو در کل کودکان بینای 6-8 و 8-10 سال
38/92	65	تعداد طرحواره نیرو در کل کودکان نابینای 6-8 و 8-10 سال
44/31	74	تعداد طرحواره نیرو در کل کودکان بینا و نابینای 6-8 سال
55/68	93	تعداد طرحواره نیرو در کل کودکان بینا و نابینای 8-10 سال
28/74	48	تعداد طرحواره نیرو در کودکان بینای 6-8 سال
32/33	54	تعداد طرحواره نیرو در کودکان بینای 8-10 سال
15/56	26	تعداد طرحواره نیرو در کودکان نابینای 6-8 سال
23/35	39	تعداد طرحواره نیرو در کودکان نابینای 8-10 سال



نمودار 6- مقایسه وضعیت تفاوت تعداد طرحواره نیرو در دو گروه سنی 6-8 و 8-10 سال

جدول 6- خلاصه آزمون من ویتنی و ویلکاکسون مرتبط با طرحواره نیرو

مدل	جمع	من ویتنی	ویلکاکسون	آزمون آماری	خطای استاندارد	آزمون استاندارد شده	سطح معنی داری (sig)
	6	7/000	13/000	6/000	2/291	1/091	0/400

با توجه به نتیجه آزمون (من ویتنی) در رابطه با طرحواره نیرو، سطح معنی داری (0/400) می‌باشد که از یک درصد کمتر و معنی دار است. میزان استفاده کودکان بینا از طرحواره نیرو

بیشتر از کودکان نابینا است. میانگین رتبه‌ای برای کودکان بینا 4/33 و برای کودکان نابینا 2/67 است. علاوه بر این برحسب مقادیر مربوط به برآورد آزمون من ویتنی و ویلکاکسون می‌توان گفت که بین کودکان گروه سنین 6-8 سال و 8-10 سال به لحاظ میانگین تعداد طرحواره نیرو، تفاوت معناداری وجود ندارد ($\text{sig} > 0/05$). بنابراین پاسخ سوال پژوهش مبنی بر این که آیا بین کودکان در سنین 6-8 سال و کودکان در سنین 8-10 سال به لحاظ میانگین تعداد طرحواره نیرو تفاوت وجود دارد؛ خیر می‌باشد. به عبارت دیگر، تفاوت میانگین متغیر تعداد طرحواره نیرو در این دو گروه، ناشی از خطای نمونه‌گیری یا تصادف بوده است و چنانچه بخواهیم آن را به جامعه مورد مطالعه تعمیم دهیم بر اساس سطح معناداری صد درصد با خطا مواجه خواهیم شد.

همان‌گونه که از جداول و نمودارهای آورده شده در بالا مشخص است؛ کودکان نابینا در مقایسه با کودکان بینا به میزان بیشتری از طرحواره فضا استفاده کرده‌اند در حالی که کودکان بینا طرحواره نیرو را بیشتر از کودکان نابینا به کار برده‌اند به علاوه هر دو گروه کودکان بینا و نابینا در میزان به کارگیری طرحواره مسیر عمل‌کرد مشابهی داشته‌اند. با توجه به ویژگی‌های مطرح شده برای طرحواره‌های تصویری از سوی اوانز و گرین (2006) نتایج کمی حاصل شده در این پژوهش را می‌توان این‌گونه تبیین کرد که ظاهراً عامل بینایی با میزان پیچیدگی در بازنمایی طرحواره‌های تصویری مرتبط است به طوری که کودکان نابینا طرحواره‌هایی را که دارای اجزای محدودتری هستند و ساختار درونی ساده‌ای دارند و روابط اجزای آن‌ها ساده است مانند طرحواره فضا را به میزان بیشتری تولید کرده‌اند در صورتی که طرحواره‌هایی چون طرحواره نیرو که دارای اشکال مختلفی است و ساختار درونی پیچیده‌تری نسبت به دیگر طرحواره‌ها دارد در توصیفات زبانی کودکان بینا بسامد وقوع بیشتری را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد عمل‌کرد یکسان کودکان بینا و نابینا در میزان به کارگیری طرحواره مسیر به این علت باشد که طرحواره مسیر به سادگی طرحواره فضا نیست که اجزای آن روابط درونی محدودی داشته باشد بلکه این طرحواره دارای اجزای اصلی مبدأ-مسیر-مقصد است و حتی در برخی موارد عناصر دیگری چون مرزما و گذرنده را نیز دربرمی‌گیرد از طرف دیگر طرحواره مسیر به پیچیدگی طرحواره نیرو هم نیست که دارای انواع متنوعی باشد و اجزای تشکیل‌دهنده آن نیز (مانند نیروی وارده، نیروی مقاوم) به طرق گوناگون با یکدیگر در تعامل باشند. در واقع، اگر این سه طرحواره را بر روی پیوستاری از بیشترین میزان پیچیدگی تا کم‌ترین میزان

پیچیدگی در نظر بگیریم؛ طرحواره مسیر بین دو طرحواره فضا و نیرو جای دارد. علاوه بر بررسی تأثیر عامل بینایی در بازنمایی طرحواره‌های تصویری در پژوهش حاضر، عامل سن به عنوان یکی دیگر از عوامل مؤثر در بازنمایی طرحواره‌ها نیز مورد تجزیه و تحلیل آماری قرار گرفت و مشخص شد که عامل سن تأثیر چندانی در بازنمایی زبانی سه طرحواره مورد نظر ندارد. به نظر می‌رسد عدم تأثیر عامل سن در میزان و چگونگی بازنمایی طرحواره‌ها به این دلیل است که شناخت جسمانی از بدو تولد در کودکان شکل می‌گیرد و به تدریج بر پایه این شناخت، زمینه مناسبی برای شکل‌گیری انواع مختلف طرحواره‌های تصویری در نظام شناختی کودکان ایجاد می‌شود. پس دستیابی به این مهم که سن نمی‌تواند عامل مؤثری بر بازنمایی طرحواره‌های تصویری باشد گواه ادعایی است که ابتدا جانسون (1987) و سپس در منابع بسیار دیگری چون اوانز و گرین (2006) ذکر شده است مبنی بر این که طرحواره‌های تصویری پیش‌مفهوم‌هایی هستند که قبل از شکل‌گیری مفاهیم در نظام شناختی ما به وجود می‌آیند. پس این نکته که عامل سن در پژوهش حاضر، عامل تعیین‌کننده محسوب نمی‌شود، نشان می‌دهد که شکل‌گیری طرحواره‌های تصویری احتمالاً در مراحل اولیه رشد شناختی کودکان (فارغ از داشتن یا نداشتن حس بینایی) در نظام شناختی آن‌ها پدید آمده است و تا قبل از شش سالگی روند شکل‌گیری سه طرحواره مذکور تکمیل شده است. البته این احتمالات (چه در ارتباط با رابطه بینایی و میزان پیچیدگی طرحواره‌ها و چه در ارتباط با بی‌اثر بودن عامل سن در بازنمایی طرحواره‌ها) فقط در مورد سه طرحواره فضا، مسیر و نیرو مطرح بوده و تعمیم این یافته به سایر طرحواره‌ها نیاز به بررسی بیشتری دارد.

جدول زیر فراوانی سه طرحواره فضا، مسیر و نیرو در توصیفات زبانی کودکان بینا و نابینای 6-8 و 10-8 سال را نشان می‌دهد.

جدول 7- فراوانی سه طرحواره فضا، مسیر و نیرو مرتبط با دو عامل بینایی و سن

درصد	تعداد	گروه (10 نفره)
100	944	تعداد کل سه طرحواره فضا، مسیر و نیرو
54/66	516	تعداد کل سه طرحواره مورد نظر در کل کودکان بینا 6-8 و 10-8 سال
45/33	428	تعداد کل سه طرحواره مورد نظر در کل کودکان نابینای 6-8 و 10-8 سال
24/47	231	تعداد کل سه طرحواره مورد نظر در کودکان بینای 6-8 سال
25/74	243	تعداد کل سه طرحواره مورد نظر در کودکان بینای 10-8 سال

24/04	227	تعداد کل سه طرحواره مورد نظر در کودکان نابینای 6-8 سال
21/29	201	تعداد کل سه طرحواره مورد نظر در کودکان نابینای 8-10 سال
48/51	458	تعداد کل سه طرحواره مورد نظر در کل کودکان بینا و نابینای 6-8 سال
47/03	444	تعداد کل سه طرحواره مورد نظر در کل کودکان بینا و نابینای 8-10 سال

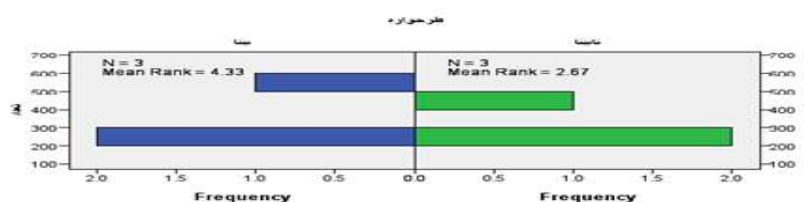
جدول زیر نیز نتایج آزمون من ویتنی و ویلکاکسون را در ارتباط با داده‌های سه طرحواره مد نظر در دو عامل بینایی و سن نشان می‌دهد.

جدول 8- خلاصه آزمون من ویتنی و ویلکاکسون مرتبط با سه طرحواره فضا، مسیر و نیرو

مدل	جمع	من ویتنی	ویلکاکسون	آزمون آماری	خطای استاندارد	آزمون استاندارد شده	سطح معنی داری (sig)
	6	7/000	13/000	6/000	2/291	1/091	0/400

بر اساس بررسی آماری (من ویتنی) در این پژوهش نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که سطح معنی داری (0/400) می‌باشد که از یک درصد کمتر و معنی دار است. در کل، میزان استفاده افراد بینا از سه طرحواره (فضا، مسیر و نیرو) تفاوت زیادی با افراد نابینا دارد. درواقع کودکان بینا بیشتر از کودکان نابینا از سه طرحواره استفاده می‌کنند. میانگین رتبه‌ای برای کودکان بینا 33/4 و برای کودکان نابینا 67/2 است.

نمودار (7) نیز وضعیت تفاوت عامل بینایی در میزان به کارگیری هر سه طرحواره را در دو گروه سنی 6-8 و 8-10 سال نمایش می‌دهد.



نمودار 7- فراوانی سه طرحواره فضا، مسیر و نیرو مرتبط با دو عامل بینایی و سن

همان‌طور که مشاهده می‌شود؛ بر مبنای تجزیه و تحلیل آماری انجام شده به طور کلی، کودکان بینا (فارغ از تعلق داشتن به هر گروه سنی) طرحواره‌های مد نظر را به میزان بیشتری

نسبت به کودکان نابینا به کار برده‌اند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت عامل بینایی در بازنمایی طرحواره‌های تصویری مؤثر است. احتمالاً به همین علت است که کودکان نابینا از سه طرحواره به میزان کم‌تری استفاده کرده‌اند. به نظر می‌رسد این امر را بتوان این‌گونه توجیه کرد که حس بینایی یکی از مهم‌ترین حواس پنج‌گانه انسان است و در شکل‌گیری شناخت جسمانی و به طبع آن در بازنمایی طرحواره‌های تصویری بسیار مؤثر می‌نماید. از این رو، کودکانی که فاقد حس بینایی هستند از درک قلمروی وسیعی از محیط بازمی‌مانند و اطلاعات محدودی از محیط پیرامون دریافت می‌کنند و همین دریافت‌های حسی-ادراکی محدود خود را به نظام شناختی و زبان‌شان منتقل می‌کنند. بنابر این آن‌ها در درک و تولید طرحواره‌های تصویری نسبت به همتایان خود ضعیف‌تر عمل می‌کنند.

یافته‌های پژوهش حاضر، برخی از جنبه‌های مطالعات پیشین مرتبط با بررسی طرحواره‌های تصویری در افراد نابینا، (نظیر مطالعه دهقان و همکاران 1399) را رد و برخی از آن جنبه‌ها را تأیید می‌کند؛ به طور مثال این مطالعه، یافته پژوهش دهقان و همکاران (1399) مبنی بر این که افراد نابینا در قیاس با افراد بینا طرحواره‌های تصویری بیشتری تولید می‌کنند را رد می‌کند در حالی که در مطالعه حاضر این جنبه از پژوهش دهقان و همکاران که عامل سن در بازنمایی طرحواره‌ها نقشی ندارد؛ تأیید می‌شود.

وینتر و همکاران (2012) نیز ضمن اعتقاد به این که زبان تا حدی می‌تواند فقدان تجربه بینایی را در کودکان نابینا جبران کند به این نکته نیز اشاره دارند که حس بینایی اطلاعات ارزشمندی در اختیار کودکان قرار می‌دهد و فقدان این حس در کودکان نابینا باعث می‌شود آنان بیشتر از کودکان بینا به توصیفات دیگران از اشیا وابسته باشند. این یافته وینتر و همکاران (2012) گواهی است بر یافته مطالعه حاضر که نشان می‌دهد کودکان نابینا در مقایسه با کودکان بینا بخش محدودتری از اطلاعات پیرامون را به نظام شناختی انتقال می‌دهند.

6. نتیجه‌گیری

در این مقاله بر اساس بررسی‌های دو آزمون آماری (من ویتنی و ویلکاکسون) این نتیجه حاصل شد که به طور کلی، بازنمایی سه طرحواره مورد نظر در تحقیق، در توصیفات زبانی کودکان بینا با سطح معنی‌داری (0/400) در مقایسه با کودکان نابینا به میزان بیشتری به کار

رفته است به طوری که میانگین رتبه‌ای برای کودکان بینا 4/33 و برای کودکان نابینا 2/67 می‌باشد. به نظر می‌رسد عدم وجود حس بینایی بر بازنمایی طرحواره‌های تصویری مؤثر بوده و احتمالاً به همین دلیل است که کودکان نابینا در درک و تولید طرحواره‌ها با محدودیت‌هایی رو به رو می‌شوند زیرا فقدان حس بینایی در این کودکان موجب می‌شود که آن‌ها گستره محدودتری از محیط را نسبت به کودکان گروه مقابل ادراک کنند. علاوه بر این نتایج به دست آمده از این پژوهش حاکی از این مطلب است که عامل بینایی با میزان پیچیدگی روابط اجزا و هم‌چنین میزان پیچیدگی ساختار درونی در بازنمایی طرحواره‌های تصویری مرتبط است؛ به طوری که با توجه به بررسی‌های آماری می‌توان گفت کودکان نابینا در درک و تولید طرحواره‌های به نسبت ساده نظیر طرحواره فضا موفق‌تر عمل کرده‌اند در صورتی که کودکان بینا در تولید و درک طرحواره‌های پیچیده‌تر نظیر طرحواره نیرو، عمل‌کرد بهتری داشته‌اند. مسأله بی‌اثر بودن عامل سن بر بازنمایی طرحواره‌ها نیز از موارد دیگری بود که در این تحقیق مورد بحث و بررسی قرار گرفت. ذکر این نکته لازم است که نتایج به دست آمده از این مطالعه می‌تواند در حوزه‌هایی مانند آموزش زبان و در تدوین کتب آموزش زبان برای کودکان نابینا راهگشا باشد. به عنوان نمونه، بر اساس نتایج تحقیق و با توجه به پیچیدگیهای بیشتر طرحواره‌ای مانند نیرو-پویایی در قیاس با مسیر و فضا، به نظر می‌رسد که می‌بایست در تدوین محتوای آموزشی در کتب درسی توجه بیشتری به آموزش این طرحواره به کودکان نابینا مبذول داشت.

منابع:

- 1- استاجی، اعظم. منفرد، نرجس. (1390). بررسی و توصیف چگونگی کاربرد و ادراک صورت‌های اشاری در نابینایان فارسی زبان. *دوفصلنامه علمی-پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)*، 5/3، صص 1-24.
- 2- صادقی، منصوره السادات. زاهدی، کیوان. محمودی‌احمدآبادی، طاهره. (1392). تفاوت بینایان و نابینایان در روش‌های مقوله‌بندی مفاهیم شناختی. *فصلنامه تازه‌های علوم شناختی*، 15/60، صص 29-36.

- 3- طالبی دستنایی، مهناز. افراشی، آزیتا. حق‌بین، فریده. (1395). استعاره‌های خشم در زبان نابینایان مطلق هادرزاد در مقایسه با همتلیان بینا بر مبنای انگاره فورسیول (2005). *زبان‌شناخت*، 7/2، صص 25-38.
- 4- محمودی‌احمدآبادی، طاهره. صادقی، منصوره السادات. (1392). تفاوت کاربرد مقوله‌های زبانی و توزیع آن‌ها در جمله در دانش‌آموزان بینا و نابینا. *پژوهش‌های زبانی*، 4/2، صص 141-159.
- 5- دهقان، مسعود. اسماعیل پور اقدم، الهام. بدخشان، ابراهیم. (1399). بررسی و تحلیل کار بست طرحواره‌های تصویری در افراد نابینا از منظر شناختی. *جستارهای زبانی*، 11/3، صص 313-343.
- 6- Evans, V. Green, M. (2006). *Cognitive linguistics. An Introduction*. Edinburgh. University Press.
- 7- Harley, RK. (1963). *Verbalism among blind children: an investigation and analysis*. New York: American Foundation for the Blind.
- 8- Johnson, M. (1987). *The body in the mind: The bodily basis of meaning, imagination and reason*. Chicago. The university of Chicago press.
- 9- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire, and Dangerous Things. What Categories Reveal about the Mind*. Chicago. University of Chicago Press.
- 10- Lee, D. (2001). *Cognitive Linguistics an Introduction*. Oxford University Press.
- 11- Perez-Pereira, M. Castro, J. (1992). Pragmatic functions of blind and sighted children's language: a twin case study. *First Language*, 12, (34), pp. 17-37
- 12- Tercedor Sanchez, M. Faber, P. D'Angiuli, A. (2011). The Depiction of Wheels by Blind Children: Preliminary Studies on Pictorial Metaphors, Language, and Embodied Imagery. *Imagination Cognition and Personality*. 31/1. pp. 113-128.
- 13- Vinter, A. Fernandes, V. Orlandi, O. Morgan, P. (2012). Verbal definitions of familiar objects in blind children reflect their peculiar perceptual experience. *Child: care, health and development*. 39/6. p p. 856-863.
- 14- Wills, D. M. (1979). Early speech development in blind children. *Psychoanal Study Child*, 34, pp. 85-117.

Representation of Image Schemas in language Descriptions of Sighted and Blind Children: 6-8, 8-10 Age Groups

Hadaegh Rezaei (corresponding author)

Assistant Professor, Department of Linguistics, Faculty of Foreign Languages,
University of Isfahan, Isfahan, Iran

Elham Kazemihassanabadi

Graduate of Linguistics, Faculty of Foreign Languages, University of Isfahan, Isfahan,
Iran

Received: 30/08/2021 Accepted: 14/12/2021

Abstract

The aim of the present study was to investigate the representation of image schemas in the language descriptions of sighted and blind children in the age groups of 6-8 and 8-10 years to determine the extent to which the lack of sense of sight can be represented in the representation of three image schemas (space, path and force schemas). For this purpose, of 10 blind children and sighted children were asked to describe 20 concrete situations in the form of interviews. A total, from collected data was elicited 944 sentences including three image schemas. Statistical studies show that sighted children used three image schemas significantly more than blind children. The average rank for sighted children is 33/4 and for blind children is 67/2. Blind children, because they lack one of the five senses, seem to have more limited sensory-perceptual perceptions than the group, and perceive a more limited range of environment and transmit it through language. This is if the age factor had little effect on the representation of the image schemas. In addition, these statistical results also show that blind children have used space schemas to a greater extent than blind children. In contrast, sighted children used the force schema significantly more than blind children, which seems to be different from the complexity of image schemas.

Keywords: Embodied cognition, Image schemas, sighted children, Blind children

In the Name of God

Table of Contents	Pages
Auditory Processing of Farsi words, Pseudowords and Nonwords Fahimeh Nasib Zaraby, Mahmoud BijanKhan, Hamid SoltanianZadeh, Ali Darzi	25
The Factors Affecting the Direction of Assimilation in Iranian South western Languages Based on Sibawayh Approach Zahra Karimibavaryani, Zeinab Mohammad Ebrahimi, Aliyeh Kord Zafaranlou Kambouzia, Yadollah Mansouri	53
Extension of the Meaning and Physical Context of Religious Words and Expressions in Spoken Persian Based on the Relevance Theory Bashir Jam	81
Typology of the word order of the Buddhist Sogdian text “Vesantara Jātaka”(The story of The Buddha’s birth) based on Nominal categories Raziyeh Moosavikho, Zohre Zarshenas, Atoosa Rostambeik Tafreshi	112
Typological Study of Resumptive Pronouns in Persian Relative Clause Hamed Mowlaei Kuhbanani	139
Lexical effects of Persian language Kurmanji Kurdish of Khorasan Tavagh Ghaldi Gholshahi	165
The Role of Conceptual Metaphor in Constructing and Selecting Metaphor in the Poems of Ahmad Shamloo and Nader Naderpour based on Lakoff, and Johnson Theory Hossein Lalarefi, Seiyed Ali akbar Shariatifar, Ali Eshghi Sardehi	190
Investigation of Point of View in the Novel of <i>Mountain Leopards</i> based on Narrative Discourse of Gérard Genette Maryam Golshan, Shamsolhajieh Ardalani, Seyyed Jafar Hamidi	211
A Diachronic Study on the Development of the Persian Discourse Marker “ya’ni” Based on Heine’s Pragmaticalization Framework Seyyede Marziyeh Abbasi, Alireza Khormaei, Amirsaeid Moloodi	246
Investigation of the birth of meaning and the process of unlimited symptoms in the Second Millennium of Mountain Deer composed by Mohammad Reza Shafiei Kadkani Maryam Dorpar	273
Investigation of phonetic processes in Abadeh Tashk dialect in comparison with standard Persian Using Generative phonology Faranak Ramezani	297
Representation of Image Schemas in language Descriptions of Sighted and Blind Children: 6-8, 8-10 Age Groups Hadaegh Rezaei, Elham Kazemihassanabadi	327

In the Name of God



**Volume13, No. 4,
Serial Number 24
Spring & Summer 2021**

Concessionaire:

Ferdowsi University of Mashhad

Managing Director:

Dr. Seyed Hossein Fatemi

Editor-in-Chief:

Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
Full Professor of University of Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
Full Professor of University of Isfahan
- Mostafa Assi;
Full Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Khazae Farid;
Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Mahdi Meshkat-o Dini;
Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Jalal Rahimiyan;
Full Professor of Shiraz University
- Afzal Vosughi;
Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Reza Zomorrodian;
Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad

Executive Manager:

Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:

Dr. Zahra Hamedi Shirvan

Administrator:

Dr. Amir Buzari

Typesetter:

Mr. Rahman Asadi

Printing & Binding:

Ferdowsi University Press

Circulation: 50

Price: 200000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad, Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>.

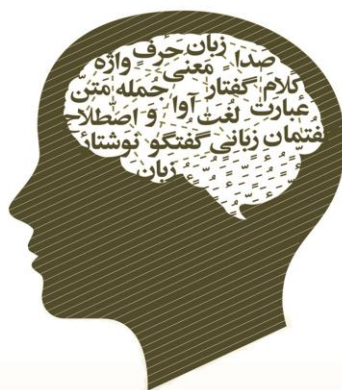


Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 13, No. 4, Serial Number 24, Spring & Summer 2021

164.1.20



Auditory Processing of Farsi words, Pseudowords and Nonwords Fahimeh Nasib Zaraby, Mahmoud BijanKhan, Hamid SoltanianZadeh, Ali Darzi	25
The Factors Affecting the Direction of Assimilation in Iranian South western Languages Based on Sibawayh Approach Zahra Karimibavaryani, Zeinab Mohammad Ebrahimi, Aliyeh Kord Zafaranlou Kambouzia, Yadollah Mansouri	53
Extension of the Meaning and Physical Context of Religious Words and Expressions in Spoken Persian Based on the Relevance Theory Bashir Jam	81
Typology of the word order of the Buddhist Sogdian text "Vesatra Jātaka" (The story of The Buddha's birth) based on Nominal categories Raziyeh Moosavikho, Zohre Zarshenas, Atoosa Rostambeik Tafreshi	112
Typological Study of Resumptive Pronouns in Persian Relative Clause Hamed Mowlaei Kuhbanani	139
Lexical effects of Persian language Kurmanji Kurdish of Khorasan Tavagh Ghaldi Gholshahi	165
The Role of Conceptual Metaphor in Constructing and Selecting Metaphor in the Poems of Ahmad Shamlou and Nader Naderpour based on Lakoff, and Johnson Theory Hossein Lalarefi, Seiyed Ali akbar Shariatifar, Ali Eshghi Sardehi	190
Investigation of Point of View in the Novel of Mountain Leopards based on Narrative Discourse of Gérard Genette Maryam Golshan, Shamsolhajieh Ardalani, Seyyed Jafar Hamidi	211
A Diachronic Study on the Development of the Persian Discourse Marker "ya'ni" Based on Heine's Pragmaticalization Framework Seyyede Marziyeh Abbasi, Alireza Khormaei, Amirsaeid Moloodi	246
Investigation of the birth of meaning and the process of unlimited symptoms in the Second Millennium of Mountain Deer composed by Mohammad Reza Shafiei Kadkani Maryam Dorpar	273
Investigation of phonetic processes in Abadeh Tashk dialect in comparison with standard Persian Using Generative phonology Faranak Ramezani	297
Representation of Image Schemas in language Descriptions of Sighted and Blind Children: 6-8, 8-10 Age Groups Hadaegh Rezaei, Elham Kazemihassanabadi	327